

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی ـ اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۵۸۵۳
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۳۴۲۲ م ۷۱۹ ش ۱۲۸۸ مرجع ☐
سرشناسه: شوشتری، جعفر بن حسین، ۱۲۳۰ـ ۱۳۰۳ ق.
عنوان قراردادی:
عنوان: منهج الرشاد
شرح پدیدآور: مصحح محمدحسین موسوی التستری
کاتب: محمدتقی کاتب کازرونی تاریخ کتابت:
محل نشر: بمبئی ناشر: مطبع گلستان تاریخ نشر: ۱۲۸۸ ق
صفحه شمار: ۲۷۰ ص. مصور ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐
زبان: فارسی ابعاد: ۲۲×۱۷ نوع خط: نسخ
روش تهیه: وقفی ☑ اهدایی ☐ خریداری ☐ ارسالی ☐
واقف: حاج سید محمد شوشتری تاریخ ثبت: ۱۳۹ ق
یادداشتها: رساله‌ایست در اصول دین و فتاوای در احکام طهارة و صلوة با مقدمه‌ای در اصول اعتقادی مشتمل بر یک مقدمه و چند مقصد و یک خاتمه.
موضوع(ها): ۱. فقه جعفری ـ رساله عملیه.
شناسه(های) افزوده: الف. حسینی موسوی التستری، محمد، مصحح. ب. کاتب کازرونی، محمدتقی، کاتب. ج. شوشتری، محمد، واقف. د. عنوان.
فهرستنگار: [illegible] تاریخ فهرستنگاری: دی ۸۷



کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب منهج الرشاد - فارسی

مصنف / مؤلف حاج شیخ جعفر شوشتری

خطی / چاپی سنگی نسخ طبع بمبئی

سال طبع یا تحریر ۱۳۰۸ عدد اوراق

جزء کتب فقه شماره ۱۳۶۲

شماره عمومی ۱۶۱۰ شماره قبض

واقف حاج سید محمد شوشتری تاریخ وقف ۱۳۰۹

طول ۲۶ عرض ۱۷ قفسه

۱۵۸۸۶

بسم الله والحمد لله وصلى الله على محمد وآله وحجج الله اما بعد مخفی نماناد که رساله
شریفهٔ منهج الرشاد که جناب مستطاب عمدة المحققین نخبة المجتهدین عماد
الاسلام وملاذ المسلمین مطلع شمس العلوم والفضائل کاشف ظلم مشکلات
المسائل الشیخ الفقیه والعالم النبیه المؤید بتایید الله الملک الاکبر الشیخ جعفر
دام الله ایام افاداته از برای فارسی زبانان اهل ایمان برشتهٔ تحریر و سلک بیان
در آورده کتابیست عجیب ممتاز و رساله‌ایست بی نیاز کننده هر با نیاز و چون
این نسخهٔ شریفه کمیاب بود و تسهیلاً از برای مقلدین و ارباب دین دست نمیداد
لهذا بندگان آستان عرش نشان ثریا مکان سرکار منیع الاقتدار
عظمت آثار شوکت مدار عالیجاه حشمت دستگاه سعادت و سیادت
انتباه غرهٔ جبههٔ روزگار و قرهٔ باصرهٔ لیل و نهار و ثمرهٔ شجرهٔ طیبهٔ
محمدیه ونتیجهٔ سلسلهٔ علیه ...



بسم الله الرحمن الرحیم

رب انت فی الدارین رجائی جل قدسك عن ثنائی لا احصی ثناء
علیك انت کما اثنیت علی نفسك فالحمد لك کما انت اهله والصلوة
علی نبیك الذی ارسلته للعالمین بشیرا ونذیرا واهل بیته الذین
اذهبت عنهم الرجس وطهرتهم تطهیرا وبعد اقل واحقر خلق الله
خادم خدام الشرع الاطهر ابن الحسین جعفر بعرض برادران دینی
میرساند که این رساله ایست در مهمات مسائل دینیه مسمی
بمنهج الرشاد مرتب بر مقدمه مهمه وچند مقصد وخاتمه **مقدمه**
دربیان حکمت خلقت انسان واینکه خلقت او عبث وبی فایده نیست
قال الله تعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون
یعنی آیا گمان کرده اید که شما را عبث آفریده ام واینکه بازگشت بسوی
ما نخواهید کرد یعنی اگر منظور از خلقت شما همین زندگانی چند روزه
با مرارت ومردن بحسرت بود خلقت شما عبث وبازیچه بود واز خدای
خالق حکیم که آثار حکمت در مخلوقات او ظاهر است کار عبث وبازیچه
محالست پس باید خلقت بجهة ثمرهٔ بزرگی باشد که بیان فرموده

در کلام خود که وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ پس بر هر مکلفی
لازم است که سعی در تحصیل ثمرهٔ وجود خود نماید بعبادت پروردگار
ومعنی عبادت تعظیم وتذلل است برای خالق بکیفیات مخصوصه
که بقصد فرمان برداری او بجا بیاید وارسال انبیا ونصب اوصیاء
وتنزیل کتب همه بجهة بیان آنها است وکیفیت توجه آنها بر شخص مختلف است
باختلاف حالات او لکن پیش از عروض همه تکالیف همینکه پسر داخل
سال پانزدهم شد یا قبل از آن محتلم شد ودختر داخل سال دهم شد
ابتدا لازم است درهمان روز بلوغ بلکه ساعت اول بلوغ که در صدد
شش امر باشد اول نظر در اصول دین دوم تعلم صورت نماز سیم
تعلم مسائل واجبه نماز چهارم ملاحظهٔ اسباب موجبهٔ غسل که در
ایام نابالغی از او بعمل آمده باشد مثل آنکه در ایام طفولیت مس میت
مثلا کرده باشد یا جنب شده باشد که بمجرد بلوغ غسل آنها بر او
واجبست اگرچه در ایام نابالغی هم غسل کرده باشد پنجم ملاحظه اسباب
اشتغال ذمه بحقوق ناس که در ایام نابالغی بسبب آنها مشغول الذمه
شده حال که بالغ شد مکلف است ببراءة ذمه از الحقوق ششم
تعلم احکام بعض معاملات که مشغول آنها است تا بر وجه صحت عمل
نماید وبعض محرمات تا ترك آنها نماید وبجهة هریك از این شش امر
در کیفیت ومقدار تفصیلی هست که اگر بآن طور عمل نکرد احکامی چند
برای هریك بر او بار میشود که امر او بسیار مشکل میشود لهذا این
تفاصیل را در شش مقام بیان مینمائیم **مقام اول** در مقدار
واجب از معرفة اصول دین وکیفیت تحصیل آن در اول بلوغ واحکامی
که مترتب بر ترك آن میشوند بدانکه اطفال قبل از بلوغ متصف بصفت

اسلام و کفر نمیشوند لکن بر اطفال کفّار احکام کفّار بتبعیت جاری است
و بر اطفال مسلمین احکام مسلمین بتبعیّت جاری است و امّا بعد از بلوغ
و عقل تبعیت ایشان منقطع میشود و باید ملاحظهٔ خود ایشان بشود
که هرگاه معتقد بعقائد حقّه شدند وصف اسلام در ایشان
حاصل و احکام مسلمین بر ایشان جاری میشود بنا بر این هرگاه پسر یا دختر
بالغ شد و معرفة اصول دین را بمقدار کفایت در اسلام تحصیل نکرد
و ندانست یا در شك ماند امر بسیار مشکل میشود از بابت نجاست
ایشان و از بابت میراث و نکاح و این حکم در دختران بسیار مشکل میشود
زیرا که بعد از اتمام نه سال باید اصول اسلام را معتقد شوند بلکه
بعضی از اعاظم علماء مثل شیخ طوسی ره قائل شده که تکلیف باصول
دین نسبت بر پسران بعد از اتمام ده سال است و این دخلی ندارد باحکام
دیگر که بلوغ در انها شرط است و ملاحظهٔ این قول احوط است و بدانکه
تکلیف بمعرفة عقاید اهمّ تکالیف است یعنی در احکام خدا از او مهمتر
نیست چون که ندانستن باعث مخلّد بودن در عذاب است و اوّل تکالیف است
یعنی پیش از همه واجبات باید تحصیل ان کرد حتی اینکه تا انرا درست نکرده
اگر نماز کرد باطل است و اشکل تکالیف است از اینجهت که گاهی بی تقصیر
در ان احکام نجاست بر شخص مترتّب میشود هرگاه خلاف واقع را معتقد
باشد مثل بسیاری از مردان یا زنان که از بابت غفلت و بی معرفتی خدا
را تصوّر جسم نموده یا در اسمان میدانند حکم بطهارت ایشان مشکل است
هرچند مستضعف باشند و مقصّر نباشند و باید دانست که معرفة
اصول دین چند مرحله دارد **مرحلهٔ اولی** از بابت تقسیم ان باصول
اسلام و اصول ایمان اصول اسلام سه است اوّل توحید دوّیم نبوّت

سوّیم معاد و اصول ایمان پنج است همین سه و عدل و امامت و بر عدم
اعتقاد باصول اسلام چند حکم مترتّب است اوّل نجس بودن دوّم
عدم صحّة عقد مسلمه برای او اگر مرد باشد و عدم صحّة عقد او برای
مسلم اگر زن باشد سیّم میراث نبردن او از مسلم اگرچه پدر او باشد
چهارم مالك نشدن کنیز و غلامی که مسلم باشند پنجم حلال
نبودن ذبیحه یعنی حیوانی را که ذبح کند ششم واجب نبودن تغسیل
و تکفین و نماز بر او هفتم میته بودن هر چیزی که از اجزاء حیوانات
در دست او باشد از قبیل کفش و پوستین و پیه و نخواینها و غیر اینها
از احکام و بر ندانستن اصول ایمان هم چند حکم مترتب است مثل
عدم صحّت عبادات کلّا و مثل جایز نبودن دادن زکوة و خمس و فطره
و ردّ مظالم و کفّاره و غیر اینها از احکامی که بیان خواهد شد
مرحلهٔ دوّیم در تشخیص اینکه از هر یك چه قدر ضرور است
مرحلهٔ سوّیم اینکه اصول دین لفظ تنها نیستند و اعتقاد
قلبی ضرور است در مقدار واجب از هر یك **مرحلهٔ چهارم**
انکه علماء حکم نموده اند باینکه تحصیل اینها باید از دلیل بطریق یقین
باشد نه شك و نه مظنه و نه تقلید که اینها در ان ثمر ندارند
از این بابتها کار صعب میشود در اطفال در اوّل بلوغ بلکه در
بسیاری از مردم که مدتی از عمر ایشان گذشته پس اهمّ امور تحقیق
این مراحل است و مقصود از تحقیق این است که شخص احوالات خود
را ملاحظه کند که از اوایل بلوغ چه قسم بوده یا اینکه اگر علم بحال
کسی رسانید حکم انرا بداند و الّا شبههٔ نیست که در بلاد مسلمین
هر کس را که شخص به بیند و حال او را نداند باید احکام مسلمین را

براو جاری کند هرچند که اول بلوغ او باشد وهرچند که
شهادتین را از او نشنیده باشد پس اولا بعون الله تعالی بیان
میکنیم اقسام مردم را در این خصوص واحکام هر قسم را که هر کسی تکلیف
خود را در بارهٔ خود ودر بارهٔ دیکران بداند انشاء الله تعالی والله المستعان پس میکوئیم که
مردم نسبت بمعرفت اصول دین بر چهار قسم اند قسم اول اینکه قبل از بلوغ معرفت باصول اسلام و
ایمان حاصل نموده باشد بدلیل ویقین بواقع برای او حاصل شده
این بی خلاف وبی شبهه بمجرد بلوغ همهٔ احکام اسلام وایمان براو
جاری است وشبههٔ دران نیست چه تقریر دلیل خود را بتواند بکند
یا نه قسم دویم اینکه از تقلید پدر ومادر یا غیر ایشان از کسانیکه
اعتماد برایشان دارد قبل از بلوغ یقین بجهة او حاصل شده باشد
بواقع ودر وقت حصول بلوغ بهمان طریق برقرار باشد اقوی اینست
که این عیبی ندارد بلکه علاوه براین اکر در همهٔ عمر خود بهمین یقین بماند
وشبههٔ نکند واحتمال خلاف راندهد کفایت در احکام ایمان او
هم در دنیا وهم در آخرت خواهد کرد انشاء الله تعالی قسم سویم
اینکه در اول بلوغ در صدد تحصیل دین وطریقه حق افتاده باشد
وبعد از چند وقت از تحصیل کند بنحو یقین از تقلیدی که دیکر شبهه
نداشته باشد واحتمال خلاف ندهد در این صورت بعد از حصول یقین
حکم او معلوم است کلامی که هست دران مدت است که در صدد
تحصیل حق بوده آیا حکم او بچه نحو است ظاهر اینست که اکر دران مدت
تحصیل که هنوز بدست نیاورده است بمیرد مؤاخذه براو نیست و
معاقب نیست لکن در طهارت او ودر جریان احکام مسلمین براو
تأملی هست مسئله هرکاه تحصیل طریقهٔ حق موقوف باشد براینکه

یک روز یا چند روز ملاحظه کند آیا دران روزها نماز براو واجب است
یا نه حکم بوجوب مشکل است لکن قضای آنها بعد از تحصیل حق باید
کرد قسم چهارم اینکه در اول بلوغ ملتفت باین مرحلهٔ اختیار
دین نشود ودر این صدد نباشد مثل اکثر دختران در اول بلوغ
در این صورت احکام مسلمین براو جاری نیست وپاک بودن او
مشکل است ولازم است که پدر ومادر یا غیر ایشان اورا متنبه
نموده اولا اورا حالی نمایند که خالقی داری ترا خلق کرده است و
همهٔ این مخلوقات را خلق کرده است وجامع جمیع صفات کمال است و
منزه از صفات نقص است ومکان ندارد وتغیری براو روا نیست
واو را پیغمبری هست که محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله میباشد
وآنچه از جانب او آورده است حق است همین دو مطلب را حالی او
نموده که بفهمد وبزبان لا اله الا الله ومحمد رسول الله را بکوید که
که بدن او پاک بشود بعد از آن کم کم امامت وعدد ائمه ومعاد
وتفاصیل نزا باو بفهمانند که باقی احکام ایمان براو مترتب بشود
واکر تسامح در این بشود حتی اینکه اکر یک روز از اول بلوغ تأخیر
شد کار بسیار مشکل میشود قسم پنجم اینکه کسی باشد که همه
عقاید حقه در ذهن او ثابت هستند وآنها را میداند در دل خود
ولکن اکر از او بپرسند بعبارت نمیتواند تقریر بکند مثل بسیاری
از اهل صحرا در خصوص توحید وبسیاری از مردم شهر در خصوص
دانستن صفات ثبوتیه وسلبیه که اکر بایشان بکوئی که آنها چند اند
نمیتوانند حساب کنند ولکن اکر بپرسی خدا عالم است اثبات می کنند
واکر بکوئی مکان دارد یا مرئی است نفی میکنند وهم چنین باقی صفات

راو حکم در اینصورت اینست که همین قدر کفایت میکند **قسم ششم**
اینکه شخص بحسب ظاهر همین قدر می بینیم که شهادتین را میکوید و
ندانسته باشیم که قلبا معتقد هست یا نه در اینجا بلا شك باید حکم
باسلام او بکنیم و مکلف بتفتیش قلب او نیستیم بلکه درباره او می
توان کفت اَللّٰهُمَّ اِنّا لا نَعلَمُ مِنهُ اِلّا خَیراً و این نسبت بتکلیف دیکران
است با او و اما خودش بنفسه پس باید حکم خود را از اعتقاد خودش
ملاحظه کند و اکر اعتقادش قلبی نیست باید سعی کند و اعتقادش را
درست نماید **قسم هفتم** انکه شخص شهادتین را بکوید و
لکن می بیند که قلب او در مضمون انها یا در امر معاد شك دارد
حکم مردم نسبت باین شخص اینست که هرکاه خود ظاهر کرد و شك
خود را بروز داد که او را کافر و نجس بدانند کلامیکه هست اینست
که هرکاه شك خود را ظاهر نکرد و اقرار بشهادتین و معاد هم میکند
لکن از احوال و اعمال او دستکیر شد که باطنا شك دارد در
توحید یا نبوت خاصه یا معاد اقوی اینست که عقد کردن زن
مسلمه از برای او جایز نیست و اما در اینکه پاکست یا نجس و حیوانی
که ذبح کند حلال است یا حرام تاملی هست و احوط اجتناب است از او
مسئله هرکاه کسی بکوید که اکر خدائی باشد فلان کار میکند
یا اینکه بکوید اکر خدائی چه خواهی کرد یا بکوید اکر خدائی دارم چنان
خواهد کرد یا اکر قیامتی هست بهم میرسیم چنانچه در زبان عوام اینها
متداول اند ایا بمجرد مثل این سخنان حکم بکفر این شخص میشود از
بابت اینکه این عبارت دلالت بر شك او در اینها میکند که حالا بروز
داده یا نه تحقیق کلام اینست که این الفاظ بد و قسم استعمال میشوند

یکی انکه

یکی انکه مراد او اینست که بعد از انکه خدائی هست چنان میکند یا
قیامتی که هست لامحالة بهم میرسیم و همچنین در باقی این الفاظ
نظیر اینکه کسی چیزی در اتش یقینی بیندازد و بکوید اکر اتش باشد
میسوزاند این قسم عیبی ندارد و حکم بکفر او نمیشود یکی دیکر انکه
مراد او این است که اکر خدائی هست چنین خواهد کرد و اکر نیست
نمیشود یا اکر قیامتی باشد بهم میرسیم و الا نمیرسیم مثل اینکه چیزیرا
در جائی که نمیداند اتش است یا نه بیندازد و بکوید اکر اتش است
میسوزاند این کفر است و کوینده او کافر است **قسم هشتم** انکه
مظنه داشته باشد بحقیقة مضمون شهادتین یا مظنه بمعاد داشته
باشد در اینجا اولا باید بیان کرد که حکم خود این شخص چه چیز است و
ثانیا حکم او نسبت بدیکران که ایا احکام مسلمین را بر او باید جاری
کرد یا نه پس میکوئیم اما حکم او نسبت بخود اینست که هرکاه متمکن است
از تحصیل یقین و تحصیل نمیکند و بمظنه مانده است حکم او حکم
شاك است و در اخرت نجاتی برای او نیست و اکر متمکن نشود که
از این بالاتر تحصیل کند و نهایة سعی او اینست پس در اخرت معذور است
یعنی او را عقاب بر این نمیکند و اما در دنیا اجراء احکام مسلمین بر
او نمیتوان کرد و احوط نیز اجتناب است از او **قسم نهم** اینکه شخص
تحصیل معرفة باصول دین نمود و معتقد بعقاید کما هو حقه بوده
باشد لکن در قلب او بعض خیالات و وسواس هست و بعض احتمالات
مخالفه در دل او میکذرد لکن او را انها خوش نمیاید و متاذی از انها
میشود یا انکه بعض کلمات کفرامیز در ذهن او می اید و لکن کراهت
از انها دارد و حتی اینکه کاهی راضی میشود باینکه خود را هلاك کند

واینها در قلب او نباشد حکم این شخص نیست که اصلا وابدا عیبی و نقصی در ایمان او نیست ومتاذی بودن او دلیل قوة ایمان اوست وهرچند خیالات او بدتراند وکراهیت از انها بیشتر ایمان او قوی تراست وعلاج این وسواس وناخوشی در احادیث صحیحه ازحضرت رسالت پناه وائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم وارد شده است که هروقت درخواطر او بیاید بگوید لَا اِلٰهَ اِلّا اللهُ اٰمَنّا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ **قسم دهم** اینکه بی اعتقادی شخص از بابت دیوانه بودن او باشد چه متصل باشد دیوانگی با ایام نابالغی واصلا در آن ایام تحصیل اعتقادات نکرده باشد لکن بتبعیت حکم باسلام او شده باشد یا تحصیل کرده باشد یا اینکه بالغ شد ومعتقد شد وبعد دیوانه شد درهمهٔ این صورتها احکام مسلمین براو جاری است اگرچه هیچ اعتقادی برای او نیست واما هرگاه بالغ شده بود وتحصیل اعتقاد نکرده وبعد دیوانه شد اجراء حکم مسلم نمیتوان کرد ونجاست او خالی از وجه نیست واما هرگاه درصدد تحصیل اعتقادات بود وهنوز بجائی نرسیده بود وبعد دیوانه شد اجراء حکم مسلم نمیتوان کرد وطهارت او خالی از وجه نیست **قسم یازدهم** مستضعفین کفار وسنیان وایشان بردو قسم اند غافلین وابلهان ومراد از غافلین کسانی هستند که اصلا وابدا ملتفت نشده اند باینکه باید اصلاح عقاید نمود ونشنیده اند وابلهان کسانی هستند که دیوانه نیستند وعقل کامل هم ندارند ونمیتوان ایشان را مطلبی حالی کرد تفصیل حکم اینها اینست که گفته شود اما مستضعفین کفار مثل دختران فرنگ مثلا یا غیر انها که اصلا وابدا نام اسلام نشنیده

اند وخیال میکنند که غیر از پادشاه فرنگ پادشاهی نیست وغیر از دین او دینی نیست پس در دنیا احکام کفار برایشان جاری است واما در اخرت از عدالت خداوند عالم عذاب کردن ایشان دور است پس ایشان را در جهنم عذاب نمیکنند ولکن در بهشت نیز داخل نمیشوند یا در اعراف هستند وزجری برایشان نیست یا در قیامت تکلیفی بایشان میکنند والله اعلم واما مستضعفین که درمیان سنیان هستند حکم اینها نیز در اخرت حکم مستضعفین کفار است بنحوی که گفته شد که در دنیا احکام مسلمین کلا وعلاوه براین بعض احکام شیعیان نیز برایشان ترتیب داده می شود مثلا بنا بر قول باینکه شوهر کردن زن شیعه بسنی حرام است بمستضعف ایشان چندان اشکال ندارد وهم چنین هرگاه شیعه زن سنیه بگیرد جایز است اما خلاف احتیاط است لکن در مستضعفات ایشان احتیاط هم نیست **قسم یازدهم** مستضعفین شیعه یعنی کسانیکه اعتقاد بخدا ورسول دارند واختیار دین شیعه فی الجمله نموده اند وحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را وصی میدانند لکن ائمه را بتفصیل یا بترتیب نمیشناسند یا انکه معنی امام را نمیفهمند وکلام در صورتی است که از بابت غفلة یا ابله بودن ایشان باشد نه تقصیر وحکم این اشخاص اینست که احکام اسلام از طهارت وغیرها برایشان جاری است کلا وعقاب ندارند وبعید نیست که داخل بهشت شوند لکن کلام دراین است که ایا بعض احکام ایمان برایشان جاری است مثل دادن زکوة وفطرة ورد مظالم بایشان صحیح است یا نه مسئله محل خلاف است درفطره خالی از وجهی نیست ودر زکوة از سهم فقرا ومساکین

مشکلست لکن از بابت سهم فی سبیل الله میتوان داد و اما کفاره
احوط ندادن بایشان است و در رد مظالم فی الجمله احتیاطی هست قسم
سیزدهم اینکه شخص اختیار طریقهٔ شیعه نموده و غافل و ابله نیست
ولکن در معرفت بحق دوازده امام و اسم ایشان و ترتیب ایشان و بعض
صفات ایشان کوتاهی میکند حکم این جوره اشخاص از بابت طهارت
بدن اشکالی ندارد چونکه شهادتین دران کافی است لکن از بابت
احکام ایشان خصوصاً در اخرت کار ایشان مشکل میشود خصوصاً
هرگاه امام زمان را نشناسند و معتقد بحیات او و غیبت او و اینکه
امروز حجت خداست بر مردم نباشند یا اینکه از بابت تسامح ملتفت
باین مرحله نشوند و میتوان گفت که اعتقاد بتوحید و نبوت پیغمبر
آخر الزمان صلی الله علیه و آله و صدق او در معاد و اعتقاد خلافت
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و فرزندان او باین عدد مخصوص که
اسامی ایشان معین است و شناختن امام عصر بخصوصه کفایت
در ایمان میکند اگرچه بالاسم والترتیب یک یک را ندانند لکن
خالی از اشکال نیست قسم چهاردهم اشخاصی که امر ایشان ازهمه
اشد و کار ایشان از کفار مشکلتر یعنی کسانیکه اختیار طریقهٔ حق نموده
اند و بعد ارتدادی برای ایشان حاصل شود و چون این مسئله اهم
مسائل است لهذا بعون الله تفصیل ان در سه مقام بیان می شود
اول در اسباب ارتداد دوم در اقسام ارتداد سوم در احکام ارتداد
اما اسباب ان بدانکه ارتداد حاصل میشود بیکی از سه چیز اول بدل
دوم بزبان سوم باعضا و جوارح اما بدل مثل اینکه در قلب منکر
شود بعد از ایمان یا شک کند بعد از یقین یا در دل قرار بدهد که

کافر شود بعد از این یا اینکه اگر فلان امر اتفاق شد کافر شود و هرچند
که هنوز نشده باشد و اما بزبان مثل اینکه نفی صانع کند یا نفی توحید
او یا نفی حکمت او یا نفی علم او یا نفی عدالت یا اثبات خلاف حکمت در کارها
او یا اثبات عبث در انها یا نفی نبوت یا نفی معاد چه از روی اعتقاد باشد
یا جحود یا عناد یا استهزاء یا شوخی و مطایبه و همچنین انکار ضروریات
دین مثل وجوب نماز و روزه و زکوة و حج یا انکار حرام بودن مال مردم یا
استخفاف باصل شرع و مذهب و دین و معاد و قران و احادیث باینکه
بگوید اینها چه چیزند و گاهی که از راه طعن و استخفاف شخص میگوید که
قربان خدا یا پیغمبر یا قران یا حدیث بشوم مرتد میشود و اما اعضا و جوارح
مثل اینکه قران را بر زمین زند یا استخفافاً پاره کند و دور بیندازد
یا لگد بزند یا در قاذورات عمداً بیندازد و همچنین ادعیه و اسماء خدا
و کتب احادیث و نحو انها و در اینجا سه مطلب مهم هست مطلب اول
اینکه این چیزهائی که گفته شد که بقول یا فعل باعث ارتداد اند تفاوت
نمیکند در انها باقی بودن اعتقاد در قلب و باقی نبودن ان مطلب
دوم بدانکه ارتدادی که از گفتن حاصل میشود یک قسم ان حکم خاصی
دارد غیر از احکام باقی اقسام ارتداد و ان قسم اینست که العیاذ بالله ناسزا
که سب و دشنام باشد بخدا یا رسول او بگوید بهر لفظی که باشد و حکم
خاص او اینست که لازم است بر کسیکه شنید انرا از او که او را قتل نماید
بمجرد شنیدن ان از او مادامیکه خوف بر جان خود یا جان کسی دیگر نداشته
باشد پس در صورت عدم خوف هرگاه او را نکشت معصیت نموده و در
حدیث از حضرت موسی ابن جعفر صلوات الله علیه وارد شده است
که بعد از بیان این حکم راوی عرض کرد بخدمت انحضرت ارایت ان انا لم اخف

ثمّ لم افعل و لم اقتله ما علیّ من الوزر یعنی اگر خوفی نداشته باشم وبا
وجود این او را بقتل نرسانم چه قدر گناه بر من هست حضرت فرمودند
یکون علیک وزره اضعافاً مضاعفةً من غیر ان ینقص من وزره
شیءٌ اما علمت من افضل الشهدآء درجةً یوم القیمة من نصر الله ورسوله
بظهر الغیب و ردّ عن الله و رسوله یعنی میباشد بر تو گناه او چند
مضاعف بی آنکه از گناه او چیزی کم بشود آیا نمیدانی که از افضل
شهدآء آن کسی است که یاری کرده باشد خدا و رسول را غایبانه
و نصرت کرده باشد و حرف بد را در بارهٔ ایشان ردّ نموده باشد
مطلب سوّم بدانکه سبب شدن اینعمل ارتداد شروط چند
دارد اوّل بلوغ پس هرگاه از نا بالغ صادر شد نه حکم قتل و ارتداد
جاری نمیشود لکن در سبّ خدا و رسول و ائمه علیهم السّلام و افعال
موجبهٔ ارتداد تعزیر او لازم است هرگاه ممیز باشد و هرگاه توبه کند
احوط است دوّم عقل پس بر دیوانه اصلا و ابدا چیزی نیست سوّم
اختیار پس بر مکره چیزی نیست یعنی هرگاه کفار یا نواصب کسی را اجبار
کردند بر تلفظ بکلمهٔ کفر حتی سبّ پیغمبر صلی الله علیه و اله عیبی
ندارد همچنانکه عمار ابن یاسر را اکراه کردند در مکه بر کلمات کفر
و آنها را گفت بعد از آن گریه کنان بخدمت حضرت رسول صلی الله
علیه و اله آمد و بسیار مضطرب بود آیهٔ شریفهٔ الّا من اکره و
قلبه مطمئنٌّ بالایمان در حق او نازل شد آنوقت مطمئن شد
و حضرت باو فرمود ان عادوا علیک فعد یعنی هر وقت ترا
اکراه کردند بر گفتن بعد از این نیز بگو مسئلة آیا وقت
اکراه که شخص این حرفها را بگوید توریه واجب است یعنی باید

معنی

معنی دیگر قصد کند یا نه وجوب آن معلوم نیست و شاید احوط
باشد چهارم شعور پس هرگاه کلمهٔ کفر غفلةً یا بی قصد صادر
شود عیبی ندارد و اما غیظ و غضب آیا باعث رفع حکم هستند
یا نه تفصیلی دارد باین طریق که اگر غضب او بحدی باشد که بالمرّه
از شعور افتاده باشد که اگر خود را در چاه یا از بام بیندازد شعور
به او نمیشود حکم مترتب بر حرف او نمیشود و خصوصاً هرگاه خود ندانسته
که گفته است و مشخص شود که گفتن او بی قصد بوده و امّا هرگاه
غضب او باین حدّ نرسید و از حدّ تمیز اشیاء نیفتاده است احکام
بر او جاری میشود مسئلة هرگاه کلمهٔ از کلمات ارتداد گفت
و بعد ادّعا میکند که این حرف غفلةً و بی قصد صادر شد هرگاه
احتمال بدهیم که راست بگوید ظاهر اینست که حکم مرتدّ بر او جاری
نشود و این حکم کار را دو بعض مردم آسان میکند پنجم دانستن معنی
کفر و قصد آن پس هرگاه کلام را گفت و معنی آنرا نمیدانست یا قصد
آن نکرد یا منظور لازم آن معنی بود عیبی ندارد مثلا شخص عامی
گاهی میگوید خدا یا تصدّق سرت شوم و منظور او لازم اینست که
ثناء خداوند و حمد اوست نه اینکه اثبات سر برای خدا بکند این
عیبی ندارد و همچنین در افعال مثلا هرگاه نمیدانست که این
چیز را اگر اهانت کرد قرآن بود عیبی ندارد و امّا جاهل بحکم مسئله
ارتداد پس معذور نخواهد بود هرگاه مثلا معنی کلام را دانست
ولکن نمیدانست که اگر آنرا گفت نجس میشود یا واجب القتل میشود این
ندانستن باعث دفع حکم نمیشود مسئلة در زبان بعض عوام
متعارف است که میگویند امام حسین عمرت را زیاد بکند یا حضرت عباس

روزی ترا زیاد بکند یا ترا اولاد بدهد یا فلان امام زاده ترا نکاه بدارد اکر منظور این است که از برکت اینها بشود یا اینکه ایشان شفیع بشوند در خصوص اولاد و زیادتی رزق و طول عمر بسیار خوبست واکر منظور حقیقت رازق و معطی و خالق باشد مشکل است و اما اقسام ارتداد بحسب شخصی که از او حاصل میشوند منقسم اند بچند قسم اول نا بالغی که در حکم اسلام بوده بتبعیت والدین و هنوز خود اعتقاد بهم نرسانیده دوم نابالغی است که وصف اسلام بجهة خود او حاصل شده بنابر قول باینکه برای نابالغ در صورت زیادتی معرفة و تمیز و علم باد که عقاید اصل اسلام استقلالا حاصل میشود سوم بالغی است که در وقت تولد محکوم باسلام او شده از بابت اسلام والدین او یا یکی از انها در وقت انعقاد نطفه او یا وقت تولد او و لکن خود بعد از بلوغ قبل از وصف اسلام و اقرار بان اسباب ارتداد برای او حاصل شود چهارم بالغی است که بر اسلام متولد شده و در وقت بلوغ باسلام اقرار نموده و بعد سبب ارتداد در او یافت شود و انرا مرتد فطری میکویند پنجم کسیکه بر حکم اسلام متولد نشده و بعد از بلوغ اسلام اورده و بعد مرتد شده و اینرا مرتد ملی کویند مقام سوم در احکام این اقسام اما قسم اول پس حکم بر او مترتب نمیشود همچنانکه کذشت و اما قسم ثانی پس اظهر اینست که حکم بر او جاری نیست و لکن بعضی قائل بان شده اند و اما قسم ثالث پس محل خلافست که ایا داخلست در قسم مرتد فطری یا نه و اما قسم رابع که مرتد فطری است و غالب اقسام است پس حکم در ان نسبت بمرد و زن تفاوت دارد اما در صورتیکه مرد باشد چند حکم بر او مترتب است اول نجاست عینیه یعنی بدن او مثل سایر کفار

از اعیان نجاسات میشود دوم حرام شدن زوجه او بر او و باید عده بکیرد بعده وفات و بعد جایز است که شوهر بکند بکسی دیکر و هرکاه زن نزد او بماند هر نزدیکی که حاصل شود داخل زنا میباشد سیم اینکه قتل او لازم است بر امام یا نائب او چهارم اینکه اموال او از ملکیت او بیرون میروند باین طریق که دیون او را از انها ادا میکند و باقی از ورثه او میشوند پس هرکاه خود با انها معامله کند حرام است و باطل پنجم اینکه توبه او دیکر قبول نمیشود و در دنیا کار او چاره ندارد بنابر مشهور و ثمره بخشیدن توبه او نسبت باخرت نیز محل خلافست والله اعلم ششم اینکه ذبیحه او میته است هفتم اینکه حرام است داخل مسجد بشود و بیرون کردن او واجبست هشتم اینکه تزویج او بمسلمه و کافره هردو باطلست نهم اینکه اکر بمیرد تغسیل و تکفین و نماز او مشروع نیست دهم اینکه دفن او در مقابر مسلمین جایز نیست یازدهم اینکه ولایت او بر اولاد خود ساقط است دوازدهم اینکه هرکاه مسلمانی او را بکشد نه قصاص دارد و نه دیه سیزدهم اینکه هرکاه بعد از ارتداد نطفه از او منعقد شد و زن مسلمه باشد و مسئله نمیدانست که این زنا است ولد بزن ملحق است و اما هرکاه میدانست باو نیز ملحق نمیشود و اکر زوجه نیز مرتده باشد ولد حکم اسلام را ندارد و بعضی جایز دانسته اند در اینصورت که مانند اطفال کفار حکم بمملکیت او شود و بیع بر او واقع شود چهاردهم اینکه علامه حکم فرموده که مرتد بعد از رده نیز مالک نمیشود چیزی را که کد ید تحصیل کند مثلا هرکاه چیزی بخرد یا صحرا برود هیمه یا علف بیاورد یا کسی چیزی باو بخشد مالک انها نیز نمیشود پانزدهم اینکه میراث باو منتقل

نمیشود مثلا هرکاه کسی بمیرد که پسری دارد که ردّه کفته است و
پسر پسر عموئی یا پسر دختر خاله نیز دارد ارث به پسر او نمیرسد
وبانها میرسد که از او دوراند و در اینجا مطلب مهمّی است بدانکه این
احکام که بیان شدند هم در صورتیست که قائل باشیم بانکه توبهٔ او
قبول نمیشود یا اینکه توبه نکند ولکن اقوی در نظر اینست که هرکاه
حقیقة توبه کرد توبهٔ او بجهت اخرت مقبول است و همچنین از بابت
بعض احکام دنیویه نیز ثمر میکند پس بدن او پاک میشود و هرکاه
زن راضی بشود بعقد جدید و مهر جدید بر او حلال میشود و احوط
اینست که بعد از چهار ماه و ده روز او را عقد کند و دیکر بعد از این
احکام مسلمین بر او جاری میشود لکن اموال او بر نمیکردند مکر اینکه
ورثه باو بخشند و حکم قتل او که کار امام یا نائب خاص است نیز مرتفع
نمیشود **مسئلهٔ** هرکاه ارتداد در اثناء عبادت مثل صلوة یا
صوم اتفاق شد ان عبادت باطل است و اکر توبه او مقبول شد باید
اعاده ان کند و ایا طهارت او نقض میشود پس هرکاه وضو یا غسل داشت
و مرتد شد بعد توبه کرد ایا ارتداد وضو و غسل او را باطل نموده
یا نه قول بعدم بطلان خالی از وجه نیست **مسئلهٔ** اولاد شخص مرتد
فطری که هنوز نابالغ اند در حکم اسلام اند و ارتداد پدر یا مادر یا
هر دو تغیر حکم ایشان نمیکند و امّا هرکاه زن باشد بمجرد اینکه مرتدّه
شد نجس میشود ولکن اموال او از ملکیت او بیرون نمیروند و قتل
او لازم نمیشود و اکر زن کسی باشد که عقد شده و تصرف نشده
عقد باطل میشود و مهر را طلب ندارد و هرکاه عقد و تصرف شده
بمجرد ردّه کفتن حرام میشود بر شوهر نزدیکی با او و مهلت دارد تا وقتیکه

زمان عدّه بکذرد اکر در زمان عدّه توبه کرد حلال میشود و الّا
عقد منفسخ می شود ولکن مهر را بسبب تصرف سابق طلب دارد
مسئلهٔ هرکاه بر مرد مشخّص شد که زن او ردّه کفته سابقا در این
مدت که مرد ندانسته است برای او عیبی ندارد و حال حکم توبه
دادن و ملاحظهٔ عدّه نکذشتن نماید و اکر مشخّص شد که عدّه کذشته
حالا توبه نماید و عقد را جدید واقع سازند و بدانکه واجب است بر
هرکس که قادر است امر نمودن زن بتوبه و هرکاه توبه کرد توبهٔ او مقبول است
و اکر قبول نمیکند لازم است که او را در زندان حبس کنند بقدر قوت
لا یموت باو داد تا اجل او برسد و بمیرد **مسئلهٔ** هرکاه زن توبه کرد
بعد هم ردّه کفت باز هم توبه او قبول میشود و در مرتبهٔ چهارم امام یا
نایب امام حکم بقتل او مینماید و امّا قسم پنجم یعنی مرتد ملّی پس
او عبارت است از کسیکه بر اسلام تولّد نشده ولکن خود بعد از
بلوغ اختیار اسلام نموده و بعد از اختیار اسلام مرتد بشود و از برای
او پنج حکم است اوّل اینست که او را امر بتوبه میکنند اکر قبول کرد و توبه
نمود توبهٔ او قبول است اکرچه یقین نکنیم که در قلب معتقد است
و اکر قبول نکرد او را قتل باید کرد دوّم اینکه مدّت مهلت او برای توبه
سه روز است بنا بر اقرب سیّم اینکه عقد که ما بین او و زوجهٔ او بوده
منفسخ میشود و زن باید عدهٔ طلاق بکیرد ولکن اکر در بین عدّه توبه
کند زن ثانیا زن او میشود و احتیاج بعقد جدید ندارد چهارم اینکه
اموال او بر ملکیت او هستند لکن ممنوع است از تصرف در انها اکر
توبه نمود بتصرف او میدهند و الّا همین طریق هستند نفقهٔ او و
نفقهٔ واجبه بر او را از انها میدهند تا وقت کشتن یا مردن او اکر چیزی

مانده ورثهٔ مسلمین او علی ما فرض الله تقسیم میکنند **خاتمه مطلب** در بیان بعض اقسام کفر که محل اتفاق اند یا محل اختلاف اند کر دخلی باصل اعتقادات در اصول اسلام ندارند وانها چند چیز اند **اول** انکار ضروریات دین مثل وجوب نماز و روزه یا استحباب جماعة یا حرمة پول دیوان که از اصناف و کسبه جبرا میگیرند و نحو ذلك **دوم** اعتراض در حکمی که خداوند عالم کرده است و از این بابت ابلیس کافر شده والا قائل بتوحید و نبوت و معاد و همهٔ احکام بود وانها را بطریق یقین میدانست و مدرس ملائکه بوده است و دو رکعت نماز را در چهار هزار سال یا شش هزار سال نموده همین یك اعتراض بر خداوند عالم کرد کافر و مردود درگاه شد که گفت چرا امر کردی که سجدهٔ ادم کنم و حال انکه من از او بهترم **سوم** استخفاف بحکم خدا که بگوید این چه چیز است حتی استخفاف بمستحبات مثل اینکه بشارب گرفتن یعنی باصل استحباب ان استخفاف کند و این سه قسم باتفاق علماء موجب کفرند **چهارم** ولد الزنا را بعضی از علماء کافر میدانند و نجس اگرچه بعد از بلوغ شهادتین بگوید و بحسب ظاهر عابد و مقدس شود ولکن اقوی اینستکه هرگاه اظهار اسلام کرد مسلم و طاهر است و همهٔ احکام ایمان بر او جاری میشود بلی در بعض احادیث هست که اگر خوب باشد او را در جهنم میبرند ولکن عذاب ندارد و اینها چندان ثمر و اشکال ندارند اشکالی که هست در زمان قبل از بلوغ او است در صورتی که از دو طرف ولد زنا باشد که ایا پاك است یا نه هرچند تابع بودن او کسی را که تربیت او میکند خالی از وجه نیست **پنجم** مخالفان را بعضی حکم بنجاست ایشان نموده اند و مشهور و اقوی طهارت ایشانست

قال انا خیر منه خلقتنی من نار وخلقته من طین

بلی نواصب و خوارج محکوم بنجاستند **ششم** نسبت بتارك الصلوة بعضی از علماء بسبب ظاهر بعض احادیث حکم بکفر و نجاست نموده اند اگرچه منکر وجوب ان نباشد زیرا که منکر وجوب ان منکر ضروری دین و داخل در قسم اول است و بی شبهه نجس است لکن این قول خلاف مشهور و مستلزم عسر و حرج است چونکه مراد از تارك الصلوة کسی است که هیچ نماز نکند یا نماز باطل بکند پس کار طهارت در اکثر مردم بسیار مشکل میشود و اقوی اینست که هرگاه شخص انکار وجوب نماز کرد کافر است و نجس و هرگاه استخفاف بان نمود یعنی استخفاف باصل قرار دادن او کرد مرتد است و هرگاه معتقد وجوب ان هست لکن انرا سبك بر داشته و سهل انگاری در ان میکند از بابت ترك ان یا باطل بجا اوردن ان یا درست نکردن مسائل ان یا تضییع ان از بابت تاخیر از بی مبالاتی در همهٔ این صور شخص اگرچه کافر نیست و پاکست لکن فاصله با کفر ندارد و در احادیث وارد شده که شفاعت حضرت پیغمبر و ائمه صلی الله علیهم باو نمیرسد و بر حوض کوثر بر ایشان وارد نخواهد شد و در وقت مردن بر دین پیغمبر از عالم نخواهد رفت و اینها که گفتیم نیز جاریست در ترك نماز قضا که بر ذمهٔ شخص ثابت است و تاخیر میکند بجد تهاون و توسعه را عذر قرار میدهد **مقام دوم** از اموری که در اول بلوغ لازم میشوند تعلم کیفیت نماز بمعرفت افعال و یاد گرفتن اقوال انست بدانکه نماز کیفیت معینهٔ ندارد که نسبت بهمه علی السویة باشد بلکه نسبت بهر قسمی از مکلفین کیفیتی دارد مثلا نماز گاهی از اوقات منحصر است بگذرانیدن در دل دیگر نه خواندن دارد و نه فعل و گاهی اقوال دارد و افعال ندارد و گاهی افعال دارد و اقوال

ندارد وکاهی همه را دارد مثل نماز غالب مردم پس هرکس بحسب حال خود
باید صورت نماز واجب خود را یاد بکیرد وبجا اورد وملخص صورت نماز
بعد از نیت که شرطست در همه نماز وعوض ندارد اینست که افعال ان
در حالت امکان قیام است ورکوع وسجود وجلوس واقوال ان هم در حال
امکان تکبیر است وقراءت وذکر رکوع وسجود وتشهد وسلام وهر یك
از اینها را در حالت عدم امکان عوضی هست باین تفصیل عوض قیام
یکی از چهار چیز است بترتیب اول جلوس دوم بر پهلوی راست خوابیدن
که صورت وپیش رو بقبله باشند سوم بر پهلوی چپ خوابیدن
بهمان نحو چهارم بر قفا خوابیدن که صورت وکف پاها رو بقبله باشند
وعوض رکوع یکی از چهار چیز است بترتیب اول انحناء بقدر امکان
دوم ایماء بسر سیم ایماء بچشم چهارم کذرانیدن در دل وعوض سجود
همین چهار چیز است لکن در هر یك از اینها کذاشتن پیشانی بر ما یصح
السجود علیه یا کذاشتن ما یصح السجود علیه بر پیشانی احوط است
وعوض جلوس قیام است وکاهی خوابیده بودن عوض میشود واما
اقوال واجبه پس در صورتی که شخص در اول بلوغ یا بعد از ان انها
را یاد نکرفت هر یکی نیز عوض دارند عوض تکبیر ترجمهٔ ان است
بفارسی یا لغت دیکر پس بعد از نیت مثلا بکوید خدا بزرکتر
یا بزرکتر است واکر بکوید یزدان بزرکتر است شاید بهتر باشد
واکر بر این هم قادر نیست در دل بکذراند انرا واما عوض
حمد کاهی حمد غلط عوض صحیح میشود وکاهی قدری از حمد
عوض مجموع میشود وکاهی قدری از حمد وقدری از جای دیکر
قران را باید عوض قرار داد وکاهی قدری از جای دیکر قران عوض

حمد میشود وکاهی تسبیحات اربعه عوض حمد میشوند وکاهی
سبحان الله کفتن تنها عوض میشود وکاهی کذرانیدن در دل
عوض میشود بلی در اینجا ترجمه عوض نمیشود واینها همه در منفرد
است ودر جماعت غالبا حمد ساقط است وتفصیل بیان حکم
مکلفی که حمد صحیح را نداند بر چند قسم است اول اینکه حمد را می
داند لکن غلط میخواند در اعراب یا در مخارج حروف بطریقی که زبان او
از این نمیکردد وعلاج پذیر نیست در اینجا تکلیف او خواندن همانست اکر میداند
ونماز جماعت بر او واجب نیست قطعا ودر سعهٔ وقت نماز میتواند بکند دوم اینکه حمد
را غلط بحسب اعراب وحروف میخواند وعلاج پذیر هست ومشغول درست کردن
او شده لکن حال که وقت نماز است هنوز درست نشده در این
صورت در سعهٔ وقت نماز نکند ودر اخر وقت نماز بکند بهمین نحو
ودیکر قضا بر او لازم نیست واقوی اینست که نماز جماعت هم بر او لازم
نیست هر چند احوط است سیم اینکه در فکر درست کردن ان نشده
در اینصورت در اول وقت نماز منفرد نمیتواند کرد واقوی وجوب
نماز جماعت است بر او واکر وقت تنك شده وجماعت ممکن او
نشد باز بهمان طریق نماز بکند لکن لزوم قضا بر او خالی از وجهی
نیست چهارم اینکه قدری از حمد میداند مثل یك ایه یا بیشتر
در این صورت بعضی کفته اند همان کافی است وبعضی بر انند که تکرار
ان کند بقدر حمد واحوط انست که بعد از تکرار اکر از جائی دیکر
بداند بقدر باقی مانده حمد بر ان اضافه کند بنیت قربة مطلقه
واین در صورتیست که وقت تنك شده یا موسع است ونمیتوان
یاد کرفت ونماز جماعت هم بر او واجب نیست هر چند احوطست

پنجم انکه از حمد هیچ نداند ولکن از جای دیکر میداند در اینجا ملاحظه
مقدار حمد نموده بحسب حروف ازان که میداند عوض او بخواند واکر
زیادتر باشد ظاهر اینست که عیب ندارد ششم اینکه انرا هم نمیداند
در اینصورت ملاحظهٔ مقدار حروف حمد نموده عوض ان بکوید
سُبْحَانَ اللّهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلَا اِلَهَ اِلَّا اللّهُ وَاللّهُ اَكْبَرُ واکر انرا نیز
نمیداند تسبیح تنها کافی است بهمان طریق واکر بر هیچ قادر نیست حمد
را در دل کذرانیده یعنی در خیال خود بخواند یا اشاره بان در دل
خود نماید و بمقدار ان بایستد واین سه صورت اخری در وقتی است
که نتواند متابعت کسی نماید که او کلمه کلمه بکوید واین در نماز بخواند
واما سوره اقوی این است که در این صورت ساقط است واحوط اجراء
حکم حمد است واما ذکر رکوع وسجود چون در هر یک سه سبحان الله
کافی است فرض ندانستن بعید است واکر فرض شد عوض انها ترجمه
بفارسی یا غیران نماید واکر ممکن نیست اصل نطق در دل بکذراند
وعوض تشهد ترجمه انست لکن عربی غلط بران مقدم است بنحوی
که در حمد کفته شد واکر قدری بداند و باقی را ترجمه کند مثلا بکوید
اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ومحمد بنده وفرستادهٔ
اوست وبعد صلوات را بکوید واکر نداند در دل بکذراند واما
سلام پس عوض ان ترجمهٔ انست وبعد در دل کذراندن وتفصیل
مسائل در محل خود خواهد امد انشاء الله تعالی منظور اجمال صورت
اقسام نماز است مقام سوم از مقاماتی که در اول بلوغ باید
ملاحظه بشوند کیفیت اخذ وتعلم مسائل واحکام است از طریق شرعی
بدانکه مسائل بر چند قسم اند اول مسائل واضحه که از بدیهیات دین

ومذهب شده اند مثل وجوب نماز وچهار رکعت بودن نماز ظهر
اینها اجتهاد نمیخواهد وتقلید هم در اینها جایز نیست دوم مسائل
یقینیه که میتوان در انها تحصیل یقین کرد از اتفاق علماء یا از
ایات قرانیه واحادیث متواتره قطعیه در اینها نیز هرگاه عامی
تحصیل یقین کرد از راهی که علماء تحصیل یقین میکنند عمل بان
میکند واجتهاد وتقلید در اینها نیز جاری نیست سیم مسائلی که
شخص حکم اینها را بطریق یقین نمیتواند تحصیل کند ولکن احتیاط
در انها ممکن است وطریق احتیاط را بنحوی میداند که از راه دیکر
در خلاف احتیاط دیکر نمی افتد در اینجا اقوی اینست که اجتهاد و
تقلید در این واجب نیست وعمل باحتیاط کفایت میکند بلکه
ارجح است واینکه کفتیم احتیاط ممکن باشد چون که در بعض جاها هست
که احتیاط ممکن نیست مثل اینکه چیزی باشد که ندانیم واجب است یا
حرام البته در انجا باید اجتهاد کرد یا تقلید ودیکر کفتیم باید بطریقی
باشد که در خلاف احتیاط از بابت دیکر نیفتد چونکه بسیار جاها هست
که شخص خیال میکند که احتیاط نموده وحال انکه از راه دیکر خلاف
احتیاطست مثلا هرگاه شخص شک کند که اب مستعمل در غسل را میتوان
باو وضو کرفت یا نه احوط بحسب ظاهر ترک انست لکن اکر غیر ازان اب
نباشد که امر دایر ما بین ان وتیمم بشود ترک ان خلاف احتیاطست
واحتیاط بحسب ظاهر در جمع است لکن بعض اوقات جمع نیز خلاف
احتیاطست هرگاه وقت تنک باشد پس در حکم باحتیاط باید ملاحظه
همه اطراف کرد که مبادا خلاف احتیاط بشود واز این قبیل است احتیاط
هائی که تکرار یک نماز در انها بشود شاید خلاف احتیاط باشند از بابت

اینکه بعضی واجب دانسته اند که بخصوصه بداند که این یکنماز معیّن را
خداوند عالم از او میخواهد و از انیت میکند و این در تکرار حاصل
نمیشود پس لازم است که شخص باجتهاد یا تقلید حکم اصل مسئله
را دست بیاورد بعد از ان اکر احتیاط بخواهد بکند فَهُوَ نُورٌ عَلٰی
نُورٍ چهارم مسائلی که احتیاط در انها مشخص نیست یا ممکن نیست یا
اینکه بنای احتیاط را در انها ندارد در اینها بر کسی که قوهٔ اجتهاد را
ندارد لازم است تقلید و چون مسائل تقلید از مهمّات مسائل اند
لهذا چند مطلب در بیان انها عنوان میشود **مطلب اوّل** بدانکه
اصل مسئله لزوم تقلید مسئله ایست که همه کس باید خود انرا بفهمد
و یقین بان حاصل کند چونکه بعد از فی الجمله تاملی عقل هر عاقلی حکم
میکند باینکه خداوند عالم را احکامی هست که هر مکلّفی مامور است
بدانستن انها و دست او از رسیدن بخدمت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و ائمه علیهم السّلام کوتاه است پس باید از کلام خدا و احادیث
حجتهای خدا انرا بفهمد و خود قدرت بر فهم از انها ندارد پس چاره
نیست مکر رجوع بعالم عادلی که از او یاد بکیرد همچنانکه در هر کاری
که شخص سر رشته از ان ندارد رجوع باهل خبره میکند مثل انکه
ریال را بصرّاف نشان میدهد و قول او را حجّت میداند همچنین
در احکام باید رجوع باهل خبره بانها نمود و این معنی تقلید است
مطلب دوّم بدانکه تقلید مجتهد جامع الشرایط لازم است و مراد
از جامع الشرآئط کسی است که حجّت خداوند جهان و امام این وقت
و اوان خلیفة الله فی عباده و بلاده صاحب العصر و الزمان قائم آل محمّد
عجل الله فرجه و جعل الله روحنا فداه اذن داده باشد که با و رجوع

نمایند چونکه امروز انحضرت حجت خداست بر ما و باید مامور باذن و حکم
انحضرت باشند بطریق خصوص یا بطریق عموم و در ایام غیبت
صغری انحضرت را نواب مخصوص بوده و بعد از ان که مصلحت
الهی تعلّق بغیبت کبری کرفت نائب مخصوص ندارد و لکن در توقیع
رفیع بطریق عموم بیان فرموده است صفات انکس را که باید مردم
باو رجوع کنند و او را پیشوای دین بدانند و کسانی که ان صفات
را داشته باشند در حق ایشان فرموده است فَاِنَّهُمْ حُجَّتِی عَلَیْکُمْ
وَاَنَا حُجَّةُ اللهِ عَلَیْهِمْ و در احادیث دیکر در حق صاحب این صفات
فرموده اند اَلرّادُّ عَلَیْهِ کَالرّادِّ عَلَیْنا وَالرّادُّ عَلَیْنا کَالرّادِّ عَلَی اللهِ
پس بر مکلفین لازم است که صفات ان کسی را که امام زمان اذن
برجوع باو داده بشناسند که در روز قیامت عذری داشته باشند
و متابعت هر مدعی ننمایند که کمراه خواهند شد و مجمل از صفات
اینست که ان حضرت عجّل الله فرجه در توقیع رفیع میفرماید وَاَمّا مَنْ
کانَ مِنَ الْفُقَهاءِ صائِناً لِدینِهِ مُخالِفاً لِهَواهُ مُطیعاً لِاَمْرِ مَوْلاهُ فَلِلْعَوامِّ
اَنْ یُقَلِّدُوهُ و حاصل انچه از این توقیع شریف و غیر ان از احادیث
باقی ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم فهمیده میشود این است
که کسیکه نایب ایشان و حاکم شرع و مرجع در اخذ مسائل است باید
جامع چند صفت باشد اوّل ایمان یعنی تصحیح عقاید بطریقی که از
تزلزل و تشکیک سالم باشد دوّم فقاهت و معرفت باحکام اهل بیت
و نظر در حلال و حرام ایشان و این صفت حاصل نمیشود در این زمان
مکر بده امر که نه امر از انها بتحصیل حاصل میشود و انها دانستن
لغت عرب و علم نحو و علم صرف و علم منطق و علم رجال و علم اصول فقه

وعلم تفسیر وعلم احادیث در هریك بقدر احتیاج واطلاع بر کلام علما
بجهت معرفت اجماعیات ویکی ازانها امریست موهوبی ازجانب خداوند
عالم که بتحصیل تنها نیست وان عبارتست از قوهٔ قدسیّه که باعث
تمکن ردّ فروع است باصول انها واستقامهٔ سلیقه است در استنباط
مطالب از اشارات وکلمات اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم
سوم اینکه مجتهد مطلق باشد نه متجزّی یعنی باید قوّهٔ استنباط
اغلب احکام را داشته باشد پس اگر در یك مسئله یا چند مسئله قوهٔ
دارد وقوهٔ باقی را ندارد تقلید او جائز نیست چهارم عدالت وان
عبارت از صفتیست که حاصل است در قلب شخص حاصل از معرفة
وخوف از خداوند عالم مانع از ارتکاب کبائر وبعض امور که تفصیل
انها در مقام خود خواهد امد انشاء الله تعالی پنجم بلوغ پس هرگاه
نابالغ بدرجهٔ اجتهاد رسید مثل علّامه وپسر او وفاضل هندی در
ایام عدم بلوغ تقلید او جایز نیست لکن بجهة اعمال خود عمل باجتهاد
خود میکند اگرچه عبادات او را شرعی بدانیم ششم ذکوریت یعنی
مرد بودن پس هرگاه زن مجتهد بشود تقلید او جائز نیست بنا
برانچه شهید ثانی ادعای اتفاق بران نموده است هرچند دلیل
دیگر بران معلوم نیست هفتم اینکه حافظ وصاحب ضبط باشد
یعنی کثیر السهو والنسیان نباشد که تقلید او در این صورت مشکل است
هشتم اینکه ان عالم مقبل بر دنیای خود نباشد یعنی همّت او مصروف
در جمع اوضاع دنیویه زائده بر متعارف نباشد وحواس او مشغول
بامور نباشد که محض دنیاداری هستند وضرور در امر معاد ومعاش
او نیستند ودل او در پی اموری که مصلحت دینیه بر انها مترتّب

نما

نمیشود نباشد ومحبت دنیا وعشق ان من حیث هی در قلب او محکم
نباشد نهم حرّیّت بنابر قول بعضی که تقلید عبد مملوك را جائز
نمیدانند اگرچه مجتهد شده باشد دهم حیات یعنی مجتهدی را
که شخص ابتداءً میخواهد باو رجوع کند باید زنده باشد پس از
اول امر جائز نیست تقلید میت بکند واما هرگاه تقلید مجتهد
حیّ کرد وبعد از ان مجتهد از عالم رفت جواز بقاء بر تقلید او محلّ
خلاف است واقوی اینست که جائز است وفی الحقیقه این تقلید
حیّ است از بابت اینکه مامور برجوع است در امر دین بمرجعی ودران
روز که باو رجوع کرد حیّ بود پس اخذ حکم از حیّ وصفت تقلید حیّ
همان روز برای او ثابت شد وحکم خدا ازانجهت درباره او ثابت
شده دیگر همه اوقات بعد از ان رجوع وتقلیدی متحقق نیست که
حال اسم این تقلید میت بشود بنابراین احکام فرعیه که اخذ نموده
همه بتقلید حیّ حکم او شده اند ودر این زمان نیز باقی اند بران صفت
ودر خصوص این حکم تازه که مسئلهٔ بقاء بر تقلید است هم البتّه
باید حالا رجوع بمجتهد حیّ کند که او را فتوی بجواز دهد پس همهٔ
امور او بعد از تامّل دقیق بتقلید حیّ میباشند مسئله هرگاه
ان مجتهد که فوت شده است رای او جواز بقاء بر تقلید میت
بود وتقلید او در این مسئله هم کرده بود نمیتواند حالا بقول او
بر تقلید او بماند بلکه چنانچه گفتیم باید در این مسئله رجوع بمجتهد
حیّ نماید مسئله هرگاه رای ان مجتهد میت این بود که جائز نیست
بقاء بر تقلید میت وتقلید او هم در این خصوص کرده بود حال که
رجوع بحیّ کرد او را فتوی داد باینکه جائز است باقی ماندن باقی

بماند درهمه مسائل مکر دران مسئله مسئلة هرکاه تقلید مجتهدی کرده وبعد از فوت او تقلید کسی کرد که عدول را براو واجب کرد وعدول کرد بعد ازان او هم فوت شد وتقلید مجتهد سوم کرد که باقی ماندن بر تقلید میت را لازم میداند آیا باقی بدارند او را بر تقلید مجتهد اول یا بر تقلید مجتهد دوم مشایخ حقیر در این مسئله خلاف کرده اند مرحوم شیخ صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه فرموده بودند که بر تقلید ثانی بماند وباقی دیگر تقلید اول را لازم میدانند واین اقوی است واحوط جمع است مابین هردو هرجا که ممکن است والا احتیاط ان مسئله را ملاحظه کند ولازم نیست دراین صورت اعادهٔ عباداتی که دروقت رجوع بثانی نموده است مسئلة هرکاه نابالغی تقلید مجتهدی کرد وان مجتهد فوت شد آیا تقلید او مجزی است که میشود باقی بماند یا اینکه مجزی نیست در مسئله دو وجه است وتحقیق اینست که هرکاه نابالغ مسائل خود را یاد کرفت وتقلید مجتهدی درانها کرد وتا زمان اول بلوغ او مجتهد درحیات ماند وقرار داد که تقلید او بکند بعد ازاین که فوت شد بر تقلید او بماند ولکن هرکاه دران وقت ازعالم رفته باشد یا اینکه درانوقت قرار داد که تقلید دیکری بکند یا متردد شد که تقلید او بکنم یا نه ودراین بین فوت شد دیکر تقلید او نمیتواند کرد وباید تقلید مجتهد حی بکند وازاینجا مشخص شد که تقلید در ایام نابالغی وقتی مجزی است که در اول ایام بلوغ قرار انرا بهم نزند واینکه اکر بخواهد عدول بمجتهد دیکر بکند در اول بلوغ نیز میتواند اکرچه ان مجتهد اول هنوز حی باشد ولکن در بالغ این عدول اشکال دارد

چنانچه خواهد آمد انشاء الله تعالی واکر در ایام بلوغ تقلید کسی کرد که تقلید ایام نابالغی را شرعی بداند احکام تقلید صحیح بران جاری کند مسئلة هرکاه تقلید مجتهدی کرده بود درمسائل وحال که فوت شده نمیداند که کدام مسائل بوده اند که درانها باقی بماند اقوی اینست که درهمه مسائل باید رجوع بحی کند یازدهم از شرایط اعلم بودن است معنی اعلم این است که استادتر باشد در فهمیدن حکم خدا واین شرط محل خلافست جمعی قائل شده اند که لازم نیست وهمین قدر که مجتهد باشد کفایت میکند وبعضی تفصیل داده اند وتحقیق این مسئله بطریقی که مطلب قائلین بلزوم اعلم وطریق احتیاط مشخص شود اینست که دراینجا چند صورت هست صورت اولی اینکه در بلدی یا درچند بلد چند مجتهد باشد ومقلد تفحص کرده وبراو مشخص نشده که اعلم دارند یا نه دراینجا خلافی نیست که مخیر است در تقلید هریک صورت دویم اینکه میداند که اعلم دارند وتفحص کرده دستکیر نمیشود که کدام است دراین صورت نیز خلافی نیست دراینکه مخیر است صورت سویم اینکه تشخیص اعلم نموده ولکن با غیر اعلم در مسائل اختلافی ندارد یا در بعض مسائل دراینجا نیز دران مسائل که موافق اند تقلید هرکدام که خواهد بکند واحتیاطی چندان ندارد صورت چهارم اینکه تشخیص اعلم کرده لکن نمیداند که درمسائل با غیر اعلم اختلافی دارد یا نه دراینجا نیز مخیر است در تقلید هرکدام که میخواهد واکثر علماء عصر که تقلید اعلم را لازم میدانند دراین دو صورت حکم بمخیر بودن هم نموده اند صورت پنجم اینکه اعلم را میداند لکن اعلم در مسئله فتوائی ندارد یا اینکه اکر داشته

باشد او را بنحو شرعی بدست نمیتواند بیاورد در این صورت هم
اشکالی در تقلید غیر اعلم نیست صورت ششم اینکه چند مجتهد
هست و میتواند که تشخیص کند که اعلم دارند یا نه و میتواند که
او را هم تعیین کند لکن نمیداند که در مسائل با هم خلاف دارند
یا نه در اینجا نیز مخیر است و تفحص و تشخیص اعلم ضرور نیست صورت
هفتم اینکه تشخیص اعلم نموده باشد یا اینکه بتواند تشخیص کند و رأی
او مخالف با غیر اعلم باشد که تفصیلاً آنرا بداند در فلان مسئله اختلاف
دارند یا مجملاً بداند که در بعض مسائل اختلاف دارند در اینجا کثیری
از علماء قائلند بلزوم تقلید اعلم در آن مسائل که با غیر اعلم خلاف
دارد و این قول اقرب باحتیاط است اگرچه لزوم آن محل تامل است
صورت هشتم اینکه بخیال عدم مخالفت تقلید غیر اعلم نمود بعد
مشخص شد که رأی اعلم مخالف است با او در این صورت عدول باعلم
شاید احوط باشد و لزوم آن معلوم نیست دوازدهم از شرائط بعضی
لازم دانسته اند تقلید اورع را یعنی هرگاه دو مجتهد مطلق که
هر دو عادل اند یکی از ایشان بیشتر پرهیزکار باشد لازم است تقلید
او و مراعات این قول احوط است مسئله هرگاه دو مجتهد یکی
از ایشان اعلم باشد و یکی اورع آیا کدام مقدم است ظاهر اینست که
اعلم مقدم است در مرحله تقلید مسئله بدانکه کلامی که هست
در تعیین رجوع باعلم در خصوص اخذ مسائل است و اما در امور دیگر
که حرام است رجوع در آنها بغیر تقلید مثل مرافعات و نصب قیم و
تعزیرات شرعیة پس ظاهر اینست که قائلی نباشد بلزوم رجوع در آنها
باعلم خصوصاً هرگاه آن اعلم در بلد نباشد مطلب سوم در کیفیت

اثبات
۴

اثبات این شرائط اما اجتهاد مطلق پس ثابت میشود بدانستن خود
شخص اگر از اهل خبره باشد و ثابت میشود بشهادت دو عادل از
اهل خبره و ثابت میشود بشیاع ما بین اهل علم اگرچه عادل نباشند
و ثابت شدن آن بحکم حاکم مسلم الاجتهاد خالی از وجهی نیست و آیا ثابت
میشود بمظنه که از غیر اینها باشد اظهر عدم آنست خصوصاً با تمکن
از اینها و اما با عدم تمکن مگر از مظنه یعنی هرگاه غیر مجرد مظنه باجتهاد
دیگر راهی در دست ندارد آیا تقلید آن مجتهد حی که مظنه باجتهاد
او دارد مقدم است یا تقلید اموات که یقینی الاجتهاد اند قول باول
اگرچه بعید نیست لکن احوط ملاحظه احتیاط است بجمع بین التقلیدین
در صورت امکان و اگر احتیاط در خود مسائل نماید بهتر است مسئله
آیا ثابت میشود اجتهاد بادعای خود شخص هرگاه عادل باشد و یقین
باشتباه او نباشد محل اشکال است و لکن این مانع اقتداء باو نیست
در صورت عدالت و تحقق احتمال درباره او و اما اعلمیت و اورع
بودن پس ثابت میشوند بآن چیزهائی که اصل اجتهاد بآنها ثابت
میشود و علاوه بر این بمجرد مظنه مطلقه نیز ثابت میشود و اما
عدالت پس ثابت میشود بعلم حاصل از معاشرت و بشیاع و اقوی
اینست که هرگاه از افعالی که از شخص ظاهر شده بغیر از خوبی چیزی ندیده
و از این بابت مظنه حاصل شده باینکه در قلب او خوفی از خداوند
عالم هست که مانع است او را از ارتکاب کبایر همین کفایت میکند و
ظاهر این است که خلافی در این نباشد چونکه تحصیل یقین بامور قلبیه
برای غیر علام الغیوب حاصل نمیشود و همچنین است کلام در اثبات
عدم تعشق بدنیا که سابقاً گفته شد و اما باقی صفات پس طریق

ثبوت انها معلوم است مطلب چهارم در کیفیت اخذ مسائل بدانکه کیفیت اخذ مسائل اینست که از خود مجتهد لسانا بشنود یا اینکه دو عادل از او نقل کنند و شاید یك عادل هم کافی باشد یا اینکه در رساله فتوی که اطمینان داشته باشد از او است و اطمینان بصحت نسخه داشته باشد به بیند پس هرگاه رساله غلط داشته باشد و هرچند در یك جائی از ان باشد که نداند کجا است همهٔ ان عمل نمیتوان کرد و باید عبارت او ظاهر در مطلب باشد پس بمجمل عمل نمیتواند کرد و باید که از عبارت او فتوی مشخص باشد پس اگر مجتهد بگوید یا بنویسد که در مسئله اشکال هست یا بگوید خالی از اشکال نیست یا بگوید تاملی هست یا بگوید تردّدی هست یا بگوید شاید احوط باشد یا شاید چنین باشد یا بگوید مشهور اینست یا بگوید خالی از وجهی نیست اینها فتوی نیستند و امّا اگر حکم را بیان کرده بی تقیید یا گفت اقوی یا اظهر یا اقرب یا ظاهر اینست یا خالی از قوة نیست اینها همه فتوی هستند و امّا هرگاه بگوید احوط اینست پس هرگاه قبل از ان یا بعد از ان لفظ دال بر فتوی باشد ان احوط مستحب است و اگر نباشد و تصریح نکند که فتوای من این احتیاط است این فتوی نیست و محض بیان احتیاط در ان مسئله است و فتوی در این مسئله ندارد و تقلید در او جاری نیست و بمجتهد دیگر هر وقت میتواند رجوع کند اگرچه عمل باین احتیاط کرده باشد مسئلة هرگاه شخص بداند که اگر مجتهد فتوی بدهد چنین خواهد گفت این اکتفاء در تقلید او نمیکند مسئلة هرگاه مابین عبارت مجتهدی و زبانی او اختلاف شود زبانی مقدّم است و هرگاه ناقل عبارت رساله با ناقل زبانی مجتهد مختلف شوند ناقل زبانی او مقدّم است و اگر عبارت رساله با نقل

زبانی بطریق یقین تعارض کنند باز هم نقل زبانی قطعی بر عبارت مقدّم است و اگر دو فتوی زبانی یا دو عبارت رساله تعارض کنند هر کدام اخر است از ان بگیرند و اگر معلوم نباشد هر دو از اعتبار ساقط اند و اگر دو ناقل عادل مختلف شوند هرگاه جمع ممکن است فبها و الّا ملاحظهٔ رجحان بشود مثل اعدلیّة و اضبطیّه و نحو اینها مطلب پنجم در تشخیص مسائلی که لازم است تحصیل انها باید انکه در هر کاری از کارهای نوع انسان حکمی از احکام قرار داده شده و از این بابت از باقی حیوانات امتیاز داده شده اند و هیچ فعلی از افعال مکلّفین خالی از حکمی از احکام خداوند عالم نیست پس باید شخص مکلّف که خود را متدیّن بدین نموده در مجموع حرکات و سکنات خود از جزئی و کلّی ملاحظه نماید حلیّت و حرمت را و در افعالی که میخواهد اثار بر انها ترتیب دهد از معاملات و عقود و غیر انها ملاحظه نماید که شارع ترتیب داده یا نه و در چیزهائی که میخواهد با نها قصد و نیّت عبادت خداوند عالم کند باید ملاحظه نماید که انها را خداوند عالم قرار داده یا نه و هرچند که دو کلمه دعا باشد یا چشم بهم زدن باشد یا دست بر صورت مالیدن باشد که بقصد ثواب بجا بیاورد و اگر ندانسته بجا اورد تشریع است و بدعت است و افتراء است مگر اینکه مضمون حدیثی باشد یا فتوی عالمی و او را بقصد ثواب جا بیاورد چنانچه خواهد امد پس تحصیل کردن سه جوره از مسائل واجب است مسائل مباحات و محرّمات و مسائل معاملات و مسائل عبادات و تحصیل هر کدام کیفیّتی دارند و مقداری از انها را یاد گرفتن واجب است و مقداری از انها را یاد گرفتن شرط صحت عبادات یا معاملات است و تفصیل انها بعون الله بیان میشود مطلب ششم در بیان اینکه در هر عبادت

واجبه چه قدر از مسائل آن باید تحصیل کرد بدانکه هر عبادت واجبه
بعد از آنکه وجوب آنرا دانست باید اولا صورت و اجزاء آنرا معلوم کند
چنانکه در نماز فی الجمله اشارهٔ شد و معرفة مقدمات آن نیز لازم است
و دانستن شرائط مقارنهٔ آن نیز لازم است و معرفت موانع و مبطلات
آن نیز لازم است و در اینجا چند مسئله است **مسئلهٔ اول** هرگاه مجملا
دانست که همه شرائط و مقدمات در او جمع اند و از موانع و مبطلات
چیزی در او موجود نیست لکن تفصیل آنها را نمیداند ظاهر اینست که در
صحت عمل همین کافی است و لکن وجوب یاد گرفتن برقرار است **مسئلهٔ
ثانیه** اینکه هرگاه مقدمات و شرائط را نمیدانست لکن اتفاق شد
که در عبادت همه بجا آمدند آیا صحیح است یا باطل ظاهر اینست که اگر
مقدمات و شرائط از چیزهائی باشند که نیت نخواهند مثل ستر
عورت و طهارت جامه و بدن نسبت بنماز نماز عیبی ندارد و
لکن این در صورتیست که در وقت نماز در شک نیفتاده باشد
که آیا شرائط جمع اند یا نه **مسئلهٔ ثالثه** آنکه اصل صورت نماز
و واجبات و شرائط آنرا دانسته و نماز کرد لکن موانع و مبطلات
آنرا نمیدانست مثلا نمیدانست که حیض از موانع است یا نمیدانست
که حرف زدن مبطل است یا اینکه تکفیر یعنی دست بالای دست گذاشتن
یا آمین گفتن بعد از حمد یا مطلقا مبطل نماز است لکن اتفاق شد
که نه از موانع چیزی حاصل بود و نه از مبطلات چیزی بعمل آورده
آیا عمل او صحیح است یا باطل اقوی صحت است بلی در عباداتی که اصل
حقیقت و جنس آنها ترک بعض چیزها است مثل صوم و احرام و اعتکاف
البته باید آن چیزها را تفصیلا یا اجمالا بداند لکن این جوره عبادات

نیز ما

نیز مانع چند دارند که دخلی بحقیقت آنها ندارد آنها نیز حکم موانع
نماز را دارند مثلا هرگاه مفطرات صوم را بداند و لکن نداند که ناخوشی
یا سفر یا حیض مانع صوم است و اینها از برای او اتفاق نشدند روزهٔ
او صحیح است **مسئلهٔ رابعه** آیا تفرقه ما بین اجزاء واجبه و مستحبه
که در عبادات واجبه مثل نماز هست ضرور است یا نه مسئله محل
اشکال است هر چند که ضرور نبودن اقوی است لکن تعیین اقل واجب
ضرور است بجهة بعضی اوقات که زیاده از اقل واجب ممکن نیست
بجهة مضیق بودن وقت که در اینصورت مستحب جا آوردن باعث
ابطال میشود **مسئلهٔ خامسه** آیا دانستن مسائلی که گاهی اتفاق
میشوند و گاهی اتفاق نمیشوند مثل مسائل شک و نسیان لازم است
یا نه اقوی اینست که آنچه غالب اتفاق میشود یاد گرفتن آنها واجب است
و آنچه کم اتفاق میشود یاد گرفتن آن واجب نیست کلامیکه هست در
این است که آنها را که واجبست یاد بگیرد هرگاه یاد نگرفت و در نماز
هم اتفاق نشدند نماز اشکال دارد یا نه این مسئله محل خلافست
بعضی قائلند بآنکه واجب است یاد گرفتن آنها لکن شرط صحت نماز
نیست پس اگر سهویات و مسائل متداوله شکیات را نداند و نماز
کرد و شک و سهوی نکرد نماز او صحیح است و بعضی گفته اند صحیح نیست
و قول اول خالی از قوة نیست لکن ترک احتیاط نباید کرد **مسئلهٔ
سادسه** هرگاه از مسائلی که نمیدانست در
نماز از برای او اتفاق شد و در بین نماز نمیداند که
نماز او باطل شده که باید بهم بزند یا صحیح
است ظاهر این است که اگر قرار بدهد که حال نماز را تمام

میکنم وبعد از نماز سؤال میکنم اگر خوبست فبها والا اعاده میکنم همین قدر کفایت میکند در اتمام نماز و نماز صحیح است هرگاه بعد از سؤال معلوم شد که صحیح بوده و در این مسئله وجه دیگر هست باین طریق که گفته شود که اگر آن مسئله از مسائلی است که یاد گرفتن انها واجب بوده است وتقصیر نموده وحال در نماز اتفاق شده نماز او باطلست و مسئله پرسیدن بعد از نماز برای صحت او ثمر ندارد و اگر از مسائلی بوده که واجب نبوده تحصیل آن باو بهمان کیفیت که گفته شد خوبست

مطلب هفتم در کیفیت تحصیل مسائل مستحباتست بدانکه مسائل مستحبات بر شش نوع اند اوّل چیزهائی که استحباب انها از جمله یقینیاتست نزد هر کس مثل استحباب دعا و ذکر و تصدق و قران و نحو اینها پس در اصل اینها تقلید ضرور نیست وامّا هرگاه خصوصیتی باینها ملاحظه شود مثل خواندن دعای کمیل در شب جمعه مثلا و ذکر کردن مخصوصی بطریق تسبیح حضرت فاطمه و تصدق در روز عید غدیر که قصد خصوصیّت در اینها ملاحظه میشود آیا تقلید در اینها بخصوص ضرور است یا نه ظاهر اینست که ضرور نباشد و بمحض اینکه شنید یا دید در کتاب حدیث و دعا مثل زاد المعاد و اعمال سنه و غیر اینها اکتفا میشود از این بابت که احتمال نفع را هست بی احتمال ضرر و حسن چنین چیزی از بدیهیات عقل است **نوع دوّیم** چیزهائی که اگر مستحب نباشند یقینا مباح اند مثل بعض آداب مانند مستحب بودن دست شستن برای اکل و انگشتر عقیق در دست کردن و بوی خوش مطلقا یا برای نماز بکار بردن و نحو اینها اینها بمجرد شنیدن یا در کتابی مثل حلیة المتقین و غیر آن دیدن کفایت در انها میکند و بعد از تامل حکم برجحان اینها

تقلید نمیخواهد چونکه عقل هر کس یقین میکند که جا آوردن انها خوبست از این بابت که گفته شد و اگر این یقین را نکرد در این مسئله کلیه تقلید بکند که در احادیث بسیار وارد شده است که هر کس حدیثی شنید که فلان عمل ثوابی دارد و بامید آن ثواب انعمل را کرد خداوند عالم آن ثواب را باو میدهد اگرچه آن حدیث که شنید بی اصل باشد **نوع سوّم** مستحباتی که جزء عبادتی باشد مثل مستحب بودن تکبیر رکوع و سجود مثلا و مستحب بودن سمع الله لمن حمده و مثل اینها ظاهر اینست که در اینها تقلید بخصوصه ضرور است هرگاه از اهل اجتهاد نباشد و باید دانست که در این جوره مستحبات هرگاه جزء نماز واجب باشند دقتی هست چون که همینکه برخلاف وضع خود عمل آمدند نماز را باطل میکنند بعد از انکه بقصد خصوصیت باشند مثل تکبیرات نماز را که در حال خم شدن و راست شدن بگویند بقصد استحباب خاص صحت نماز خالی از اشکال نیست **نوع چهارم** نماز مستحبی که در آن بعض خصوصیات باشد که مخالف قاعده نماز های دیگر است مثلا هرگاه عدد آن یا وقت آن برخلاف قاعده نماز های مستحباست جایز نیست جا آوردن آن مگر بتقلید کسیکه آنرا بخصوص تجویز کند پس نماز مستحب در وقت نماز واجب اشکال دارد مثل نماز غفیله و نماز عمل امداود که در وقت نماز واجبی اند یا نماز اعرابی که دو رکعت بیک سلام نیست در اینجا رجوع بمجتهد ضرور است وامّا سوره متعدده داشتن یا اذکار خاصه انها عیبی ندارد و بدانکه نماز های مستحبی با نماز واجبی در بعض احکام دیگر فرق دارند انهارا البته باید بتقلید اخذ کرد وانها قریب به بیست امرند

که در محل خود انشاء الله بیان خواهند شد نوع پنجم بعض مستحبات که در کیفیت انها خلاف شده مثل زیارت عاشورا و بخوان ظاهر است که بهر یك از کیفیات که بجا اورد خوبست دیگر بخصوص تقلید حی دران ضرور نیست اگرچه احوط است نوع ششم بعض چیزها که احتمال دارد که داخل باشند در امر مستحبی ولکن خوب معلوم نیست و بطریق یقین مشخص نباشد که اینها داخل اند دران یا نه مثل شبیه در اوردن در تعزیه و شهید اند درست کردن بقصد قربت و مثل اینها ظاهر اینست که در اینها نیز تسامح جاری نباشد و باید باجتهاد یا تقلید تحقیق انها کرد مطلب هشتم در تحقیق تقلید بدانکه تقلید عبارتست از یاد گرفتن مسئله بقصد عمل کردن چه عمل بکند و چه نکند پس هرگاه نیت تقلید مجتهدی کرد تقلید بهمین تنها محقق نمیشود و هرگاه رسالهٔ مجتهد را گرفت بقصد عمل کردن بهمان باز هم تقلید حاصل نمیشود و هرگاه مسئله یاد گرفت بقصد اینکه بمردم یاد بدهد یا اینکه ملاحظه کند که بنای عمل را بگذارد یا نه این هم تقلید نیست بلکه باید یاد بگیرد بقصد عمل کردن و اگر نیت تقلید مجتهدی کرد در همه مسائل در همین قدر که یاد گرفته بقصد عمل تقلید او نموده است مسئله بدانکه نیت تقلید در عمل شرط صحت عمل نیست یعنی همین قدر که موافق مسئله که یاد گرفته عمل کرد کفایت میکند اگر چه وقت عمل همیشه بخواطر او نباشد که این را بتقلید ان مجتهد بجا می‌اورم مطلب نهم در احکام تقلید و در ان چند مسئله است مسئلهٔ اولی اینکه هرگاه تقلید مجتهدی کرد عدول بمجتهد دیگر نمیتواند بکند دویم اینکه تقلید چند مجتهد باینطریق که در هر چند

مسئله ۵

مسئله تقلید یك مجتهد بکند عیب ندارد سوم ایا تقلید چند مجتهد موافق در حکم جایز است یا نه یعنی اگر قرار بدهد که در مسئله که همهٔ ایشان قایلند تقلید همه را میکنم جایز است یا اینکه باید تعیین یکیرا بکند اظهر جواز است باین طریق که قرار بدهد که هر یك را تقلید میکنم نه اینکه مجموع من حیث المجموع را چهارم اگر تقلید یکی کرد بخصوصه و احتیاطاً ملاحظهٔ تقلید کسانی دیگر که موافق هستند در حکم نیز کرد اصلا شبهه ندارد پنجم اگر بداند که یکی از مجتهدین احیاء جایز التقلید در مسئلهٔ فتوای خاصی دارد و لکن نمیداند کیست ظاهر این است که عمل بقول او میتواند بکند ششم تقلید یکی از مجتهدین لا علی التعیین که در حکم موافق اند مجزی نیست هفتم هرگاه شخص مسئله را بتقلید مجتهد یاد گرفت هر وقت که از او بپرسند میتواند جواب بگوید و ضرور نیست که تصریح بکند که بفتوای کیست بلی لازم است که در دل اینرا نیت کند در وقت گفتن و اما ان کسی که از او می‌پرسد نمیتواند عمل بکند تا انکه تحقیق کند که این رای کیست مطلب دهم در مسائل ترك تقلید و انچه بر او مترتب میشود مسئلهٔ اولی هرگاه شخص ترك تقلید نموده با وجود اینکه میدانست که لازم است و ملاحظهٔ احتیاط هم نکرده با همین تشکیك و تسامح نماز کرد یا عبادت دیگر کرد همهٔ اعمال و عبادات او فاسد ند قطعاً اگرچه هم مطابق واقع بجا امده باشند مسئلهٔ دویم هرگاه ملتفت بلزوم تقلید نشده غافل بوده و عبادات را موافق انچه از پدر و مادر یا معلم شنیده یا در کتاب غیر مجتهد حی خوانده بجا اورده و بعد که بنای تقلید را گذاشت ملاحظه میکند که مطابق بوده اند

اقوی صحت عباداتِ اوست واینکه دیگر نماز قضا یا غیر آن بذمهٔ
او ثابت نمیشود مسئلهٔ سیم هرگاه در این صورت که غافل بوده
حال که ملاحظه میکند معلوم شد که عبادات او مخالف بوده اند
بعضی از متاخرین علما حکم فرموده اند که بعد از آنکه سعی خود را در آن
وقت نموده ومنتهای سعی او ونهایت آنچه در ذهن او آمده همین
مقدار بوده واصلاً التفات باحتمال خلاف نداشته عمل او صحیح است
اگرچه مخالف واقع باشد واین قول اگرچه بحسب دلیل خالی از وجهی
نیست لکن اطمینانی که باعث فتوی بآن باشد حاصل نشده مسئلهٔ
چهارم هرگاه بر شخص مدتی گذشته که غافل بوده از تحصیل مسائل
بطریق حقیقت وبحسب اعتقاد خود نماز کرده بی تقلید درست
یا اینکه تشخیص مجتهد درست نکرده یا اینکه مسائل را درست تحصیل
نکرده ولکن اینها هم ازاین باب بوده که ملتفت نبوده و نزد خود احتمال
نمیداد که حکم خدا غیر از این باشد حال که در صدد درست کردن شده
نمیداند که اعمال سابقهٔ او بر طبق حقیقت بوده اند یا نه آیا لازم است
قضای آنها یا نه اقوی اینست که لازم نیست وهمچنین اگر فوت شده
ووارث او میداند که موافق قاعده تقلید نکرده ولکن میداند که
او اعمال خود خاطر جمع بوده از بابت غفلت وحالا ولی او نمیداند
که اعمال او مطابق اتفاق شده اند یا نه در اینجا هم قضای نمازهای
او بر ولی او واجب نیست وهمچنین استیجار از مال او برای عبادت
لازم نیست مگر در صورتی که وصیت نموده باشد مطلب یازدهم
در مسائل شک در تقلید مسئلهٔ اولی هرگاه مدتی از بلوغ
شخص گذشته باشد وحال شک میکند که آیا تقلید صحیح در آن مدت

در مسائل خود نموده یا نه عبادات گذشتهٔ او محکوم بصحت اند وقضا
بر او واجب نیست ولکن واجبست که حالا امور تقلید را درست نماید
مسئلهٔ دویم هرگاه میداند که بعد از بلوغ مدتی تقصیر در تحصیل
مسائل کرده وبعد تحصیل کرده است لکن نمیداند که از چه وقت
بوده واینکه چه قدر باید قضا نماید اقوی اینست که لازم است قضا
کند آن قدری را که یقین دارد که قبل از تحصیل بجا آمده اند پس هرگاه
نداند که یکسال از این بابت نماز قضا بذمهٔ او هست یا دو سال واجب
همان یکسال است وراه احتیاط نیز معلوم است مسئلهٔ سویم
هرگاه شخص ملاحظه کند که در مسئلهٔ مخصوصی حکم مسئله را بطریق صحیح
میداند ولکن حال شک میکند که این دانستن از کجاست واز چه راه
بدست آمده لازم است که حال تقلید را ملاحظه کند واخذ حکم آن
مسئله نماید اگرچه برخلاف حکم سابق باشد ولکن اعادهٔ عبادات
ضرور نیست مطلب دوازدهم در بیان مسائل مهمه متعلقه بدو
شخص که در تکلیف مختلف وعمل مکلف به ایشان بهم مربوط باشد
هرگاه دو مکلف در مسائل مختلف باشند بسبب اینکه هر یکی تقلید
یک مجتهد میکند آیا احکام ایشان نسبت بهدیگر بچه نحواست مثلا
اگر بخواهند بهم اقتدا کنند یا یکی از ایشان وکیل دیگری شود یا وصی
دیگر بشود یا معامله باهم کنند یا اینکه از ایشان بخواهد تصرف کند
آنچه را که دیگری بتقلید مجتهد خود بصیغهٔ فارسی خریده یا چیزی را که
تطهیر کرده یا چیزی را که طبخ کرده یا حیوانی را که تذکیه کرده که موافق
تقلید دیگری درست نیستند یا اینکه بخواهد کسی را اجیر کند در نماز
که میداند مسائل تقلید او برخلاف مسائل او هستند آیا حکم در اینها

بجهة نخواست تفصیل کلام محتاج ببیان چند مسئله است مسئلهٔ
اولی هرگاه امام ومأموم در مسائل مختلف باشند پس اختلاف ایشان
یا در مسائل قرائت است یا در غیر انها اگر اختلاف در مسائل قرائت است
وان محل اختلاف را امام بکار برده باشد حکم بجواز اقتدا خالی از
اشکال نیست مثل اینکه امام سوره را واجب نداند پس بقصد استحباب
خواند یا از اصل نخواند ومأموم واجب داشته باشد واگر در مقدمات
باشد مثل تطهیر رخت وبدن یا پوشیدن بعض انواع لباس ونحو
اینها یا در افعال دیگر باشد جواز اقتداء خالی از قوت نیست واحوط
ترکست واگر اختلاف در موانع باشد خصوصاً در چیزهائی که اصل وجود
انهارا مانع بداند مثل غیر ماکول اللحم در لباس اقتدا خالی از اشکال نیست
واگر در مسائل عارضه در اثنا باشد اقتدا عیبی ندارد واگر در صورت
عروض قصد انفراد بکند بهتر است مسئلهٔ دوم هرگاه وکیل
وموکل در مسائلی که دخل دارند در ان امری که اورا وکیل کرده مختلف
باشند ظاهر اینست که وکیل نمیتواند بقول مجتهد خود در ان مسئله
عمل کند واین در وقتی است که اختلاف را بداند واما هرگاه نداند
یا اینکه نداند که موکل او تقلید در این مسائل نموده در اینجا موافق
تکلیف خود عمل میکند مسئلهٔ سوم هرگاه وصی کسی باشد که با
او در اموری که دخل بوصیت دارند اختلاف داشته باشد در رای
خودش یا رای مجتهدش در اینجا وصی موافق رای خود یا مجتهد خود
باید عمل کند مسئلهٔ چهارم هرگاه بخواهد شخص از کسی چیزی بخرد
یا تصرف دیگر کند که انکس انرا موافق تقلید خود بنحو صحیح خریده است
لکن موافق رای مجتهد این شخص صحیح نبوده قول بجواز خریدن از او یا

خرید

خوردن از ان خالی از قوة نیست مسئلهٔ پنجم هرگاه در یک معامله
بخصوصه حکم دو نفر مختلف باشد که یکی صحیح بداند ویکی فاسد
معامله فاسد است حتی برای کسیکه صحیح بداند واین با مسئله چهارم
فرق دارد مسئلهٔ ششم هرگاه در نماز جماعت در کیفیت دخول
در ان یا غیر ان حکم مامومین مختلف باشد مثل اینکه بعضی از اهل صف
تقلید کسی بکنند که میگوید مهیا شدن کسانی که پیش روی هستند
کفایت میکند در نیت کردن کسیکه پشت سر ایشان است واز این باب
نیت کردند وبعضی که عقب ایشانند رای مجتهد ایشان اینست که باید
پیشتریها تکبیر بگویند ومهیا شدن تنها کافی نیست درین صورت
ظاهر اینست که دخول اینها در نماز کفایت میکند ودر اینکه کسانی که عقب
ایشان هستند داخل شوند در نماز واز این مسئله مسئلهٔ دیگر حاصل
میشود که بسیار فائده دارد وان مسئله اینست که اگر معلوم شد
بر ماموم که کسانی که مابین او وامام هستند نیت کرده اند پیش از انها
که بر ایشان مقدم اند همین قدر که احتمال داشته باشد که تقلید کسی
را کرده اند که جائز میداند کفایت میکند در حکم بصحت دخول ایشان
در نماز اگرچه رای مجتهد ایشان جواز دخول انها نباشد مسئلهٔ هفتم
هرگاه بحسب اجتهاد یا تقلید حکم بنجاست چیزی شد ومجتهد دیگر یا
مقلد او انرا نجس نمیداند در صورت علم باینکه ان قائل بطهارت
مباشرت ان نموده اجتناب از ملاقات او لازم است مسئلهٔ هشتم
هرگاه نجس را تطهیر نمود بحسب اجتهاد یا تقلید ومجتهد دیگر این طریق
را در تطهیر ان کافی نمیداند در اینجا حکم بعدم لزوم ترتیب بعض احکام
نجاست بر ان خالی از وجه نیست مثال بجهت این دو مسئله اینکه هرگاه

یکی از ایشان عرق جنب از حرام را پاک میداند و در رخت او هست لازم است
بر دیگری که آن را نجس میداند اجتناب از ملاقات آن هر چند برای آن صاحب
رخت پاکست و اما هرگاه یکی از ایشان در تطهیر باب کثیر مثلا تعدد را
شرط میداند و یکی نمیداند هرگاه تطهیر بیک دفعه نموده لزوم ترتیب همه
احکام نجاست بر آن چندان مشخص نیست بلی در صورتی که در تصرف
این کس بیاید البته باید تمام تطهیر را بعمل بیاورد مسئلهٔ نهم هرگاه
در حلال و حرام بودن طعامی مثل عصیر خرما و کشمش جوش خورده مختلف
باشند بلاشبهه اجتناب قائل بتحریم از طعامیکه دیگری باین نحو طبخ نموده
لازم است و همچنین اگر در مسئلهٔ از مسائل تذکیهٔ حیوانات مختلف
باشند مثل اینکه هرگاه یکی از ایشان شکار کشتهٔ گلوله را مثل کشتهٔ
تیر کمان حلال بداند با آن شروطی که دارد و بهمان طریق شکار کرده
بلاشبهه باعث حلیت بر دیگری که حرام میداند نمیشود و در اینجا
مسئلهٔ مهمه هست که هرگاه طعامی که عصیر خرما مثلا داشته باشد
و شک در او شود که آیا جوش خورده یا نه یا اینکه بداند که جوش خورده و
نمیداند ذهاب ثلثین شده یا نه و در دست کسی باشد که بی ذهاب ثلثین
آن را پاک بداند یا مسئله را هیچ نداند ظاهر اینست که همین قدر که علم
نداشته باشد بجوش خوردن و ذهاب ثلثین نشدن و هر دو را احتمال
بدهد کفایت در پاکی آن میکند و احتمال نجاست ضرور ندارد و همچنین
هرگاه گوشت یا پوست از دست مسلمانی گرفته شود که حلیت آن را بطریقی
میداند که دیگری حلال نمیداند و لکن علم نداشته باشد که بچه طریق
است کفایت در طهارت و حلیت میکند و لکن این فی الجمله احتیاطی
شاید داشته باشد هم چنانکه در صورت علم بجوش خوردن و شک در

ذهاب

ذهاب ثلثین نیز فی الجمله احتیاطی هست مسئلهٔ دهم هرگاه ولی میت
یا اجیر نمازهای او در مسائل با میت مختلف باشند مناط حکم نماز گذار است
و اما هرگاه وصی با اجیر نماز در خصوص مسئلهٔ ترتیب نماز قضا مختلف
باشند که اجیر ترتیب را شرط نداند و وصی شرط بداند لازم است بر وصی
هرگاه دو اجیر گرفت که ترتیب را با ایشان شرط نماید که نباید در یک زمان
مشغول شوند مقام چهارم در آن مقاماتی که در اول بلوغ ملاحظهٔ
آنها لازم است ملاحظهٔ اسباب غسل است که در ایام نابالغی حاصل شده
اند بدانکه هرگاه بجهت شخص در ایام طفولیت سببی از اسباب غسل حاصل
شود حکم آن سبب بر او مترتب است پس هرگاه در همان ایام نابالغی غسل
آن را کرده باشد لازم است که حال رجوع در مسئله بکند اگر اجتهاد یا تقلید
کسی کرده که میگوید غسل در آن وقت مجزی است دیگر تکلیفی در این
خصوص ندارد مگر اینکه احتیاطا غسل نماید و اگر در آن اوقات
غسل نکرده یا اینکه غسل کرده و حال رجوع میکند بمجتهدی که آن را
مجزی نمیداند لازم است که بجهت نماز اولی خود غسل را نماید و اگر
تاخیر شد همه نمازهای او باطل اند و هر چند فراموش کرده باشد و
در اینجا چند مسئله است مسئلهٔ اولی اینکه هرگاه در اول
بلوغ همان سبب غسل برای او حاصل شود که سابقا حاصل شده
همینکه بجهت آن غسل کرده کفایت میکند اگر چه اولی را فراموش
کرده باشد و نیت آن را نکرده باشد مثلا هرگاه پیش از بلوغ جنب شده
و اول بلوغ او نیز باحتلام بود همینکه این غسل را بطریق صحیح بجهت
این جنابت احتلامی بعمل آورد رفع آن اولی هم میشود اگر چه اصلا در
نظر او نباشد مسئلهٔ دویم هرگاه حصول جنابت در زمان عدم بلوغ

شد و از بلوغ قدری گذشت و جنب شد و غسل نمود همان نماز و روزه
که ما بین اول بلوغ و وقت غسل کرد باید اعاده کند مسئلهٔ سوم هر گاه
در اول بلوغ سبب دیگری برای غسل حاصل شود غیر از آنچه در ایام
نابالغی بوده و غسل کند به نیت دومی و آن سابق را در نظر نیاورده
باشد که در نیت ملاحظه کند کفایت نمیکند از سبب سابق مگر آنکه
این غسل اول بلوغ از جنابت باشد که نیت آن تنها کفایت میکند از
اسباب دیگر پس هر گاه سابقاً جنب شده و بعد از بلوغ مس میت کرده
و غسل به نیت ثانی کرده بجهة اول کفایت نمیکند و هر گاه اولاً مس میت
مثلا کرده و خواطر او نبوده و در اول بلوغ محتلم شد و غسل جنابت کرد
کفایت میکند از غسل مس میت و بنا بر اول اگر قدری بعد از بلوغ غسل
جنابت کرد همان نمازهای ما بین اول بلوغ و وقت غسل را اعاده
کند مسئلهٔ چهارم هر گاه قبل از بلوغ غسل کرده باشد لکن
شرائط و احکام غسل را موافق اجتهاد یا تقلید نیاورده باشد
بلا شبهه بی ثمر است و اما هر گاه غسل نموده بطریق صحیح از بابت دانستن
مسائل و جمیع شرائط پس قول باکتفا بان غسل اگرچه خالی از وجهی نیست
لکن احتیاط را باعاده غسل در اول بلوغ ترک نباید کرد مسئلهٔ
پنجم هر گاه قائل شدیم که غسل در ایام نابالغی مجزی نیست آیا لازم است
بر ولی نابالغ منع او از ماندن در مساجد و مس کلمات قرآن و نحو اینها
ظاهر عدم وجوبست مسئلهٔ ششم هر گاه قائل شدیم که غسل نابالغ
صحیح است ظاهر اینست که در صحت آن اجتماع همهٔ شروط ضرور نیست
مثلا غسل کردن بالغ در خانهٔ غصبی یا مشترک بدون اذن شرکاء باطل است
اما هر گاه نابالغ در چنین خانه غسل کرده باشد حکم بصحت غسل و نماز

از قوة نیست مسئلهٔ هفتم هر گاه شک کند که در ایام نابالغی سبب غسل
از او بعمل آمده یا نه چیزی بر او نیست و اما هر گاه یقین بداند و لکن
شک کند که غسل کرده در آن زمان یا نه در ایام بلوغ غسل بر او
واجب است مقام پنجم از اموری که در اول بلوغ ملاحظهٔ آنها
لازم است بر نظر آوردن اشتغال ذمه است بحقوق مردم که در ایام
نابالغی حاصل شده اند بدانکه تاثیر نمودن اسباب شغل ذمه
بحق الناس دخلی ببلوغ و عدم بلوغ و دانستن و ندانستن و عمد و
سهو و اختیار و اضطرار و رضا و اکراه و غیر اینها ندارد مثلا میشود
که نابالغی سهواً و جاهلاً و مضطراً و مکرهاً کاری بکند و لکن باعث
اشتغال ذمه بشود که در وقت بلوغ مؤاخذه بر آنها بشود و دانستن
این مسائل بسیار مهم است و بسیاری از مردم از بابت عدم اهتمام بمسائل
اشتغال ذمهٔ ایشان در قیامت ضایع میشود چون اسباب آن
منحصر بظلم و غصب و خیانت و دزدی نیستند بلکه پارهٔ اسباب
مخفیه مباحه دارد مثلا شخص غفلة پوست خربزه در راه می اندازد
گاه میشود که دیه قتلی بذمهٔ او میاید مثال دیگر در کوچهٔ راه
میروی پای تو بی قصد در کفش کسی گذاشته می شود و پاره میشود
بسبب پا گذاشتن تو یا کفش تو پاره می شود بسبب قدم برداشتن
او در اینصورت تفصیلی در حکم مسئله هست و مطالبه نکردن
ایشان از همدیگر باعث رفع حکم نمیشود مثال دیگر سقائی یک پول
سیاه مطالبه کند باو بگوئی تا یکساعت دیگر ریال را خورده کنم و بی
رضا برود یکساعت دیگر بیاید پول او را بدهی باز هم حقی از او در ذمهٔ
تو هست که چارهٔ آن ابراء ذمه است و مسائل اینها بسیارند در آخر

رساله انشاء الله بیان میشوند لکن در این مقام چند مسئله بیان میشود که دخل باشتغال ذمّهٔ نابالغ دارند و آن مسائل سه قسم اند

قسم اوّل در آنچه دخل باموال دارد و در آن چهارده مسئله است

مسئلهٔ اولی هرگاه نابالغ چیزی را از مال مردم تلف نمود یا خورد بدون اذن مالک یا دزدی از باغها و بخوان نمود پس هرگاه ممیّز بوده است لازم است بر او در اوّل بلوغ که از عهدهٔ آن بر آید باین طریق که اگر صاحب آنرا میشناسد مثل یا قیمت آنرا باید باو یا وارث او برساند و هرگاه نمیشناسد باید مثل یا قیمت آنرا بنیّت صاحب تصدّق نماید و احوط در تعیین ما فی الذمّه اینست که بحاکم شرع برسد که از او بر فقیر بنیّت صاحبان تصدّق شود و تفاوتی در این حکم ما بین پدر و مادر و غیر ایشان نیست پس هرگاه از پدر و مادر خود چیزی دزدیده باشد لازم است بایشان رسانیدن یا حلیّت طلبیدن و اگر از عالم رفته باشند بقدر حصهٔ خود از آن کم نهاد نماید و باقی را بدهد بورثه اگر داشته باشد و اگر میراثی نداشته اند و مدیون بوده اند لازم است که آن مقدار بصاحب طلب از ایشان برساند و هرگاه طفل ممیّز نباشد مثل یکساله یا دوساله یا سه ساله در تحقق ضمان نسبت باو فی الجمله تاملی هست

مسئلهٔ دوّم هرگاه طفل ممیّز چیزی را بی اذن مالک آن برداشت و از دست او تلف شده بی تفریط ظاهر در اینجا نیز حکم بضمانت

مسئلهٔ سوّم هرگاه کسی چیزی از خود بدست نابالغ داد و از دست او تلف شد ضمان بر نابالغ نیست

مسئلهٔ چهارم هرگاه کسی چیز نابالغ را بدست او داد و آن چیز از دست آن نابالغ تلف شد آن کس بالغ ضامن آن مال است اگر چه از دست صاحب

آن تلف

آن تلف شده است

مسئلهٔ پنجم هرگاه از دست نابالغ چیزی گرفت و بعد باو داد ضامن آن چیز است چه آن بالغ باشد و چه از خود نابالغ باشد پس اگر در دست نابالغ تلف شد ضامن آن کسی است که از او گرفته است و باو پس داده است مثلاً نابالغی ریالی نشان بدهد بصراف که این به بین از او گرفت و باز باو داد صرّاف ضامن آن ریال است

مسئلهٔ ششم هرگاه ولی نابالغی بگوید بکسی که مال آن نابالغ نزد تست که آنرا بدست او بده و آنرا بدست او داد باذن ولی باز هم ظاهر اینست که ضامن باشد

مسئلهٔ هفتم هرگاه چیز معیّنی از کسی نزد دیگری باشد صاحب آن اذن بدهد که آنرا بدست نابالغ بدهد و آنرا باو داد از عهدهٔ آن بیرون آمده است دیگر ضمانی بر او نیست و اگر از دست نابالغ تلف شد بر نابالغ نیز ضمانی نیست

مسئلهٔ هشتم هرگاه شخصی از دیگری طلبی داشته باشد صاحب طلب اذن بدهد که آنرا بدست نابالغی بدهد برای او ببرد هرگاه آنرا بآن نابالغ داد که بصاحب برساند بری الذمّه نمیشود و اگر تلف شد ثانیاً باید بدهد و بر نابالغ نیز ضمانی نیست

مسئلهٔ نهم هرگاه کسی از کسی پولی قرض بخواهد نابالغی را همراه او بفرستد که باو بده بیاورد پس هرگاه در راه تلف شد از کیسهٔ صاحب اوّل رفته است بذمّهٔ آنکه خواهش قرض کرده نمی آید تا اینکه بدست او برسد

مسئلهٔ دهم هرگاه شخصی در ایام نابالغ بودن معامله کرده است معاملات او محکوم ببطلان اند کلامی که هست که آیا اشتغال ذمّه برای او حاصل شده است یا نه ظاهر اینست که اگر معامله با بالغین بوده آنچه را بدست او داده اند مشغول الذمّه آنها نیست ولکن آنها مشغول الذمّه بچیزی هستند که از دست او گرفته اند

مسئلهٔ یازدهم هرگاه دو نابالغ با هم معامله کنند و آنچه را از همدیگر گرفته

تلف نموده اگر معامله باذن اولیاء ایشانست اولیاء ضامن هستند و
اگر بی اذن بوده هر یکی از ایشان ضامن انچیز است که از دیگری گرفته و در
ایام بلوغ از عهدهٔ ان باید براید **مسئلهٔ دوازدهم** هرگاه نابالغ
قمار بازی کند مثل تخم بازی یا غیر ان و ازین بابت چیزی بدست بیاورد
مشغول الذمه بان میشود و هرگاه ولی مطلع شد بر ولی او لازم است رد
ان بصاحب و هرگاه صاحب اصلا معلوم نباشد حکم مجهول المالک دارد
و اگر ولی از ان ندادیا ندانست و در دست نابالغ تلف شد در اول بلوغ
واجب است که از عهدهٔ ان براید و خود را بریء الذمه کند **مسئلهٔ سیزدهم**
هرگاه پدر یا کسی دیگر که انفاق بر نابالغ کرده است اموال او حرام بوده
اند یا حرام داشته اند و حال که بالغ شده اینرا بیقین کرده و لکن یقین
نمیداند که بخصوصه عین حرام را بمصرف او رسانیده اند چیزی بر او
نیست **مسئلهٔ چهاردهم** هرگاه این یقین را کرد و یقین کرد که پدر
او مثلا از مال حرام بمصرف خوردن یا پوشیدن او رسانیده تفصیل
در این مسئله اینست که در اینکه پدر ضامن است حرفی نیست کلامی که
هست در این است که بر طفل چیزی لازم میاید یا نه و تحقیق این است که
انچه در ایام غیر ممیز بودن باو داده اند که بمصرف برساند چیزی بر او نیست
و هر چند که خود اتلاف انها نموده باشد و اما انچه باو داده اند بمصرف
برساند در اوقاتی که ممیز بوده و تشخیص حلال از حرام نموده پس ضمان او اگر چه خالی از وجهی
نیست خصوصا در صورتیکه دانسته که این حرام است لکن اقوی عدم ضمان است بلی اگر از مال حرام که
نزد پدر او مثلا بوده لکن بی اینکه باو بدهد خود برداشته و اتلاف نموده عدم ضمان اگر چه راهی دارد
لکن اقوی ضمانست **قسم دوم** از مسائلی که دخل باشتغال ذمهٔ نابالغ
دارند مسائل متعلقه بتعدیات او در قتل و جرح یا عضوی جدا کردن

یازدن

یا زدن یا سر شکستن یا سیلی یا مشت زدن و نحو اینها و در این دوازده مسئله
است **مسئلهٔ اولی** هرگاه نابالغ کسی را عمدا کشت یا شبه عمد یا خطا در
همهٔ این صور قصاص بر او نیست و دیه ثابت می شود بر اقوام پدری او مثل
عموها و برادران و اولاد ایشان و اینها را عاقله میگویند و در کیفیت تقسیم
دیه بر اینها و قسط قرار دادن و تفرقه ما بین فقیر و غنی از اینها تفصیلی هست
و در اینکه پدر باید با اینها بدهد یا نه خلافی هست و هرگاه این عاقله
را نباشد یا ممکن ایشان نباشد عاقله امام علیه السلام می باشد و مقام
مقام تفصیل این مسائل نیست چون که کلام در چیزی است که بذمهٔ خود
نابالغ ثابت میشود و اینها در مقام خود خواهند امد ان شاء الله تعالی
مسئلهٔ دویم ایا کفارهٔ قتل بر نابالغ ثابت میشود که در اول بلوغ
بر او لازم شود یا نه و بر فرض ثبوت ایا بر عمد او کفارهٔ عمد ثابت می شود یا
بر عمد او کفارهٔ خطا ثابت میشود مسئله محل خلافست توضیح مسئله
این است که هرگاه بالغ عمدا کسی را کشت علاوه بر قصاص کفارهٔ جمع بر او
لازم است یعنی باید بنده ازاد کند و دو ماه متوالی روزه بگیرد و شصت
مسکین را اطعام کند و هرگاه خطا کشت کفاره مخیره بر او لازم است و اما
نابالغ ایا حکم او باین نحو است که در ایام بلوغ بر او لازم شوند یا در عمد او
همان کفاره مخیره است یا هیچ بر او نیست اخیر خالی از قوة نیست و احوط
کفاره مخیره است بعد از بلوغ و احوط از ان دادن کفاره جمع است در عمد
و مخیره در خطا مثل بالغ **مسئلهٔ سوم** هرگاه نابالغ قطع عضو کسی کرد
یا زخمی زد که باعث شکستن استخوان شد یا ابطال منفعتی کرد مثل اینکه
باعث کری یا کوری شد ظاهر این است که این هم حکم اصل قتل را دارد
در حمل دیهٔ ان بر عاقله **مسئلهٔ چهارم** هرگاه نابالغ زخمی بر سر کسی زد

که پردهٔ روی استخوان تاثیر کرد یا به استخوان رسید لکن تاثیر نکرد یا انکه
بگوشت قدری تاثیر کرد چه قلیل و چه کثیر یا اینکه پوست را تنها خراشید
اقوی در اینها هم این است که دیهٔ انها ثابت می شود بر خود نابالغ پس در اولی
که انرا موضحه گویند پنج شتر و در دوم که سمحاق گویند چهار شتر و در
سیم که بسیار در گوشت تاثیر کرده و انرا متلاحمه گویند سه شتر
و در چهارم که اندکی تاثیر کرده و انرا دامیه گویند دو شتر و در پنجم
که پوست را تنها خراشیده و انرا خارصه گویند یک شتر مسئلهٔ پنجم
هرگاه دو نابالغ یا بالغی و نابالغی با همدیگر دعوا کردند چه بنحو شوخی و
بازی یا جدی سر همدیگر را بیکی از این نحوها مجروح کردند ملاحظهٔ
تساوی دو زخم و زیادتی یکی بر دیگری باید بشود مسئلهٔ ششم
هرگاه یکی از این پنج قسم جراحت مذکور در سر بر عضو دیگر کسی زدند
ملاحظهٔ دیهٔ ان جراحت بدیهٔ اصل عضو میشود نظیر ملاحظهٔ دیه
جراحت بر سر بدیهٔ اصل سر مثلا زخم خارصه در سر دیه ان صد یک
دیهٔ سر است که یک شتر است و در انگشت صد یک دیهٔ انگشت است
مسئلهٔ هفتم هرگاه نابالغ بچوب یا سنگ یا دست بر صورت یا سر
نابالغ دیگر و یا بالغی زده باشد ولکن مجروح نشده باشد بلکه جای
ان سرخ یا کبود یا سیاه شده باشد بحیثیتی که قدری باین رنگ
بماند در سرخی یک اشرفی و نیم و در کبودی سه اشرفی و در سیاهی
شش اشرفی بر او ثابت میشود مسئلهٔ هشتم هرگاه بریدن یکی
از اینها حاصل شود بی انکه قدری بماند در سرخی سه ربع اشرفی
و در کبودی یک و نیم و در سیاهی سه اشرفی ثابت می شود و مجموع اینها
که گفتیم ثابت می شود بذمهٔ خود طفل ظاهرا مسئلهٔ نهم هرگاه نابالغ

جنایت

جنایت رساند بر حملی که در شکم است که انرا جنین گویند ظاهر این است
که این نیز بر عاقلهٔ او حمل می شود هر چند عمدا باشد مسئلهٔ دهم
هرگاه جنایت او بر میت شد مثل اینکه قطع راس او نمود که در بالغ
صد اشرفی دیهٔ او است ظاهر اینست که بر طفل چیزی نیست حتی در
صورت عمد مسئلهٔ یازدهم هرگاه نابالغی مملوک کسی را از کنیز یا غلام
کشت یا زخمی زد قیمت یا تفاوت قیمت بذمهٔ او می اید و دخلی بعاقله
ندارد مسئلهٔ دوازدهم هرگاه طفل در حالت احرام کاری کرد که
موجب کفاره است مثل صید حیوانات در اینجا بر ذمهٔ ولی او ثابت
میشود مقام ششم از اموری که در اول بلوغ ملاحظهٔ انها لازم است
تحصیل مسائل معاملات است یعنی شخصی که در دایرهٔ تکلیف داخل
شد باید در انچه کسب معاش بان میکند و انچه معامله و عقد از بیع و
اجاره و نکاح و غیر اینها جاری میسازند بدانند که موافق رضای خداوند
عالم هستند و دانستن اینها هرگاه بطریق یقین باشد مثل بعض اقسام
بیع و اکتساب تقلید نمیخواهد و اگر صحت انها باین طریق نباشد لازم است
اجتهاد یا تقلید و تصرف بدون دانستن حرام است شرعا بلی تفاوتی
که هست مابین این مسائل و مسائل عبادات این است که در عبادات هرگاه
با وجود تشکیک عبادت کرد باطل است و اما اگر معامله بکند با تشکیک در صحت و بعد ظاهر
شد که صحیح است کفایت می کند تمام شد مقدمه و اما مقاصد پس مقصد اول در عبادات است
بدانکه عبادات بر چند قسم اند قسم اول عبادات تکلیفه که باید بقصد
و اختیار بجا بیاورند و شرط صحت انها قصد قربت است و معنی او بیان
خواهد شد و اصول این قسم از عبادات پنج است صلوة و زکوة که خمس
تابع اوست و صوم که اعتکاف تابع اوست و حج که عمره تابع اوست و جهاد که

امر بمعروف ونهی از منکر تا بع اوست وغیر از اینها قریب بر پنجاه قسم عبادات
خاصه در شریعت هست. مثل مرابطه فی سبیل الله ووفاء بنذر وعهد
ویمین وطهارات ثلث یعنی وضو وغسل وتیمم وتلاوة قران وذکر
ودعا کردن وزیارات نبی صلی الله علیه واله وائمه طاهرین علیهم السلام
وگریه کردن در مصائب ایشان خصوص بر سید الشهداء ابی عبد الله
علیه السلام وشاد شدن بشادی ایشان وزیارت مؤمنین وعیادت
ایشان وزیارت قبور مؤمنین وادخال سرور در قلب مؤمن وبجا اوردن
احکامی که بجهت اموات مقرر شده از شارع از واجب ومستحب وسلام کردن
وجواب سلام دادن وصله ارحام وسعی در حوائج مؤمنین واخراج حقوق
واحسان بوالدین واشتغال بعلوم دینیه وفتوی دادن وحکم کردن ما بین
مردم از کسیکه اهلیت دارد وانتظار نماز قبل از دخول وقت وکتمان
ناخوشی وفرو نشاندن غیظ وعفو از مردم وعتق وتدبیر ممالیک ووقف
وتحبیس در سبل خیر وصدقات باقسامها وتخلق باخلاق حمیده واکتساب
از حلال بجهت عیال قسم دویم مجموع مباحات که بقصد ونیت میتوان
انها را عبادت قرار داد مثلا در خوردن وخوابیدن میتوان نیت
حصول قوت ورفع کسالت بجهت عبادت نمود خود اینها هم عبادت میشوند
قسم سیم چیزهائی چند که عادات اند وعبادت محسوب شده اند مثل
سحور خوردن در ماه مبارک رمضان ومجامعت با حلال در بعض اوقات مثل شب اول ماه
رمضان قسم چهارم چیزهائی چند که شارع ثواب عبادات بر انها مترتب فرموده هر چند بی قصد یا بی
اختیار شخص از او صادر شوند مثل خواب در ماه مبارک رمضان ونفس زدن مؤمن ولکن
اصل عبادات تکلیفیه کارهائی چند اند که باید بقصد واختیار بجا بیاید با نیت
قربت که شرط صحت انها است ومعنی نیت قربت که صحت عبادت مشروط باو

این است که باید بجا اوردن ان عمل بجهت اطاعت وسبب عمل وردن
وداعی ان بندگی خدا باشد واو باعث کردن این کار باشد یعنی
باعث این حرکات وسکنات وافعال واقوال یا مثل ترک اکل و
شرب در روزه باید محض فرمان برداری خداوند باشد یعنی محرک
شخص وداعی او وان چیزی که او را وا داشته است در این عمل خاص
ومحرک قلب که اعضا را تحریک نموده همان فرمان برداری باشد
در این عمل معین ونیت همین است ومعنی قربت این است دیگر زبان
دخل ندارد وگذراندن الفاظ نیت در دل کلمه بکلمه دخل
ندارد واول عمل واثناء ان تفاوت ندارد واجب ومستحب تفاوت
ندارد هم چنانکه در اذان وتعقیب نماز ودعا بمحض اینکه شنید که
اذان مستحب است یا تعقیب نماز یا دعا مستحب است بدون تامل و تلفظ
وگذراندن تفصیل در دل باینکه بگوید اذان میگویم قربة الی الله یا دعا میخوانم قربة
الی الله مشغول میشود بان عبادت هم چنین است نماز ووضو وغسل
دیگر بزبان گفتن وتامل ووسواس در نیت واین بدعت دقت زیاد
در گذراندن الفاظ بترتیب فکری هیچ یک در کار نیست وهم
چنانکه شخص عزیزی که در مجلس داخل میشود بمحض نظر باو از بابت
اینکه میدانی برخواستن تعظیم اوست فورا برمیخیزی وتعظیم او حاصل
میشود هر چند بزبان نگوئی وکلمه کلمه در دل نمیگذرانی که
برمیخیزم برای این شخص بقصد تعظیم او وبرای اینکه خوشحال بشود
هم چنین نماز وروزه وزکوة وغیرها بمحض اینکه بسبب دانستن این
عمل خاص بنحو خاص صادر شد کفایت میکند حتی اینکه نیت
وجوب یا ندب هم ضرور نیست هرگاه مکلف به یکی باشد وهمان نیت

فرمان بردن کفایت میکند در اصل صحت بلی درجات مکلفین مختلف میشود باختلاف قصد ایشان در سبب فرمان بردن و مطیعین در این مقام چند قسم اند اعلای ایشان کسی است که فرمان خداوند را میبرد از این جهت که مستحق عبادت و تعظیم است هم چنانکه مولای متقیان امیر المؤمنین علیه السلام عرض میکرد الهی مَا عَبَدْتُكَ خَوْفاً مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعاً فِي جَنَّتِكَ وَلٰكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلاً لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ و اوسط ایشان عبادت بجهة شکر نعمتهای او و ادنای همه درجات عبادتست بجهة طمع در بهشت و خوف از جهنم و بعضی این قسم را باطل میدانند و تحقیق اینست که اگر بندگی او را هیچ ملاحظه نکند همان برای حور و قصور بطریق معاوضه این کار را بکند مثل فعله و بنایان که منظور ایشان مزد است و کاری بصاحب خانه ندارند و ابداً ملاحظه او را نمیکنند که کیست این عبادات باطل است و اگر بندگی او را ملاحظه میکند لکن بطمع بهشت بردن مثل بعض نوکرهای حکام عیب ندارد اگر چه نازل الدرجه است و چون افضل همه عبادات و اهم آنها بعد از معرفة الله نماز است و ابتدا باهم لازم است لهذا ابتدا بنماز میشود

کتاب الصلوة

و در آن دوازده مقام است مقام اول در حقیقت نماز دویم در صفات نماز سویم در حکم تارك آن چهارم در تعیین وقتی که سزاوار است اطفال را تعلیم دادن آن پنجم در مقدمات نماز ششم در کیفیات نماز و تشخیص ارکان و افعال هفتم در مستحبات نماز هشتم در احکام نمازهای مستحب نهم در اقسام نماز غیر یومیه دهم در منافیات و قواطع و موانع نماز یازدهم در توابع مثل شکیات و سهویات دوازدهم در مسائل متفرقه متعلقه بنماز امید

از لطف

از لطف خداوند عالم اینست که اعانت کند بر اتمام انشاء الله تعالی

مقام اول در حقیقت نماز است بدانکه نماز حقیقت معینه ندارد بلکه نسبت باحوال مکلف مختلف است اول و اکمل اقسام آن آنست که مشتمل باشد بر نیت و جمیع ارکان و افعال و شرایط و مستحبات و آخر اقسام آن منتهی میشود بچشم برهم زدن عوض رکوع و سجود و بتکبیر عوض یکرکعت مقام دویم در صفات نماز است بدانکه نماز در میان واجبات ده صفت مخصوصه دارد که قرآن مجید و احادیث صحیحه بر آنها دلالت دارند صفة اولی إِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ یعنی نماز صحیح که مقبول درگاه باشد البته مکلف را از معاصی و کارهای بد باز میدارد پس هر گاه شخص کثرت معاصی و گناهان را در خود ملاحظه کند مشخص میشود که نماز او خالی از نقص نیست دویم إِنَّ الصَّلٰوةَ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ پس در هر نماز صحیح البته باید ترقی در مرتبه قرب بخداوند عالم حاصل شود سویم اَلصَّلٰوةُ عَمُودُ الدِّینِ پس اهتمام در او باید زیاده بر اهتمام در همه امور دین باشد چهارم اَلصَّلٰوةُ إِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا وَإِنْ رُدَّتْ رُدَّ مَا سِوَاهَا یعنی اگر نماز قبول شد غیر آن از طاعات هم قبول میشود و اگر رد شد غیر او هم رد میشود و بدانکه معنی این احادیث که دلالت دارند که اگر نماز قبول نشد غیر او نیز قبول نمیشود نه اینست که اگر نماز قبول نشد باقی اعمال باطلند که محتاج بقضا یا اعاده باشند بلکه معنی آنها این است که هر گاه نماز مقبول نشد اعمال دیگر که بطریق صحیح بجا آمده اند اگر چه تکلیف باعاده آنها نباشد ثمرات آنها بر آنها مترتب نخواهد شد و شرط اجر و ثواب

باقی اعمال قبول شدن نماز است بدانکه هرکاه شخص در مدتی از عمر خود
نمازهای او صحیح یا مقبول نباشند و بعد از ان سعی کند در تلافی و تدارک
انها ظاهر اینست که انچه اعمال نامقبول دران مدت بجا اورده بعد از قبول
نماز مقبول درکاه میشوند پنجم اول ما یحاسب به العبد الصلوة و اول ما
ینظر فیه من عمل ابن ادم الصلوة یعنی اول چیزی که در نامهٔ اعمال ملاحظه می شود
نماز است اکر نماز صحیح نیست نظر بباقی اعمال او نمیکنند که در میزان ملاحظه
شوند ششم انکه حضرت پیغمبر و ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
در هنکام وصیت فرموده اند من استخف بالصلوة لا تناله شفاعتنا
و لیس منا یعنی هرکس سبک بردارد نماز را شفاعت ما باو نمیرسد و از ما
محسوب نیست بدانکه سبک برداشتن نماز بر چند قسم است اول انکه
انرا چیزی نداند و این باعث کفر است دویم انکه انرا ترک کند سویم انکه
مسائل انرا درست نکند و در فکر صحت و بطلان ان نباشد چهارم
انکه در بند وقت ان نباشد پنجم انکه نماز قضا بذمهٔ او باشد و در صدد
بجا اوردن انها نباشد و سال بسال تاخیر بیندازد تا انکه قدری از عمر او
بکذرد و هنوز در ذمهٔ او باشند و ظاهر اینست که بر فرض قول باینکه قضا
موسع است توسعهٔ ان باین مقدار نیست که بحد تهاون و سهل انکاری
برسد مسئله هرکاه شخص از عالم رفت و نمازهای او صحیح نبود ندیا
نماز نکرد یا نماز قضا نکرد و وصیت بان ننمود داخل مستخف بالصلوة است
و اما هرکاه وصیت نموده ایا باعث این میشود که داخل ان عنوان نباشد
حکم باین در نهایت اشکال است هفتم از صفات نماز اینکه هرکاه شخص
بمیرد و نماز خود را درست نکرده باشد بر دین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله
نمی میرد هم چنانکه حضرت رسالت پناهی اشاره فرموده اند بشخصی که

نماز کرد و طمانینه رکوع و سجود را بعمل نیاورد و فرمودند لئن مات
هذا و هکذا صلوته لیموتن علی غیر دینی یعنی اکر این شخص بمیرد و
نماز او باین طریق باشد بر دین من نمی میرد و مراد از این انست که ایمان
او در وقت مردن سلب میشود یا اینکه عذاب او در وقت مردن
عذاب کفار است مسئله بدانکه نماز از میت تارک الصلوة بجا
اوردن باعث رفع این تاثیر نمیشود اکرچه باعث تخفیف بشود بعد از
جا امدن هشتم انکه در نماز جمع شده است مجموع انچه عبادت هست
و همه مطلوبات خداوند عالم از اقرار باعتقادات و مکارم اخلاق و
واجبات قلبیه و بدنیه و مالیه و مستحبات و این مقام جای تفصیل ان
نیست نهم انکه یک نماز بهتر است از بیست حج و هر حجی بهتر است از
خانهٔ که پر باشد از طلا و انرا در راه خدا تصدق کند دهم اینکه نمازهای
پنجکانه مثل نهر جاری هستند بجهت پاک کردن از کناهان بر
هر نمازی کفارهٔ کناهانی است که ما بین ان نماز و نماز دیکر باشد مقام
سیم در حکم تارک نماز بدانکه ترک نماز بر سه قسم است اول ترک بانکار
یا استخفاف بر اصل مشروعیة ان و این باعث کفر و نجاست و ارتداد است
و حکم زن و مرد دران مختلف است هم چنان که در احکام ارتداد کفته شد
دویم ترک از روی معصیت با اعتقاد بوجوب ان و اینرا بعضی حکم کفر
دران نیز جاری نموده اند و مشهور و اقوی انست که حکم بکفر و نجاست
نمیشود اما بمحض اسم او را کافر میتوان کفت و لازم است بر هر کس امر
بمعروف بکفتن او و اعراض نمودن و بدسلوکی نمودن و زدن و حکم
او تعزیر است تا سه مرتبه و در مرتبه چهارم قتل او لازم است و
بخصوص نسبت باهل خانه که این تکلیف اشد است پس هرکاه زن نماز

نکند لازم است بر شوهر اینکه او را نصیحت نماید بمهربانی واگر فایده
نکرد بخشونت وتندی واگر فایده نکرد لازم است انواع بد سلوکی
وبدرفتاری را با او نماید وزدن او واجب است که اگر مرد ترک
اینها کرد گناه کبیره در هر زمانی از اوقات ترک نموده است سوم آنکه
نماز را باطل بجا بیاورد واین قسم هرگاه قاصر باشد احکام گذشته بر او
جاری نیستند لکن ارشاد او لازم است وهرگاه بطلان نمازش اجماعی علما
نباشد میشود که نماز قضا بر او یا ولی او ثابت نشود وهرگاه مقصر باشد
احکام تارک بر او جاری هستند قطعا وعلاوه بر این معصیت تشریع را
هم مرتکب شده پس حال او از حال تارک الصلوة از اصل بدتر خواهد بود
مقام چهارم در عادت دادن اطفال بنماز بدانکه اطفال قبل از
بلوغ اگرچه بر ایشان تکلیفی نیست از بابت وجوب وحرمت لکن بر ولی
ایشان نسبت بکارهای ایشان بعض چیزها لازم است در خصوص
بعض معاصی وبعض چیزها مستحب است در خصوص عبادات وتفصیل
کلام در تکلیف نسبت باطفال اینست که حکمی دارند نسبت بولی از بابت
محرمات وحکمی نسبت بواجبات وحکمی نسبت بکارهای دنیویه از بابت
خلاف آداب وقواعد اما محرمات پس انها بر دو قسم اند محرماتی که باعث
ضرر مردم وفساد میشوند مثل دزدی وزنا ولواط وشرب وقذف
ونحو اینها است ودر اینها لازم است بر ولی ایشان منع ایشان واز برای
اطفال در شریعت تعزیری هست ومحرماتی که ضرر وفساد ندارند مثل
حریر پوشیدن وخواندن در اینها لزوم منع بر ولی مشخص نیست ولزوم منع از
غیبت وغنا خالی از وجهی نیست واستماع انها از او حرام است قطعا
واما واجبات پس مستحب است بر ولی که عادت بدهد اطفال را بر نماز کردن

باشرایط آن واحادیث نسبت بتعیین سن طفل در وقت استحباب
تعلیم مختلف است بعض روایات شش ساله وبعضی هفت ساله و
بعضی هشت ساله دارند ودر روزه نیز تعلیم دادن اطفال قبل
از بلوغ مستحب است در وقتیکه طاقت آنرا داشته باشند وضرری
بر آن مترتب نشود واما مستحبات پس تعلیم دادن بر هر یک مستحب
است وبدانکه بر اصل تعلیم دادن ثواب بجهة ولی حاصل میشود واما
بجهة خود اطفال آیا ثوابی هست بر این عبادات که بجا می آورند پس
عبادات ایشان شرعی هستند یا اینکه محض عادت ومشق نمودن است
محل خلاف است وقول اول خالی از وجهی نیست مسئلة آیا اطفال
قبل از بلوغ هرگاه بمیرند امور خیر بجهة ایشان مشروعیت دارد و
صحت دارد وثمر دارد یا نه مسئله محل تامل است خصوصا نسبت بطفل
که ده سال نداشته باشد وحکم بمشروعیت مشکل است چه نیابت و چه
هدیه مسئلة هرگاه طفل نابالغ سلام بکند پس اگر ممیز نیست جواب
سلام او واجب نیست وهرگاه ممیز است واجبست اگرچه اصل سلام
کردن او مستحب شرعی نباشد مسئلة هرگاه طفل نابالغ جواب سلام
داد آیا از دیگران ساقط میشود اقوی عدم سقوط است اگرچه ممیز باشد
واما در خصوص کار فرمودن اطفال نسبت بغیر واجبات ومستحبات
پس هرگاه بقصد تادیب وملاحظه مصلحت طفل باشد جایز است و
زدن ایشان باین قصد جایز است بنحویکه مضر ببدن نباشد واما هرگاه
کار فرمودن وزدن بجهة مصلحت خود شخص وتشفی غیظ خود باشد
جایز نیست در اطفال یتیم قطعا واما غیر ایشان از اطفال که پدر دارند
آیا استخدام پدر ایشان را در اموری که مصلحت بجهة خود ایشان ندارد جایز است

بنابر طریقهٔ مستمرهٔ مسلمین ظاهراً بر این جاریست و اما زدن ایشان بر
ترک این امور حتی از پدر ایشان محل تامل است مقام پنجم در
مقدمات نماز است بدانکه بعد از حصول شرط صحت نماز از معرفت
اصول دین و دانستن مسائل واجبه لازم است قبل از دخول در نماز
ملاحظه کردن اموری چند که آنها را مقدمات نماز میگویند و آنها
پنج اند اول طهارت از حدث است بدانکه شارع اقدس قرار داده
که بعض حالات که برای شخص اتفاق شد صفت باطنیهٔ پستی از برای
او حاصل میشود که مانع است از نماز و امور دیگر و اسم آن صفت حاصله
حدث است و از برای وجود آن احکامی قرار داده است و از برای
برداشتن آن یا برداشتن حکم آن سه کار مقرر فرموده وضو و غسل
و تیمم و طهارت حدثیه اسم این سه میباشد لکن بعضی جایها آن
صفت را وضوء تنها برمیدارد و بعضی جایها غسل تنها و بعضی جاها
وضو و غسل هر دو و اما تیمم پس آن بدل یکی از غسل و وضو است
و بیان این سه در سه مقصد میشود مقصد اول در وضو است
و در آن چند مطلب است مطلب اول در حالات عارضه که باعث
خطاب بوضوء میشوند ابتداء و از این جهة آنها را موجبات وضو
گویند و اگر وضو داشته باشد و یکی از آن حالات عارض شود وضو را
میشکند آنها را نواقض گویند و آنها شش چیز است اول و دویم
بیرون آمدن بول و غایط چه قلیل و چه کثیر از مخرج اصلی معتاد یا
غیر اصلی که معتاد باشد یا اینکه از پایین معده باشد و کیفیت بیرون
آمدن آن مثل معتاد باشد چه خود آنها بیرون بیاید یا چیز دیگر بیرون
بیاید که آلوده بیکی از اینها باشد مثل هستهٔ خرما یا ریگ که بیرون

آید و با او غایط باشد و اما بیرون آمدن هسته یا ریگ یا شیاف یا کرم
بی آنکه آلوده بغائط باشد موجب حدث و باعث نقض طهارت نمیشود
و نجس هم نیست هر چند در باطن ملاقات نجس نموده باشد مسئله
بیرون آمدن آب اماله که اصلا تغیر نشده و چیزی با او نباشد باعث
نقض طهارت نمیشود و خودش هم پاکست و استنجاء هم ضرور ندارد
مسئله هرگاه بسر شیشهٔ اماله چیزی از غائط بیرون بیاید نجس است
و اگر اطراف مخرج را آلوده کند شستن میخواهد اگر چه آب و آب استنجا
محسوب نشود اما در نقض نمودن طهارت تاملی هست مسئله
هرگاه از مخرج بول خون بیرون بیاید اگر بطریقی است که گفته میشود
بول او خون میاید یا خون دارد ناقض هست و اگر خون نیست حقیقة تنها
نه بدل بول است و نه با بول است ناقض نیست و مثل اینست چرک و ورم
که از مخرج بیرون بیاید مسئله خون بواسیر که از مخرج بیاید ناقض
طهارت نیست و نجس است و غساله او حکم آب استنجا را در پاکی ندارد و
اما اسهال خون ممزوج با بلغم ناقض طهارت می باشد هرگاه بطریق دفع
شدن غایط باشد مسئله مذی آبیست بعد از تقبیل و ملاعبه بسبب
حرکت شهوت بیرون می آید و ودی آبیست سفید بعد از بول خارج میشود
و ذی آبیست بعد از انزال منی خارج میشود اینها همه پاکند و ناقض
طهارت نیستند سیم ریح که از موضع معتاد بیرون آید که از معده
حاصل شده باشد و اگر از حلقهٔ بین الیتین باشد یا از قبل باشد ناقض
نیست و آنچه شیطان در خیال میآورد و علم بآن حاصل نیست اعتبار
ندارد چهارم خواب که در عرف صدق خواب رفتن بشود در هر حالت
که باشد هر چند در حال راه رفتن باشد و علامت حصول آن از قرار دادم

انداینکه گوش نشنود واصل مناط اینست که درحالت خود طعم خواب را
ادراک کند ومحض چرت وپینکی وکسالت وچشم هم امدن وکردن کج
شدن ودیدن بعض چیزهای شبیه بخواب دیدن ونفس بلند کشیدن
وحرف بیمعنی زدن دلیل خواب نیستند هرگاه غلبهٔ تام برحواس نشده
باشد پس مناط زوال حواس است نه اینکه اثرانها زایل بشود بسبب
مشغول بودن دل که دربیداری هم بسیار اتفاق می شود پنجم هرچیزی
که عقل را زایل کند مثل دیوانگی ومستی وبیهوشی وگاهی میشود
که شدت خوف ومرض ووجع وغم وفرح باین حد میرسد واما مبهوت
بودن وخفیف شدن عقل ومدهوش شدن داخل نیستند ششم
استحاضهٔ قلیله که باعث وضوتنها می شود برای هرنمازی ومتوسطه که
باعث می شود برای چهار نماز وکثیره که باعث وضوتنها می شود برای دو
نمازی که در نماز قبل ازان غسل کرده باشد وتفصیل اینها در اغسال
بیان می شود ان شاء الله اینها چیزهائی بودند که وضو را بعد ازانها میخواهند
مطلب دویم دربیان چیزهائیست که وضو را برای انها میخواهند
واصل وضو بنسبت بان چیزها برچهار قسم است اول شرط صحت باصفت
وجوب مثل وضو بجهت نماز واجب دویم شرط صحت بدون صفت وجوب مثل
وضو بجهت نماز مستحب سیم شرط جواز مثل وضو بجهت مس کتابت قران
چهارم شرط کمال مثل وضو بجهت قرائت قران ودربیان اقسام وضو چند
فصل است فصل اول دربیان وضوءات واجبه بدانکه وضو واجب
میشود برای چند چیز اول بجهت نماز واجب چه یومیه وچه غیران وبرای
نماز احتیاط واجزای فراموش شدهٔ نماز پس هرگه نماز واجب بذمهٔ او
ثابت باشد چه بسبب دخول وقت نماز ادا وچه بسبب مشغول الذمه بودن

بقضا چه برای خود چه ازبابت تحمل ازپدر ومادر چه ازبابت اجیرشدن
چه ازبابت نذر یا عهد یا قسم وضو براو واجبست مادامیکه ان نماز در
ذمهٔ اوست ونسبت باو سه مسئله مهم است اول اینکه باید ارادهٔ
نماز واجب را داشته باشد که قصد وجوب کند یا همینکه در ذمهٔ او هست
کافی است جمعی ازعلماء قائل شده اند باینکه همین قدر که نماز واجبی در
ذمه باشد وضو بقصد وجوب صحیح است وهرچند ارادهٔ ان نماز را نداشته
باشد یا ملتفت بان نباشد وتحقیق اینست که اگر در وضوئی که میسازد
با اینکه ارادهٔ ان نماز را ندارد ملاحظه کند که اگر بخواهد بکند صحیح باشد
لکن بالفعل بنای ازان ندارد یا اینکه قصد وجوب برای جا اوردن نماز
دیگر کند که ان نماز براو واجب نبوده واین را که براو واجب بوده غافل
ازان بوده یا بنای ان نداشته وضو مجزیست مثل اینکه کسی که نماز قضا
بگردن او باشد بخیال صبح شدن وضوی واجب گرفت بعد معلوم شد
صبح نبوده واما اگر نیت وجوب کرده بی بنای نماز وبی ملاحظهٔ تحصیل
حالت صحت نماز واجبی باان وضو باطل است مسئلهٔ دویم ایا
میتواند این شخص که وضو براو واجب شده وضو مستحب بگیرد یا نه مثلا
در وقت نماز اداء واجب یا درحالتی که نماز قضا بذمه اش باشد
میتواند وضو بجهت قرائت قران یا غیران بگیرد یا نه بعضی گفته اند هرگاه
بگیرد باطل است وبعضی گفته اند صحیح است وواقع می شود مستحب لکن
نماز واجب بان نکند وبعضی گفته اند واقع می شود بصفت مستحب و
واجب چونکه مقدمه نماز واجب هم هست ونماز باان صحیح است واحوط
اینست که اگر چنین وضوئی بگیرد قصد قربت مطلقه کند واگر قصد
استحباب کند هم خوبست ودرهردو صورت واقع میشود بوجوب هرچند نیت

استحباب کرده باشد مسئله سوم ایا میتواند نیت واجب و مستحب هردو بکند مثل اینکه وضو بگیرد بجهة نماز و قراءت قران ظاهر اینست که عیب ندارد دو قسم وضو بجهة طواف واجب که جزء حج یا عمره باشد هرچند حج و عمره مستحب باشند سوم وضو بجهة مس کتابت قران هرگاه براو واجب شده باشد که مس کلمات قران کند از بابت عهد یا قسم یا اینکه اصلاح قران مثل صحافی یا مقابلهٔ ان براو واجب شده باشد وبعضی ملحق کرده اند باین که اگر ورق قران در جای نامناسبی باشد که بیرون اوردن ان واجب باشد لکن حق اینست که در این صورت باید وضو از فورًا بردارد بلکه در جواز وضو هم تاملی هست و بدانکه در جائی که مس کتابت قران فورًا واجب نشد بدون طهارت حرام است چه مس واجب باشد که وضو واجب باشد یا مس واجب نباشد پس هروقت میخواهد مس بکند باید با طهارت باشد مگر در جای نامناسب که گفتیم اخراج ان فورًا لازم است و در اینجا چند مطلب است اول در معنی مس است مراد از مس رسانیدن جزء بدن است چه دست و چه صورت و چه غیر اینها چه از ابرکا بگذارد یا کتابت را از ان و ناخن حکم باقی بدن را دارد لکن در موی تاملی هست اقوی اینست که عیب ندارد و تفاوتی مابین ظاهر و باطن نیست پس گذاشتن زبان یا باطن لب بر قران و محو کلمه قران بزبان بی وضو حرام است مطلب دوم در تحقیق انچه مس ان حرام است بدانکه حروف قران که نوشته و خوانده میشوند بی شبهه داخل اند لکن در دخول مد و تشدید و اعراب تاملی هست و در تشدید احتیاطی هست و اما حروفی که نوشته میشوند و خوانده نمیشوند مثل الف که در واوقالوا و امنوا رسم شده است و حروفی که خوانده میشوند اما در رسم نوشته نمیشوند هرگاه نوشته شوند مثل واو داود اقوی انست که عیب ندارد اما در ثانی احتیاطی هست و تفاوتی نیست در

نوشتهٔ قران مابین خط متعارف و خط عبرانی و سریانی و خط فرنگی و خط متداول و خط مهجور مثل خط کوفی و راست نوشته و چپ نوشته و قلمی و چهاپی و حروف مقطعه و کندهٔ راست یا مثل مهر ثبت و بریده با کاغذ که فضای ان خوانده میشود یا شبکه که مشبک ایه قران خوانده شود و در این سه قسم این مسئله هست که ایا مس اطراف انها نباید کرد یا فضاء مابین را احوط ملاحظه هردو است مطلب سوم در بیان انچیزی که بران نوشته می شود قران بدانکه فرقی نیست مابین کاغذ یا چوب یا دیوار یا زمین یا رخت بطریق چکن یا بخیه یا سوزن یا بدن بطریق کوبیدن با نیل که در بدن ثابت میماند بلکه خود نوشتن بر بدن محدث اشکال دارد و هم چنین دق کوبیدن و بعد از نوشتن یا کوبیدن مس کردن غیر و مس کردن خود از احرام است بلکه لازم می اید که همیشه متطهر باشد عمدًا محدث نشود مگر در حالت اضطرار و لازم می اید که حرام باشد براو که خود را جنب بکند و از این بابت میگوئیم که هرگاه بر بدن کسی دق باشد که ایهٔ قران یا اسم الله باشد واجبست از امحو کند یعنی در اطراف ان هم رنگ از امثل ان با و متصل کند که صورت ایه محو شود و ایا نوشتن بانگشت بی وضو جایز است یا نه اگر از ان نوشتن اثر بماند دائما مثل بر کاغذ نوشتن یا قلیلی میماند و زایل میشود مثل بر شیرهٔ سخت نوشتن فی الجمله احتیاطی دارد و اما اگر زایل میشود فورًا مثل نوشتن بر اب عیب ندارد اگر اثر او بخود نوشتن ظاهر نمیشود مثل نوشتن باب پیاز که بعد از گرفتن باتش ظاهر میشود ایا مس محدث او و اقبل از ظهور جایز است یا نه احوط اجتناب است مطلب چهارم انکه این حکم مختص مکلفین است و برنا بالغ تکلیفی نیست کلامی که هست اینست که ایا بر بالغ مثل معلم یا والدین واجبست که طفل را منع کنند از مس کلمات قران یا نه اقوی اینست که واجب نیست و اگر بنا بر منع شد هرگاه وضو بگیرند هم مشکل است ارتفاع حدث ایشان مسئله هرگاه کلمه مشترک مابین

قران وغیران باشد مثل قال ومثل یا ایها الناس مدار قصد کاتب است
واگر معلوم نباشد تکلیفی نیست مسئلة بسم الله الرحمن الرحیم که جائی
نوشته شد چون مختص قران است یعنی آیهٔ از آیات اوست مس او حرام است
ودیگر قصد کاتب نمیخواهد بنابراین هرگاه کسی او را بی قصد سورهٔ نوشت
باز مس او حرام است اگرچه از هیچ سوره حساب نشود چهارم از وضوهای
واجب شمرده اند وضوئی را که بنذر یا عهد یا قسم واجب شده باشد اگر
مراد ایشان اینست که نذر وضو بجهة یکی از چیزهائی که وضو بجهة انها خواسته
اند بکند خوبست واگر مراد نذر خود وضو است نه برای چیزی حتی حالت
باطهارت بودن در ان تامل هست **فصل دویم** در بیان وضوهای
مستحبه وبیان اینکه با کدام یک میتوان داخل نماز واجب شد وانها سه
نوع اند یک نوع مستحب است در حال وضو نداشتن وانها هیجده قسم اند
ویک نوع مستحب است باوجود وضو داشتن وانها دوازده قسم اند ویک
نوع محض صورت وضو هستند یعنی باعث استباحهٔ عبادت نیستند
وانها هشت قسم اند پس مجموع وضوهای مستحبه قریب بچهل قسم اند اما
نوع اول پس اول انها وضو بجهة نماز مستحب است که اصل وضو مستحب است اگر
چه نماز بی وضو باطل وحرام است دویم وضو بجهة طواف مستحب سویم
وضو بجهة مهیا شدن از برای نماز واجب یعنی نزدیک داخل شدن وقت
وضو میگیرد بقصد اینکه در اول وقت مشغول نماز بشود واما هرگاه بنا
کند در اول وقت نماز میسر نخواهد شد ظاهر اینست که اگر قبل از وقت وضو
بگیرد بجهة مهیا بودن از برای اینکه اول اوقات امکان نماز بکند هرچند
اول وقت نشود باز وضو تهیأ حساب می شود چهارم وضو بجهة اصل داخل
شدن در مسجد هرچند اراده نماز نداشته باشد واما هرگاه بخواهد عبور

ازمسجد

از مسجد نماید در استحباب وضو بجهة ان تامل هست پنجم وضو بجهة دخول
در مشاهد مشرفه علی الاقوی ششم وضو بجهة طلب حوائج بدعا یا بمقدمات
وسعی وتوجه بسوی کارها هفتم وضو بجهة هریک از اعمال حج واعمال عمره
مگر طواف ونماز طواف که وضوی انها واجب است هرچند که حج وعمره مستحب
باشند چونکه طواف ونماز ان که در حج وعمره مستحب اند واجب میباشند
هشتم بجهة زیارت قبور نهم بجهة نماز میت دهم بجهة قران نوشتن یا
حمل ان یا لمس حواشی ان یازدهم بجهة باطهارت بودن که این حالت مطلوب
شارع است وهرچند که اراده نمازی یا چیز دیگر از انها که طهارت میخواهند
نداشته باشد دوازدهم وضو بجهة زفاف که بجهة مرد وزن هردو مستحب است
سیزدهم وضوی مسافر که از سفر برگشته ومیخواهد داخل خانه بشود چهاردهم
وضو بجهة حکم بین الناس از اهل ان پانزدهم وضو بجهة سجدهٔ شکر وسجدهٔ
تلاوت شانزدهم بجهة دعا وبجهة زیارت از دور هفدهم بجهة مقاربت با
زوجهٔ خود که حامله باشد هیجدهم وضو بجهة خوابیدن وحکم این هیجده قسم
این است که میتواند با اینها نماز واجب بعمل آوردن لکن در اینجا تدقیقی است که
ملاحظهٔ ان لازم است وان این است که این وضوها را در وقت جا آوردن
باید حقیقة نیت ثمرات اینها را بکند وبعد از صحت اینها نماز با اینها صحیح است
پس هرگاه بسبب اینکه زحمت او می شود در وقت نماز وضو گرفتن واز این
جهت قبل از وقت وضو بجهة باطهارت بودن میگیرد که وقت نماز از زحمت
وضو فارغ باشد صحت ان مشکل است واما هرگاه حقیقة میخواهد باطهارت
باشد قبل از وقت ووضو بجهة این گرفت در وقت نماز با او بکند عیب ندارد
اگرچه نیت او هم این باشد که بعد از دخول وقت نماز با ان بکند بلکه بعضی
از اساطین علما فرموده اند که این نیت بکند احوط است مسئلة هرگاه

ازاین وضوها بعمل اورد لکن ان کاری که این وضوها بجهة ان بود عمل نیامد باز
هم نماز واجب میتوان بان کرد یا نه مثلاً هرگاه وضو گرفت بقصد نماز مستحب
یا قران خواندن و نماز مستحب نکرد یا قران نخواند میتواند نماز واجب بان بکند
ظاهر اینست که همینکه بقصد انها وضو گرفت کفایت میکند هرچند که انها
عمل نیاید و بعضی از مشایخ عصر تاملی در این فرموده اند و بعضی از علماء که
هفتدهم و هجدهم تاملی دارند چونکه بقصد ایجاد حدث ان وضو را میگیرد
و اقوی در همه جواز نماز است با انها نوع دویم وضوهائی مستحبه هستند
که باوجود انکه وضو بجهة نماز دارد مستحب است که بجهة نماز ثانیاً وضو بگیرد
و انها دوازده قسم اند اول وضوء تجدیدی یعنی هرگاه وضو دارد و قدری
از زمان گذشت یا یک نماز کرد مستحب است تجدید ثانیا و در تجدید
وضو ثالثاً و رابعاً تاملی هست دویم وضوء احتیاطی یعنی هرگاه احتمال
خللی یا مظنه حدث باشد مستحب است بقصد احتیاط ثانیا وضو بگیرد سیم
وضو بعد از خروج مذی چهارم بعد از خروج ودی پنجم اینکه هرگاه بعد از
وضو دروغی گفت وضوء دیگر مستحب است ششم اینکه بعد از وضو ظلم کرد
وضوی دیگر مستحب است هفتم انکه بعد از وضو شعر باطل بسیار بخواند
هشتم اینکه قی بکند نهم اینکه رعاف عارض او بشود دهم انکه مس عورت
خود یا غیر نماید محرم باشد یا نامحرم زن یا مرد یازدهم اینکه استنجا را فراموش
نمود و وضو ساخت وضو صحیح است ولکن بعد از استنجاء وضوی دیگر
مستحب است دوازدهم هرگاه دندان خلال کرد و خون امد اعادهٔ وضو
مستحب است و بدانکه اصل دخول در نماز با این دوازده قسم شبهه ندارد
از این بابت که اینها وضوء بعد از وضوء صحیح اند پس بسبب همان وضوء
اول داخل نماز می شود لکن کلامی که در اینها هست اینست که هرگاه وضوئی

بهيت ۹

بهيت یکی از این اقسام بجا اورد بعد معلوم شد که وضوء اول را نداشته
مثلا بقصد تجدید وضو ساخت بعد معلوم شد که وضو نداشته یا بقصد
تکمیل بعد از خروج مذی یا رعاف مثلا وضو ساخت بعد معلوم شد که
وضوء اول را نداشته ایا این وضوء باوجود انکه قصد رفع حدث در ان
نشده میتوان نماز بان کرد یا نه مسئله محل اشکال است لکن بعید نیست
قسم از اینها که وضوء احتیاطی باشد اشکالی در نظر نیست در جواز دخول
در نماز هرچند یقین بشود که وضوء اول را نداشته و در باقی اقوی نیز
جواز است و احوط این است که بعد از محدث شدن وضو بگیرد وجوباً
بجهة نماز یا اینکه وضوی بگیرد بقصد احتیاط و قربت مطلقه که قصد
وجوب و ندب نکند نوع سویم وضوهائی هستند که برای محدث
بحدث اکبر مستحب اند و اصلا ثمری بجهة رفع حدث ندارند و اینها هشت
قسم اند اول وضوء جنب بجهة خوابیدن دویم وضوء جنب بجهة اکل یا شرب
سیم وضوء جنب که بخواهد غسل میت بدهد چهارم وضوء جنب مجامعت
هرگاه بخواهد تکرار بکند پنجم وضوء جنب باحتلام هرگاه بخواهد با حلال
خود مقاربت کند ششم وضوء غاسل میت که غسل مس نکرده بخواهد
مقاربت کند هفتم وضوء حائض در وقت هر نماز بجهة ذکر خدا بقدر نماز
هشتم وضوء غاسل میت که غسل مس نکرده هرگاه بخواهد میت را تکفین کند
یا بخواهد در قبر بسپارد و این محض صورت وضوء اند و ثمر نداشتن اینها
برای اباحهٔ نماز و غیر ان معلوم است کلامی که هست در این است که اگر
باین عنوان وضو گرفت بعد معلوم شد که نبوده مثل اینکه باین خیال که
هنوز غسل جنابت نکرده وضو گرفت بجهة اکل و شرب بعد معلوم شد که
غسل جنابت کرده بوده و بعد از او هم محدث شده ایا این وضو ثمری بجهة

رفع حدث دارد یا نه هر چند قصد داشتن خالی از وجه نیست لکن احتیاط
شدید در اکتفا نکردن است مسئله هرگاه بر کسی چند وضو از وضوهای
واجب باشد مثل اینکه کسی که مس کتابت قران بر او واجب شده در وقت نماز
واجب طواف هم بر او واجب باشد باید اکتفا بیک وضو کند چه نیت همه را
کرده باشد یا نیت یکی از انها را و تعدد وضو جایز نیست مسئله هرگاه
قصد دارد چند کار از ان کارهائی که وضو بجهة انها مستحب است مثل
اینکه میخواهد قران بخواند و مسجد برود و مهیا بجهة نماز واجب قبل از وقت
بشود و زیارت قبور بکند پس هرگاه یک وضو بنیت همه اینها بجا بیاورد
کفایت میکند در حصول اجر و ثواب همه و هرگاه یکی را نیت کرد وضوی دیگر
بجهة غیر او گرفتن مادامی که ان اولی شکسته نشده مشکل است مسئله
هرگاه از ان چیزهائی که وضو از انها و بعد انها مستحب است متعدد بعمل
امد مثل انکه بعد از وضو قی و رعاف و مذی و خلال کردن هم از برای او
اتفاق شد ظاهر این است که یک وضو برای همه کافی است و اگر یک وضو
برای یکی گرفت برای یکی دیگر میشود وضوی دیگر بگیرد لکن احوط ترک است
و اما اگر یکی از اینها حاصل شد و وضوی برای ان گرفت بعد دیگری حاصل
شد وضوی دیگر بجهة او میتواند بگیرد پس ممکن است دوازده وضو عقب هم دیگر
علاوه بر وضوء اول بگیرد مسئله هرگاه چیزهائی که صورت وضو برای انها مستحب است جمع
شده اند برای هر یک یک وضو بگیرد و کفایت یک وضو برای همه محل تامل است مسئله هرگاه
اراده دارد بجا اوردن چیزی از ان چیزها که وضو برای انها واجب است و چیزی از انها که وضو از برای
او مستحب است بیک وضو بنیت همه میتوان بجا اورد اما اگر بجهة واجب تنها یا مستحب تنها
بجا بیاورد برای دیگری ثانیا بجا اوردن محل اشکال است **فصل سوم**
در بیان کیفیت وضو و افعال اصلیه واجبه انست بعد از انکه نیت یکی از وضوها

بطریقی که گفته شد نمود واجب اول وضو شستن رو است و کیفیت او این است
که اب را از رستنگاه موی سر بریزد و بشوید بحسب طول از حد محل رویدن
موی سر تا زنخ دیگر موی ریش که از زنخ بپایین است شستن ان لازم نیست اما
بحسب عرض پس ما بین انگشت بزرگ و انگشت میانه را بقدریکه ممکن است
جدا نمود و انها باید از همان رستنگاه تا زنخ کشیده شود هر چه ما بین سر اندو
انگشت احاطه نمود واجبست شستن ان هر چه از سرهای ان دو انگشت
خارج ماند شستن ان لازم نیست پس هر قدر از شقیقه و از موئی که از اخر
شقیقه میروید تا اخر نرمه گوش و از انچه در اطراف روی میروید داخل این
حد شد شستن ان واجبست و انچه بیرون ماند واجب نیست پس ان دو
سفیدی که در دو طرف پیش سر اند در دو جانب پیشانی و موی ندارند از
صورت خارجند و شستن انها واجب نیست و لازم است در شستن روی چند
ملاحظه و دقت بشود اول اینکه از این حد که گفته شد اندکی زیادتر بشوید که
یقین بشستن مقدار واجب حاصل شود دویم ملاحظه نماید که همیشه انچه
بالاتر است اول شسته شود تا اخر صورت جزء پایین تر پیش از بالاتر ان شسته
نشود لکن چون از اول تا اخر ملاحظه این بنحو حقیقت مشکل است چونکه
دست را که بر صورت کشید تمام بالای صورت شسته نمیشود قدری از پایین
قبل از بالا البته شسته میشود لکن میگوییم که در بالا و پایین ملاحظه هر جزئی
نسبت بمقابل خود بشود که پایین پیشتر از مقابل خود از بالا شسته نشود و اما
اگر یک سمت تمام از بالا بپایین شسته و سمت دیگر مانده پس پایین سمت
اول قبل از بالای سمت ثانی شسته شده این عیب ندارد و تصویر این بملاحظه
دست کشیدن در وقت شستن خوب ظاهر میشود ملاحظه سیم انکه سر موئی
از بشره رو و ظاهر موی ابرو و مژگان و ریش و شارب بی شستن نماند و ملاحظه

برداشتن مانع از رسیدن آب ببشره کند مثل فی چشم واب بینی خشک شده
وبارکه در ظاهر لب حاصل می شود واثری که از وسمه وخطاط زنها عمل می آید
وجرمی که از قهوه خوردن وسرمه کشیدن بسیار حاصل می شود هر چند
کرشک کند که اینها مانع اند یا نه بازواجست رفع اینها وهم چنین باید دقت
کند در کوشهای چشم که در وقت دست کشیدن دست از رسیدن
بانها رد می شود باید بخصوص برابانها برساند وهم چنین محل بهم آمدن
لبها که از ظاهر محسوب است واطراف سوراخهای بینی که از ظاهر ند باید
بخصوصه دست برانها بمالد که شسته شوند ملاحظهٔ چهارم در اقسام مو
صورتست وحکم انها بدانکه موئی که در صورت روییده شده برچهار نوع است
اول اینکه در همان مکان که در او روییده احاطه نموده واورا مستور نموده
که در نظر ابتدائی بشرهٔ صورت پیدا نیست مثل ابروها غالباً وموی ریش
که انبوه باشد در این قسم همین ظاهر موی را باید شست دیکر موی که زیر
انست وبشره که مستور بانست شستن نمیخواهد بلکه شستن ان هم مجزی
نیست دویم انکه دران محل روییدن موی که نکاه میکنی بشره پیدا است
مثل بعض ریشها که نازک میباشند بنحویکه پوست روی در وقت نکاه بان
پیدا است در اینجا اکر بسیار مویها از هم دور باشند شستن اصل بشره واجب است
واکر بطریقی است که صدق احاطه موی می شود اقوی اکتفا بشستن موی و
احوط شستن موی وبشره است سیم انکه موئی که از جای دیکر روییده بلند
شده باشد وجای دیکر را بپوشاند مثل شارب بلند که بر اطراف دهن
بسبب بلندی افتاده باشد وانرا ستر کند ومثل موی زیر لب یا که بسبب
بلندی بالای ذقن را بپوشند در اینها اکر ان مو مستقر باشد که همیشه
ان موضع را پوشیده دارد شستن خود ان کافی است واکر کاهی بپوشاند و کاهی

جدا می شود شستن زیر ان لازم است واحوط در هر دو قسم شستن هر دو است
چهارم انکه در میان ریش جائی باشد خالی از مو بسبب دملی یا سوختکی لکن
پیدا نباشد بسبب بلندی مویهای دور او در اینجا هم اقوی اکتفا بشستن موی
محیط واحتیاط شدید در اینجا در شستن هر دو است مسئلهٔ در تفصیل
حکم شارب در وضو بدانکه موی شارب اکر بشره از ان نمایان است باید بشره
را بشوید واکر بقدری بلند شده که تمام بشره را پوشیده همین ظاهر موی را بشوید واکر
بسیار بلند شده که از حد عرض صورت کذشته شستن انمقدار که کذشته لازم نیست واکر بلند
شده واویخته است در عرض صورت اما اکر کشیده شود میکذرد پس در مسئله ان شش ملاحظه است
اول نسبت بان مقدار که اکر کشیده شود از عرض صورت میکذرد در ظاهر اینست که شستن
ان لازم است دویم ظاهر ان از سمت بالا وشستن ان بلا شبهه لازم است
سوم ظاهر ان از سمت پایین که بر صورت کذاشته شده این هم ظاهر لزوم شستن
ان است چهارم موی وسط ان بی شبهه شستن نمیخواهد پنجم بشره که
بسبب اویخته شدن شارب بر ان مستور است شستن ان لازم است ششم
موی ظاهر محاسن که شارب بر ان اویخته ظاهراً شستن ان لازم است فائده
دویم شستن دست راست است بعد از ان دست چپ وحد شستن از مرفق است
تا سر انکشتان ومرفق محل جمع شدن استخوان بازو وساق دست است
پس اخر استخوان بازو را باید اول شستن قرار دهد که بالاصاله شسته شود که
احاطه کند شستن همه عضو را تا سر انکشتان بقسمی که بقدر سر موئی نا شسته
نماند وباید ازالهٔ مانع ومشکوک المانعیه کند وباید برابر موی دست را بشوید
واحوط شستن موی وبشره است ودر این مقام چند ملاحظه بتدقیق لازم است
اول اینکه ابتدا باعلی بشود تا اخر شستن یعنی جزء پایین قبل از بالا شسته نشود
هر جزئی نسبت بمقابل خود واما جزء پایین که بعد از بالا ترمقابل خود شسته

وهنوز بالائی که مقابل او نیست شسته نشده باشد عیب ندارد والبته همین که
دست را بکشی بجهة شستن از بالا بپایین چنین خواهد شد ملاحظهٔ دویم
اینکه بسیاری از عوام دست را می شویند تا بند دست چونکه از بند دست
بپایین شسته شده در وقت شستن هر دو دست و تر میباشد واین غلط است
چرا که شسته شدن سابق و تری اعتبار ندارد باید بعد از شستن بالا شسته
شود ملاحظهٔ سویم اینکه بند انگشتان بسبب چروک داشتن و بهم آمدن
پوست بالای آنها دست که می کشد ما بین چروکها را این تری آب تازه و شستن
وضوئی فرا نمیگیرد پس باید قدری انگشتان را بست یا زیاده تخلیل کرد و
همچنین سر خود انگشتان را هم باید بشستن تازه بعد از همه دست آب رساند
ملاحظهٔ چهارم چرک زیر ناخن چند قسم است اول اینکه بعد از گرفتن ناخن
میماند این بی شبهه برداشتن آن واجب و با بودن آن وضو باطل است دویم
آنکه ناخن زیاده از متعارف غالب مردم بلند شده و چرک در زیر آنها باشد
خود آن ناخن را بقدری که از حد دست زیاد شده یقینا باید شست واما
آن قدر که از حد دست گذشته میتوان گفت که لازم نیست لکن اظهر لزوم است
واما چرک زیر آنرا تا بحدی که ظاهر است و بچشم دیده می شود برداشتن واجب است
که زیر آن شسته شود سیم آنکه ناخن از متعارف بلند تر نشده لکن چرکی در زیر
آن متصل بآن هست و بشره خالی است ظاهر اینست که ازالهٔ آن لازم نیست
چهارم آنکه چرک زیر آن ناخن متعارف حایل بشرهٔ زیر آنست در اینجا احتیاط شدید
ازاله آنست هر گاه در ابتداء نگاه دیده میشود بلکه لزوم آن خالی از وجه نیست واجب سیم مسح پیش
سر است و مراد از مسح کشیدن دست است بر آن برطوبتی که دارد بطریقی که تاثیری در محل نماید و کفایت
میکند مسمی و آن یعنی گفته بشود که مسح نمود سر را و افضل و احوط آنست که طول سه انگشت بر
عرض سر گذاشته شود و بقدر یک انگشت پایین بکشد که به سه انگشت محل

سه انگشت از عرض و طول مسح شده باشد و در جا آوردن این افضل که مستحب
است قصد وجوب باید نمود و در این مقام چند دقت ملاحظه باید بشود
اول اینکه در این مسح باید سر آرام و برقرار باشد و دست کشیده شود پس اگر
دست را گذاشت و سر را حرکت داد مثل بسیاری از عوام وضو باطل است
چونکه سر دست را مسح نموده و اگر هر دو حرکت کنند باز هم صحت مسح مشکل است
دویم آنکه اگر تری در پیش سر بسبب شستن روی یا بسبب دیگر باقی باشد
اگر قلیل است که رطوبت دست بر آن غالب می شود و او در دست تاثیر نمی کند
عیب ندارد و اگر رطوبت زیاد است دو اشکال بهم میرسد یکی عدم تاثیر
مسح یکی مسح بآب تازه پس باید آنرا خشک کند یا کم نماید بعد مسح بکشد سیم
آنکه هر گاه بر دست در وقت مسح بآن آب زیاد باشد بطریقی که از آنکه بر ممسوح
میگذارد آب جاری می شود مثل شستن در اینجا چون قصد نماید مسح را کفایت
میکند هر چند شستن عمل آمده باشد لکن احوط آنست که دست را تکان
بدهد که زیادتی آن آب برود و تری باقی بماند که بآن مسح نماید چهارم آنکه
پیش سر اگر موی ندارد بر آن مسح بکند و اگر دارد و بر بشره مسح کند هم مجزی است
و اگر موی دارد و بخواهد بر موی مسح کند پس آن بر چهار قسم می شود اول
اینکه موئی است که در همان محل روییده و بلند نشده لکن بشره را پوشانیده
مسح بر آن موی جایز است دویم آنکه موئی است که از بالا روییده و بر پیش سر افتاده
مسح بر آن جایز نیست بی شبهه سیم آنکه در آنجا روییده و بلند شده بحدی که از حد
سر میگذرد و بر آن مقدار که گذشته است از حد سر مسح کند این هم مجزی نیست
چهارم آنکه حد آن مو از سر میگذرد لکن بر آن مقداری که از حد سر نگذشته است
مسح میکند و این نیز کفایت میکند مسئله در این مسح تفاوت نمیکند از بالا
بپایین یا بعکس و اول احوط است و تفاوت نمیکند که بطریق استقامت یا کجی باشد

وتفاوت نمیکند که مسح بطول سر باشد یا بعرض ان واحوط همین طریق متعارف
است واجب چهارم مسح روی هر دو پا است از سر انکشتان تا کعب بحسب طول و
مراد از کعب برامدکی است که از همه روی پا بلندتر است وبعضی کفته اند ان
کودیست که بالاتر از این برامدکی است در مفصل یعنی انجا که استخوان ساق تمام
میشود ومتصل باصل قدم میشود ومراعات این قول احوط است وباید خود کعب
هم مسح بشود واما در عرض همین قدر لازم است که خط متصلی از سر انکشتان تا کعب
مسح شود لکن احوط اینست که تمام پشت پا بتمام کف دست مسح شود تا مفصل ساق
وباید همان ملاحظات که در مسح سر کفته شد در اینجا هم بشود پس باید پا بر قرار باشد
نه اینکه دست را بر پا کذارد وپا را حرکت دهد وباید اب پا غالب بر اب دست
نباشد لکن در اینجا اکر موی بر پا باشد هرکاه موی نازك متفرق باشد همین
طور مسح کند واکر انبوه وزیاد باشند که ساتر قدری از روی پا باشند در اینجا
اکر ممکن باشد ازالهٔ انها واجبست ازاله زیرا که تخلیل غیر ممکن یا مشکل است
واکر ازاله ممکن نیست بر انها مسح کند وقول بجواز مسح بر ان مطلقا خالی از وجه
نیست لکن خلاف احتیاط است البته احتیاط بازالهٔ ان مو ترك نشود مسئله
مسح پای راست بدست راست وپای چپ بدست چپ افضل است ولازم نیست
وهر دو را بیك دست هم مسح میتوان نمود اینها اصل افعال واجبهٔ وضوء اند
ودر بجا اوردن این افعال چهارده شرط هست که در سیزده شرط از انها غسل
با وضو شریك است وچهاردهم تنها مختص وضو است اول مصاحبت هر این افعال
با نیت باین معنی که از اول عمل تا اخر در ذهن او مرکوز باشد که چه میکند وبرای
چه میکند وحقیقة همین استدامهٔ حقیقیه نیت است ودو چیز انرا بر هم میزند
اول غفلت بالکلیه که بالمره از خزانهٔ ذهن محو بشود که چه میکند بنحویکه اکر از
او بپرسند دفعة ملتفت باین نشود ومتفرع می شود بر این مسئله که هرکاه کسی را

در نماز پینکی یا چرت عارض شد بنحویکه از التفات بدای غفلت کرد لکن
کوش او میشنود یا چشم او تنها می بیند در اینجا میکوئیم وضوی او بهم نخورد
لکن فعلی که در انحالت بجا امده یا قرائتی که خوانده از نماز محسوب نمیشود
وباید اعادهٔ انها بکند وکاهی از این بابت نماز باطل میشود دویم انکه نیت
خلاف کند یعنی قطع نیت یا نیت قاطع نماید در اثناء ودر اینحالت هر جزئی که بعمل
اورد باطل است لکن هرکاه رجوع کرد بنیت وهنوز موالات بهم نخورده اقوی
در وضوء وغسل اینست که عیب ندارد هرچند نماز وروزه در این مسئله حکم
دیکر دارند دویم از شروط خلوص نیت است یعنی باید چیزی غیر از قربت با ان منضم
نشود تفصیل کلام این است که منضم کردن چیزی با قصد قربت بر چند
قسم می شود اول انکه در محل رؤیت مردم قصد ریا ودر محل سماع قصد سمعه
نماید هرچند بالتبع باشد در این ضمیمه عبادت باطل است هرکاه ریا دخیل در
اصل عمل حقیقة باشد چه از اول وچه در اثنا ولکن هرکاه بخیال او بکذرد
لکن در اصل ابدا باعث عمل نبوده عیب ندارد هم چنانکه اکر در اصل او محرك بوده
وقربت وخلوص را در دل بکذراند اصلا ثمری ندارد وعمل باطل است مسئله
هرکاه بداند که قصد قربت وریاء هر دو در خیال او هستند در عملی که بان مشغول
است ولکن شك میکند که ایا حقیقة داعی ومحرك او در این عمل قربت بوده یا
ریا وکدام یك اصلی وکدام یك بالتبع بوده صحت این عمل مشکل است بلی هرکاه
عملی کرد وبعد از ان در او این شك را نمود انعمل را حمل بر صحت نماید مسئله
هرکاه شخصی مشغول عبادتست واز اطلاع مردم بر او در حال العبادت خوشحالی
بجهة او حاصل می شود عیبی ندارد هرکاه ان عمل را از اول بجهة ان اطلاع بعمل
نیاورده دویم انکه قصد امر مباحی منضم بقربت بشود مثل انکه در هوای کرم
باب سرد وضو یا غسل بجا آورد وقصد خنك شدن را هم دارد وحکم در این

این است که اگر مقصود اصلی عبادت است واین را بالتبع ملاحظه نموده عیب ندارد واما اگر عکس باشد باطل است یقینا وهم چنین اگر این واو هر دو روی هم رفته باعث شدند نیز باطل است سیم انکه قصد امر راجحی دیگر کند مثل انکه در تکبیر نماز قصد اعلام کند هرگاه قصد امتثال امر نمازی کند عیب ندارد سیم از شروط مباح بودن ابست بسبب ملکیت ان یا اذن مالک براو بصریح یا شاهد حال یا اباحه شارع هرچند که مالک اذن نداده واین قسم سوم در نهرهای مملوکه است که اب انها از رودخانها یا چشمه وقنات باشد که بدون اذن مالک خوردن و وضو وغسل از انها جایز است باذن مالک الملک حقیقی هرچند نا بالغ هم در انها دخیل باشد لکن از برای حوضها بردن و زرع بانها اب دادن بدون اذن مالک حرام است **مسئلة** هرگاه نهر را غاصبی غصب نموده ظاهر اینست که همان حکم برای غیر غاصب برقرار است اما برای او و اتباع او که معین در غصب بوده اند جایز نیست و بدانکه مباح بودن از جمله شروط علمیه است یعنی اگر میداند که آب مباح نیست و وضو یا غسل بعمل اورد باطل است واگر نداند مثل انکه باین خیال که از خودش میباشد یا اذن بیا است وعلم برضای او دارد و وضو گرفت بعد معلوم شد از کسی بوده که راضی نبوده عیب ندارد هرچند مثل ان بذمهٔ او بیاید **مسئلة** هرگاه در اثناء وضو معلوم شد که اب مباح نبوده است تمام انرا باب مباح بجا بیاورد صحیح است **مسئلة** هرگاه روی و دستها را باب غصبی نشسته بعد معلوم او شد که غصب است ایا مسح بان تری دست میتواند بکند یا نه اقوی جواز است واحوط اعاده است **مسئلة** هرگاه باب غصبی وضوی باطل گرفت وبعد میخواهد وضوی صحیح بگیرد لازم است که ان اب را بخشکاند بعد وضو بگیرد ومیشود گفت باید بگذارد تا خود بخود بخشکد

وقول بجواز وضوی ثانی وهرچند که اعضا از وضوی اول خشک نشده باشد نیز خالی از وجه نیست **مسئلة** هرگاه جاهل مسئله وضو یا غسل باب غیر مباح بجا بیاورد باطل است هرگاه تقصیر در تحصیل مسئله نموده واما جاهل غیر مقصر پس قول بصحت وضوی او خالی از قوة نیست **مسئلة** هرگاه میدانست که این اب غصب است لکن در وقت وضو فراموش کرد وبان وضو گرفت صحت محل اشکال است خصوصا هرگاه این فراموشی از بابت بی باکی باشد که اغلب غاصبین در وقت تصرفات غالبا غافلند از غصبیت **مسئلة** هرگاه دو ظرف اب در نزد او باشد که میداند یکی از انها مباح است ویکی غصبی لازم است اجتناب از هر دو واگر اب منحصر است بان دو باید تیمم بگیرد مگر در صورتی که شارع اذن بدهد که تشخیص مال خود کند بقرعه یا نحو ان در انجا باید تعیین نماید وطهارت بجا اورد چهارم مطلق بودن ابست پس باب مضاف مثل گلاب وعرق طهارت جایز نیست واگر اب وگلاب ممزوج شدند پس گلاب در اب مستهلک شده وهمان اسم اب را براو میگویند وضو بان عیبی ندارد هرچند بوی گلاب داشته باشد بلکه میتوان گفت که اگر در جائی اب بقدر کفایت وضو یافت نشد لکن قلیلی اب دارد که اگر قلیلی گلاب براو اضافه نماید بازاو را اب میگویند وکفایت وضو میکند واجبست که چنین کند بلی اگر اسم گلاب غالب شد طهارت باو جایز نیست واگر نه او را آب گویند ونه گلاب باز هم جایز نیست واگر گلاب ضایع شده باشد که بوی وطعم ان بالمره رفته باشد باز طهارت باو جایز نیست **مسئلة** هرگاه ابی در ظرفی ببیند نمیداند اب است یا عرق بید مثلا استعمال ان در طهارات جایز نیست **مسئلة** هرگاه در صورت ممزوج شدن شک بکند که کدام غالب است باز هم جایز نیست **مسئلة** گاهی اب مطلق در حال استعمال مضاف میشود مثل اینکه دست ونک حنای زیاد داشته

باشد یا چرک بسیار داشته باشد که در وقت شستن خصوصا در اخر عضو
که قلیلی میماند و باید باجزاء ان باقی را بشوید مضاف می‌شود باید ملاحظه اینرا
نمود لکن قسمی نشود که باعث وسواس شود چونکه کاهی فی الجمله تغییری می‌شود که
بحد اضافه نمیرسد وعیب ندارد **مسئلة** هرکاه دو اب باشد یکی مطلق و
یکی مضاف ومشتبه بشوند وابی غیر از انها نباشد لازم است دو وضو بکیرد که این
مثل مشتبه بمغصوب نیست که انجا کفتیم حکم تیمم است واکر یکی ازین دو اب ریخته
شد بیکی دیکر وضو بکیرد و تیمم نیز بکند **مسئلة** شبنم داخل اب مطلق است
مکر در بعض اقسام که طعمی پیدا میکند مثل شبنم نخود که خصوصیتی بجهت
تغیر طعم دران حاصل می‌شود وعرق اب مطلق هم اب مطلق است پنجم
انکه مکانی که دران وضو میکیرد یا غسل میکند مباح باشد یعنی دران فضائی
که شستن روی ودستها دران می‌شود غصبی نباشد واما مکان استقرار پا
در وقت مسح مثل اینکه کفش غصبی در پایش باشد یا فرش غصبی پا را دران
کفش کذاشته مسح کند بعضی کفته اند که عیب ندارد لکن احوط اینست که ملاحظه
اینهم بشود که پایش در وقت مسح در کفش نباشد واکر از اول وضو ازا بیرون
آورد احوط است **مسئلة** محبوس در مکان مغصوب وضو ونماز او دران
مکان صحیح است واجرت هم بذمه او نمی‌اید **مسئلة** حمام غصبی غسل دران
باطل است واکر چه از بابت اجرت ندادن بحمامی یا عدم رضای او برفتن
این شخص باشد **مسئلة** حمام یا خانه که زمین یا عین کچ واجر یا اهک ان
غصبی باشد بطلان وضو وغسل دران معلوم است واما هرکاه عین اینها
همه مباح باشند وفعله را مزد نداده باشند مکان غصبی نمی‌شود واجرت
عمله در ذمه صاحب است **مسئلة** هرکاه اعیان کچ واجر واهک را خرید
لکن پول از حرام داده ایا اصل خانه وحمام غصبی می‌شوند یا نه می‌کوئیم که اکر

معامله بعین پول شده وبایع نمیدانست که حرام است معامله باطل ومکان و
بنیان هم در حکم مغصوب‌اند واکر بذمه فروخته ونمیدانست که پول حرام خواهد
داد حلیت محل اشکال است واما اکر بایع میدانست که پول حرام میدهد و
بذمه معامله شد مبیع ملک مشتری شده وحلال است بلکه اکر بعین
نیز معامله کرده احتمال حلیت هست لکن مشکل است ششم انکه ظرفی که از ان
اب استعمال میکند مباح باشد پس هرکاه اب مباح مثلا در افتابه باشد
که علم نداشته باشد که صاحب افتابه راضی بتصرف است جایز نیست دست زدن
بافتابه بجهة وضو کرفتن بان ونه خالی کردن ان در ظرف دیکر واکر اب منحصر باشد
باین باید تیمم بکیرد بلی اکر معصیت نمود واب را در ظرف دیکر خالی کرد ان وقت
تکلیف او بوضو می‌شود واکر صاحب افتابه بدون اذن صاحب اب ابرا در افتابه
کذاشت در این وقت صاحب اب یا ماذون از او میتواند که بدون رضای او
تصرف در افتابه بخالی کردن آب از او نماید وتوضیح مسئلة اینست که وضو
کرفتن باب مباح که در ظرف غصبی است بر چند قسم تصویر می‌شود اولا انکه
در وقت اراده وضو انرا خالی کند در ظرف دیکر ووضو بکیرد واین اشکال ندارد
وهرچند ان خالی کردن هم معصیت باشد دویم انکه بان ظرف آب بر اعضا جاری کند
واین باطل است بی شبهه چونکه اصل استعمال تصرف است سیم انکه دست دران
ظرف برده آب بر دارد وبشوید چهارم انکه با ان ظرف اب را در کف دست ریخته
وبشوید ظاهر اینست که در این دو قسم نیز باطل است چون که عین تصرف اند وتفاوتی
در بطلان در اینها ما بین اینکه اب منحصر باشد یا نباشد نیست پنجم وششم وهفتم
همین سه صورتند لکن در حالتی که قصد او خالی کردن ان بجهة رد بصاحب
باشد در این سه صورت صحت خالی از قوة نیست هفتم از شروط اینکه ظرفی که
بان وضو میکیرد طلا یا نقره یا طلا ونقره نباشد که تصرف دران ونکاه داشتن

ان حرام است و همان هفت صورت ان مسئلهٔ اباحه دراین مسئله میاید لکن در
سه صورت اخیره باید قصداو خالی کردن و شکستن نها باشد هشتم انکه محلّی که
آب که دران ریخته می شود مباح باشد پس هرگاه وضو بگیرد بنحویکه آب وضو در حین
شستن ریخته شود درظرف غصبی یا زمین غصبی جمعی از علماء حکم ببطلان نموده
اند بلکه بعضی از محققین حکم کرده اند باینکه اگر اب غسل مثلاً جاری شود در
جائی که بعد از طی مسافتی بزمین غصبی برسد غسل باطل است لکن دراین
شرط تاملی هست اگرچه احتیاط دردین مطلوب است نهم انکه محلّ شستن و مسح
درحین شستن و مسح پاک باشد پس هرگاه محل یکی از انها نجس باشد درحال شستن
یا مسح بی شبهه ان وضو ان غسل باطل است امّا هرگاه اورا قبل از شروع در عمل
پاک نمود بی اشکال و همچنین هرگاه دربین عمل اورا تطهیر نمود نیز خوبست لکن
درغسل بعضی قائلند که باید قبل از شروع پاک نماید امّا هرگاه بخواهد که بیک
جاری کردن اب هم تطهیر نماید وهم عمل وضو جا بیاید مثل انکه دست نجس را در حوض
بزند که هم پاک شود وهم اب وضو یا غسل حساب شود محل اشکال است اقوی
انست که اگر قصد کند که شستن وضوئی یا غسلی دران بعد از فرو بردن حاصل
شود عیب ندارد **مسئلة** هرگاه بعد از شستن عضو نجاست عارض او شود
در اثناء عمل عیب ندارد و بعد از وضو بجهة نماز اورا تطهیر کند **مسئلة** هرگاه
از محل وضو یا غسل خون میاید و منقطع نمیشود همینکه از اد در اب کثیر فرو برده و
دست مالید که یک انی منقطع بشود و یک سطح اب براو جاری شود کفایت می کند

دهم انکه در محل شستن و مسح حائل نباشد که مانع
تاثیر اب غسل یا رطوبت مسح بشود هرچند بقدر نقطه باشد
و رنگ و چربی که نازک باشند حایل نیستند لکن هرگاه
غلیظ شدند حایل میشوند و اگر شک شود در چیزی که

بربدن هست که ایا حائل است یا نه واجبست ازالهٔ ان **مسئلة** هرگاه حائل
بطریقی است که اب زیران میرسد نه بطریق جریان ایا لازم است برداشتن ان
یا همان رسیدن اب کافی است ظاهر ثانی است لکن احتیاط کردن ببرداشتن ان
بهتر است **مسئلة** اگر شک دارد که بربدن حائلی هست یا نه اقوی اینست که
تفحص لازم نیست لکن مرحوم شیخ استاد اعلی الله مقامه حکم میفرمود بوجوب
تفحص و ملاحظه خصوصاً هرگاه شک معتنی به باشد واحتیاط شدید همین است
یازدهم اینکه آب مستعمل در رفع خبث نشده باشد هرچند پاک باشد و مستعمل
در رفع حدث اکبر نباشد بنابر احوط و امّا مستعمل در وضو و در اغسال مندوبه عیب
ندارد و مراد از مستعمل در غسل و وضو ابی است که بربدن جاری شود بقصد
غسل پس ابی که در وقت غسل قبل از اجراء بان طرف و این طرف ریخته می شود یا
انکه ببدن میرسد لکن قصد اجراء اب غسل است بدست ان اب داخل مستعمل
در حدث نیست و اشکال ندارد و ابی که دست میان ان زده و اب برداشته داخل
مستعمل نیست **دوازدهم** ترتیب مابین اعضا بنحویکه مقرراست پس اگر در وضو یا
غسل ترتیبی تقدیم مؤخر نمود یا دو عضو باهم شست باطل است کلامیکه هست
دراین است که هرگاه مثلا دست راست و چپ را باهم شست بطریق فرو بردن یا انکه
دست چپ را اول شست و بعد راست را ایا شستن دست راست مجزیست باین معنی
که هرگاه ثانیا دست چپ را بشوید وضو صحیح است یا نه اقوی صحت است لکن در
صورت مخصوصه که هرگاه بعد از شستن روی اول چپ را شست بعد راست را
احوط این است که ثانیا هم دست راست را بشوید بعد چپ را و بدانکه در وضو
ترتیب مابین مسح دو پا واجب نیست پس هردو پا را باهم میتوان مسح کند بلکه
تقدیم پای چپ بر راست هم عیب ندارد لکن احتیاط شدید در ترتیب است
سیزدهم مباشرت افعال یعنی بخودی خود اصل واجبات را بجا بیاورد پس هرگاه

با تمکن خود کسی دیکر روی یا دستهای اورا بشوید یا مسح بر سر و پای او بکشد هر
چند با دست خودش باشد باطل است و امّا مقدّمات اینها پس چند قسم اند اوّل
مقدّمات بعیده مثل اب اوردن و حاضر نمودن و کرم کردن و نخوان اکر این
قسم را کسی دیکر جا بیاورد اصلا اشکال ندارد دوّم مقدّمات قریبه مثل
اب در دست ریختن یعنی کسی در دست او اب ریزد خود شستن را بعمل بیاورد
و این باعث بطلان وضو نیست لکن مکروه هست سوّم انکه کسی بر دست و روی او
بریزد و خود بقصد شستن انرا استعمال نماید این قسم نیز ظاهرا عیب ندارد لکن
خالی از اشکال نیست چهارم انکه اب از جائی ریخته می شود مثل شیر پیچ و ناودان
و دست را زیر ان بکیرد بقصد شسته شدن بهمین ریخته شدن این هم عیب ندارد
پنجم کسی اب میریزد از افتابه مثلا نه بقصد شستن عضو متوضی لکن او خود دست
را زیر ان میکیرد بقصد شسته شدن بهمین ریختن این هم ظاهرا عیب ندارد دهم
و ان مختص وضو است موالات است و موالات سه معنی دارد معنی اوّل اینکه ما بین
افعال این قدر فاصله طولانی قرار ندهد که صورت ان محو بشود بطریقی که نکویند
مشغول ان عمل نیست و این معنی در وضو لازم است حتی اینکه اکر در جزء اخر رطوبت
در همه اعضاء سابقه بماند ثمر ندارد معنی دوّم اینکه از فعلی که فارغ شده بلا
فاصله مشغول فعلی که بعد از انست بشود احتیاط اینست که موالات باین معنی هم
مراعات بشود معنی سوّم انکه ملاحظه اثری از اثار بشود که خشک شدن سابق
باشد بیکی از سه طریق یا اینکه وقتیکه مشغول عضوی غیر از اوّل شده همه اعضا
سابقه بر ان با رطوبت باشد یا اینکه همه ان خشک نشده باشد که اکر قدری
از ان خشک بشود عیب ندارد یا اینکه سابق ان عضوی که مشغول بان می شود
باید خشک نشود و اقوی لزوم موالات باین معنی است بطریق دوّم پس در وقت
شروع بعضو بعدی همینکه در اعضای سابقه ان رطوبتی باشد کفایت میکند اکر چه

تا این تمام
١١

تا این تمام بشود ان خشک بشود مسئله ایا ماندن رطوبت در موی ریش
ثمری بجهة موالات دارد یا نه تحقیق این است که ان تری یا در ظاهر موی حد
صورتست یا در باطن موی حد صورتست یا در موی پایین تر از حد صورت
است در قسم اوّل اشکالی نیست که قطعا ثمر در موالات میکند و در دویم
ظاهرا اشکالی نیست و در سوّیم اقوی این است که هم ثمر دارد زیرا که شستن ان در
وضو مستحب است پس اب ان اب وضو میباشد مسئله ایا ماندن تری
در غاسل کفایت می کند یعنی هرکاه در کف دست که بان شسته تری از ان
مانده لکن شسته شدها هم خشک شده باشند کفایت می کند یا نه قول
بکفایت خالی از قوت نیست لکن خلاف احتیاط است و بدانکه بعضی از اعاظم
علماء عصر بعد از انکه معنی موالات را باین نحو نموده فرموده است که این تقدیر
زمانی است و ماندن تری حسی یا خشک شدن حسی دخلی ندارد پس هرکاه
تاخیر انداخت بحدی که در تابستان معتدل خشک می شد لکن خشک نشد موالات
بهم خورده و اکر اعضا را با دستمال خشک نمود یا بسبب شدت افراط حرارت
در هوا یا در بدن خشک شد که اکر کرمای معتدل بود نمیشد ضرر ندارد تتمه
کلام بدانکه دو قسم از وضو هست که بدون اب ریختن حاصل میشوند اوّل وضوی
ارتماسی و برای ان چند کیفیت است کیفیت اوّل اینکه صورت را از رستنکاه فرو
در اب برده و بزنخ ختم کند یا انکه در اب کذارد بنیت وضو و در بیرون اوردن
قصد شستن او نماید بهمان ترتیب که از رستنکاه اوّل بیرون اورد و ختم تا زنخ کند
و بعد از ان دست راست را در اب فرو برد و در بیرون اوردن قصد شستن کند
و ابتدا از مرفق و ختم بسر انکشتان و دست چپ را هم باین طریق در اینجا مسح بدست راست
و چپ هر دو بی اشکال است کیفیت دوّیم اینکه دستها را بفرو بردن بشوید
که بمحض فرو بردن بیرون اورد در اینجا هم ظاهر اینست که مسح بدستها عیب ندارد

ولکن اگر دست راست را اگر شست بیرون آوردن آن طول کشید بعد که دست
چپ را شست فوراً بیرون آورد با دست چپ هم مسحها را بکند چون که دست
راست را بسبب طول آب تازه فرا گرفته کیفیت سوم اینست که در آب جاری فرو
برود و قرار بدهد که در جریان آن از آب عضوی شسته شود و فوراً بیرون
بیاید و مسح بهریك از دستها کند عیب ندارد کیفیت چهارم اینکه آب
زیاد از ناودان یا باران شدید بر همه بدن او ریخته شود و در حال احاطه
قصد عضوی کند در اینجا بدست چپ هم مسحها را کند کیفیت پنجم آن است
که در آب ایستاده فرو رفته بحرکت روی از رستنگاه موی قصد شستن رو
کند و بحرکت دستها از مرفق قصد دستها و بلا مکث بیرون آید کیفیت ششم
اینکه در آب ایستاده بدون تحریك در هر آنی قصد شستن عضوی کند بترتیب
و زود بیرون آید و مسح کند و درین قسم تامل هست بلکه در مطلق شستن شدن
در آب از بابت آب جدید در مسح احتیاطی هست هر چند فوراً از آب بیرون
بیاید قسم دویم اینکه شخص از آب بیرون بیاید در حالتی که هم قطرات آب بر
بدن او باشد قصد وضو کند و دست بر صورت بمالد با انقطرات بشوید و
همچنین دستها را و بعد مسح کند یا اینکه باران بدن او را گرفته و قطرات
زیاد بر بدن او باقی مانده قصد وضو نموده بطریق استعمال وضو بگیرد بنحویکه
صدق شستن بشود تمهید کلام بدانکه این چهارده شرط که برای وضو گفته
شد شرطیت آنها در حال تمکن است و اما در صورت عدم تمکن پس حکم شارع
در آنها مختلف است در بعض آنها بمحض ممکن نشدن حکم بتیمم فرموده و در
بعضی از آنها وضو را بقسم دیگر مقرر نموده اما شرایطی که بمحض عدم تمکن حکم
بتیمم فرموده اطلاق و طهارت و اباحه آب است و اباحه ظرف و مصب و استعمال
نشدن در رفع حدث اکبر و باقی شرایط را در صورت عدم امکان آنها وضوهائی

چند مقرر فرموده که اسم آنها وضوء اضطراریست و وضوء اضطراری هشت قسم
است وضوء جبیره و وضوء اقتصار و وضوء تقیه و وضوء ناقص العضو و وضوء تولیه
کلیه و وضوء تولیه بعضیه و وضوء دائم الحدث و وضوء غیر ممکن الموالات و بیان اینها
در هفت فصل است فصل اول در بیان وضوء جبیره و وضوء اقتصار بدانکه
وضوء جبیره اسم وضوئی است که بسبب علت در محل وضو بر حائل مسح میشود و وضوء
اقتصار اسم وضوئی است که بعض مواضع وضو را ترك میکند و اکتفا باطراف آن
میکند و هر یك جائی دارند تفصیل بیان اینها این است که ممکن نشدن شستن
یا مسح محل وضو یا از بابت ضرر اصل استعمال آب است ببدن یا اینکه در محل خاص از آن
مانع هست و آن مانع یا جبیره است یعنی تخته بسته بر شکسته و از جا بدر رفته است
یا دوائی که بر دمل و زخم گذاشته اند یا دستمالی است که بر آن بسته یا چیزی بدون
علق چسبیده و رفع نمیشود یا زخم مکشوفی است یا وجع یا ورم یا رمد چشم است
یا بسبب نجاست و عدم امکان تطهیر شستن آن ممکن نیست و هر یك از تخته یا
دستمال یا چیز عارضی یا بعض عضو وضو را گرفته یا تمام عضو را از حد خود بدر
بیشتر یا سرایت کرده از جزو علیل بجزو سالم بقدر متعارف یا زیاده از متعارف و ضرر
حاصل از استعمال آب یا مختص محل شستن است یا محل مسح و چون احکام اینها تفاوت
دارد لهذا در ضمن چند مسئله بیان میشوند مسئلهٔ اول هر گاه اصل استعمال
آب مضر است ببدن حکم تیمم است و جبیره در کار نیست هر چند ممکن باشد
مسئلهٔ دویم بدانکه هر گاه موضع شستن شکسته یا از جا رفته باشد و بسته
باشد تخته بان اسم آن بسته جبیره است پس هر گاه بی ضرر ممکن باشد که آب بخود عضو
برسد بریختن بسیار یا بگذاردن آن در آب لازم است که چنین کند لکن اگر رسیدن
آب باین طریق اجراء باشد تفاوت نیست مابین امکان وا نمودن آن و عدم امکان
و اگر بمحض رسیدن آب باشد اگر چه احوط اینست که درین صورت اگر ممکن است او را

واکند اکتفا بمحض رسیدن نکند بلکه واکند لکن اقوی اکتفا است و اینکه واکردن ضرور نیست و امّا رسیدن رطوبت خالی پس آن ثمری ندارد و حکم ان مثل صورتی است که هیچ ممکن نباشد مسئله سیّم هرگاه در محل مسح جبیره باشد اگر واکردن مشقت ندارد لازم است واکند و اگر دارد لکن اب رسیدن بان ممکن است آیا اب رسانیدن عوض مسح میشود یا باید مسح بران حایل نمود ظاهر ثانی و احوط جمع است مسئلهٔ سیّم هرگاه وا نمودن جبیره و اب رسانیدن بزیران ممکن نباشد انجا جای وضوی جبیره است یقینا چه بسبب ضرر اب باشد یا ضرر خود واکردن یا مشقت واکردن یا ازجهة نجاست محل و ضرر داشتن تطهیر و کیفیت وضوء جبیره اینست که بعد از انکه موضع سالم را شست و بمحل جبیره رسید اب تازه بر دست ریخته و بان اب مسح کند بر همهٔ ظاهر جبیره بی تدقیق بلکه همان قدر که دست در اوّل کشیدن باو میرسد کافی است و رسانیدن بمابین چوبها و ریسمانها و فاصله اگرچه ظاهر باشد ضرور نیست و در این مسح نمودن در باب این ملاحظه کردن که آیا این شستن جبیره است یا مسح اوست ضرور نیست همین قدر قصد کند فرمان بردار برا باین کیفیت خاصه کافی است و تفاوتی نیست در این حکم مابین نجس بودن زیر جبیره و پاک بودن ان بلکه همین قدر که ظاهر جبیره پاک است کفایت میکند مسئلهٔ هرگاه ظاهر جبیره نجس باشد و تغییر و تطهیر ان ممکن نباشد و گذاشتن چیزی بر ان ممکن نباشد در اینجا اکتفا میکند بشستن اطراف ان و نسبت بجبیره و موضع ان ساقط است و این معنی وضوی اقتصار است و احوط جمع است مابین این و تیمم مسئلهٔ احتیاطیه بدانکه در صورتی که مسح بر بشره ممکن باشد و جبیره هم باشد در وضو جمع مابین چهار احتیاط پیدا میشود باین طریق که اوّل واکند و مسح کند بعد ازا بگذارد و بالای جبیره مسح کند و قصد وضوی اقتصار هم نماید بشستن اطراف و تیمم بدل وضو هم بجا بیاورد

مسئلهٔ در صورت نجاست ظاهر جبیره هرگاه ممکن است که چیز طاهری بر سر جبیره بگذارد لازم است که چنین کند و مسح کند بران و احتیاط جمع را نیز هست مسئلهٔ بدانکه تری جبیره از اب وضو محسوبست و برین مطلب دو فرع متفرع میشود فرع اوّل اینکه اگر جبیره بر کف دست باشد مسح بتری ان جایز است فرع دوّیم اگر همه اعضای وضو خشک بشوند و تری جبیره برقرار باشد موالات برقرار است بجهة عضو بعد از انها مسئلهٔ چهارم هرگاه زخمی باشد که دوائی بران گذاشته و برداشتن ان ممکن نباشد یا دستمال بران بسته باز تکلیف بوضوء جبیره است بطریقی که گفته شد و احوط جمع است مابین ان و تیمم مسئلهٔ پنجم هرگاه محل شکسته یا زخم مکشوف باشد و اب بجهة ان ضرر داشته باشد چیزی بران بگذارد و عمل جبیره کند و احوط جمع است مابین این و تیمم و حکم بوضوء اقتصار نیز خالی از وجه نیست مسئلهٔ ششم محلی که وجع دارد یا ورم دارد و اب بان مضر است حکم در او وضوء اقتصار است و احوط تیمم است با ان مسئلهٔ هفتم هرگاه جبیره یا دوا یا دستمال از محل صحیح گرفته باشند اگر بقدر متعارف است عیبی ندارد و اگر زیاد است و ممکن است که واکند چنین کند و اگر ممکن نیست علاوه بر وضوء جبیره تیمم کند احتیاطا مسئلهٔ هشتم چیزی که بی علتی در بدن چسبیده و زایل نمیشود اگر بطریقی شده که دیگر جزء بدن محسوب میشود مثل موضع اصلی است و شستن میخواهد و وضوء جبیره در اینحال نیست و اگر باین طریق نشده و قابل زوال لکن بالفعل مانع است عمل جبیره نماید با تیمم احتیاطا مسئلهٔ نهم بدانکه در هر جائی که محل علیل را اب مضر است و اطراف انرا میتوان شست لکن خوف سیلان اب بر موضع علیل هست تدبیر بجهة شسته شدن اطراف و سیلان نکرده اینست که باو صله کرباس اب برداشته بر موضع صحیح بکشد بطریقی که اب خارج از او اقل غسل حاصل بشود و بر زخم نرسد و میشود هم که دست را تر نموده

کم کم بران موضع بکشد تا جریان حاصل شود مسئلهٔ دهم مادامیکه خوف
دارد از برداشتن جبیره از بابت شك جایز است گذاشتن آن تا اطمینان بهم برسد
واگر بعد از برداشتن معلوم شد که از سابق برای خوب بوده است اعادهٔ اعمال
لازم نیست مسئلهٔ یازدهم هرگاه بر ماسح جبیره باشد یا بر ممسوح بهمان
تری جبیره که بر ماسح است مسح کند محل مسح را یا جبیرهٔ که بر او هست مسئلهٔ
دوازدهم محل فصد داخل جروح است که گاهی حکم جبیره بر پنبه یا دستمالی
که بر او گذاشته می‌شود جاری می‌شود مسئلهٔ سیزدهم هرگاه ظاهر جبیره مغصوب
باشد دست کشیدن بر آن جایز نیست و گذاشتن چیزی بر آن دلیل ندارد و در
صورت امکان تبدیل آن لازم است ولکن هرگاه تبدیل مضر باشد بعد میتوان
گفت با وجود معصیت در ابتداء گذاشتن حال که ضرر جانی دارد برداشتن
آن لازم نیست و رد عوض آن بمالك هم لازم است لکن باز هم نمیتوان گفت که
جایز است مسح بر آن و هر چند که بدل آنرا داده باشد مگر آنکه برضاء مالك
آنرا بخود منتقل کند و این دادن بدل باعث انتقال حقیقی عین نیست بناء علی
ذلك حکم در مسئله تیمم است و احوط آنست که وضوء اقتصار هم عمل بیاید
مسئلهٔ چهاردهم هرگاه باطن جبیره مغصوب باشد و ظاهر آن مباح ظاهر
جواز مسح بر جبیره است مسئلهٔ پانزدهم چشم درد هرگاه اصل استعمال آب
مضر باشد تیمم باید کرد و هرگاه همان آب رسیدن بخود چشم تنها مضر است
بعد از شستن بالای چشم چیزی بر چشم گذارده بنحو جبیره بر آن مسح کند یا بهمان
دستمال و کهنه که بر آنست مسح کند بعد پایین ترانرا بشوید و بعد از اتمام وضو
تیمم هم بجا آورد مسئلهٔ شانزدهم بعض اوقات خون جراحت با دوائی که
بر آن بریزند ممزوج شده جوش میخورد و سخت می‌شود بر ظاهر بدن میماند پس هرگاه
ممکن است ازالهٔ آن بحمام یا آب گرم واجبست چنین کند و هرگاه ضرر دارد یا مشقت

وباعث

و باعث زخم شدن بدن می‌شود ازالهٔ آن لازم نیست و چون تطهیر آن هم ممکن نیست
باید چیزی بر آن گذارده و مسح با آب بر آن نماید و تیمم نیز بجا بیاورد مسئلهٔ
هفتدهم هرگاه گشودن جبیره یا برداشتن دواء و کهنه زخم و آب رسانیدن
بآن ممکن باشد و ضرری نداشته باشد لکن وقت وسعت نداشته باشد
آیا مسح بر جبیره کافی است اقوی اینست که ثمر ندارد و باید تیمم نمود مسئلهٔ
هیجدهم در هر جا که گفتیم چیزی بر جزء علیل بگذارد و بر آن مسح کند باید
اول اطراف سالم آنرا بشوید که اگر آنچیزی که میگذارد زیاده از موضع علت
فرا گیرد بی شستن نماند و اما اگر جبیره گذاشته باشد و بقدر متعارف
از موضع سالم گرفته حکم آن حکم موضع زخم است اما هرگاه بر خلاف
متعارف گرفته احوط جمع است ما بین عمل جبیره و تیمم مسئلهٔ نوزدهم
هرگاه جبیره همه یك عضو وضو را فرا نگرفته باشد حکم همانست که مذکور
شد و اما اگر همه یك عضو را فرا گرفته احوط جمع است ما بین جبیره و تیمم و
اگر در یك عضو دو جا جبیره دارد صحیح ما بین آنها را بشوید و بر هر دو
مسح کند مسئلهٔ بیستم گاهی بسبب علتی مسح بر چکمه و موزه باید نمود
و این داخل جبیره نیست و مثل وضوء تقیه است که گفته خواهد شد فصل
دوّیم در وضوء تقیه است هرگاه شخص در بلاد مخالفان و محل سطوت
ایشان باشد میتواند که وضو بگیرد بطریق ایشان از هر بابت حتی شستن پا و مسح
بر موزه و وضو بآن نحو صحیح و مجزی است کلامی که هست درین مقام اینست
که مخالفین قائلند باینکه اگر پا برهنه است باید شست و مسح بر آن جایز نیست
و اگر در موزه و چکمه است مسح بر چکمه جایز است اما مسح بر خود پا جایز نیست
حال چون تقیه بهر دو عمل میاید کدام مقدم است اقوی اینست که شستن پا
مقدم است بر مسح بر چکمه و موزه مسئلهٔ هرگاه شخص در موضع تقیه است

لکن میتواند جای دیگر برود که وضوء اصلی را بگیرد ظاهر اینست که لزومی
ندارد و در همان موضع وضوء تقیه بگیرد صحیح است **مسئلة** هرگاه مخالفین
میدانند که این شخص از شیعه است و چنین بنا شد که این عمل باعث خیال
ایشان در موافقت بشود ظاهر این است که باز مجزی باشد لکن چون در ان
تاملی هست احوط اینست که بعد از ان عمل اعاده یا قضا در حالت امکان
نماید **فصل سوئیم** در وضوء ناقص العضو است بدانکه هرگاه عضوی
از اعضاء وضو در عمق یا عرض ان نقصی حاصل شود همان سطح باقی حکم اصلی
را دارد و هر چند پردهٔ نازکی از ان مانده باشد و حکم جبیرهٔ ان هم حکم
اصلی علیل است و اما هرگاه از اعضاء طولا چیزی بریده باشد هر قدر که
از ان را که هست می شوید و اگر دست را از مرفق بریده اند سر مرفق را هم باید
بشوید و مستحب است شستن بازو و اگر از قدم چیزی بریده باشد مسح
کند بر باقی مانده از ان و کر کعب و اگر از کعب یا بالاتر بریده مسح بر قدم ساقط
و وجوب وضو برقرار است و جای تیمم نیست و اگر کعب تنها مانده احوط و
اقوی مسح انست **مسئلة** هرگاه عضو جدا شده باشد و هنوز در محل
خود اویخته باشد ظاهرا حکم ان برقرار است و اگر افتاده باشد و دفن
نشده و قبل از افتادن ان محدث شده بحدث اکبر یا اصغر دیگر حکم ان ساقط
است و بعضی گفته اند که اگر اراده وصل ان باشد حکم ان برقرار است و ظاهرا
راهی ندارد **مسئلة** هرگاه پوست از محل وضو برخواسته و بر محل دیگر افتاده
اقوی لزوم شستن انست یا جبیرهٔ ان **مسئلة** هرگاه در جای عضو جدا
شده عضو دیگر را وصل نموده باشد و گرفته باشد ایا حکم وجوب غسل
یا مسح عود میکند یا نه بعضی از مشایخ ما حکم میفرمودند باینکه همین قدر
که اسم عضو او بر ان گفته شد حکم ان حکم عضو اصلی است و حقیر در حکم مسئله

تامل دارم **مسئلة** هرگاه پوست از مرفق جدا شده و تا بالای مرفق رفته در
انجا اویخته ماند شستن جای ان لازم است نه خود ان و اگر در همان پایین
مرفق اویخته مانده است شستن خود ان و جای ان لازم است و اگر از بالای
مرفق خراشیده و در پایین مرفق اویخته مانده ظاهر لزوم شستن انست
فصل چهارم در وضوء تولیه کلیه هرگاه شخص قدرت ندارد بر اینکه
افعال وضو را خود بخود بجا بیاورد لازم است که کسی او را وضو بدهد
باینطریق که خود او نیت بکند که طهارت بعمل میاورم یا اینکه اثر طهارت
را حاصل میکنم قربة الی الله و بعضی گفته اند که نیت بکند که وضو داده
میشوم قربة الی الله و این مشکل است و حق این است که تعین نایب و تمکین
او از شستن و مسح گویا مثل خود شخص است پس میشود مثل متعارف نیت کند
که وضو میگیرم قربة الی الله بعد از ان نایب روی و دستهای او را بشوید
بدست او یا بدست خودش بعد از ان مسح کند بکف خود ان شخص یا بکف
نایب بهمان تری که در دست نایب است یا بتری که در دست منوب عنه است
هرگاه شستن بدست او باشد **فصل پنجم** در وضوء تولیه بعضیه است
یعنی هرگاه شخص قدرت بر بعض افعال دارد و بر بعض ندارد در ان بعض که قدرت
ندارد نایب بگیرد و در اینجا مسئله هست که هرگاه این قدر را که میتواند
میشود در اول بجا بیاورد و می شود در اخر یا ابتدا بمقدور کند و وقتی که
عاجز شد نایب او را وضو بدهد یا میشود اول افعال را نایب بجا بیاورد و بعد
بقدر مقدور در اخر خود جا بیاورد اقوی اول است **فصل ششم**
در وضوء دائم الحدث بدانکه هرگاه شخص را ناخوشی عارض شده که
حدث متوالی عارض او می شود مثل سلس البول و مبطون و غالب النوم و
مانند اینها پس حالت او چند قسم متصور میشود اول اینکه یک وقتی

برای او هست که سالم از حدث میشود و وضو و اقل واجب نماز در ان حاصل
میشود پس اگر اول وقت است تاخیر نماز از ان جایز نیست و اگر اخر وقت است
انتظار ان لازم است و اگر همان اقل واجب را تنها متمکن است رخصت در بجا
اوردن مستحب ابداً ندارد حتی یک تکبیر مستحب هم نباید بگوید و اگر مستحبی بجا
اورد نماز او باطل است **مسئلهٔ** هرگاه انوقت فرصت در اول وقت بود و
نکرد معصیت کرده بعد از ان نماز را بنحو متعارف بجا بیاورد و هرگاه ان وقت
فرصت در اخر وقت است و در اول بطریق تکلیف اضطرار بجا اورد ظاهر بطلان است
مسئلهٔ دیگر ایا بجهت مسح بتری اب وضوی دست نایب باید مسح کند یا
بتری دست خود که نایب انرا بر ممسوح بکشد اگر ممکن است باید بتری دست
خود باشد و الا تری دست نایب از ان شستن هم کفایت میکند دویم
فرصت بقدر طهارت و اقل نمازهای اضطراری دارد مثل اقل نمازهای
اضطراری حال مطارده و نماز غریق که اکتفا میشود در ان بایماء و گاهی بعوض
هر رکعتی یک تسبیح همچنانکه در باب صلوات اضطراریه بیان خواهد شد
انشاء الله تعالی پس در اینجا میگوئیم انتظار فتره لازم است که طهارت را بعمل بیاورد و
با ان نماز اضطراری لکن احوط بعد از ان نماز دیگر است بنحویکه خواهد بیان
شد سویم انکه فرصت بقدر طهارت و قدری از نماز باشد و بطریقی بیاید
که باز هم بعد فرصت قدری دیگر نماز بدهد در اینجا انتظار ان وقت لازم و بعد از ان
طهارت و قدری از نماز همینکه حدث امد بنشیند در همان اثناء نماز وضو
بگیرد و نماز را تمام کند خصوصاً در ناخوشی اسهال که بیقین این طریقه متعین است
چهارم انکه حدث متوالی میاید و این فترات ندارد در اینجا اگرچه بعضی گفته‌اند
که این بولی که بناخوشی سلس میاید مثلاً داخل حدث نیست و مثل صحیح وضو و نماز
بجا بیاورد لکن اقوی اینست که باید برای هر یک نماز یک وضو بگیرد پس بجهت نافله

ظهر و نماز ظهر پنج وضو و بجهت نافله عصر و نماز عصر پنج وضو و همچنین
هر نمازی از واجب و مستحب و اما اجزای فراموش شدهٔ نماز که بعد بجا
میاورد و سجود سهو اینها وضوء مستقل نمیخواهند و اما مثل نماز احتیاط
که فی الجمله تابع است پس اقوی در ان هم کفایت وضوء نماز اصلی است برای
او اگرچه احوط وضوء جدید است و این فاصله مضر نیست و بدانکه از جملهٔ
اقسام دائم الحدث مستحاضهٔ قلیله است و حکم ان بلاشبهه همین است که
برای هر نمازی وضوئی بگیرد فرقی که ما بین ان و باقی اقسام است اینست که
در مستحاضه عقب هر نمازی تغیر پنبه و تطهیر ضرور است لکن در مثل
سلس البول لازم است گذاشتن حفیظه یعنی چیزی که منع تعدی کند مثل
کیسه که در ان پنبه بگذارد و دیگر تغیر یا تطهیر ان برای هر نمازی لازم نیست
اگرچه احوط است **فصل هفتم** در وضوء متعذر الموالاة است یعنی
هرگاه بسبب شدت حرارت هوا یا بدن موالات بمعنی سویم حاصل نشده
اگر باستیناف میتوان تحصیل کرد احوط استیناف است و الا ساقط است
و خشک شدن همه اعضا در حین شروع بعضو در این صورت عیب ندارد
و اما بجهت مسح باب وضو هرگاه تری ابداً نمیماند نه در دست و نه در اعضاء
وضو که از انها بردارد احوط مسح است بدست خشک بعد مسح باب تازه
بعد از ان تیمم است و اما هرگاه از بابت این که اب کم بدست میاید و جمع
نمیشود موالات بمعنی اول حاصل نمیشود مثل اینکه در عرض دو ساعت
مثلاً اب بدست میاید هر نیم ساعت بجهت عضوی یا از بابت دیگر ممکن
نمیشود مگر اینکه هر نیم ساعت عضوی بشوید در اینجا احوط بعد از این
وضو تیمم است **خاتمهٔ کلام** در بیان مشترکات وضوءات اضطراریه است
و انها چند امر اند اول هرگاه عذری که باعث این وضوها بوده رفع شد باحکم

وضو باقی است وحدث مرتفع است یا لازم است وضوء اصلی بجهة اعمال مشروطه بوضوء تفصیل کلام اینست که رفع عذر یا در اثناء وضوء است یا بعد از فراغ ازان قبل از انعمل که وضو برای او بود یا در اثناء ان عمل است یا بعد از عمل بجهة اعمال دیکر پس در اینجا چند مسئله است **مسئلهٔ اول** انکه در اثناء وضو که قدری ازان بنحو جبیره یا تقیه عمل امده رفع عذر شد ایا اتمام وضو بموافق اصلی کفایت میکند یا اینکه باید از سر کرفت وضوء اصلی را اکرچه اول خالی از وجه نیست لکن اقوی واحوط ثانی است **مسئلهٔ دویم** بعد از فراغ از وضو رفع عذر بشود هنوز مشغول نماز نشده در اینجا صحت وضو خالی از قوت نیست لکن اقوی واحوط اعاده است **مسئلهٔ سویم** انکه در اثناء نماز رفع عذر شد یا اینکه بعد از نماز شد ایا برای نمازهای دیکر کفایت میکند یا نه اقوی کفایت وعدم لزوم اعاده است در بعض اقسام وضوکه وضو تقیه ووضوء جبیره ووضو اقتصار ووضوء ناقص العضو است واما وضوء دائم الحدث هرکاه رفع عذر شد اکتفا بان نمی شود حتی اینکه اکر در اثناء عمل هم بداند که رفع عذر شده باید از سر بکیرد ودر وضوء تولیه تامل هست احتیاط شدید در اعاده است **امر دویم** در این وضوءات اضطراریة فرقی مابین واجب ومستحب نیست پس همه وضوءات مستحبه را بهمه اقسام اضطرار میتوان جا اورد حتی اینکه وضوء تجدید بنحو تقیه هم خوبست **امر سویم** هرکاه بداند که قدری که از وقت کذشت عذری حاصل میشود که باید وضوء اضطراری بکیرد ایا واجبست تعجیل در وقت در وضوء اختیاری یا نه قول بلزوم تعجیل خالی از قوة نیست **امر چهارم** ایا واجبست تاخیر هرکاه بداند که در اخر وقت رفع عذر میشود یا مظنه داشته باشد حکم بوجوب خالی از وجه نیست لکن اقوی عدم انست واحوط تاخیر است **امر پنجم** هرکاه احتمال زوال عذر باشد

ایا واجبست انتظار یا جایز است تعجیل وبدار اقوی ثانی است واحوط انتظار است

در بیان شکیات وسهویات وضوء است بدان که سهو از وضو مبطل عمل مشروط باوست ودر افعال وضو مبطل او میباشد مطلقا مکر انکه بخواطرش بیاید در حالتیکه موالات برقرار باشد ومبطل دیکر عمل نیامده باشد که انوقت برمیکردد انچه را سهو کرده باما بعد ان بجا می اورد واما شك در وضو یا شك در خود انست یا در اثناء ان یا بعد از فراغ ازان پس اینها سه موضع اند که باید بیان بشوند **موضع اول** در شك در وضو داشتن است پس هرکاه این شك در حالتی است که یقین داشته است بوضوء سابقا والان شك کرده که ان وضو باقی مانده یا نه اینجا این شك اعتبار ندارد وحکم ببقاء طهارت میشود وهرکاه در حالتی است که یقین داشته است بحدث وشك دارد که وضو کرفته یا نه در اینجا حکم ببقاء حدث میشود ولازم است وضو بکیرد وهرکاه یقین بهردو دارد ونمیداند کدام مقدم بوده وکدام مؤخر بازهم حکم بحدث میشود **مسئلة** دقیقه هرکاه با این حالت شك در دو صورت اخیره بی وضوء نماز کرد عمدا نماز باطل است واکر غفلت کرد ازاینکه این شك را کرده ونماز کرد بازهم باطل است واکر نماز کرد وبعد از نماز یقین کرد که قبل از نماز محدث بوده ولکن شك دارد که طهارت بجهة این نماز عمل اورده یا نه نماز او محکوم بصحة است لکن نمیکوئیم وضو دارد بلکه باید برای نمازهای بعد وضو بکیرد **موضع دویم** در شك در افعال وضوء است در حال وضو ساختن حکم کلی ان اینست مادامیکه فارغ از وضو نشده در هرچه شك بکند واجبست که برکردد وانرا بجا بیاورد حتی اینکه در وقت مسح پای چپ اکر شك کرد که نیت کرد یا نه یا جزء مخصوصی از روی را شسته یا نه لازم است برکشتن وهمچنین اکر در اثناء شك بکند

در شرطی از شرائط وضو لازم است ملاحظه و تحصیل علم بثبوت آن شرط **موضع**
سوّم در شک در افعال و شرائط وضو است بعد از فراغ از وضو و معنی
فراغ از وضو اینست که خود را مشغول بکار دیگر یا در جای دیگر بیند یا
فاصله زیاد بشود پس در این مقام هر گاه شک کند که آیا فلان جزء را بجا
آورده ام یا نه اعتنائی باین شک نیست و وضوء او تمام است لکن اگر این شک
در مسح پای چپ باشد و هنوز در جای خود نشسته است و طول زیاد نکشیده
احوط اعاده است و امّا هر گاه شک کند بعد از فراغ در شرطی از شروط حکم
بصحة وضوء می شود لکن حکم نمیشود که آن شرط بعمل آمده و متفرع است براین
مسئلهٔ عجیبه و آن اینست که هر گاه ظرف آب یا دست یا عضو دیگر نجس بود
و بعد از فراغ از وضو ملتفت شد که آیا در وقت وضو تطهیر نموده بودم یا نه
میگوئیم وضو صحیح است لکن آن ظرف و دست و اعضاء وضو که آب بانها رسیده
همه نجس اند باید بجهة نماز تطهیر بشوند **مقصد دوّم در غسل است**
بدانکه اصل غسل شستن تمام ظاهر بدن است بملاحظهٔ امر خداوند عالم که معنی
نیت قربت است و امر خداوند باین بر دو نوع است واجبی و استحبابی و امر وجوبی
بان پنج سبب دارد که باعث امر اند و هر یک از ان اسباب که موجود شد غسل ان
سبب از برای کارهای چند مطلوب می شود هر یک بامر خاصی مثلا هر گاه جنب
شد امر بغسل جنابت میشود از برای نماز علحده و از برای طواف علیحده و هکذا
و استحبابی نیز در مقام خاصه است لهذا لازم است اوّل معرفت اسباب خاصه
که موجب غسل اند و غایاتی که غسل را بجهة انها میخواهند تا انکه در وقت غسل
ملاحظه بشود که فرمان برداری کدام امر میشود که عبادت بعمل بیاید پس در اینجا
چند فصل است **فصل اوّل** در بیان اسباب و حالاتی است که باعث وجوب
غسل میشوند و انها پنج سبب اند سبب اوّل جنابت است و ان حالتی است که عارض

شخص

شخص میشود و شارع انرا مانع قرار داده از عبادات و اعمال خاصه و ان حالت بیکی
از دو چیز حاصل میشود اوّل بانزال منی و ان چیزیست معروف و اگر محل اشتباه شد
بعلامات چند شناخته میشود از جهندگی و خروج بشهوة و حصول سستی و
انکسار شهوة بعد از ان و گاهی ببوی شناخته می شود که بویش مثل بوی شکوفهٔ
خرما یا خمیر مایه باشد و بعد از معلومیت خروج ان باعث جنابت است در هر حالی
خواب و بیداری و اختیار و اضطرار چه مرد باشد و چه زن چون از زن نیز منی
خارج میشود لکن همه علامات سابقه را ندارد و بیرون امدن منی مرد از فرج زن
باعث جنابت نمیشود **دوّم** دخول مقدار حشفه در قبل زن یا دبر مطلقا و تفاوتی
نیست در حصول جنابت مابین انکه انزال بشود یا نشود فاعل یا مفعول با بلوغ
و بدون ان لذت حاصل بشود یا نشود باختیار یا بی اختیار با شعور یا با غفلت و
تفاوتی مابین کبیر و صغیر نیست حتی اینکه اگر مقدار حشفهٔ طفل صغیر را داخل
نمود هر دو جنب می شوند بلکه بعضی نسبت بفرج حیوان میت هم گفته اند که
علاوه بر معصیت و حرمت و حد و تعزیر جنابت حاصل میشود بمحض دخول حشفه
هر چند انزال نشود بلی اگر خنثی ادخال نمود در زن مطلقا یا پسر یا مرد یا خنثی
جنابت حاصل نمیشود برای هیچ کدام و همچنین اگر مرد ادخال نمود در قبل
خنثی **سبب دوّم** مس میت است یعنی رسیدن عضوی از اعضاء چه دست
و چه پا و چه صورت بر عضوی از اعضاء میت انسانی که روح از او مفارقت
نموده و بدن او تمام سرد شده باشد و هنوز او را غسل شرعی نداده باشند
پس برسیدن عضوی از اعضاء شخص باو در حال مذکور غسل بر ان شخص
واجب میشود و فرقی نیست در مس عضو مابین اینکه اندو عضو که بهم رسیده
اند هر دو از اعضاء ظاهره باشند یا باطنه یا مختلف و مابین اینکه روح دار باشند
یا بی روح حتی ناخن بناخن بلی مس موی میت یا مس کردن او بموی باعث غسل نمی شود

واکر عضوی از زنده بریده شد و مشتمل بر استخوان باشد مس او مثل مس میت است
هر چند سرد نشده باشد **مسئلة** اکر خود شخص آن عضو بریده شده خود او را
مس نمود نیز غسل بر او واجبست **مسئلة** سقط اکر چهار ماه بر او کذشته
مس او غسل دارد و اکر از چهار ماه کمتر است مس او باعث غسل نیست هر چند
نجس است **مسئلة** اکر طفل مرده متولد شد آیا بر مادر او غسل مس لازم می شود
یا نه اقوی اینست که لازم نیست هر چند احوط غسل است **مسئلة** وصله کوشت
خالی که از آدم زنده بریده می شود نجس است لکن بمس او غسل لازم نمیشود واما
استخوان خالی احتیاط شدید در غسل است و همچنین اکر از میت باشد
پس استخوانها که در مقابر بیرون می آید اکر معلوم نباشد که از میت غسل
داده اند غسل بمس آنها لازم است و بعید نیست که در مقابر مسلمین حمل
بر غسل داده شود **مسئلة** اکر کفتیم استخوان خالی غسل دارد دندان
افتاده این حکم را ندارد و مس آن غسلی نمیخواهد **مسئلة** بدان که مس میت
کاهی غسل و شستن هر دو میخواهد و کاهی نه غسل و نه شستن و کاهی غسل
نه شستن و کاهی شستن نه غسل پس هر کاه میت سرد شده را با رطوبت مس
کرد جای هر دو است و هر کاه قبل از سرد شدن بخشکی مس کرد هیچ کدام
نمیخواهد و هر کاه بعد از سرد شدن بخشکی مس کرد غسل میخواهد نه
شستن و هر کاه قبل از سرد شدن برطوبت مس کرد شستن میخواهد نه غسل
و بعضی از علماء حکم فرموده اند باینکه در مس میت با وجود خشک بودن
هم باعث وجوب شستن می شود و اقوی خلاف این است **مسئلة** مس
شهید غسل نمیخواهد و خود شهید هم غسل نمیخواهد و همچنین کسیکه
بحکم حق باید کشته شود بعد از کشته شدن غسل میت نمیخواهد و مس کردن
عضو او هم غسل ندارد لکن باید قبل از کشته شدن غسل میت بکند و تکفین بشود

سبب سیوم حیض است در حالت انقطاع او و آن خونی است که بحسب طبیعت
خداوند عالم در زنها خلق نموده از جهة حکمتهای بسیار که یکی حفظ ولد در رحم و
یکی غذاء او شدن و یکی تبدل بشیر بعد از تولد و اوقات مقرره از برای خروج
آن قرار داده و شارع برای آن تشخیصات خاصه معین فرموده که در باب علیحده
بیان میشود انشاء الله تعالی **سبب چهارم** نفاس است در حالت انقطاع آن
و آن خونیست که در حین تولد یا بعد از آن بیرون می آید و شارع هم بجهة تشخیص آن
حدود قرار داده است **سبب پنجم** استحاضه متوسطه و کثیره در حالت باقی
بودن آن خون و استمرار آن یقینا و برای انقطاع آن بنابر بعض اقوال و تفصیل
آنها بیان خواهد شد انشاء الله تعالی **فصل دویم** مذکور شد که این
پنج سبب که باعث غسل میشوند از چند بابت امر بغسل از برای هر یک هست
بعضی واجبی و بعضی مستحبی پس باید تشخیص آنها بشود که مکلف در وقت غسل
بداند که کدام امر را فرمان میبرد تا اطاعت حاصل شود و توضیح اقسام اینها
در چند مطلب بیان میشود انشاء الله تعالی **مطلب اول** در غسل جنابت
و بیان اقسام و انواع امرهائی که از شارع بآن شده و کیفیت نیت هر یک و وقت
هر یک و آنها چند امرند اول امر بغسل جنابت بجهة خود رفع آن حالت با قطع
نظر از چیزی که بعد از آن بعمل بیاورد و این امر موافق مشهور بنحو استحبابست
پس غسل جنابت مستحب نفسی است و بعضی کفته اند که بنحو وجوبست و کیفیت نیت
آن اینست که غسل میکنم بجهة رفع این حالت قربة الی الله یعنی بجهة آنکه خدا رفع
این حالت را از من خواسته است دیکر ملاحظه اینکه واجب است یا مستحب است
ضرور نیست و وقت غسل باین نیت تعیین ندارد در همه اوقات این نیت را میتوان
کرد چه قبل از وقت نماز واجب چه بعد از آن چه در وقت مرکب از هر دو و چه
حالت شک در وقت چه در شبهای ماه مبارک رمضان چه غیر آنها چه نماز قضا

بذمه باشد چه بنا شد چه بنای نماز داشته باشد چه نداشته باشد
و بعد از انکه غسل باین نیت شد انچه موقوفست بران همه صحیح اند با این غسل
از نماز و روزه و طواف و دخول مسجد و غیر اینها سیم امر بغسل جنابت
بجهة نماز واجب و کیفیت نیت ان اینست که غسل میکنم بجهة رفع جنابت برای
بجا اوردن نماز قربة الی الله و قصد قربت تنها نیز کافی است که دران ملاحظه
کند فرمان برداری ان امری را که بغسل جنابت شده است بجهة نماز و وقت نیت
این نیت در نماز ادا و قضا مختلف است پس وقت ان بعد از دخول وقت نماز ادا
در نماز ادائی و میشود انرا از برای نماز ادائی بجا اورد قبل از دخول وقت قریب
بان بقصد تهیّؤ لکن در نیت ان در اینوقت باید ملاحظه امر مستحب باشد پس
نیت میکند که غسل جنابت میکنم بجهة مهیا شدن از برای نماز واجب ندب
قربة الی الله و قربة تنها هم کافی است که ملاحظه معنای انکه فرمان برداری این
امر مخصوص است نماید مسئلة هرگاه شک داشته باشد که وقت داخل
شده یا نه بقصد وجوب از برای نماز میتواند وضو بگیرد یا غسل کند و اما
بقصد تهیؤ میتواند ظاهر جواز است و احوط ملاحظه قسم اول است که گفته
شد مسئلة هرگاه در حین شروع بغسل یا وضو میداند که وقت داخل
نشده و لکن در اثنای ان خواهد شد نیت مهیا شدن و نیت وجوب هر دو
محل اشکال است و احوط نیت با طهارت بودن است مسئلة هرگاه بر ذمهٔ
شخص نماز قضا باشد در همه اوقات بقصد وجوب میتواند غسل یا وضو بجا
بیاورد هرگاه اراده نماز قضا دارد و همچنین هرگاه احتمال بدهد که شاید
نماز قضا بکنم و اما اگر بنا ندارد که نماز قضا کند و وقت نماز ادا هم نشده
بعضی گفته اند که باز هم به نیت وجوب میتواند و بعضی گفته اند بنیت وجوب نمیتواند
و نیت استحباب هم اشکال دارد لکن اقوی اینست که بقصد رفع حدث و با طهارت

بودن قربة الی الله وضو بگیرد عیبی ندارد و بعد از ان با ان نماز میتواند کرد مسئلة
هرگاه بخیال انکه وقت نشده غسل یا وضو را بقصد با طهارت بودن بعمل آورد
بعد مشخص شد که وقت نماز واجب بوده عیب ندارد مسئلة هرگاه بخیال
نزدیک بودن وقت وضو بقصد تهیؤ گرفت بعد معلوم شد که وقت بوده
ظاهر اینست که عیب ندارد مسئلة هرگاه بخیال اینکه وقت نماز داخل
شده بقصد وجوب غسل یا وضو بجا اورده بعد معلوم شد که وقت نبوده
پس هرگاه نماز قضا بذمه او بوده غسل و وضوء او صحیح است اگرچه قصد نماز
قضا نداشته است و بقصد نماز ادائی که وقت ان نشده بود بجا اورده باشد
و اما هرگاه نماز قضا بذمهٔ او نباشد و بقصد وجوب بعمل اورده برای نمازی
که بعد معلوم شد که وقت ان نماز نبوده احوط اعاده است سوّیم امر بغسل
جنابت بجهة روزهٔ واجب هرگاه ان جنابت در شب حاصل باشد و وقت وسعت
غسل را داشته باشد و کیفیت نیت این قسم قصد وجوبست بجهة صحت صوم
پس هرگاه قریب بطلوع فجر است اشکالی نیست و هرگاه در اوقات دیگر شب باشد
اقوی نیز صحت نیت وجوبست و هرچند اول شب باشد و هرگاه نماز قضا بذمهٔ
او باشد که بجهة ان غسل کند بقصد وجوب نیز بی اشکال است و هرگاه بنیت
رفع حدث جنابت قربة الی الله غسل کند بی ملاحظهٔ روزه روزهٔ او نیز صحیح است
چهارم امر بغسل جنابت در شب بجهة روزهٔ مستحب و وقت این نیت در همهٔ شب
است و کیفیت ان قصد استحباب است بجهة روزه قربة الی الله لکن این کیفیت
نیت کردن بنا بر این است که بقاء بر جنابت عمدًا مبطل روزه مستحب باشد و اما
هرگاه قائل شدیم باینکه بقاء بر جنابت مبطل روزه مستحب نیست و اینکه شرط
بودن غسل مختص روزهٔ واجب است پس قصد استحباب بجهة روزه نمیتوان کرد
بلکه نیت ان بیکی از دو قسم باید کرد یا بقصد با طهارت بودن و رفع جنابت قربة الی الله

یا بقصد روزه احتیاطا قربة الی الله واول اسلم است پنجم امر بغسل جنابت بجهة
طواف خانه کعبه پس اکر جزء حج یا عمره است چه مستحب باشد وچه واجب باشد
قصد وجوب میکند در غسل بجهة ان واکر طواف مستحب باشد قصد استحباب
میکند بجهة ان ششم امر بغسل جنابت بجهة مباح شدن چیزهائی که حرام
اند در حالت جنابت مثل مس کتابت قران واسم الله ودخول مساجد مکر بجهة
مرور در غیر مسجدین شریفین ومکث در مطلق مساجد وکذاشتن چیزی
در انها وقراءة سورهائی که سجدهٔ واجب در انها هست پس اکر یکی از انها واجب
شد غسل را بجهة اباحه ان بقصد وجوب میکند واکر واجب نشد پس قصد
استحباب در بعض انها که یقینا مستحب اند می کند واما بعض انها مثل کذاشتن
چیزی در مسجد یا مس کتابت قران پس چون در اصل استحباب انها تاملی هست
قصد استحباب در غسل بجهة انها مشکل است هفتم امر بغسل جنابت
بجهة رفع کراهت چیزهائی که در حالت جنابت مکروهند مثل چیز خوردن
وخوابیدن وبخواندن انها واین غسل مستحب است قصد استحباب در ان باید نمود
هشتم امر بغسل جنابت بجهة هر امر سنتی که مشروط باشد صحت ان
بطهارت مثل نماز سنت وطواف مستحب یا کمال ان مشروط باشد مثل تلاوت
قران ودخول مساجد وغیر اینها از انچه در وضو کذشت مطلب دویم
در غسل حیض ونفاس است وبیان انکه از چند بابت بان امر شده که لازم است
در وقت نیت ملاحظهٔ یکی از انها نماید اول امر بان بجهة محض رفع اینحالت
بی اینکه منظور بجا اوردن نماز یا غیر ان باشد وامر باین بطریق استحبابست
پس هرکاه وقت نماز یا روزه نباشد وزن بخواهد غسل حیض کند ونماز قضا
بر او نباشد یا نخواهد بکند در غسل حیض قصد استحباب نماید بجهة رفع
اینحالت قربة الی الله بلی کلامیکه هست در این است که ایا این قسم غسل احتیاج

بوضوء

بوضوء دارد یا اینکه وضوء بجهة نماز است در وقت نماز پس غسل را حال بجا
میاورد ودر وقت نماز وضوئی بجهة ان بعمل میاورد وبنا بر اینکه وضوء بخواهد
کیفیت نیت ان بجه نحو است احوط این است که وضوء قبل از ان بکیرد بقصد
قربت از این بابت که قبل از هر غسل وضوء مطلوبست دویم بجهة نماز واجب
سویم بجهة طواف واجب چهارم بجهة صوم واجب پنجم بجهة مس کتابت قران ششم
بجهة دخول مسجد هفتم بجهة خواندن سوره عزائم یعنی این سه که واجب شدند
غسل حیض ونفاس بجهة اینها واجب می شود مطلب سویم در غسل استحاضه
است وامر بان از یك بابت شده که همان بجهة نماز است بتفصیلی که بیان خواهد
شد دیکر هرچه موقوف علیه انست موقوفست بر غسل نمازی وانچه مباح
می شود بغسل نمازی مباح میشود مطلب چهارم در غسل مس میت است
وامر وجوبی بان بجهة نماز واجب وطواف واجب معلوم است لکن بجهة مس کتابت
قران تاملی هست وبجهة دخول مسجد وقراءت عزائم ظاهر اینست که واجب نمی شود
وبجهة روزه هم واجب نمیشود قطعا مطلب پنجم در غسلهائی است که مستحب اند
وانها چهار نوع اند زمانیه ومکانیه وفعلیهٔ قبل وفعلیهٔ بعد یعنی بعضی بجهة
زمان مخصوص اند بعضی بجهة مکان مخصوصند بعضی بجهة کاریست که بعد از
ان بکند بعضی بجهة کاری است که قبل از ان شده است ومجموع اقسام این چهار
نوع چهل وهفت غسل اند اما زمانیه غسل جمعه است وبسیار تاکید دارد
وقت ان از طلوع صبح است تا ظهر وغسل عیدین وقت ان از طلوع صبح است تا وقتیکه
مشغول نماز عید بشود ظاهرا تا اخر روز هم میتوان کرد وغسل شب عید فطر
وغسل عرفه وغسل ترویه که هشتم ذی الحجة است وغسل عید غدیر وروز مباهله
که بیست چهارم انست وغسل عید مولود ودحو الارض که بیست وپنجم ذی قعده است
وروز مبعث که بیست وهفتم رجب است وشب نیمهٔ ان وروز نوروز وشب نیمهٔ شعبان

وشبهای طاق ماه رمضان وهمه شبهای دهه اخر ان وزمانیه چند حکم مشترک
دارند یکی انکه همین که جا امد حدث رافع حکم ان نیست ویکی انکه در مطلق ان
زمان خوبست لکن اول ان بهتر است وهمچنین تا جزء اخر ان هم مستحب است لکن شب
بیست وسیم ماه رمضان بخصوص دو غسل دارد یکی اول شب ویکی اخر شب وبجهة
غسل جمعه چند خصوصیت هست اول انکه تقدیم ان بر وقتش مشروع است
پس هرگاه بترسد که در روز جمعه از او فوت شود پنجشنبه میتواند غسل جمعه
بکند بنیت تقدیم وبعضی شب جمعه را هم ملحق کرده اند واگر بعد از این تقدیم
اتفاق شد که روز جمعه میسر شد اعاده مستحب است واگر بعد از میسر شدن
نکرد قضا هم مستحب می شود ولکن با عدم تیسیر ادا قضا ندارد دویم انکه
قضاء ان مستحب است از بعد از ظهر جمعه تا مغرب روز شنبه وروز شنبه
بهتر از شب انست بلکه در مشروعیة قضا در شب شنبه تاملی هست لکن در
روز ان تاملی نیست سویم انکه هرچه در وقت اداء ان بظهر نزدیکتر است
افضل است وبعید نیست که در وقت قضا نیز چنین باشد واما مکانیه غسل
دخول حرم مکه دخول مکه دخول مسجد الحرام دخول کعبه دخول حرم مدینه دخول
مدینه دخول مسجد پیغمبر صلی الله علیه واله دخول مشاهد شریفه وبعضی گفته اند
دخول هر مکان شریفی واین غسلها باید قبل از دخول باشند واما فعلیه که
غسل پیش از فعل باید جا بیاید غسل احرام است غسل طواف غسل وقوف بعرفات
غسل وقوف مشعر غسل هدی در منی غسل حلق در منی غسل زیارت پیغمبر وائمه
صلوات الله علیهم غسل برداشتن تربت سید الشهداء علیه السلام از محل خود
غسل مباهله با کسی که ادعاء باطل میکند وبجهة ان کیفیت مخصوصه هست غسل
عمل استدعاء انتقام از ظالم وکیفیت ان اینست که بعد از غسل در زیر اسمان
دو رکعت نماز میکند بعد از نماز دست بدعا برمیدارد وعرض میکند اللهم ان

فلان بن فلان قد ظلمني وليس لي احد اصول به عليه غيرك فاستوف لي ظلامتي
الساعة الساعة الساعة بالاسم الذي اذا سئلك به المضطر اجبته فكشفت ما
به من ضر ومكنت له في الارض وجعلته خليفتك على خلقك فاسألك ان تصلي على
محمد وال محمد وان تستوفي ظلامتي الساعة الساعة غسل عمل استفتاح که مشهور است
بعمل ام داود بجهة گشایش کارهای مشکله وکیفیت ان در زاد المعاد در اعمال ماه
رجب مسطور است غسل توجه بسفر غسل توجه بسفر زیارت سید الشهداء علیه السلام
غسل زیارت انحضرت از دور غسل استسقاء بکیفیت خاصه غسل استخاره بنحو
خاص که در محل خود مسطور است واین اغسال را مسائل چند هست مسئله اولی
وقت بجا اوردن اغسال مکانیه واغسال فعلیه که اول غسل باید نمود قبل
از ان فعل است بمقداری که صدق بکند بجهة ان غسل نموده وظاهر اینست که
هرگاه غسل اول روز بشود وان عمل اخر روز کافی باشد وهم چنین در شب غسل
اول شب وعمل اخر ان بلکه غسل شب برای روز ان یا بعکس هم خوب است

مسئله دویم هرگاه ما بین غسل وعملی که غسل برای انست خواب برود
عیب ندارد وغسل منتقض نمیشود سویم هرگاه در بین انها حدث اصغر دیگر
حاصل شد عدم نقض بان خالی از وجه نیست لکن اعاده غسل مستحب است
چهارم اغسالی که بعد از بعض افعال مستحب اند وانها چهار غسل اند بعد از حصول
سبب هر وقت بکند خوبست غسل توبه که بعد از توبه بلا فاصله غسل کند غسل
کشتن وزغه که چلپاسه باشد غسل مس میت غسل داده غسل نگاه کردن
بدار کشیده بعد از سه روز **فصل سویم** در کیفیت غسل است بدانکه غسل
شستن کل بشره وظاهر بدن است که باید اب بجمیع بدن برسد حتی بیخ موهای سر
وابرو وهر جا که موی دارد وبیخ گوش وناف وزیر پستان زنان وزیر بغلها وچینها
که در بدن ادمهای چاق میباشند وانچه دیده میشود از گوش وپیچیدگی ان وزیر

ناخن ولکن بواطن را مثل میان بینی ودهن وچشم لازم نیست شستن وهم چنین
سوراخ اصل کوش وبینی که بجهة حلقه وکوشواره می کنند اکر چیزی در انها هست
باید حرکت بدهند تا اب بسوراخ برسد واکر در انها چیزی نیست پس اکر سوراخ
بهم امده است که اندرون ان پیدا نیست شستن اندرون ان واجب نیست
واکر نمایانست باید بشوید وباید دانست که شستن زیر موها باید بابی باشد
که بعد از نیت بان برسد چون بعضی تسامح می کنند از این بابت که قبل از غسل
که در حوض اند زیر موها ترشده است خیال می کنند که این کفایت می کند وحال
انکه باید علم برساند که بعد از نیت اب تازه بر عضو اول وبعد از عضو اول اب
تازه بر دوم وبعد از عضو دویم اب بر سویم جاری شده وبزیر موها هر یک
باید در محل خود بترتیب آب برسد وبدانکه غسل را دو کیفیت هست وهر یک
از این دو کیفیت را حقیقتی هست وچند طریقه پس در اینجا چند مقصد هست
مقصد اول بدانکه حقیقة غسل ترتیبی شسته شدن مجموع بدنست
بنحو ترتیب که ابتدا بسر وکردن شود بعد از ان بجانب راست وبعد از ان
بجانب چپ پس اول ان اول شروع است بشستن ان سر وکردن هر جزء که ابتدا
بان نمود اکرچه پایین ان باشد واخر ان شستن چیزی است که بشستن ان
جانب چپ تمام میشود اکرچه بالای ان باشد مقصد دویم در طریقهای
غسل ترتیبی است وانها بسیارند طریقه اول انکه با ظرف اب بریزد
بنحویکه جاری بر عضو شود بی دست مالیدن دویم انکه اب بریزد و دست
بمالد سویم انکه با دست خود اب را بر بدن بمالد مثل روغن مالیدن
لکن بطریقی که اقل شستن حاصل بشود چهارم انکه فرو برد در اب اولا سر و
کردن را وثانیا جانب راست را وثالثا جانب چپ را پنجم انکه سه مرتبه
همهٔ بدن را در اب فرو برد هر مرتبه بقصد شستن عضوی ششم انکه بعضی

از اعضاء را تماما بیرون بشوید وبعضی را در اب فرو برد هفتم انکه یک عضو را
بعض انرا بیرون بشوید وبعض انرا در اب فرو برد هشتم انکه در زیر اب نیت
غسل ترتیبی کند که حرکت بدهد سر را در زیر اب بقصد شستن ان بعد از ان
جانب راست را حرکت داده بعد جانب چپ را نهم انکه در زیر اب جاری که
اب میکذرد بی انکه خود حرکت کند در کذشتن سه طبقه از اب قصد سه
عضو نماید دهم انکه در بیرون اوردن هر یک از سه عضو از اب بترتیب
قصد شستن او کند یازدهم انکه در فرو رفتن قصد یک عضو و در اب قصد
یک عضو و در بیرون آمدن قصد ان یکی اخیری دوازدهم انکه سر و کردن
را بیرون اب شسته وبرای جانب راست فرو رود وبقصد جانب چپ بیرون
اید سیزدهم انکه بر بدن از قطرات مجتمع باشد در وقتی که از اب بیرون امده
بعد در بیرون بنیت غسل استعمال ان قطرات بطریق ترتیب نماید بنحویکه
اقل شستن حاصل شود چهاردهم مرکب از این کیفیت با کیفیات سابقه
مقصد سویم در حقیقت غسل ارتماسی است ودر ان چند قول است
اول اینکه عبارتست از فعلی که فرو بردن همهٔ بدن است در اب بعد از نیت
پس اول غسل اول شروع است در فرو بردن هر عضو که بعد از نیت اول در
اب داخل شود واخر ان شسته شدن جزء اخیر است بعد از فرو رفتن وبنابراین
باید نیت مقارن شروع بفرو رفتن باشد دویم انکه عبارتست از صفتی
که حاصل شدن شسته شدن همهٔ اعضا است دفعة که حاصل میشود بعد از
فرو رفتن در اب وتخلیل انچه اب بان نمیرسد ودر یک زمان حاصل می شود
پس اول واخر ندارد وفرو رفتن از مقدمات است ونیت باید مقارن ان
صفت حاصله دفعیة الحصول باشد سویم انکه عبارت است از انفعالی که پنهان
شدن بدن در زیر ابست یا فعلی که پنهان نمودن بدن است در زیر اب و نشستن

اب بر جمیع بشره پس اول ان اول پنهان شدن واخر ان اخر رسانیدن اب است در
حالت بجائی که نرسیده باشد وثمرات هریك ازاین سه قول بعد ازاین بیان
خواهد شد انشاء الله تعالی مقصد چهارم در طریق غسل ارتماسی است
وان بچند کیفیت میشود اول اینکه همه بدن بیرون باشد وخود را در اب
بیندازد دیگر هر جزء از بدن که اول ملاقات اب نماید تفاوت نمیکند ودراین
قسم اشکالی نیست دوم انکه درمیان اب باشد تازانو یا بالاتر وفرو رود دفعة
در اب واین هم عیبی ندارد ولکن بعضی دران احتیاط کرده اند خصوصا هرگاه
اب تا سینه یا گردن باشد سوم انکه درمیان اب باشد وکم کم در اب فرو برود که
درعرف گفته نشود که یك مرتبه در اب فرو رفت ودراین قسم موافق بعض اقوال
در تحقق ارتماس اشکال هست چهارم اینکه در زیر اب نیت غسل ارتماسی
کند بهمان باقی ماندن دران پنجم انکه در زیر اب نیت غسل کند بحرکت
دادن بدن بقصد ارتماس ششم انکه در زیر اب نیت غسل کند باختلاف
طبقات اب که برا وجاری می‌شوند وسطوح ان مختلف میشوند وظاهر صحت این
سه قسم است کلامیکه هست اینست که ایا می‌شود در زیر اب که ماندن او طول بکشد
چند غسل نیت کند که هر لحظه ماندن برای یك غسل باشد محل اشکال است
درصورتی که بمحض ماندن باشد لکن هرگاه باختلاف طبقات اب بشود چه بتحریك
وچه بجریان اب شاید خالی ازوجه نباشد هفتم انکه در زیر اب نیت غسل کند
به بیرون امدن یعنی بفرا گرفتن اب بدن را در وقت بیرون امدن هشتم انکه
قصد ارتماس کند در زیر نهری که از بلندی ریخته می‌شود یا میزاب بزرگی که جاری
باشد یا باران شدیدی یا ریختن ظرف بزرگی بنحویکه یك مرتبه اب همه بدن را
احاطه کند ودر صحت این دو قسم تامل هست مقصد پنجم وششم در احکام غسل
ارتماسی وترتیبی است وانها بر دو قسم اند مشترکه ومختصه بهریك ودرضمن چند

مطلب

مطلب بیان میشوند مطلب اول بدانکه شرط نیست در غسل ترتیبی اینکه
هر عضوی یا هر جزئی از عضو که شسته شد بر حالت وشرائط خود باقی باشد تا اخر
پس هرگاه عضوی را شست وبعد ازان نجس شد یا حائلی بر او پیدا شد یا خشك
نمود ان را البته شك ولا شبهه عیب ندارد واما غسل ارتماسی پس میتوان گفت که لازم است
در او اینکه در وقتی که جزء اخری دران در زیر آب شسته میشود باید مجموع اجزاء
دیگر هم برهمان حالت باقی باشند از طهارت وعدم حائل وبیرون نیامدن اینها
ازآب پس اگر درحین تخلیل موی یا مثلا خون از دماغ بیرون اید یا اینکه درحین
سعی در رسانیدن اب بزیر موهای صورت درحالیکه در زیر اب است پای او بر زمین
گذاشته شود که زمین مانع از اتصال اب بان باشد یا انکه بعد از شسته شدن
ان گل الوده شود یا انکه بعد از فرو رفتن درحین اشتغال برسانیدن اب بر بعض
جاهای بدن اب قدری از بدن او را بیرون بیندازد همه محل اشکال می‌شوند
پس از چند بابت دقت در غسل ارتماسی حاصل می‌شود اول از بابت نجس نشدن
هیچیك از اعضاء سابقه مادامیکه مشغول است بلا احقر دوم حائل بهم نیامدن
بر سابقه مادامیکه مشغول است حتی متصل بزمین بودن وگل الوده شدن قبل
از اتمام سوم بیرون نیامدن اجزاء سابقه از اب تا تمام فراغ باین نحو که اگر جزئی
بیرون امد دیگر شستن انچه سابق بر انست بی ثمر میشود لکن تحقیق اینست که همینکه
شخص نیت غسل را نمود ودر اب فرو رفت بطریقی که پنهان بشود ودر حال پنهان
بودن قدری از اعضا را خود بخود اب فرا بگیرد وقدری را در زیر اب تخلیل کند
کفایت می‌کند بسه شرط اول اینکه در یك وقتی همه بدن پنهان بشود پس اگر قدری
از بدن که داخل اب شود قدری دیگر بیرون بیاید کافی نیست بلی بعد از پنهان شدن
همه اگر حین شروع بتخلیل عضوی را اب بالا بیاورد باعث از سر گرفتن نمیشود دوم
انکه بعد از پنهان شدن یك انی پای او متصل بزمین نباشد واگر بعد از این متصل شود

کر هنوز مشغول تخلیل است عیب ندارد سوّیم اینکه در وقت فرو رفتن پای او در آ
کُل نباشد یا اینکه در کُل فرو نرود قبل از پنهان شدن همه بدن ولکن هرگاه پنهان
شدن حاصل شد در آب و بعد پای او کلا لوده شد عیب ندارد اگرچه
هنوز مشغول بتخلیل و رسانیدن آب ببعض اعضاء باشد مطلب دوّیم
بدانکه هر یك از غسل ترتیبی و ارتماسی باعتبار آب آنها بر پنج قسم اند چونکه
غسل یا باب قلیل است یا در آب کر یا در آب زیاده بر کر یا آب جاری یا در چاه
و از برای هر یك از این پنج قسم حکم خاصی هست پس در اینجا ده صورت هست
صورت اوّل غسل ارتماسی در آب قلیل و آن در صورت پاك بودن بدن
و حصول شرائط ارتماس عیبی ندارد لکن ثانیا بآن غسل نمودن محل اشکال است
صورت دوّیم غسل ترتیبی باب قلیل و آن هم حرفی در آن نیست و مقدار آن
بقدریست که اقل شستن بآن حاصل شود هرچند بطریق روغن مالیدن
باشد صورت سوّیم غسل ارتماس در چاه و در این چند قول است بطلان
غسل و نجاست آب و صحت غسل با نجاست آب چاه تنها و صحت غسل با
نجس شدن آب چاه و همه بدن بعد از غسل و صحت غسل با واجب بودن
کشیدن هفت دلو و این قول خالی از قوّة نیست صورت چهارم غسل ترتیبی در
چاه و قول بصحت آن و لزوم کشیدن هفت دلو بعد از آن خالی از وجه نیست
لکن بعضی در آن احتمال داده اند که بشستن جزء اوّل آب چاه نجس میشود و
طهارت آن بکشیدن هفت دلو است و امّا غسل در یك کر یا زیاده از آن
یا جاری پس اختلاف احکام آنها در صورت نجس بودن بدن قبل از غسل یا
نجس شدن آن است در حین غسل و تحقیق آن در مسئله سوّیم است مطلب سوّیم
هرگاه بدن نجس باشد و قبل از شروع در اصل غسل آنرا تطهیر نمود شبهه در آن
نیست و اوفق باحتیاط است و هرگاه در اثناء غسل نجس شد پس اگر از اعضائی است

کر آب

آب غسل بر آنها جاری شده و بعد از آن نجس شده ظاهر اینست که اشکالی در آن
نیست و هرچند که نجس بماند تا بعد از غسل و اگر از اعضائیست که هنوز شسته
نشده و آنرا قبل از شروع در اتمام غسل تطهیر نمود نیز اشکالی ندارد و هرچند
که در اثناء غسل است کلامیکه هست در چند مسئله دیگر است مسئله اولی
هرگاه عضوی نجس باشد قبل از شروع در غسل و آنرا تطهیر نکرده و شروع در
غسل نمود تا وقت شستن آن در غسل آنرا تطهیر کرده بعد اجراء آب غسل
بر آن نموده ظاهر اینست که عیبی ندارد لکن بعضی قائل شده اند بلزوم
تطهیر قبل از شروع در غسل پس تطهیر کف پای چپ را مثلا قبل از شستن
سر لازم میدانند مسئلهٔ دوّیم هرگاه غسل ارتماسی نماید با نجاست
عضوی از بدن پس اگر در آب قلیل است غسل باطل و آب و بدن هر دو نجس
میشوند و اگر در آبی است که یك کر است لکن بطریقی است که فرو رفتن در آن
باعث ریخته شدن از اطراف است پس هرگاه رسیدن آن عضو باب بعد از
ریخته شدن است حکم آن در بطلان و نجاست آب و بدن مثل سابق است
و اگر مقارن باشد صحت محل اشکال است و امّا اگر اول آن عضو نجس باب
میرسد و بعد از فرو رفتن باقی اعضا ریخته می شود حکم آن مثل کریست که
از او چیزی ریخته نشده باشد مسئلهٔ سوّیم هرگاه غسل ارتماسی کند
نماید بکر یا در کری که بر قرار خود است یا در آب جاری و آن عضو برسد
باب قبل از پنهان شدن جمیع بدن و نیت غسل را حین پنهان شدن
نماید اشکالی ندارد اگر در شستن آن نجاست یك مرتبه کافی باشد و عین
آن زایل شده باشد و همچنین هرگاه دو مرتبه بخواهد و آنرا حرکت دهد در آب
کر یا در جاری بقسمی که دو سطح از آب بر او بگذرد مسئلهٔ چهارم هرگاه
بدن نجس باشد بنجاستی که عین آن زایل شده و یك مرتبه شستن در تطهیر

ان کافی باشد و غسل کند در آب کثیر یا جاری که قصد غسل در اول فرو رفتن
باشد مثلاً و بهمان یك شسته شدن که مطهر است قصد شستن غسلی نیز نماید
اقوی کفایت است مسئلهٔ پنجم هرگاه تطهیر محل نجاستی که عین آن رفته
باشد بدو مرتبه شستن باشد و در آب کثیر یا جاری غسل کند و در شسته شدن
اولی قصد غسل نماید صحت غسل خالی از قوة نیست پس غسل او صحیح و بدن
هنوز نجس است و یك مرتبهٔ دیگر تطهیر احتیاج دارد و احتیاط سبیل نجات
است مطلب چهارم در مسائل وقت نیت و کیفیت آن و احکام نیت در
غسل ترتیب و ارتماسی است و در آن چند مسئله است مسئلهٔ اولی
بدانکه وقت نیت غسل وقت شروع در شستن جزء اول است و جزء اول
در غسل ترتیبی و ارتماسی مختلف است جزء اول ترتیبی اول جزئی است که از
سر و گردن شروع بآن میکند و جزء اول ارتماسی اول جزئی است که با نیت در
آب فرو میبرد یا اول جزئی که در آب فرو میرود در وقت انداختن خود در آب
و اول پنهان شدنست بنا بر قول دیگر که نیت باید قریب بآن باشد قبل از آن
و اول رسیدن آبست بهمه اعضا بعد از پنهان شدن که بعد از آن قریب برسیدن
بهمه اعضا باید نیت کند مسئلهٔ دویم بدانکه اگر نیت قدری بیشتر باشد
و مستمر باشد تا اول عمل عیبی ندارد باین معنی که بعد از تشخیص اول عمل هرگاه
بزمان طویلی قبل از آن عزم نموده که آنرا امتثالاً بجا بیاورد و مشغول بمقدمات
آن شد و در حین بجا آوردن بطریقی غافل نشده باشد که اگر بپرسند چه میکنی
محتاج بیاد آمدن باشد بلکه بداند که چه میخواهد بکند و در نظر او باشد همین
کفایت میکند پس در اول شروع در فرو رفتن که نیت کند و برقرار باشد تا آخر
تخلیل در زیر آب کفایت میکند اگر چه غسل در آن تخلیل آخر بعمل بیاید لکن از
اصل تشخیص اول را باید نموده باشد مسئلهٔ سوم هرگاه از خانه بقصد غسل

بیرون آمد که بحمام برود و همان قصد در نظر او مانده که در حین شروع در غسل
برقرار باشد بطریقی که گفته شد غسل او صحیح است اگر چه التفات تفصیلی نداشته
باشد و اما اگر در حمام غفلتی از برای او حاصل شد که در وقت شروع بطریقی باشد
که از خاطر او رفته و با این غفلت غسل حاصل شد باطل است مسئلهٔ چهارم
بدانکه تعیین نیت ترتیب یا ارتماس لازم نیست پس هرگاه نیت غسل جنابت
مثلاً نموده با غفلت از ترتیب یا ارتماس و یکی از آنها را بعمل آورد کافی است بلکه
میگوییم هرگاه نیت را مردد کرد مابین ترتیب و ارتماس هم عیب ندارد بلکه میگوییم
هرگاه نیت ترتیب نمود و قصد از ادا شت بعد ارتماس نمود یا بعکس هم عیب ندارد هرگاه
از نیت اصل غسل غافل نشده باشد لکن در اینجا مسئلهٔ دیگر هست که هرگاه
نیت یکی را کرد و قدری از بدن هم شسته شد آیا میتواند باقی را بقصد یکی
دیگر تمام کند یا نه مثلاً هرگاه بنیت ترتیب سر و گردن را فرو برده بعد از غسل
آنها قرار برا تمام داده بطریق ارتماس یا اینکه بنیت ارتماس در آب فرو رفت
هنوز تمام نشده قرار داد که سر که شسته شده از بابت ترتیب باشد و بعد
جانب راست را بشوید و بعد جانب چپ را التحقیق کلام اینست که اگر بقصد
ارتماس فرو رفته و هنوز تمام بدن او پوشیده نشده یا اینکه تخلیل تمام ننموده
عدول بترتیب ثمر ندارد و آن شسته شدن داخل غسل نبوده و مثل اینست که
بدن قبل از نیت شسته شود پس بنای ترتیب را که گذاشت باید از سر بگیرد و اما
اگر بقصد ترتیب فرو رفته عدول بارتماس نمودن صحیح است و آنقدر که شسته
شده مجزی خواهد بود مسئلهٔ پنجم هرگاه بعد از فارغ شدن از غسل
معلوم شد که جزئی مانده که آب بآن نرسیده از بابت حایل یا غفلت و نحو آن
پس حکم آن در ترتیب اینست که اگر در جانب چپ است همان را می شوید هر چند
مدتی طول کشیده باشد و اگر در جانب راست یا سر بوده آنرا می شوید و آنچه بعد از آن

او بوده باید اعاده کند که ترتیب بعمل بیاید لکن بشرط اینکه تخلل حدثی در این بین نشده باشد واما ارتماس پس اگر بعد از بیرون آمدن از آب وطول کشیدن است غسل باطل است واگر طول نکشیده باشد لکن از آب بیرون آمده نیز اقوی بطلان است واگر هنوز از آب تمام بیرون نیامده باشد بلکه بمحض آنکه قدری از بدن را بیرون آورد معلوم شد که جزئی مانده پس شستن آن فوراً بیرون آب ظاهر اینست که کفایت نکند واما هرگاه فوراً در آب رفته وهمان را شست آیا کفایت میکند یا اینکه باید غسل را از سر گیرد هرچند اول خالی از وجه نیست لکن احتیاط شدید در اعاده غسل است **مطلب ششم** بدانکه در غسل ترتیبی موالات شرط نیست قطعاً نه ما بین اعضا ونه ما بین اجزاء اعضا نه موالات بمعنی پی در پی ونه بمعنی خشک نشدن سابقه هیچکدام ضرور نیست وفاصله که ماحی صورت باشد در آن عیب ندارد پس هرگاه سر را بشوید یا قدری از آن را وبعد رخت خود را بپوشد وبرود مشغول کاری بشود وبعد از مدتی مثلا باقی را بشوید یکمرتبه یا بهمین طریق تدریجاً عیب ندارد وشاید در بعض صور که سلب اسم شود احتیاطی باشد واما در غسل ارتماسی آیا موالات بمعنی اول شرط است یا نه محل کلام است پس اگر اصل فرو رفتن بتامل وتانی باشد مثل اینکه پای خود را در آب بگذارد وبقدر نیم ساعت مثلا بتدریج در آب پنهان شود یا اینکه بعد از پنهان شدن تخلیل نکند وقدر زیادی تامل کند خالی از احتیاط نیست لکن اشکال در دویم کمتر است **مطلب هفتم** بدانکه در غسل ترتیب رفع حایل از هر جزئی در وقت شستن آن لازم است نه قبل از آن واما غسل ارتماسی پس احوط در آن اینست که حائل خارجی که بر بدن است قبل از پنهان شدن بلکه قبل از شروع در فرو رفتن دفع شود پس هرگاه لنگ مثلا بطریقی بسته باشد که مانع باشد سست نمودن یا برداشتن آن قبل از فرو رفتن

احوط است وهم چنین انگشتر که حایل باشد یا نخوان واما رفع حایل بدنی که محتاج بتخلیل است پس البته در زیر آب حاصل می‌شود **مطلب هشتم** بدانکه مکلف مخیر است ما بین این دو طریق مگر در چند موضع که معین می‌شود یکی از آنها بتفصیلی که بیان می‌شود اول در صورت تنگی وقت آن چیزی که غسل بجهة او مطلوب است مثل نماز یا روزه که معین است ارتماس وهرگاه ترتیب را بعمل آورد صحت آن محل اشکال است وهمچنین در اغسال مندوبه که وقت آنها تنگ شده باشد دویم بجهة صائم بصوم واجب لا تمام مثل ماه رمضان وقضاء آن در صورت نزدیک شدن ماه رمضان دیگر ونذر معین ومانند اینها که در اینها لازم است غسل ترتیب بعمل آورد واگر ارتماس نمود حرام است وغسل وروزه او هر دو باطل اند سیم در صورتی که آب در موضعی باشد که فرو رفتن در آن باعث این است که یک جزء از بدن گل آلوده بشود پیش از آنکه تمام اجزا را آب فرا گیرد که غسل ارتماسی در این صورت صحیح نیست ولازم است که ترتیب بعمل آورد چهارم آنکه آب در موضعی باشد که هرگاه در آن فرو برود یقین بپوشانیدن آب همه بدن را بجهة او حاصل نشود که ارتماس در این صورت نیز صحیح نیست پنجم هرگاه کسی جبیره داشته باشد که آب رسیدن بزیر آن مضر باشد غسل ارتماسی او صحیح نخواهد بود وترتیب لازم است تا اینکه بر جبیره مسح کند با آب ششم هرگاه آب کمتر از کر باشد وبدن او نجس باشد معین است غسل ترتیب واما هرگاه بدن پاک باشد عیب ندارد که در آب کمتر از کر ارتماس کند لکن بعد از آنکه یک غسل در او کرد غسل دیگر در آن محل احتیاط است او سابقاً مذکور شد

فصل سوم در شرائط غسل است وتفصیل آنها همان شرائط وضو است مگر موالات که هیچ یک از آن سه معنی که در وضو گفته شد در غسل ترتیبی لازم نیست هم چنانکه بیان شد واما در غسل ارتماسی پس همه آن سه معنی وعلاوه

برا نها نیز معتبر است مسئله ظاهر اینست که در غسل استحاضه موالات شرط است
و در ضیق وقت در همه اغسال موالات واجب می شود فصل چهارم در مسائل
چند متعلقه بغسل و شکیات و سهویات ان مسئله اولی سبب جنابت که
مذکور شد انزال منی یا ادخال حشفه است وقتی باعث وجوب غسل می شود که
که علم بان حاصل شود پس مظنه بانزال یا دخول باعث وجوب غسل نمیشود و اگر
در خواب دید که انزال شده و بیدار که شد اثری ندید حکمی ندارد و اگر رطوبتی
دید که علم بمنی بودن ان ندارد و علامات منی را هم ندارد ان هم اعتبار ندارد
مسئله دویم هرگاه بانزال جنب شد و بول نکرده غسل کرد و بعد اب
مشتبهی از او بیرون امد در اینجا حکم می شود باینکه او جنب است هر چند علم نداشته
باشد که ان اب مشتبه منی بوده و غسل سابق او بجهت حالا ثمر ندارد بلکه باید ثانیا
غسل کند و اما اگر جنابت او بسبب ادخال بوده بی انزال و بول نکرده غسل کرد
و بعد رطوبت مشتبهی بیرون امد حکمی ندارد و همان غسل کافی است مسئله
هرگاه بعد از انزال بول نکرده غسل کرد و بعد بول کرد آیا محض بول کردن باعث
حکم بجنابت ثانیا می شود بعضی حکم بان فرموده اند از این بابت که اجزائی از منی که
در قصبه ذکر مانده با بول بیرون می اید و لهذا میگویند که اگر در ماه مبارک
رمضان چنین اتفاق شود جایز نیست اختیارا در روز بول بکند چون این داخل
در تعمد جنابت است لکن در اصل جنابت بمحض خروج بول تامل هست و این غیر
از اب مشتبه است که سابقا حکم شد که خروج ان حکم جنابت دارد مسئله سیم
هرگاه بعد از انزال بول کرد و بعد از ان اب مشتبهی بیرون امد باعث غسل نیست
و اما هرگاه بول نمی اید آیا استبراء از بول ثمره بول کردن را دارد یا اینکه حکم بول
نکردن باقی است تا خود بول بیاید اگر چه اول خالی از قوه نیست لکن احوط ثانی است
و حاصل این مسائل اینکه بعد از انزال اگر هم بول و هم استبراء بول کرد و غسل کرد اب مشتبه

که

که بعد از غسل بیاید نه غسل میخواهد و نه وضو و نه شستن و اگر بول کرد
و استبراء بول نکرد و غسل کرد و اب مشتبه بیرون امد وضو میخواهد و شستن
و اگر نه بول و نه استبراء کرد و غسل کرد تا چیزی بیرون نیامده غسل صحیح و نماز
بان صحیح و اگر بیرون امد حکم بجنابت ثانیا میشود و شستن هم میخواهد و اگر
بول نیامد و استبراء کرد و اب مشتبه امد اقوی انست که مثل اولست مسئله
چهارم هرگاه رطوبتی دید ابتداء مشتبه مابین سه چیز منی و بول و یکی
از ودی و مذی و وذی چیزی بر او لازم نیست و اگر مشتبه مابین منی و
بول باشد واجبست بر او هم غسل و هم وضو اگر چه اکتفا بوضو تنها خالی از وجه
نیست مسئله پنجم هرگاه در اثناء غسلهای واجب همان سبب که
باعث غسل شده باز اتفاق افتاد بی شبهه ان غسل باطل است و اگر حدث
دیگر اتفاق شد مثل اینکه در اثنای غسل حیض یا استحاضه مس میت
اتفاق شد باطل نمیشود لکن اگر در اثناء اینها جنابت اتفاق شد باطل می شوند و
اگر در اثناء غسل جنابت اینها واقع شدند از این بابت بطلان ان معلوم نیست
و اما اگر در اثناء غسل جنابت حدث اصغر واقع شد اگر چه قول باینکه باطل
نمیشود و اینکه بعد از اتمام لازم است که وضو بگیرد بجهت ان چیزهائی که وضو
میخواهند خالی از قوه نیست لکن احوط باحتیاط شدید اینست که اتمام کند
بعد اعاده غسل کند و بعد از نقض ان بحدث اصغر وضو بگیرد و بدون
نقض اگر وضو بگیرد احتیاطا هم خوبست و اگر در اثناء غسلهای مستحبه حدث
اکبر یا اصغر اتفاق شود دلیلی بر بطلان انها نیست مسئله ششم هرگاه
چند غسل واجب بذمه او ثابت شده باشد امتثال بچند طریق تصور
میشود اول اینکه به نیت علیحده برای هر یک غسلی علیحده بجا بیاورد لکن
در اینصورت باید غسل جنابت را اخر همه قرار بدهد و وضو قبل از هر غسلی از ان

اغسال که مقدم اند بر آن بکرد بقصد فرمان برداری امر بوضو قبل از غسل طریق
دویم آنکه در وقت نیت هر یک را علیحده نیت نموده و بتفصیل ملاحظه نماید
ولکن یک غسل بجهة همه بجا بیاورد و این را تداخل اغسال میگویند و اقوی
صحت اینست و اگر غسل جنابت با آنها باشد وضو نمیخواهد و اما اگر غسلهای
دیگر باشند بی جنابت وضو میخواهد بی شبهه و آیا در صورت تداخل یک
وضو هم کافی است یا اینکه تداخل در همان غسل است و وضوها باید بعدد غسلها
باشند ظاهر اول است طریق سویم اینکه یکغسل کند به نیت رفع حدث هر چند
بتفصیل ملاحظه نماید طریق چهارم اینکه یکغسل کند بنیت مباح بودن نماز
و ظاهر اینست که این دو طریق هم باعث سقوط همه میشوند و وضو هم ضرور نیست
هرگاه جنابتی با آنها باشد طریق پنجم اینکه بنیت قربت کند بی تعیین یکی و
بی تفصیل و بی ملاحظه رفع و اباحه در صحت این تأمل هست طریق ششم
اینکه بنیت جنابت کند تنها اقوی اینست که صحیح است و باعث سقوط باقی دیگر
هم میشود طریق هفتم اینکه نیت یکی دیگر غیر از جنابت کند و در این دو اشکال
هست یکی از بابت صحت خود این غسل که آیا تأثیر در رفع آن منوی میکند یا نه و
یکی در اینکه باعث سقوط باقی میشود یا نه و چون در اول تأمل هست پس در دویم
بطریق اولی محل اشکال و تأمل است طریق هشتم جمع میان جمع و متفرق
بجا آوردن یعنی بعضی را با هم و بعضی را علیحده و حکم این از سابق معلوم میشود
مسئله هفتم هرگاه خطاب چند غسل مستحب باو متوجه شود مثلا آنکه
یکروز روز جمعه و عرفه و نوروز باشد و بنای زیارت و دخول مشهد شریف
داشته باشد و توبه هم نموده و همچنین در اینجا هم چند طریق متصور است اول
بجا آوردن غسلی از برای هر یک علیحده و این بی اشکال است دویم یکغسل بنیت
همه مفصلا این هم خوبست و اگر نیت کند آنچه بر او مستحب است هر چند بتفصیل

هم نداند که

هم نداند کفایت آن بعید نیست سویم یک غسل بقصد قربت بی تعیین
یکی از آنها و این ثمری ندارد چهارم قصد یکی غیر معین این هم بی ثمر است
پنجم قصد یکی یا دو تا معین این برای هر چه تعیین کرده خوبست و برای
باقی ثمر ندارد حتی اینکه اگر آن یکی غسل جمعه باشد مسئلهٔ هشتم هرگاه
چند غسل که بر او جمع شده بعضی واجب و بعضی مستحب باشند در این
هم چند قسم تصویر میشود اول بجهة هر یک علیحده بجا آوردن که محل تأمل
نیست دویم یکغسل به نیت همه مفصلا و بسیاری از علما در این مقام تأمل
دارند لکن اقوی اینست که صحیح است و کافی از همه میشود سیم اینکه قصد جنابت
تنها کند و در صحت آن کلامی نیست لکن کفایت آن از غسل جمعه هم چنانکه بعض
گفته اند مشکل است چهارم آنکه قصد جمعه تنها کند ظاهر اینست که خود غسل
جمعه صحیح است هر چند جنابت برقرار باشد و رفع آن بغسل جمعه نمیشود هم چنانکه
بعضی گفته اند تتمه در بیان بعض اقسام مخصوصه غسل است و در آن
سه قسم از غسل بیان میشود اول قسم مخصوصی از غسل واجب هست که محض
صورت غسل است و صحت حقیقی ندارد و آن غسل حیضی است که زن یهودیه
یا نصرانیه حائض بعد از حیض بالزام شوهرش که مسلم است میکند و خود زن
اعتقاد باو ندارد و مثل اینست غسل حیض کردن زنی که از مخالفان شیعه
باشد هرگاه قائل شویم که غسل ایشان باطل است و تفصیل و بیان این مطلب
اینست که مابین علماء خلافست در اینکه تزویج زن یهودیه یا نصرانیه جایز است
یا نه و اقوی اینست که بعقد انقطاع جایز است بلکه قول بجواز تزویج مطلقا خالی
از قوت نیست پس هرگاه مسلم زن یهودیه یا نصرانیه گرفت یا کنیزی که یهودیه یا نصرانیه
است دارد چون از حیض پاک شد و خونش قطع شد و قائل شدیم که تا غسل حیض
نکند مقاربت حلال نمیشود کار مشکل میشود از این بابت که غسل حیض آن

عبادات پس از کافره صحیح نیست خصوصاً بعد از آنکه اعتقاد بآن نداشته باشد و
هم چنین زن مخالف شیعه بنا بر اینکه غسلش را باطل بدانیم پس بنا بر این بغسل پاک
نمیشود و با وجود این مقاربتش جایز نیست لکن در اینجا میگوئیم که این زن یا کنیز را
الزام میکنند بصورت غسل حیض بطریق زنهای مسلمه آن وقت مقاربت او
حلال میشود هرچند غسلش صحیح نباشد و این غسلی است صوری که حقیقتی
ندارد بلی اشکال دیگر لازم می آید بنسبت بزنهای مسلمان که غسل حیض را بطریق
صحیح نمیدانند بجهت آنکه مسائل او را نمیدانند پس بآن غسلی که میکنند پاک نمیشوند
و غسل الزامی که در حق زنهای کافره گفتیم بحال ایشان ثمر ندارد پس امر شوهر ایشان
در مقاربت ایشان بعد از حیض بسیار صعب و مشکل است لکن چیزی که کار
را آسان میکند حمل بصحت است هرگاه شک داشته باشیم که میدانند یا نه بلی هرگاه
یقین داشته باشیم که مسائل غسل را نمیدانند کار بسیار مشکل میشود زیرا که
دیگر حمل بصحت نمیشود کرد لکن از جای دیگر کار آسان میشود که میگوئیم که
بمحض پاک شدن از حیض وطی حلال میشود هرچند غسل نکند بنا بر این
هر وقت شوهرش دانست که از حیض پاک شده مقاربت از برایش جایز است
و قول زن هم در اینکه از حیض پاک شده ام مسموع است بلی اشکال در خصوص
زنی است که مستمرة الدم باشد و تشخیص نمودن او خون حیض را از خون دیگر
موقوف بر دانستن مسائل و علامات شرعیه باشد و هرگاه مسائل را نمیداند
اعتمادی بر قول او نیست پس جواز وطی در اوقات استمرار خون بسیار مشکل است
هرچند حیض او در هر ماه یک مرتبه بیشتر نمیشود قسم دویم در غسلهائی است
که باید شخص بغیر خودش بدهد و آن در دو موضع است غسل تولد و غسل
اموات اما اول پس بدانکه مستحب است که بعد از تولد مولود او را بعد از شستن
غسل بدهند که نیت کنند غسل میدهم این مولود را ندباً قربة الی الله و چون

بعضی از علما قائل بوجوب شده اند قصد قربت احوط است و بعد از نیت او را
غسل ترتیبی بدهند و کفایت ارتماسی خالی از قوه نیست و آیا حکم مختص همان
زمان ولادت است یا در همان روز یا آن شب خوابست یا تا دو سه روز یا تا هفت
روز این حکم باقی است اقوی احتمال دویم است و غسل مولود با ولی است یا باذن
ولی و ظاهراً باذن مادر هم اکتفا میشود در صورت نبودن پدر و اما غسل اموات
بدانکه از جمله واجبات غسل دادن میت است و کلام در این است که چه میتی
را باید غسل داد و کی باید غسل بدهند و بچه طریق باید غسل بدهند و بیان
این مرضی چند امر میشود امر اول بدانکه واجبست غسل دادن هر میتی که اظهار
شهادتین نموده و علم نداشته باشی که او خلاف آنها را اعتقاد دارد چه شیعه و چه
سنی چه اثنا عشری از شیعه و چه غیر اثنا عشری و همچنین اطفال ایشان که
تابع ایشانند و همچنین است حکم سقط از ایشان که چهار ماهه باشد هم غسل
میخواهد و هم کفن بنحو متعارف لکن از چهار ماه کمتر غسل ندارد و کفن متعارف
نمیخواهد بلکه در پارچه پیچیده میشود و دفن میشود بدانکه چهار صنف از
کسانیکه شهادتین میگویند از این حکم وجوب تغسیل خارجند نواصب که با اهل بیت
اظهار عداوت دارند و خوارج که ناسزا بحضرت امیر المؤمنین ع میگویند و غلاة
که بخدائی آنحضرت قائلند و مجسمه که خدا را جسم میدانند باین معنی که اصل بدن
اینها باین است نه کسانیکه تابع دین حق اند و از روی نادانی چنین تخیل میکنند
بلکه تغسیل اینها واجب است مسئلة چیزی که از میت جدا شده قبل از
غسل دادن آن میت یا یک قطعه است یا چند قطعه پس اگر یک قطعه بیشتر نیست
پس اگر سینه در آنست یا خود سینه است یا بعض سینه است که دل در میان آنست
واجبست غسل دادن و کفن کردن او یا بهمان دو وصله یا سه وصله و حنوط و
نماز و دفن کردن و اگر آن قطعه بعض سینه است که دل در او نیست یا عضوی

دیگر است که دخل بسینه ندارد پس اگر استخوان دارد همان غسل دادن واجبست تنها
با پیچیدن در پارچه و دفن کردن و همچنین اگر استخوان خالیست اما غیر از دندان
و نماز بر این دو قسم موافق احتیاط است و اگر چند قطعه است از یک میت آنها را جمع
نموده بترتیبی که در غسل میت مقرر است آنها را غسل دهند و از چند میت
هر یک حکم خود را دارد مسئلة قطعهٔ استخوان دار که از آدم زنده جدا شود
غسل دادن آن واجبست و پیچیدن در خرقه و دفن مطلقا و همچنین استخوان
خالی غیر از دندان و اما قطعهٔ گوشت که از میت یا زنده جدا شود همین قدر در
کهنه می پیچند و دفن میکنند امر دویم در بیان تعیین غاسل بدانکه غسل دهنده
باید بالغ عاقل باشد و عارف بمسائل غسل باشد و مماثل میت باشد در ذکوریت
و انوثیت پس هرگاه مردی در جائی بمیرد که غیر از زن اجنبیه نباشد یا زنی در
جائی بمیرد که غیر از مرد اجنبی نباشد غسل او ساقط است و بی غسل او را کفن
کرده و نماز گذارده دفن کنند و تفاوتی در این حکم مابین بالغ و نابالغ نیست پس
دختری که از سه سال بالاتر است مرد اجنبی غسل نمیتواند بدهد و پسر که از
سه سال بالاتر است زن اجنبیه غسل نمیتواند بدهد و تفاوتی در این نیست
مابین اینکه بی نگاه و بی لمس غسل بدهد یا با آنها برهنه یا از روی پیراهن و
لباس بلی در سه ساله و کمتر این حکم لازم نیست پس از برای هر یک از مرد و زن
جایز است غسل دادن سه ساله و کمتر چه دختر و چه پسر اگر چه مراعات مماثلت
در این دو هم مادام الامکان احوط است و باید دانست که استثنا شده است
از لزوم مماثلت و منع از مخالفت سه موضع اول زن و شوهر که جایز است هر یک دیگری
را غسل بدهد در حالت اختیار و تفاوتی مابین عقد دائم و منقطع نیست
بلکه مطلقه بطلاق رجعی نیز چنانست لکن احوط اینست که همین در حال اضطرار
در این موضع چنین کند دویم مالک میتواند کنیز خود را غسل بدهد و اما کنیز

پس ظاهر این است که جایز است آقای خود را غسل بدهد اگر چه بمجرد موت از ملکیت
او بیرون میرود سویم محرم میتواند محرم خود را غسل بدهد پس برادر خواهر و
خواهر برادر خود را میتواند غسل بدهد لکن انرا شرطی است و کیفیتی شرط آن
این است که مماثل پیدا نشود و کیفیت آن اینست که باید از روی پیراهن و
لباس آب بریزد و بدن را برهنه نکند بهمین طریق که آب ریخت و غسل داد
هم بدن میت پاک میشود و هم آن لباس بی فشار دادن هم پاک میشود و این
حکم لنگ و فوطه است که در وقت غسل باید بر عورت میت باشد نسبت
بهر غسل دهنده مسئلهٔ مشکله در خنثی که مشکل است امر غسل مشکل
می شود چون که مرد بودن و زن بودن او مشخص نیست اقوی آنست که اگر
کنیزی دارد کنیز او غسل بدهد و اگر ندارد یکی از محارم او او را غسل بدهد
و اگر ندارد بقرعه تعیین شود که مرد است یا زن و احوط این است که یک غسل
مرد با و بدهد و یک غسل زن مسئلة هرگاه عضوی از میتی باشد که
غسل دادن او واجبست و معلوم نباشد زن است یا مرد یکی از ایشان غسل
بدهد خوبست و احوط غسل از هر یک است تتمه کلام در صورتی که مماثل
میت حاضر باشد لکن مخالف مذهب باشد مثل اینکه زنی در جائی فوت شده
که زن مسلمه نیست لکن نصرانیه هست صورت غسل باید عمل بیاید باین نحو
که آن زن نصرانیه را میگویند که غسل بکند بعد از آن امر میکنند او را بغسل
دادن و نیت و اعمال را با و یاد میدهند که صورت آنها را بعمل بیاورد و احوط
آنست که مسلمان نیت کند و آن زن نصرانیه غسل دهد و اگر ممکن است دست
باب و میت نرساند بهتر است باین نحو که آب را دیگری بریزد و او میت را بگرداند
و اگر نشود همین صورت در این مقام کافی است هر چند بدست زدن او هم نجس بشود
امر سویم در کیفیت این غسل است واجبست که قبل از شروع در غسل اول میت را

ازنجاسات عارضه تطهیر کند تماما که همان نجاست موت تنها بماند بعد از ان بنیت
غسل دادن میت نماید باین نحو که هر سه غسل را یك عمل قرار داده بنیت مجموع
سه غسل بدهد غسل میدهم این میت را باب سدر و کافور و اب خالص وجوبا
قربة الی الله و بعد از ان بنیت خصوص غسل باب سدر نماید و بابی که قدری
سدر در ان داخل نموده باشد که اسم اب سدر براو گفته شود و از اطلاق
بیرون نرود میت را غسل بدهد بطریق غسل ترتیبی و بعد از ان بنیت خصوص
غسل باب کافور نماید و بابی که قدری کافور در ان مالیده باشد بقدری که
اب کافور اورا بگویند و از اطلاق بیرون نرود بترتیب غسل بدهد و بعد از ان
بنیت غسل باب خالص نموده و باب مطلق خالص از سدر و کافور بلکه خالص
از کل و غیر ان باشد بترتیب غسل دهد بمجرد شستن جزء اخر جانب چپ همه
بدن میت پاك می شود و بعد از ان اگر کسی مس او نموده غسل مس میت بر او واجب
نمیشود مسئلة هرگاه کسی در حال احرام بمیرد غسل کافور از او ساقط است
و همان دو غسل سدر و اب خالص کافی است و احوط سه غسل است باین معنی که
یك غسل دیگر باب خالص بدهد بعوض کافور مسئلة در غسل میت که
یك نفر اب میریزد و دیگری همان حال یك نفر میگرداند ایا نیت را کدام یك باید
بکند تحقیق اینست که هر کدام که قصد جاری نمودن اب میکند او غاسل است
و باید نیت کند پس انکسی که اب را میریزد اگر باین قصد است که گرداننده میت
از او اب فرا گرفته و بان گرداندن اجراء کند غاسل گرداننده است و اگر قصد او
بریختن اجراء است و گرداننده محل او را برای او مهیا میکند غاسل ریزنده اب است
و اگر هر دو قصد اجراء دارند هر دو غاسل اند و هر دو باید نیت کنند مسئلة
بدانکه شرط صحت غسل میت قصد قربت است پس اگر غاسل بی قصد قربت
غسل بدهد غسل باطل است و اجرت گرفتن بر غسل حرام است پس کار غسل دادن

غسالها که کسب ایشان غسل اموات است بسیار مشکل میشود و حکم در این مثل
عبادت اجیری نیست چون اجیر عبادت بقصد نیابت عمل را میکند و اجرت
بر نیابت از اموات حلال است و عقد اجاره ان مشروع است و قصد قربت در
حین نماز کردن با اجرت گرفتن منافات ندارد زیرا که اجرت را بجهة نایب شدن
گرفته لکن غسل دادن بر خودش واجب نمیشود نایب از کسی بشود تا اجرت برای
نایب شدن بگیرد و لهذا حرام است اجماعا و از این اشکال لازم می اید که اکثر
اموات در این زمان بی غسل بمانند چون غسل را غسال بنیت اجرت میدهد
نه بنیت قربت و چون عبادتست بی نیت قربت فعل باطل و عبث میشود و چون
غسل باطل شد نماز بر او هم باطل می شود بلی هرگاه غسل دادن را بهمان کیفیت مخصوص
بقصد اطاعت خداوند بجا اورد نه بجهة اجرت غسل صحیح میشود لکن انچه در
مقابل میگیرد از اجرت حرام است و بودن داعی بر بنای او اجرت گرفتن منافات
با قصد فرمان برداری ندارد بعد از انکه بنای او بشود و اگر اجرت را در مقابل اب
یا سدر یا اجرت مغسل یا امر مستحبی که عبادت و مقدمهٔ ان نباشد قرار بدهد
اشکال بالمره رفع میشود مسئلة در غسل میت اذن ولی شرط است مثل نماز
پس اگر غسالی بدون رضای اولیاء غسل بدهد باطل است مسئلة هرگاه
ولی مجبور نمود کسی را بر غسل دادن غسل صحیح است اگر با وجود اجبار نیت قربت
بکند و حرمت این اجبار هم معلوم نیست اگرچه بر خود جبر کننده هم واجب باشد
امر چهارم در صورت عدم تمکن است از این کیفیت که گفته شد یا از جهة
اینکه اب نیست ابدا یا اینکه اب دو غسل هست تنها یا اب یکغسل یا اب هست
و سدر و کافور هر دو را نیست یا یکی را نیست و هر کدام را حکمی است در ضمن مسائلی
بیان می شود مسئلهٔ اولی هرگاه اب نباشد یا استعمال ان شرعا ممکن نباشد
در اینجا حکم بتیمم است و کیفیت تیمم میت اینست که نیت کند تیمم میدهم این میت را

قربة الی الله وخود شخص زنده باطن کفهای دست خودرا بر خاك زند وپیشانی
وظاهر کفهای میّت را مسح کند یك ضرب برای پیشانی یکی برای کفها
بهمان نحو که خود تیمم میکند ملاحظهٔ شرائط بکند مسئلهٔ دوم هرگاه اب را
نمیشود استعمال کرد از این بابت که باعث پاشیده شدن بدن میت میشود
مثل سوخته در اینجا هم باید اورا تیمم داد مسئلهٔ سیم ایا یك تیمم بدل
هر سه غسل میشود یا سه تیمم بدل سه غسل بترتیب باید باشد محل خلاف
است واقوی این است که علاوه بر سه تیمم تیمّم چهارمی هم اورا بدهد بنیّت
بدلیّة از مجموع مقدم بر ان سه یا مؤخر مسئلهٔ چهارم هرگاه اب یك
غسل هست ایا لازم است گذاشتن ان برای غسل باب خالص یا اینکه بان
غسل سدر بدهد وبعد دو تیمم بدهد عوض کافور وخالص اقوی این است
که غسل سدر بان بدهد ودو تیمّم عوض ان دو غسل دیگر قرار بدهد واگر
اب بقدر دو غسل هست غسل سدر وکافور بان بدهد ویك تیمم عوض
غسل اب خالص قرار بدهد مسئلهٔ پنجم اگر اب هست وسدر وکافور
نیست ایا همان غسل باب خالص کافی است یا سه غسل باید باب خالص داد
دو تا عوض دو غسل سدر وکافور ویکی بجای خودش اقوی اوّل واحوط
ثانی است واحوط از این دو تیمم عوض دو غسل دادن است مسئلهٔ
ششم هرگاه اب بقدر کفایت یك غسل هست وسدر بقدر کفایت یك
عضو وکافور بقدر یك عضو یعنی از این دو تا بقدری هست که بقدر
یك عضو از ابرا آب سدر واب کافور میکند در اینجا میتوان گفت که یك
غسل بدهد باین طریق که سر را باب سدر وجانب راست را باب کافور وچپ
را باب خالص واحتمالات دیگر هم در مسئله هست اقوی از همه صرف ابست در
غسل باب خالص واینکه وجود قلیل این دو مثل عدم است پس عوض دو غسل

دوتیمم

دو تیمّم داده وغسل باب خالص بدهد مسئلهٔ هفتم هرگاه کافور تنها هست
ابرا صرف غسل عوض سدر نماید وعوض کافور وقراح تیمم بدهد یا اینکه
تیمّم بدهد عوض اب سدر وغسل کافوری را باب کافور دهد وتیمم دیگر
عوض اب خالص دهد اقوی دوّمی است مسئلهٔ هشتم بدانکه در هر جا
گفتیم غسل باب خالص عوض سدر وکافور میشود اگر قبل از دفن عمل امدند
باید اعادهٔ غسل نمود وهمچنین تیمّم در صورت اب نبودن مسئلهٔ نهم
میتی که بسبب عدم تمکن از غسل تام غسل ناقص بدلی باو داده شد چه
غسل باب خالص عوض سدر وکافور وچه تیمم ظاهر اینست که هر کس اورا
مس نمود غسل از او ساقط نمیشود اگرچه سقوط غسل از کسی که مسّ میّتی کرده
که اورا بدل غسل بسدر یا کافور باب خالص غسل داده باشند خالی از قوة
نیست امر پنجم در شرائط این غسل است وان چهار است اوّل مباح بودن
ده چیز است اوّل مکان غسل دادن دوّم محل گذاشتن میت مثل تخته که
میت را بران میگذارند سیم محل غسل دهنده چهارم فضائی که جسم میت
در او هست پنجم اب ششم سدر هفتم کافور هشتم ظرف اب ریختن نهم مصبّ
اب دهم مجرای اب غساله مسئلة هرگاه بعد از غسل مشخص شد که
یکی از اینها یا بیشتر مباح نبوده است غسل صحیح است وضامن اجرت یا مثل
یا قیمت است وهرگاه میّت در مکان غصبی باشد ونگذارند که اورا بیرون
بیاورند غسل دادن او در انجا یا تیمم دادن او خالی از وجه نیست شرط دوّم
پاك بودن ابست واگر بعد از غسل نجاست او معلوم شود غسل باطل است
شرط سوّم پاك بودن بدن میّت است از همه نجاسات خارجیه که باید بطریق
تطهیر شرعی از انها پاك شود هرچند نجاست موت بماند انوقت شروع در
غسل نماید وباید همه بدن قبل از شروع در غسل تطهیر شود اگرچه در غسل

احیاء این شرط نیست و کافی است پاک کردن هر عضوی قبل از شروع در آن
شرط چهارم ازاله نمودن مانع است از رسیدن آب به بشرهٔ بدن میت
و تخلیل موهای سر و ریش و ابرو و غیر اینها و اگر شک کند در چیزی که حائل هست
یا نه دفع آن لازم است مسئله بودن جامه و لباس در بدن حائل حساب نمی‌شود
چه یک لا باشد و چه بیشتر همین که آب از آن نفوذ میکند و به بدن میرسد کافی
است و در همه غسلها نسبت بعورت حکم این است و در بعض غسلها نسبت بهمهٔ
بدن و بعضی گفته‌اند که افضل در همه غسلهای اموات در همه حالات اینست که
آب را بر روی پیرهن بریزند و بدن را مکشوف نکنند و بعضی میگویند
که اجرای آب بر اصل بدن افضل است مگر در جائی که لابد باشد از ستر مثل عورت
یا بخصوص وارد شده باشد مثل غسل مرد محرم زن را یا زن مرد را اگر محرم او باشد
و در همه صور فشردن در اینجا ضرور نیست مسئله وضو دادن در غسل میت
لازم نیست بلکه مستحب است و بهتر آنست که پیش از غسل باشد بنیت قربت
مسئله میت اگر جنب از دنیا رفته باشد یا حائض یا نفسا شد یا غسل واجب دیگر
بر او باشد همه از او ساقط اند و ضرور نیست که غیر از غسل میت غسل جنابت یا
حیض باو بدهند یا قصد آنها بکنند بلکه مشروع هم نیست مسئله آیا غسل
ارتماسی در غسل میت جایز است یا نه بعضی از علماء حکم بجواز فرموده باین طریق
که در آب کر یا جاری قدری سدر و کافور بریزد که صدق آب سدر کند و لکن
مضاف نشود و میت را در آن غسل ارتماسی بدهد و لکن در این حکم تامل
و اشکال هست بلکه اقوی این است که ارتماس در غسل میت جاری نیست و احوط
هم همین است بلی ارتماس در عضو در هر یک از اغسال در آب کثیر یا جاری
خوبست بلکه بهتر است خاتمه و در آن دو مطلب است مطلب اول
بدانکه نوعی هست از غسل میت که در حال حیات بعمل می‌آید و آن برای کسی است که

از بابت قصاص باید قتل شود یا از بابت حد شرعی پس هرگاه بنای قتل یکی
از این دو ثابت شد او را امام یا نایب او امر میکند بغسل کردن با آب سدر
و بعد از آن با آب کافور و بعد از آن با آب خالص و بعد از آن حنوط کند و دو وصله
از کفن را می‌پوشد و وصله سوم که لفافه است میماند تا بعد از قتل بر او
بپوشانند و بعد از آن بر او نماز میکنند و دفن میکنند دیگر شستن خون بدن
نمیخواهد و غسل هم نمیخواهد و اگر فاصله ما بین غسل و قتل شدن و در این
بین محدث شد باطل نمی‌شود و باید که موت او باین سبب باشد پس اگر در این
بین خود بخود فوت شد یا بسبب دیگری کشته شد غسل میت میخواهد
و بدانکه نیت این غسل با امر کردن امام یا نایب امام است که حکم بقتل او کرده است
یعنی امر او نیت است پس اگر خودش نیت نکند و کاره باشد و ابدا قصد نکند عیب
ندارد بلکه اگر بدون امر خود نیت کند و غسل کند صحت محل اشکال است مطلب
دویم کسیکه در میدان جهاد کشته شد یعنی روح همانجا از او مفارقت نمود
یا بمجرد آوردن جان داد در بیرون میدان و هنوز حرب برقرار باشد غسل
نمیخواهد و کفن هم نمیخواهد بلکه در همان رختهای خود با خون پیچیده می‌شود و
بر او نماز کرده دفن می‌شود همچنان که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در
شهداء احد فرمود زَمِّلُوهُمْ بِدِمَائِهِمْ بلی مثل شهداء کربلا را کفن لازم بود
چونکه لباس بر ایشان نگذاشتند که در آن مزمل شوند فَزَمِّلُوهُمْ بِدِمَائِهِمْ
و مراد از جهاد اینست که در رکاب امام یا نایب خاص او کشته شود و ملحق است
باو هر کس که در حفظ بیضهٔ اسلام کشته شود هر چند که در غیبت امام باشد
و نایب خاص هم نباشد و بدانکه بسیاری از اموات هست که در شریعت شهید
بر ایشان اطلاق شده لکن این حکم را ندارند بلکه هم غسل و هم کفن بر ایشان
واجبست از جمله مطعون و مبطون و زیر عمارت مانده و غرق شده و زن در وقت

ولادت مرده وکسی که بجهة حمایت اهل ومال خود ودفع از ایشان کشته شد بلکه اینها
همه شهید کفته شده لکن در این مسئله حکم شهید را ندارند همین قدر در
ثواب ومرتبه بشهدا ملحق میشوند مقصد سوّیم در تیمم است و از طهارت
اضطراریه نایب غسل ووضو هر دو می شود در مواضع مخصوصه وامر بان تابع
امر بانها است وباید بدل بودن در ان ملاحظه بشود ودر ان چند مطلب است
مطلب اوّل بدانکه اصل باعث امر بتیمم یکچیز است که عدم امکان استعمال است
لکن هشت سبب برای عدم امکان هست اوّل یافت نشدن اب ومعنی این این است
که در امکان که میخواهد وضو بکیرد ابی که مباح باشد وجود نداشته باشد
پس اکر علم دارد باینکه بدست او نخواهد امد لازم است تیمم واکر احتمال بدهد که
اب در اطراف باشد لازم است در صحرای هموار مقدار دو تیر پرتاب تفحص کند از
چهار جانب یعنی این مقدار را بطریق دایره تفحص کند ودر صحرای سنکلاخ
مقدار یک تیر بنحو مسطور پس بالاتر از ان را بمحض احتمال تفحص لازم نیست اما
با یقین لازم است تحصیل اب کند مادامیکه وقت تنک نشده باشد مسئلة
اکر تیمم کرفت بی تفحص باطل است مسئلة اکر کسی را فرستاد که تفحص کند وعلم از
قول او حاصل نشد تکلیف ساقط نیست مسئلة اکر عمداً تاخیر کرد تا وقت
نماز تنک شد معصیت کرده وتیمم صحیح واحوط اعادهٔ ان نماز است که با این
تیمم بجا امده دوّیم ضرر داشتن استعمال ابست بطریق یقین بمزاج شخص بجهة
شدت ناخوشی یا حدوث ناخوشی یا زیادتی یا طول او وضرر رسیدن بجهة
البرد الشدید که حاصل می شود وقت استعمال هرچند از عاقبت ان ایمن باشد
نیز داخل است وحکم در او تیمم است لکن باید البرد بنحوی باشد که عادة متحمل ان نتوان
شد یعنی صعوبت داشته باشد واز جمله ضرر است ترکیدن دست بسبب استعمال
اب سرد واز انجمله است هم زبر شدن وخشونت که بالای بشره ظاهر میشود واز ا

بدنما میکند واما ضرر داشتن بعضو خاص که جبیره دارد بالفعل یا میتوان
جبیره براو قرار داد پس حکم در او وضو یا غسل جبیره است مثلاً درد چشم
برد ونوع است کاه می شود که اصل استعمال اب درد وماده او را زیاد
میکند یا باعث طول او می شود اینجا حکم تیمم است وکاه هست که رسیدن اب
بجود عضو چشم مضر است نه باقی صورت واب زدن بروکم کم بطریق روغن
مالیدن ضرر ندارد در اینجا محل جبیره است باین نحو که از دستکاه مو کرفته
کم کم بشوید تا بچشم وپارچه بر بالای چشم کذاشته بالای ان مسح کند واز پایین
چشم باز شروع در شستن نماید وشاید احوط در این صورت علاوه بر این
کیفیت تیمم هم باشد مسئلة هرکاه برخود قرار بدهد که متحمل این ضرر میشوم
ووضو میکیرم ظاهر بطلان است حتی در تحمل زبر شدن دست بلی بعضی کفته اند
اکر متحمل وجع والم شد ووضو یا غسل نمود صحیح است ودر ان تاملی هست
مسئلة هرکاه در جائی که اب نیست یا اینکه علم دارد بضرر اب خود را
عمداً جنب نمود اقوی اینست که معصیت نکرده وتیمم او صحیح وعبادتی که
با ان تیمم بجا می اورد اعاده ندارد لکن احوط اعادهٔ انها است بعد از تمکن
از اب وتطهیر با وسیّم از اسباب تیمم خوف تحصیل ابست بسبب قطاع طریق
ودزد یا جانور موذی پس با وجود اب تحصیل ان لازم نیست چه خوف بر جان
باشد یا عرض یا مال وظاهر اینست که تفاوتی نیست ما بین اینکه مال بسیار
باشد یا کم حتی اینکه می شود که در قیمت اب وضو مکلف بدادن صد تومان
بشود ولکن بسبب اینکه اکر برود بجهة اب کلاه او را میبرند تکلیف ساقط
میشود مسئلة هرکاه خوف از تنهائی باشد هرچند از بابت واهمه
جبن زیاد باشد باز هم ساقط است مسئلة در صورت خوف هرکاه رفت
واب اورد وضو براو واجب می شود چهارم عدم تمکن از قیمت ابست یعنی

هرگاه شخص پی اب بحسب حال خود قدرة بر دادن قیمت اب ندارد تیمم بر او لازم است واگر متحمل ضرر شد وخرید باید ابرا استعمال کند ومعلوم نیست که معصیت باشد پنجم احتیاج بابست بجهة خوف هلاك از تشنگی از بابت اضطرار در ان چه احتیاج فعلی باشد وچه بداند که بعد از این محتاج می شود پس هرگاه آب دارد والان احتیاج باو ندارد لکن میداند که بعد از سه روز دیگر بجهة اضطرار محتاج باو خواهد شد لازم است نگاه داشتن ان واز حالا تیمم کردن وهمچنین هرگاه مظنه داشته باشد باین اما اگر شك دارد که آیا بعد از این متمکن از اب خواهد شد یا نه در جواز صرف اب الان بجهة وضو اشکال است اقوی انست که تا مظنه بتمکن حاصل نشود وخوف هلاك حاصل است صرف اب در طهارت جایز نیست وبدانکه فرقی نیست در خوف هلاك ما بین انکه خوف هلاك خود داشته باشد یا متعلق خود یا نفس محترمهٔ دیگر که باو دخل ندارد مثل انکه در میان قافله هست ومیداند که هرگاه این ابرا مصرف طهارت رساند یکی از اهل قافله هلاك خواهد شد از تشنگی هرچند که دخلی وربطی باو نداشته باشد واحتیاجی باو اصلا نداشته باشد وهرگاه کافری در معرض تلف باشد پس هرگاه تلف او مضر بحال است مثل انکه تیار قافله باشد یا دلیل یا سرکرده باشد هم لازم است دادن اب باو وتیمم کرفتن وهرگاه تلف او مضر نباشد پس اگر از اهل ذمه است باز هم دادن اب باو جایز است اگر حرجی باشد پس اگر رفیق سفر انصاحب ابست باز هم جواز آب دادن باو وتیمم کرفتن خالی از وجه نیست مسئلة هرگاه اب بجهة حیوان ضرور باشد که اگر ابرا بمصرف وضو یا غسل رساند حیوان تلف میشود پس اگر تلف شدن حیوان باعث ضرر وماندن در راه هست بلا شبهه باید اب را باو داد واگر باعث ضرری نیست ولکن مال صاحب ابست باز لازم است که ابرا باو بدهد واگر حیوان از کسی دیگر است بعضی گفته اند که اب را مصرف

طهارت رساند هرچند انحیوان تلف شود لکن باز اقوی انست که باید ان اب را بان حیوان بدهد اگرچه بصاحبش بفروشد مسئلة هرگاه ممکن باشد که اب وضو یا غسل نماید وانرا جمع کند بجهة خوردن لازم است که چنین کند مسئلة هرگاه اب نجس برای خوردن هست باز جایز نیست که اب پاك را مصرف غسل یا وضو برساند بلکه تیمم میکیرد واب پاك را برای خوردن نگاه میدارد مسئلة هرگاه در مقام بی ابی بدون اذن صاحب یا با غایب بودن مالك از بابت لابدی بمصرف رساند ایا بذمهٔ او مثل ان اب ثابت است یا قیمت ان در امکان بی اب مقتضای قاعده اول است لکن ثانی خالی از وجه نیست ششم احتیاج بابست بجهة ازالهٔ نجاست یعنی هرگاه اب بقدر کفایت تطهیر از نجاست ووضو یا غسل که واجب شده نباشد ابرا بمصرف تطهیر رساند وعوض وضو یا غسل تیمم بکیرد واما اگر اب بقدر تطهیر تمام متنجس نیست بلکه بقدر تطهیر بعض است یا وضو تنها یا غسل که کفایت تطهیر بعض ووضو یا تطهیر بعض وغسل نمیکند ظاهر اینست که وضو یا غسل مقدم است بر تطهیر بعض اما اگر بقدر تطهیر بدن است لکن کفایت تطهیر رخت نمیکند بعید نیست تقدیم ان بر وضو یا غسل هفتم انکه در استعمال اب خوف ضرر بر جان یا خوف ناخوشی یا ضایع شدن عضو یا زخم شدن ان یا طول کشیدن زخم یا زیاد شدن ان یا ناسور شدن حتی انکه اگر بسبب سرما خوف ترکیدن دست وزبر شدن ان یا خوف طول کشیدن ماندن ترك یا زبری باشد در همهٔ اینها تیمم باید کرفت ودر هر یك از اینها همینکه خوف حاصل شد هرچند از قول کافری باشد کفایت میکند مسئلة هرگاه در محل خوف استعمال اب عمدا خود را جنب کرد باز هم تیمم مجزی است واعادهٔ نماز ضرور نیست هشتم انکه وقت وسعت وضو یا غسل نداشته باشد برای همان نماز که وقت ان تنگ شده

تیمم بگیرد و دیگر این تیمم بکار نماز دیگر که وقت او تنگ نیست نمی آید در صورت
بقاء و تمکن از آب و اما اگر عدم تمکن حادث شد بعید نیست که مجزی باشد
مسئلة هرگاه امر دایر شود ما بین ادراک تمام نماز با تیمم و ادراک یک رکعت
از آخر وقت با وضو اقوی در نظر اختیار اولست مسئلة هرگاه عمداً تاخیر
انداخت تا وقت تنگ شد معصیت نموده و تیمم لازم است و نماز با آن صحیح است
و احوط قضاء آنست بعد از تمکن از آب مطلب دوم بدانکه در سه موضع
در شریعت تیمم مجوز شده با وجود امکان استعمال آب اول در نماز میت که
جایز است با وجود آب و عدم خوف فوت فضیلت نماز میت با طهارت اینکه
تیمم بگیرد و نماز با تیمم بکند بجهة ادراک آن فضیلت هم چنانکه جایز است
این در صورت عدم وجود آب یا خوف فوت فضیلت دوم تیمم بجهة خوابیدن بر
طهارت همچنانکه در صورت عدم تمکن از آب مستحب است
در صورت تمکن از آن نیز مستحب است بلکه با تمکن
از خاک تیمم برخت خواب که اندک غباری داشته باشد هم مستحب است
لکن این در وقتی است که در رخت خواب که رفت بخواطرش آمد یا بنای او شد
که با تیمم باشد و اما هرگاه قبل از اراده خواب بخواطرش بوده و عمداً ترک
کرد که در وقت خواب برخت خواب تیمم بگیرد در آن تاملی هست سوم
هرگاه کسی در احد مسجدین خوابیده و محتلم شد بعضی گفته اند که با وجود
امکان غسل و طول نداشتن آن زیاده از تیمم باز هم باید تیمم بگیرد برای خروج
و برود بیرون غسل کند و این حکم خالی از شبهه نیست مطلب سوم
در بیان آن اینست که در این جاهائی که آب هست و لکن بسببهای دیگر تیمم لازم
هرگاه مخالفت نموده وضو یا غسل بجا آورد در بعض صورتها باطل است و در
بعضی صحیح است پس در صورتی که واجب است بر او صرف آب در چیز دیگر مثل

حفظ

حفظ نفس محترم و غسل نجاست هرگاه مخالفت کرد و استعمال آب در وضو و
غسل نمود باطل است و در صورتیکه شارع از بابت تخفیف و مراعات تجویز تیمم
کرده مثل اینکه لازم نکرده قیمت زیاد از برای آب بدهد یا تحمل درک رفتن
بجهة آب آوردن یا متحمل منت بجهة تحصیل آن بشود و شخص تحمل این ضرر را
نموده آب را بقیمت زیاد گرفت یا متحمل این درک و منت شد در اغلب وضو و غسل
صحیح است و همچنین هرگاه از استعمال وجع اعضا حاصل میشد و ضرر بدن
و متحمل شد لکن احتیاط شدید در این صورت ترک وضو و غسل است و اعمال
تیمم و اگر بسبب تنگی وقت تکلیفا و تیمم شد و مخالفت نموده وضو گرفت
یا غسل کرده پس اگر بجهة عبادت بوده که وقت او تنگ شده باطل است و اگر
وضو یا غسل در این وقت بجهة ثمره دیگر گرفت صحت خالی از وجه نیست و
احتیاط بهتر است مطلب چهارم در بیان آنچه بآن تیمم میشود و آنرا مرتبه
هست مترتب که تا سابقی آن ممکن است عمل بما بعد آن جایز نیست اول خاک که
مطلق باشد یعنی عرفا خاک بآن گفته شود بی احتیاج بقیدی چه سفید باشد
و چه سرخ و چه زرد و خالص باشد یعنی ممزوج نباشد بچیزی دیگر بطریقی که
از خلوص بیرون رفته باشد پس اجزاء قلیله از غیر که مضمحل باشد عیب ندارد
دوم مطلق آنچه زمین باشد از رمل و سنگ و کلوخ و گل سخت و خشت خام
و زمین گچ قبل از پختن و نحو اینها سوم در صورت عدم خاک و زمین غباری
که بسبب زدن بر چیز غبار دار جمع بشود و روی آن را بگیرد بعد دست بر آن
بزند و اگر زیاد جمع شد که خاک صدق کند داخل قسم اول میشود مسئلة
هرگاه دست بر مغصوب زد غبار آن جمع شد بر چیز دیگر و بآن غبار تیمم گرفت
ظاهر صحت است چهارم سفال و آجر و آهک و گچ پخته پنجم چیزی که غبار دارد
از خاک بنحوی که بزدن دست بر او غبار آن بدست برخورد هر چند جمع نشود که

بعد از جمع دست با و بزند مثل نمد و قالی و لحاف و جل حیوان و نمد زین و پالان
اسب و همین قدر که بزدن دستها غباری از آن بلند می شود کفایت می کند
ششم غبار گچ و آهک و خاک آجر و نحو اینها هفتم گل ترکه از خاک بوده باین
طریق که دست را بان بزند بعد آنرا تکاند که اثری از آن بماند هشتم گچ تر
و آهک که هنوز بسته نشده نهم مرکب از اینها در وقتیکه هریک بقدر تمام
هردو کف نباشد پس هر قدر از قسم سابق هریک ممکن نشود تتمه آنرا از قسم بعد آن
قرار بدهد و این مرکب اقسامی دارد که واضح اند دهم برف و یخ بنا بر قول
بعضی لکن اقوی اینست که اگر ممکن است آنها را بر بدن بمالد بطریق مسح و وضو
بگیرد باین نحو هرچند اقل غسل حاصل نشود زیرا که با حصول آن بر همه مقدم است
و بعد از آن تیمم بان نماید و احوط بعد از اینها هم قضاء نماز است مطلب
پنجم در بیان کیفیت تیمم در حالت امکان و صورت آن اینست که باطن کف هردو
دست را چه متصل بهم و چه منفصل از هم باهم بخاک میزند بعد آنها را برمیدارد
اندکی تکان میدهد که اگر از خاک بران حایل باشد بیفتد بعد از آن آنها را باهم
دیگر متصل میکند باین طریق که از سمت انگشت کوچک هردو کف را بهم متصل
کند و بهمین طریق که بهم متصل اند سینهٔ باطن هردو کف گذاشته شوند بر
قدری بالاتر از رستنگاه موی سر و بهمان حالت مسح بکشد آنها را از بالا
بپایین تا ابروها و بالای بینی بنحویکه همه پیشانی و آنچه از جبینین فرا گرفته مسح
بشود و بعضی از علماء فرموده اند که احتیاطا بر گرداند دستها را که بهمهٔ
آنها مسح بشود و بعضی فرموده اند که مقابل خط فاصلهٔ میان دو کف دست
چون بی مسح میماند قدری دستها را این طرف نموده و آنرا مسح کند و این احتیاط
چندان تاکیدی ندارند همان مسح بنحویکه گفته شد کافی است بعد از آن مسح
کند همه طول پشت ظاهر کف دست راست را از بند دست که مچ باشد تا سر

انگشتان

انگشتان بهمه عرض باطن کف دست چپ بعد از آن مسح کند تمام طول ظاهر
کف دست چپ را بتمام عرض دست راست و در این مسحها چند ملاحظه باید
بشود اول آنکه در وقت مسح کفهای دست مسح کننده را خوب بخواباند و متصل
کند بر ممسوح که سر موئی از محل ممسوح بی مسح نماند دویم آنکه آن مسح شده
برقرار باشد و مسح کننده بر او بگذرد و اگر هردو را حرکت داد محل اشکال است
سیم خود سر انگشتان و ما بین انگشتان و حاشیهٔ بیرون ابهام و حاشیهٔ
بیرون انگشت کوچک داخل در ظاهر در مسح تیمم نیستند و همچنین ما بین
چروک بند انگشتان را ظاهر است که رسیدن ماسح بانها ضرور نیست چهارم
لازم است آنکه ماسح را از بند دست بالاتر بگذارد و احوط اینست که یک مرتبه
کشیده شود و اگر قدری مسح نمود و دست برداشت یا تامل کرد بعد آنرا باتمام
رسانید هم عیب ندارد اگر فورا باشد پنجم آنکه حایلی بر ممسوح نباشد پس
انگشتر را باید بیرون آورد بلکه ماسح هم باید بی حایل باشد و اهم مسائل در این
مقام اینست که آیا یک ضربه یعنی یک مرتبه دستها را بر خاک زدن برای مسح
روی و دستها کافی است یا یک ضربهٔ دیگر بجهة دستها علیحده ضرور است
بعضی قائلند بکفایت یکی مطلقا و بعضی قائلند بلزوم دو ضربه مطلقا و
بعضی در بدل وضو یکی را کافی و در بدل غسل دو تا را لازم میدانند و
این قول خالی از قوة نیست لکن احوط در هر دو قسم اینست که یک ضربه که زد
فورا مسح روی و دستها نماید بعد یک ضربه بجهة مسح دستها ثانیا بعمل آورد
و نهایت احتیاط اینست که بعد از دو ضربه دست راست را تنها بر زمین
بزند برای مسح دست چپ تنها و بدان که لازم است در تیمم مباشرت افعال و
موالات یعنی فاصله ما بین افعال آن نشود هرچند بدل غسل باشد و ترتیب
بنحویکه گفته شد مسئله اگر شک در افعال تیمم شد ما دامیکه مشغول است

بان لازم است عود مطلب ششم در اقسام تیمم اضطراریست بدانکه این
کیفیتی که بیان صورت تیمم شد در حالت امکان است وهرگاه ممکن نباشد
بچند قسم دیگر میتوان تیمم نمود که انها را تیمم اضطراری میگویند که اگر تیمم
اختیاری نشد انها لازم اند واگر انها هم نشد ند شخص فاقد طهورین می شود پس
حاصل حالات متصوره نسبت بطهارت شخص پنج است اول تکلیف بوضو یا
غسل اختیاری دویم بعد از ان تکلیف بوضو یا غسل اضطراری سیم بعد از ان
تکلیف به تیمم اختیاری چهارم بعد از این تکلیف به تیمم اضطراری پنجم بعد از
عدم امکان همه فاقد الطهورین که اداء نماز از او ساقط است وقضاء ان و
لکن احوط اداء انست در حالت بی طهارتی وقضاء انست بعد از تمکن از احد
طهورین ومقصود الان بیان تیمم اضطراری است وان پنج قسم است اول تیمم
تولیه وان نسبت بعجز خود شخص است از افعال تیمم پس دیگری را متولی قرار
میدهد باین نحو که خود نیت کند وان شخص دستهای همین شخص را که تیمم تکلیف
اوست برمیدارد و برزمین می زند و بانها مسح پیشانی و دستهای او را میکند
واگر ممکن نشود متولی دستهای خود را بزمین بزند بهمان قسم که بر خود شخص
لازم بود و دو دستهای ان شخص مکلف به تیمم را مسح کند ولازم است تحصیل
متولی هرچند باجرت باشد وهرچند باجرت زیاد باشد مگر زیادتی که باعث
ضرر کلی بحال او باشد دویم تیمم تقیه است وان نسبت بکیفیت است هرگاه شرط
تقیه بعمل امد لازم است تیمم گرفتن بنحویکه مخالفین تیمم میکنند وصحیح است
لکن باید در جائی که حکم نزد انها زیادتر مسح نمودن است در نیت همان ملاحظه
قدر واجب کند پس در مسح هم صورت نیت بهمان مسح پیشانی باشد سیم اضطرار
نسبت بانچه باو تیمم گرفته می شود بعد از ترتیب انها که سابقا گفته شد هرگاه
انچه براو دست را میزند وسعت همه کف دست را ندارد مکرر میکند زدن دست را

تا اینکه همه کف براو زده شود وهرگاه ممکن نباشد هر قدر از کف که میرسد کفایت
میکند اگرچه قدری از او بماند که بر نخورد وهرگاه بغیر از خاک مغصوب
خاکی دیگر نباشد تیمم ساقط است لکن هرگاه شخص محبوس باشد در مکان
غصبی تیمم برزمین انمکان جایز است چهارم اضطرار نسبت بماسح هرگاه
قدری از کف بریده باشد به تتمه ان مسح کند وهرگاه یک کف او تمام بریده باشد
بهمان یکی مسح روی کند وبذراع ان دست کف بریده مسح ظاهر کف این
دست نماید واحتیاطا ظاهر این کف را برزمین بمالد واحتیاطا نایب گرفته
وان نایب بباطن کف خود مسح ظاهر همین کف موجود او هم نماید واگر زخمی
یا شکستگی در کف باشد که نتوان بان مسح نمود چیزی بران ببندد وبان مسح
کند واگر برزمین زدن ممکن نباشد برزمین بگذارد واگر زدن بباطن
کف ممکن نباشد ظاهر کف را بزمین میزند وبر ظاهر کف مسح میکند واگر
باطن نجس باشد وازاله نتوان نمود بهمان طریق مسح میکند پنجم اضطرار نسبت
بممسوح پس هرگاه چیزی از ان قطع شده باشد اکتفا بمسح انچه باقی مانده
می شود واگر جبیره بران باشد برجبیره مسح کند واگر بره ماسح وممسوح هردو
هردو جبیره باشد جبیره برجبیره مسح کند وباید برجبیره حکم اصل را جاری کند
در ابتدا با علی وغیران ششم اضطرار نسبت بشرائط در مقامی که ساقط می شوند
بتفصیلی که در محل خود گفته شده وبعد از عدم تمکن از اب واز این مراتب طهارة
اضطراریه شخص فاقد الطهورین می شود وحکم ان بیان شد مطلب هفتم
در مسائل متعلقه به تیمم است **مسئلة** تیمم پیش از دخول وقت جایز نیست
هرچند به نیت مهیا شدن یا بر طهارت بودن باشد واما هرگاه تیمم گرفت
در اخر وقت بجهة نمازی وهنوز نقض نشده وقت نماز دیگر داخل شد ظاهر
اینست که بان تیمم میتواند نماز در اول وقت بکند **مسئلة** هرگاه وقت نماز

شد آیا میتواند در اول وقت تیمم نماز کند مطلقا یا لازم است تاخیر تا آخر وقت مطلقا یا اینکه تفصیلی هست که اگر امید رفع عذر هست لازم است تاخیر تا آخر وقت و اگر امیدی نیست جایز است تقدیم قول اول خالی از قوة نیست و احوط ثانی است و اقوی ثالث است **مسئلة** هرگاه نماز قضا بذمه شخص باشد میتواند نماز قضا را با تیمم بکند در همان حالی که یکی از اسباب تیمم هست هرچند یقین داشته باشد که اگر تامل بکند تا وقت دیگر عذر رفع می شود حتی اینکه اگر بداند تا ساعت دیگر رفع میشود انتظار آن لازم نیست هرچند احوط است در صورت سعه وقت قضا **مسئلة** نمازی که نذر مطلق نموده همین حکم را دارد **مسئلة** نماز اجیری با وجود تیمم در سعه وقت خالی از احتیاط نیست و اقوی صحت است **مسئلة** نماز مستحبی مطلقا با وجود سبب تیمم جایز است و انتظار رفع عذر ضرور نیست **مسئلة** تیمم در محل خود جانشین وضو و غسل می شود بجهة هر چیزی که مباح میکند آنرا وضو یا غسل حتی دخول مسجد برای جنب و حائض **مسئلة** تیمم بدل از غسل جنابت بحدث اصغر هم میخورد و آیا بعد از آن همیشه باید تیمم بدل از غسل جنابت کند تا متمکن از غسل شود یا آنکه همان تیمم اول بدل است بعد از آن وضو میگیرد یا تیمم بدل از وضو تا اینکه متمکن از غسل شود اقوی اول است و احوط اینست که بعد از آن تیمم اول که باز تیمم بدل از غسل میکند وضوئی هم بگیرد یا تیمم بدل از وضو **مسئلة** در جائیکه هم غسل ضرور است و هم وضو مثل حدث حیض و مس میت دو تیمم باید بعمل بیاورد و احوط اینستکه اول یک تیمم بجهة رفع حکم آن حدث بجا بیاورد و بعد دو تیمم بدل وضو و غسل را و اگر آب برای یکی باشد غسل را مقدم بدارد و اگر بقدر وضو باشد وضوئی بگیرد و تیممی بدل غسل و احوط در اینصورت تیمم دیگر است نیز بدل وضو یا غسلی که بجا آورده است و وجه

این احتیاط بتامل ظاهر میشود **مسئلة** تیمم بمحض متمکن شدن از آب باطل میشود اگر داخل نماز نشده و هرگاه داخل نماز شده و هنوز رکوع نرفته است نماز را بهم زند و وضو بگیرد و هرگاه بعد از رکوع است نماز را تمام کند **مسئلة** نماز مستحبی باطل میشود بتمکن آب در هرجا که باشد **مسئلة** تیمم بدل غسل میت هم می شود اگر آب نباشد لکن تا دفن نشده است اگر متمکن از آب شد باید غسل داد هرچند نماز او را کرده باشد و احوط بلکه اقوی لزوم اعادهٔ نماز است **مسئلة** بر نیت بدلیت هر غسلی از اغسال میت یک تیمم بجا آوردن و بعد از آن عوض مجموع یکی که چهار تیمم بشود احوط است **مسئلة** هرگاه چند سبب برای غسل حاصل شد ظاهر اینست که تداخل در تیمم مثل خود اغسال مجزیست و احوط تعدد است یا تاخیر تیمم بدل از غسل جنابت و وضوء هر غسلی را قبل از تیمم آن بجا آوردن هرگاه آب وضو ممکن است نهایت احتیاط است

مقدمه دوم از مقدمات نماز طهارت از خبث است یعنی پاک نمودن بدن و لباس از نجاسات و باید دانست اولا که نجاسات چه چیزند و ثانیا که بچه طریق نجس میکنند و ثالثا احکام آنها در شریعت چه چیز است و رابعا تطهیر از آنها بچه طریق است و خامسا که تنجس و تطهیر بچه ثابت میشود و هر یک از این مطالب علیحده بیان میشود **مطلب اول** در بیان نجاسات بدانکه ده چیزند که شارع مقدس آنها را نجس قرار داده است یعنی اجتناب از آنها را در بعض مقامات خاصه که بیان میشوند مقرر فرموده اول و دوم بول و عذره از انسان و هر حیوان حرام گوشت که بسبب بریدن رگ او خون بقوت و جستن بیرون می آید پس حیوانات حلال گوشت همه و حیوانات حرام گوشت که خون جهنده ندارند بول و فضلهٔ ایشان پاک است و تفاوتی نیست در این حکم ما بین طیور و غیر آنها و ما بین بری و بحری و ما بین آنچه بالذات گوشت او حرام است یا بالعرض حرام شده باشد مثل جلال و حیوان حلال گوشتی که انسان

اورا وطی نموده باشد که گوشت او و گوشت نسل و حرام میشود و نجاست اینها
بعد از خروج است پس اگر در محل خود که هستند چیزی باینها برخورد برطوبت
و بیرون اید بی انکه بعین نجاست الوده باشد پاکست پس هسته ودیك که بیرون
اید وملوث نباشد پاکست وسر شیشهٔ اماله هرچند که در باطن بنجاست برخورده
خورده باشد لکن حال الوده نباشد پاك است سویم خون از هر حیوانی که
رك جهنده دارد وهرچند حلال گوشت باشد واستثناء می شود از این حکم
خونی که میان گوشت و میان دل میباشد وخونی که در شکم حیوان میماند
بعد از تذکیه وبیرون رفتن خونی که بیرون امدن ان متعارفست همینکه
بقدر معتاد خون ان حیوان بیرون امد بعد از ذبح انچه میماند پاك است
وخون پاك بعضی از افرادان حلال است مثل خون لای گوشت وبعضی از ان
حرام است اگرچه پاك باشد مسئلهٔ خون حیوانات تذکیه شده بغیر ذبح
مثل شکار شدهٔ تیر کمان یا سك شکاری نیز پاك است مگر ان خونی که از
موضع تیر یا گرفتن سك باشد بلکه میتوان گفت هم خون بچهٔ میان شکم
که بتذکیهٔ مادر حلال شده هم پاکست مسئلهٔ خون میان شکم حیوان
اگر علم هست که بسبب نفس کشیدن از خون کردن کشیده یا بسبب بلند
جای سر از خون کردن یا سر امده نجس است وباقی خون را هم نجس میکند واگر
بدانیم خون ماندهٔ میان شکم است پاك است واگر شك بشود در خون
میان شکم که ایا بعد از خون تذکیه مانده یا از خون تذکیه دران داخل شده
بسبب نفس کشیدن ونحوان اقوی اینست که حکم بنجاست
ملاقی ان نمی شود اما حکم بطهارت ان خون هم مشکلست
مسئلهٔ خون که میان شیر پیدا می شود وقت دوشیدن نجس است
مسئلهٔ خون میان تخم مرغ اگر خون علقه است یعنی مبدء جوجه است نجس است

واگر خونی است که علقه نیست حکم بنجاست ان مشکل است واحوط اجتناب است
چهارم منی از هر حیوانی که خون جهنده دارد پنجم میتهٔ هر حیوان که خون جهنده
دارد اگرچه حلال گوشت باشد ومراد از میته حیوانی است که بی تذکیهٔ شرعیه
روح از او رفته یا اینکه هنوز داخل او نشده پس سقط قبل از ولوج روح هم
نجس است چه انسان وچه حیوان وچه جوجهٔ طیور که هنوز روح دران ندمیده
است لکن انچه حیوة دران حلول کرده بمردن نجس می شود پس اجزائی که حیوة
وحس ندارند از میته مثل شاخ واستخوان ودندان ومنقار وسم وچنگال
وناخن وپشم وموی وکرك اینها همه پاك اند وتخم مرغ مرده که در میان شکم
اوست هرگاه پوست بالای ان سخت شده باشد پاك است وحلال است و
شیردان بره وبزغالهٔ مرده یا پنیرمایه که دران است پاك است لکن ظاهر تخم
وشیردان که بارطوبت ملاقات میته کرده باید تطهیر شود وبعضی از علماء اعلام
حکم فرموده اند بطهارت شیری که از پستان میته بیرون می اید واحوط خلاف
اینست وبدانکه در حکم میته است هرجزوی که از زنده جدا شود از اجزائی که
حیوة درانها حلول کرده مگر بعض اجزای ریزه از پوست بدن انسان که
که از دمل وزخم وثالول وگاهی از لبها وگاهی بسبب خاریدن بدن وگاهی بسبب
کندن مو جدا می شوند اینها پاك اند ونافهٔ مشك که از اهوی زنده جدا می شود
پاك است لکن خالی از اشکال نیست اما از دست مسلمان که گرفته شود بی اشکال
است وبدانکه در شریعت هر حیوانی که روح از او برود بی تذکیه میته است
وکل اقسام میته حرام میباشد لکن نجس از او انحیوانی است که خون جهنده
داشته باشد پس میتهٔ ماهی حرام است لکن نجس نیست وتذکیه در شریعت
نسبت بحیواناتی که قابل تذکیه اند هشت قسم است اول تذکیه بصید کردن
بسك شکاری دویم تذکیه بصید کردن بالات آهن ومعنی تذکیه بصید انست

اگر حیوان وحشی هرگاه شکار بشود بکیفیتی که بیان می‌شود حلال می‌شود که دیگر محتاج بسر بریدن نباشد سوم تذکیه بعقر چهارم تذکیه بذبح پنجم تذکیه بنحر ششم تذکیه بالتبع هفتم تذکیه به بیرون آوردن هشتم تذکیه باخذ و بجهة هر یک از این هشت قسم کیفیتی است اما اول پس هرگاه سگ را تعلیم بدهد مسلم یا کافر باین نحو که هرگاه صاحبش او را بفرستد برود و اگر اشاره بکند برای برگشتن برگردد و عادت بخوردن از آن شکار نداشته باشد و چنین سگی را مسلمی بقصد شکار روانه کند و وقت روانه کردن اسم خدا را ببرد و سگ برود و آن حیوان را بگیرد و صاحب آن بزودی متعاقب بر سر او برسد و مرده باشد بزخم سگ یا نمرده لکن استقرار در حیوة او نباشد و بعد فوراً بمیرد یا استقرار داشته باشد لکن بقدر زمان تذکیه فرصت نشده بمیرد آن حیوان حلال است دیگر سر بریدن او ضرور نیست **مسئله** هرگاه حیوة آن برقرار می‌بود و زمان هم وسعت داشت لکن بسبب آنکه در جائی افتاده بود بدست آوردن او طول کشید تا اینکه مرد ظاهر اینست که حلال است **مسئله** هرگاه بسبب کارد همراه نبودن طول کشید تا اینکه حیوان مرد حلیت آن محل اشکال است و قول بحرمت خالی از قوه نیست **مسئله** هرگاه زیاد از متعارف طول داد در رفتن بر سر صید برای آنکه کلب او را گرفته و وقتی که رفت مرده بود حلیت آن محل اشکال است **مسئله** هرگاه سگ معلم خود بخود بقصد شکار رفت بی اطلاع صاحبش و صید را گرفت و کشت حرام است و هرگاه در اثناء رفتن او را دید و منع کرد او را از رفتن پس ایستاد بعد او را روانه کرد و اسم خدا را برد صید او حلال می‌شود و اگر او را در اثناء رفتن تحریص کرد پس تندتر رفت و صاحب آن قصد کرد نیز حلال می‌شود و لکن خالی از احتیاط نیست و اگر بصدا کردن او تغیری بحال او هم نرسید و همچنان که می‌رفت رفت کشته

او

او حلال نیست **مسئله** قصد صید که شرط است آیا معنی او اینست که همینکه قصد کرد که سگ را بفرستد بجهة شکار کافی است هرچند شکاری را بچشم ندیده باشد یا اینکه باید ببیند و قصد یکی معین کند یا قصد یکی از چند آهو که دیده است مثلاً هم کفایت می‌کند قسم اول محل اشکال است و دوم بی شبهه است حلیتش و در سیم اظهر کفایت است قسم دویم از تذکیه بصید اینست که حیوان وحشی را شکار کند بتیر کمان یا با آلات آهن مثل شمشیر و نیزه و حربه و قمه و غیر آنها از آنچه حیوان را زخم کند بشرط آنکه در وقت انداختن تیر یا زدن حربه اسم خدا را ببرد قسم سوم از اقسام تذکیه تذکیه بعقر است و آن زخم زدن حیوان غیر وحشی است در غیر مذبح هرگاه بسبب طغیان یا افتادن او در جای تنگی بریدن مذبح او ممکن نباشد و بیان آن اینست که بعض حیوانات که از اصل وحشی نیستند گاهی وحشی می‌شود که حلال می‌شوند بهمین طریق که بعد از تسمیه هر جای او را زخم بزنند حکم تذکیه بر آن جاریست دیگر نه احتیاج بگلو بریدن و نه استقبال قبله است و این در مثل گوسفند و گاو و شتر و گاومیش در چند حالت می‌شود یکی آنکه در گودالی بیفتد که نتوان زنده بیرون آورد یا در چاهی بیفتد و دیگر آنکه هرگاه یاغی شد که بدست نیاید و اما اگر در میان رودخانه باشد یا در میان گل یا که خوف تلف آن باشد اجراء حکم هم بر آن بعید نیست قسم چهارم تذکیه بذبح است در جمیع حیوانات قابل تذکیه و کلام در شروط ذابح و آلت ذبح و کیفیة ذبح و شروط و احکام آنست پس در اینجا چهار مطلب است **مطلب اول** در شروط ذابح شرط است در او اسلام پس ذبیحه کافر حرام است هرچند ذبح را بقاعده اسلام بجا بیاورد و فرقی در کافر ما بین بت پرست و هندو و اهل کتاب و غیر ایشان نیست و مرتد هم کافر است و همچنین حرام است ذبیحه خوارج و نواصب لکن ذبیحه سایر مخالفان مذهب حلال است و نابالغ از اولاد مسلمین در حکم مسلم است هرگاه ممیز باشد و تفاوتی

نیست مابین ذبیحه مرد و زن و خنثی و غلام و کنیز و بینا و نابینا و کامل و سفیه و
جنب و حائض بعد از تحقق اسلام **مطلب دویم** در آلت ذبح شرط آن این است
که از آهن باشد پس ذبح بکارد مس و برنج و طلا و نقره مجزی نیست مگر در صورت
اضطرار که آلت آهنی حاضر نباشد و خوف این باشد که حیوان از دست برود که در آن
حال بهر چه ببرد حتی بشیشه و سنگ تیز و نی کفایت میکند **مسئله** آیا در صورت
لابدیه با دندان و ناخن هم میتوان ذبح کرد یا نه محل اشکال است **مطلب سیم**
در کیفیت ذبح است و در آن هفت شرط است اول آنکه چهار رگ از گلوی حیوان
بریده شود حلقوم که محل نفس است و مری که محل فرو رفتن آب و علف است و ودجان
که دو رگند در دو طرف آنها دویم آنکه این چهار باید از طرف پیش بریده شوند
پس اگر از قفا بریده شدند حلال نمی شود سیم باید بریده بشوند از طول نه بطول
و بعرض نه از عرض و اگر منحرف بریده شود بنحویکه از طول نه از عرض بریده شده
عیب ندارد چهارم باید بموالات قطع شود پس اگر اندک اندک ببرد و قبل از اتمام
آن حیوان بمیرد حرام است بی شبهه و اگر حیوة او در حین اتمام غیر مستقر باشد هم
محل اشکال است بخلاف اینکه اگر پی در پی ببرد و قبل از اتمام حیوة غیر مستقر
شود که عیب ندارد پنجم باید محل بریدن زیر حلقوم متصل بسر باشد پس اگر از پایین
گردن متصل بسینه ببرد محل اشکال است اگرچه چهار رگ را ببرد ششم آنکه تمام
سر را جدا نکند پس هرگاه عمداً تمام سر را جدا نمود بعضی گفته‌اند آن حیوان حرام است و
بعضی گفته‌اند آن فعل حرام است لکن اگر بی اختیار بسبب تیزی کارد سر جدا شد عیب
ندارد هفتم اینکه تمام چهار رگ قطع شوند پس اگر پوست نازکی از یکی از آنها بماند
حلال نمی شود **مسئله** حکایت مهره که در لسان مردم مشهور است باید در طرف
سر بماند در شریعت وارد نشده لکن اهل خبره شهادت میدهند که تا آن در طرف سر
نماند چهار رگ بریده نمیشوند بلکه جدا میشوند پس از این بابت ملاحظه آن لازم است

و اگر قدری از آن در سر بماند شاید کافی باشد لکن خالی از اشکال نیست
مطلب چهارم در شروط ذبح اول اینست که باید ذبیحه روی بقبله باشد
یعنی گلوی او و شکم و مقادیم بدن او روی بقبله باشد و آیا لازم است
که ذابح روی بقبله باشد یا نه احوط اینست اگرچه اظهر عدم لزوم است
دویم آنکه در وقت ذبح یعنی مقارن شروع بریدن اسم خداوند عالم را بزبان
جاری نماید بگفتن بسم الله یا الله اکبر یا الله تنها و اما ذکر صفات خدا
مثل خالق و رازق و واجب یا اسم فارسی او را پس اکتفا بآن مشکل است
مسئله این دو شرط که گفته شد برای ذبح در صورت تذکر و علم است
پس هرگاه فراموش نمود توجیه بقبله را عیب ندارد و همچنین اگر طرف
قبله مشتبه باشد ساقط میشود و اگر فراموش نمود اسم خدا را نیز عیب ندارد
و ذبیحه حلال است و مستحب است که وقتیکه خاطرش آمد بعد از ذبح بگوید بسم الله
علی اوله و آخره **مطلب پنجم** در شروط ذبیحه و آنها پنج شرط اند اول اینکه
قبل از ذبح حیوة مستقره داشته باشد و معنی آن اینست که قدری از روح
بیرون نرفته باشد مثل محتضر اگرچه مردنی باشد در همان ساعت بسبب شدت
زخم یا صدمه دیگر دویم آنکه بعد از ذبح خون معتدل بیاید یعنی خون
بجستن روان شود نه بسکینی و قطره قطره مثل خون میت و روان شدن
خون هر حیوانی بسبب حال اوست سیم آنکه بعد از ذبح حرکتی داشته باشد
هرچند بچشم یا دست یا پا یا دم باشد چهارم آنکه مردن او باین جهت باشد
پس اگر بعد از سر بریدن در آب افتاد و باین جهت مرد محل اشکال است و همچنین
هرگاه شکم او را پاره نمودند و بجهت هر دو بمیرد پنجم آنکه روح از بدن او برود
پس اگر عضوی از او جدا نمودند بعد از ذبح و قبل از خروج روح حکم بحلیت
آن مشکل است **قسم پنجم** در تذکیه بنحر است و آن در شتر است تنها و کیفیت

ان زدن حربه یا کارد است در گودی گلوی او با همه شرائط که در ذبح گفته شد
واگر شتر را ذبح کنند حلال نمی شود قسم ششم تذکیه بتبعیه است وان در بچه
حیوان است که در شکم او باشد در وقت تذکیه ان وتفصیل کلام در اینمقام
اینست که بچه حیوان یا خلقت او تمام نشده یعنی هنوز موی وکرک ان تمام بیرون
نیامده یا خلقت او بروییدن مو وکرک ان تمام شده پس اگر خلقت او تمام نشده
بتمام روییدن موی او حرام است چه از زنده جدا شود چه از مرده چه از کشته تذکیه
شده واگر خلقت او تمام است یا از زنده جدا می شود از زنده یا از مرده یا از کشته یا مرده جدا
می شود از زنده یا از مرده یا از کشته پس اگر زنده جدا شد از زنده یا از مرده یا از کشته
وزمان حیوة او بقدر تذکیه او باشد بی تذکیه حلال نمی شود واگر مرده جدا شد
از مرده یا از زنده حرام است بی اشکال واگر مرده جدا شد از کشته تذکیه شده حلال
است بتبعیت مادر او واحتیاج بتذکیه دیگر ندارد واگر زنده باشد وزمان وسعت
تذکیه او را نداشت وفورا مرد قول بحلیت وجهی دارد لکن احوط بلکه اقوی لزوم
اجتنابست وبدانکه ان بچه که تام الخلقه جدا شده از تذکیه شده اگر معلوم باشد
که از اصل در شکم روح در ان ندمیده بود حلیت او بی اشکال است واگر یقین شد
که روح داشته ومرده است باز هم اقوی حلیت اوست ولکن بعضی از علماء قایل بعدم
حلیت این قسم شده اند قسم هفتم تذکیه ماهی است بگرفتن یا نگاه داشتن
در انچه بجهة شکاران قرار داده بشرط انکه در اب بمیرد پس اگر ماهی را بدست گرفت
یا بدام امد یا در چیزی که بجهة نگاه داشتن ان قرار داده افتاد هرچند انشخص که
جا را قرار داده حاضر نباشد کفایت می کند واما اگر خود ماهی در اب مرد یا
بیرون افتاد ومرد حرام است مسئله هرگاه کافری از اب بیرون بیاورد
حلال است بشرط انکه مسلم او را نگاه کرده باشد که زنده او را از آب بیرون اورده
مسئله هرگاه ماهی خود را از اب بیرون انداخت در جائی که بجهة شکار کسی امد او را

نداده است وشخصی بان نگاه کرد تا مرد محل اشکال است واگر بر سر ان رفت واو را
اخذ نمود وگذاشت تا مرد حلال است بی شبهه مسئله اگر ماهی بعد از
گرفتن در اب بمیرد هرچند میان دام باشد حرام است مسئله ماهی که در
اصل حلال است هرگاه مرد بی صید پاک است وحرام وماهی که از اصل حرام است
هم پاک است وروغن انها پاکست لکن جریان جمیع احکام تذکیه در این ماهی حرام
هرچند مثل ماهی حلال صید شود مشکل است وپاکی او ملازمه با مذکی بودن
ندارد وثمره این مسئله در بعض احکام خاصه بمیته غیر از نجاست ظاهر می شود
مسئله اگر ماهی را گرفت ویك وصله از او برید وباقی او در اب رفت انوصله
حلال است واما اگر در اغالت که در ابست یك وصله از او جدا نمود وباقی او
رفت حلال نمی شود مسئله اگر معلوم شد که قدری ماهی مرده در محل
مقرر برای صید هم داخل شده ومشتبه شده اند احوط اجتنابست از همه
مسئله اگر در شکم ماهی ماهی دیگر پیدا شد پس اگر معلوم شد که در وقت
بیرون اوردن از اب زنده بوده بعد مرده حلال است واگر محل اشتباه باشد
احوط اجتنابست مسئله حیوانات دریا همه حرام گوشتند مگر ماهی
فلس دار وطیوران وایا همه این حیوانات حرام گوشت قابل تذکیه هستند بجهة
پوست واستخوان وبعض اعضای انها یا اینکه هرچیز که شبیه او از صحرائی
قابل تذکیه است مثل گاو واسب ان هم قابل است وهرچیز که شبیه او قابل
نیست او هم قابل نیست واگر قائل شدیم که قابلند ایا کیفیت تذکیه در انچه خون
جهنده دارد ذبح است وانچه ندارد اخراج از اب مثل ماهی حلال یا همه
باخراج تذکیه می شوند واحتیاج بذبح ندارند یا هم محتاج بذبح اند مسئله
محل اشکال است بعضی قائل شده اند که مطلق حیوان دریا که خون جهنده
دارد قابل تذکیه است حتی مثل سگ دریائی وخوك دریائی ودرسك دریائی

بخصوص تذکیه وارد شده وچون جریان تذکیه در انها بخصوص دلیل خاص
ندارد وافاده دلیل عام مشکل است لهذا در حکم تامل هست مگر بعض حیوانات
مخصوصه که تذکیه انها وارد شده است قسم هشتم تذکیه ملخ که بمحض گرفتن
حلال میشود هرچند که بعد بمیرد یا هنوز زنده باشد واگر در صحرا یا آتش گرفته
ملخ افتاد وپخته شد حلال نمیشود مگر انکه آتش را بقصد شکار واخذ انها
قرار داده باشد وهرگاه ملخ قبل از اخذ بمیرد حرام است واگر مرده قبل از اخذ
با مرده بعد از اخذ مخلوط شد باید از همه اجتناب نمود ششم وهفتم سگ وخوک
بری است که مجموع انها حتی موهای انها نجس عینی است واما سگ وخوک بحری
پاکست هشتم خمر است یعنی هر مایع که مست میکند از هرچه که باشد نجس است
واما جامد یعنی خشک مثل بنگ وبخوان نجس نیست وبدانکه چند چیز اند که
ملحق میشوند بخمر در حرمت ونجاست هرچند که مست کننده نباشد بعضی از انها
بحسب احتیاط وبعضی بحسب فتوی اول اب انگور که بفشار دادن ان بیرون
امده همین که جوش باتش یا بگرمی هوا یا بماندن یعنی هم خورد بنحوی که بالای ان
بپایین رفت هرچند مست نکند وهمچنین هرگاه انگور در اب جوش خورد طعم
ان در آب تاثیر نمود یا اینکه بماندن میان آب طعم ان در اب تاثیر نمود بعد از ان
جوش خورد در این صور بمحض جوش خوردن حرام میشود قطعا ونجس میشود بنابر
قول مشهور وحلال وپاک شدن ان موقوف است بر اینکه دو ثلث او برود بعد از جوش
امدن هرچند رفتن هر دو ثلث بجهت جوش نباشد پس هرگاه قبل از جوش بسبب گرمی هوا یا افتاب
دو ثلث ان برود ثمر ندارد یعنی باز اگر جوش امد حرام ونجس میشود وهرگاه بعد از اندکی جوش خوردن
بسبب گرمی هوا یا افتاب دو ثلث او برود پاک میشود ودیگر بعد هرچه جوش بخورد عیب ندارد
مسئله هرگاه دو سه دانه انگور در میان دیگ بزرگی که اب زیاد دارد باشد جوش بخورند
لکن صدق اب انگور وعصیر بر ان نشود عیب ندارد اما اگر یک قطره اب انگور جوش خورده در ان

افتاد

افتاد نجس میشود البته دوم ابی که انگور یا مویز یا خرما در ان گذاشته شود وقدری
بماند که بهم بخورد وکف بالا بیاورد حرام ونجس میشود هرچند هنوز مسکر
نشده باشد سوم فقاع که از اب جو بعمل میاورند وهرچند که مسکریت او ظاهر
نباشد حرام ونجس است چهارم اب مویز یا کشمش هرگاه جوش بخورد ودو ثلث او
کم نشده باشد بعضی از علما حرام میدانند وبعضی علاوه بر این نجس هم میدانستند
واقوی طهارت است لکن احتیاط شدید دارد وهرگاه مویز یا کشمش از ابتداء
در اب مضاف یا در مثل شیره انار دانه یا عسل جوش بخورد احتیاط ان کمتر است
مسئله کشمش هرگاه میان روغن سرخ نموده بعد در میان طعام یا کله پاچه
یا دلمه بگذارند که بسبب سرخ شدن اب از او جدا نشود که جوش بخورد دیگر
اشکال ندارد واگر شک داشته باشد نیز بی اشکال است مسئله
کشمش که میان پلو میگذارند عیبی ندارد هرچند سرخ کرده نباشد واما سرخ
نکرده در دلمه وکله پاچه که اب از ان جدا میشود وجوش میخورد خالی از احتیاط
نیست پنجم اب خرما وشیره دم عمر خرما هرگاه جوش بیاید ودو ثلث او نرود بعضی
قائل بحرمت ان شده اند وقول بنجاست هم هست لکن اقوی حلیت وطهارت است
وهمان وجوهی که در مویز گفته شد که باعث قلت اشکال اند در این هم میایند نهم
از نجاسات کافر است یعنی کسیکه مذهب او انکار وحدت صانع یا نبوت پیغمبر
یا معاد نماید بدل وزبان یا بزبان تنها واما کسانیکه مذهب ایشان بحسب
ظاهر اسلام است پس چند صنف از ایشان محکوم بنجاست است اول مرتدین که
بمحض ارتداد از اصول اسلام نجس میشوند اگرچه بتوبه پاک بشوند در بعض مقامات
واز جمله ارتداد است انکار ضروری دین مثل انکار وجوب نماز وحرام بودن
ظلم بر مردم ونحو اینها دوم مجسمه یعنی کسانیکه مذهب ایشان اینست که خدا
جسم است مثل اجسام یا جسم است نه مثل اجسام وقول بنجاست ایشان خالی از قوة

نیست لکن در مثل بسیاری از عوام و زنها که بحسب تصور خود خدا وند عالم را
جسمی بزرگ خیال میکنند در اسمان اما بعد از تنبیه ایشان باینکه جسمیت و مکان
بر خدا جاری نمیشود این اعتقاد از ایشان میرود حکم بنجاست ایشان مثل مجسمه
بطریق اول مشکل است سوم قائلین بوحدت وجود یا وحدت موجود که
از طوایف صوفیه اند هرگاه معلوم شد که حقیقة قائل بحلول و اتحاد و عینیة
خالق و مخلوق اند حکم بنجاست ایشان می شود و اگر بعض تاویلات بجهة این تعبیرات
و کلمات میکنند حکم بنجاست ایشان نمی شود چهارم مجبره یعنی کسانیکه معتقد
باینکه مردم در افعال خود مجبورند و اینکه خداوند ایشان را براین فعل جبر نموده است
که مستلزم اینست که ثواب و عقاب باطل شود حکم بطهارت اینها مشکل است پنجم
خوارج یعنی کسانی که متدین هستند ببغض و دشمنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
علی بن ابیطالب علیه السلام و اینها نجس اند و همچنین یک قسم از نواصب که بخصوصه
عداوت با نحضرت دارند هرچند متدین بان نیستند ششم غلاة که قائل بخدائی
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هستند و اینها داخل اقسام کفارند و نجس اند و اما
هرگاه معتقد باشند بخدا وند عالم لکن بگویند که تفویض خلق کردن و روزی دادن
بان حضرت نموده باعث کفر نمیشود اگرچه اعتقاد بان محل اشکال است هفتم منافقین
یعنی کسانیکه بدانیم قلبا اعتقاد ندارند بشهادتین و لکن بحسب ظاهر اظهار اسلام میکنند
و حرفی از ایشان که دلالت بر بی اعتقادی ایشان باشد از ایشان بروز نکرده باشد
بعضی قائل شده اند بنجاست ایشان بجهة انکه شهادتین وقتی دلیل اسلام اند که
شک داشته باشیم قلب موافق است یا نه اما با علم بمخالفت دل با زبان دلیل نیستند
و بعضی قائلند بطهارت بمحض این اظهار و عدم اظهار خلاف بزبان هرچند ظهور
خلاف در دل باشد و این قول خالی از قوة نیست و سیره و طریقه حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و اله و صحابه کبار او این بوده که از منافقین اجتناب نمیکردند و در ملاقات

بارطوبت با ایشان تطهیر نمیکردند قسم دهم از نجاسات عرق جنب از حرام است یعنی
هرگاه کسی جنب شد بزنا یا لواط چه فاعل و چه مفعول و عرق کرد در وقت جنابت
یا بعد از ان مادامی که غسل نکرده هر جنابت طول بکشد و هرچند تکلیفا و تیمم یا شد
و تیمم هم بجا اورده باشد ان عرق تازه که عمل می اید نجس است و اگر پیش از جنابت
عرق کرده و مخلوط شد بعرق جنابت باز نجس میشود و ظاهر اینست که جنابت حاصله
از وطی زوجه در حیض و نفاس و در ایام روزه واجب معین و در حالت احرام همین
حکم دارد و جنابت از استمناء نیز همین حکم دارد و بعضی احتمال داده اند که نابالغ
اگر باو وطی حرام شد عرق او نجس است تا بعد از بلوغ غسل کند مسئلة عرق جنب
از حرام در حال غسل هم نجس است مادامی که از غسل فارغ نشده مسئلة هرگاه
میخواهد غسل کند و بدن او از عرق خالی نمیشود خود را در اب کثیر برای تطهیر فرو
برد و فورا غسل ارتماسی بکند یا غسل ترتیبی در میان اب کثیر کند مسئلة
هرگاه بهیچ قسم ممکن نشود که از عرق سالم بماند که غسل نماید تیمم بدل از غسل
نماید و احوط اینست که غسل کند بهمان کیفیت و تطهیر بدن نموده اگر ممکن باشد
بعد تیمم بدل از غسل نماید تا ممکن شود که بی عرق غسل کند مسئلة اگر
بعد از جنابت از حرام غسل نکرده جنب از حلال شد و عرق کرد باز هم نجس است
مسئلة اگر بعد از جنابت از حلال غسل نکرده جنب از حرام شد و عرق از هر دو
حاصل شد هم نجس است و اگر مستند بجنابت حلال شد پاکست و مشکوک فیه هم
پاکست مطلب دوم در کیفیت نجس شدن چیزها است هرگاه عین نجس بچیزی
برخورد در حالتی که هر دو خشک باشد یا اندک رطوبتی در انها باشد که جزئی
از ان سرایت نکند نجس نمیشود لکن در میت بخصوص احتیاطی هست که هرگاه در
حالت خشکی نیز قبل از غسل ملاقات چیزی نمود حکم نجاست بران جاری شود
لکن اگر قبل از تطهیر بچیزی ملاقات نمود بارطوبت انچیز نجس نمیشود و احتیاطی ندارد

وهرگاه عین نجس بچیزی برخورد با رطوبت سرایت کننده دریکی ازانها یا هردو ان
چیز متنجس میشود وبعد ازان بان متنجس هرچیز برخورد برطوبت مسریه هم
متنجس میشود وتفاوتی نیست دراین حکم ما بین اینکه ازعین نجاست چیزی
بان متصل باشد یا نه ودراینجا چند مسئله هست اول هرگاه ازبرای تطهیر
متنجسی طریق خاصی ازشرع رسیده باشد وچیز دیگر ملاقات او کرده متنجس
از او شد بطریقی که ازعین نجاست با او چیزی نباشد آیا در تطهیر ثانی مثل
اول ان طریقه خاصه را باید مراعات کرد یا مطلق شستن کافی است مثلا نجس
شدن ظرف بولوغ سگ تطهیر مخصوصی ازشارع دارد پس هرگاه ظرف دیگر
بان ظرف برخورد ونجس شد تطهیر آن مثل تطهیر ان ظرف اول است یا مثل غالب
چیزها وهمچنین اگر ببول چیزی نجس شد وازان چیز دیگر نجس شد حکم ان دو دفعه
شستن است یا یکدفعه کافی است احوط باحتیاط شدید اول است لکن دویم خالی
از قوة نیست مسئله دویم اگر نجاست دیگر بمتنجس برخورد ثانیا نجس نمیشود
وآیا حکم نجاست ثانی جاری میشود یا نه مثلا چیزی بخون نجس بود که یکمرتبه
شستن دراو کافی است بعد بول باو رسید نمیتوان گفت که این نجس باز نجس
شده لکن حکم دو مرتبه شستن دراو میاید یا نه یا ظرفی آب نجس داشت بعد سگ
ازان خورد حکم باینکه این ظرف ثانیا نجس شده مشکل است لکن حکم ولوغ که
احتیاج بخاک مالیدن باشد دران میاید یا نه بعید نیست که در مثال اول
حکم جاری نشود ودر مثال دویم جاری بشود واحوط درهردو جریان است مسئله
سویم اگر نجاست ملاقات چیزی کرد وشک داشته باشی که رطوبتی داشت یا نه
یا اینکه رطوبت مؤثر بوده یا نه حکم بنجاست نمیشود واگر رطوبت مؤثره داشته
وشک داری که باقی مانده یا نه بازهم حکم بنجاست ملاقی نمیشود ودراینجا مسئله
مهمه هست که هرگاه مگس از روی نجاست با رطوبت برخیزد وفورا به بدن یا رخت

بنشیند وچیزی ازعین نجاست معلوم نباشد پاکست وهمچنین اگر ازروی
بول برخواست وبربدن نشست وعین بول بربدن معلوم نباشد بازهم پاکست
هرچند مگس ببول الوده باشد دروقت نشستن بربدن مسئله چهارم
بدانکه نجس یا متنجس هرچه برخورد همان جارا نجس میکند وسرایت نمیکند
بچیزی که باو متصل بود قبل ازنجس شدن هرچند که برطوبت مؤثره باو
متصل باشد پس اگر بعد ازنجس شدن چیزی باز متصل کنی با رطوبت نجس
میشود اما متصل سابق نجس نمیشود چه با او دریک سطح باشد وچه بالا
وپائین باشد چه بالا نجس شود وچه پایین هیچ کدام سرایت ندارند مگر
درسه موضع اول آب قلیل که اگر نجاستی باو رسید نجس می شود وانچه باو
متصل است ومساویست با ان موضع وانچه پایین تر از است واما انچه بالا
تر است باجریان نجس نمیشود قطعا پس هرگاه با افتابه آب بر نجاست ریخته شود
انچه بالاتر از موضع ملاقات با وجود اتصال پاکست مسئله هرگاه افتابه
که در ته ان سوراخی باشد بر زمین نجس گذاشته شود که ازان سوراخ آب
سرایت کند آیا همان موضع ومساوی ان نجس است یا آب افتابه کلا نجس
میشود محل تامل است مسئله هرگاه زمینی را باران گرفته یا زیر آب
بوده وازآب بیرون امده ودر گودیهای ان آب متفرق مانده وهمه روی
هم یک کر نیستند بهرکدام که نجاست رسید باعث نجاست دیگری نمیشود
اگرچه کل مابین همه تر ومتصل بهم باشد بلکه میتوان گفت که اگر مابین انها
فی الجمله آب باشد که بهم وصل باشند لکن یک آب گفته نشوند بازهم نجاست
یکی باعث نجاست باقی نیست اگرچه در سطح مساوی باشند دویم آب
مضاف که بمجرد ملاقات یک موضع ان بنجاست همه او نجس میشود واین در
مساوی وپایین تر معلوم است کلامی که هست اینست که آیا بالای ان هم نجس

میشود یا نه مثلاً هرگاه از کلاب پاش کلاب در دست کافر ریخته بنحوی که متصل
شد یا در زمین نجس اب برنج را ریخت بنحوی که متصل باشد بعضی قائل
شده اند که ان اب بالا و کلاب میان کلاب پاش هم نجس میشوند و احوط
ملاحظه این قول است لکن اقوی اینست که همان جزء ملاقی تنها نجس می شود
و بالای ان پاکست سوم مایعات ذائبه یعنی چیزهای ابکی که بسیار رقیق
باشند مثل روغن بذرو روغن گرم شده و شیرهٔ روان و نحو اینها که نجاست
یك جزو از اینها باعث نجاست کل است و همان مسئله که در اب مضاف مذکور
شد در اینجا هم جاری است و احتیاط هم باید مراعات بشود و در غیر این سه موضع
در هر جا که نجاست برخورد مختص همان موضع است و دیگر انچه متصل است
بان حتی برطوبت مسریه نجس نمیشود پس روغن و شیرهٔ سخت و خربزه و خیار
و مغز هندوانه اگر بجزء انها نجاست ملاقات نمود در غیر ان جزء سرایت نمیکند
اگرچه هرگاه بان جزء نجس چیزی از خارج متصل بکنی مثل این اتصال ان چیز
نجس میشود و ظاهر اینست که گل بسیار نازك نیز چنین است پس هرگاه سگ
راه برود در زمینی که گل باشد همان جای پای او تنها نجس میشود و ظاهر
اینست که همین قدر که انچیز بطریقی است که اگر از او برداری اثری ظاهر بماند
اگرچه فوراً هم بیاید کافی است در نجس نشدن غیر موضع ملاقات و همچنین
هرگاه اتصال ان ضعیف باشد مثل دست که قطرات عرق بران باشد همه
متصل باشند باز نجاست سرایت نمیکند و هرگاه در چیزی شك بشود که از
کدام قبیل است حکم بنجاست نمیشود مطلب سوم در احکام نجاسات و
متنجسات است و انها چند حکم اند اول اینکه باید بدن و لباس در حال نماز
متنجس نباشد چه نماز واجب و چه مستحب از اول تکبیرة الاحرام تا سلامی که
از نماز بیرون میرود پس بجهة مقدمات نماز و سلام بعد از خروج و تعقیبات

شرط نیست و نماز احتیاط و اجزاء فراموش شده که بعد از نماز قضا می شوند حکم نماز را
دارند اما سجده سهو پس مشروط بودن او باین معلوم نیست مسئلة ایا گرد و غبار
نجس یا خاك نجس بر بدن و لباس بودن بی انکه رطوبت منجسه در انها باشد
حکم نجس را دارد یا نه اقوی اینست که عیب ندارد مسئلة بالای فرش نجس
نماز کردن عیب ندارد اگر نجاست او مسریه نباشد و ایا لحاف یا روی انداز
نجسی که بر روی مریض یا غیر اوست در وقتی که نماز خوابیده میکند در حکم لباس
اوست محل تامل است دویم در طواف چه واجب و چه مندوب ازالهٔ نجاسات
از رخت و بدن لازم است سیم واجب است ازالهٔ نجاست از زمین مسجد و
دیوار او هرگاه نجس شده باشند و ظاهر اینست که فرش ان در هنگامی که
فرش کرده باشد حکم انرا دارد و اگر عین نجاست خشك باشد و سرایت
بمسجد نکرده لکن بر زمین و دیوار ان گذاشته باشد باز رفع ان لازم است
و اگر متنجس خشك را داخل مسجد کند مثل اینکه عبای او نجس است و داخل
مسجد شود بی سرایت بمسجد اقوی اینست که عیب ندارد و احوط اجتناب است
مسئله ایا ان سمت دیوار مسجد که در کوچه است حکم این سمت را که
در مسجد است دارد پس اگر نجاست بان برخورد ازالهٔ ان لازم است یا نه محل
تامل است و احتیاط اولی است مسئلة وجوب ازالهٔ نجاست از مسجد فوری است
پس اگر وقت نماز موسع است باید اول ازالهٔ نجاست کرد و اگر وقت نماز تنگ است
نماز را مقدم بدارد مسئله هرگاه در وسعت وقت نماز نجاستی در مسجد دید
و انرا ازاله نکرد و مشغول نماز شد معصیت کرده است و ایا نماز او باطل است
یا نه اگرچه قول بصحت خالی از قوة نیست لکن احتیاط در اعاده و قضا بسیار
شدید است مسئله هرگاه بعد از نماز معلوم او شد که مسجد نجس بوده نماز
او عیب ندارد و هرگاه در اثناء نماز معلوم شد نماز را تمام کند مسئله

هرگاه در مسجد نجاست باشد و وقت برازالهٔ ان ندارد نماز او صحیح است

مسئله هرگاه ازالهٔ نجاست از مسجد نکرد نماز او در وسعت وقت اشکال دارد

چه در انجا و چه در جای دیگر چهارم لازم است پاک نمودن محل سجود یعنی

جای پیشانی تنها پس اگر مواضع ایستادن و رکوع و باقی مواضع سجود نجس

باشد بنجاست غیر مسریه عیب ندارد و اگر زیر مهری که پیشانی برانست نجس

باشد هم عیب ندارد و اگر قدری از محل پیشانی نجس باشد بنجاست غیر مسریه

لکن بقدر مسمای سجود پاک باشد هم عیب ندارد لکن خالی از احتیاط نیست

پنجم واجبست ازالهٔ نجاست از قران هرچند در حواشی و جلد ان باشد و بعضی

در قولق و بقچهٔ او هم گفته اند مادامیکه قران دران نباشد و اگر تطهیر ممکن

نیست محو ان کلمات نماید در اب جاری یا کر و اگر نجاست خشک بر روی ان

باشد رفع ان واجبست و قران را بدست کافر دادن حرام است و ظاهر نیست

که کتب ادعیه و احادیث این حکم را دارد و در کتب فقهیه جریان حکم بعید نیست

و در هر کتابی که ایهٔ قران یا اسم خدا باشد جریان این حکم محل تامل است ششم

لازم است ازالهٔ نجاست از ضرایح معظمه و مشاهد مشرفه بنحویکه در مسجد گفته شد

و همچنین انچه را از انها بجهة تبرک برداشته اند مثل تربت سید الشهداء

و وصلهائی که از جامهٔ کعبه می اورند و اما مثل کوزه و لولیبی که از کربلا می اورند

در بلاد دیگر و از اول بقصد تبرک برنداشته اند پس در حرمت نجس کردن

انها و لزوم ازالهٔ نجاست از انها تاملی هست هفتم حرام است خوردن و اشامیدن

انچه نجس شده است مادامیکه نجس است اگرچه قابل تطهیر باشد و جایز نیست

که انرا بدهند بکسی که نمیداند و ایا جایز است که باطفال بدهند محل

اشکال است اما اگر غذائی از اصل پاک باشد و طفل در وقت خوردن ان

بمباشرت دست و دهان خود انرا نجس کند لزوم منع او از ان معلوم نیست و کرد

ازان نجس شده چیزی بماند ثانیا باو بدهند خالی از احتیاط نیست و اما انتفاع

دیگر بنجاسات پس انچه طریقه بان جاریست مثل کوت دادن زمینها عیب ندارد

و اما مثل رنگ نمودن بخون محل اشکال است و اما معامله بانها پس حرام است

و حکم متنجسات که قابل تطهیر نیستند نیز همین است مگر روغن متنجس که

معاملهٔ او بجهة سوختن جایز است و احوط انست که در زیر اسمان بسوزانند و اما

انتفاع دیگر بمتنجس مثل انکه با حنای نجس خضاب کند ظاهرا عیب ندارد و بدانکه

بعض نجاسات معفواند یعنی بعض احکام انها را شارع مقدس در موضع خاص

عفو فرموده هرچند نجاست انها برقرار باشد و این عفو مختص چند چیز است

اول خون زخمها و دملها مادامیکه خوب نشده اند و خون از انها جاری

می شود که در نماز معفواند و شستن بدن و لباسی که بانها الوده شده چه

متصل بانها یا نزدیک انها باشد لازم نیست و داخل شدن مسجد با ان لباس

جایز است هرچند با نجاست دیگر جایز نباشد مسئله خون بواسیر و نواسیر

داخل در حکم عفو هستند هرچند اصل دانهٔ بواسیر در باطن و خون ان

بظاهر سرایت کند مسئله عرقی که بان خون نجس شود در اطراف ان هم معفواست

دوم خون کمتر از درهم که بمقدار گودی کف دست باشد معفواست مگر

خون نجس العین و خون حیض و نفاس و استحاضه و اگر شک نمود که خون از انها

است یا نه اظهر عفو است سوم هرگاه زنی لباس او منحصر باشد بانچه در بر

دارد و بیرون اوردن انها برای او مشقت دارد و تربیت پسری می کند

بشیر دادن یا متوجه شدن در هر روز و شب یکمرتبه بشوید کافی است

دیگر هرچه رخت او نجس شود ببول ان طفل عیب ندارد و ان نجاست معفواست

و بعضی معفوات دیگر هست که در لباس مصلی بیان خواهند شد انشاء الله

تعالی مطلب چهارم در کیفیت تطهیر انچه نجس شده است بدانکه عمدهٔ مطهرات

ابست که همه چیز را تطهیر میکند اما مطهرات دیکر هر کدام چیز مخصوصی را
پاک میکنند و در بیان اینها چند مقام است مقام اول در شروط ابی که بان
تطهیر میشود وان چند چیز است اول پاک بودن انست دویم مطلق بودن
انست پس باب مضاف تطهیر حاصل نمیشود و همچنین بابی که از اول مشتبه
مابین مطلق و مضاف بوده واما ابی که اول مطلق بوده بعد نمیدانی که
باطلاق مانده یا مضاف شده تطهیر بان جایز است واما هرکاه اب مضاف
و مطلقی بهم دیکر مشتبه شدند بقسمی که تعیین هیچیک معلوم نیست پس
هیچ یک از اینها مطهر نیست شرعا لکن اکر بهر دو تطهیر کرد یکی بعد از یکی
ان متنجس پاک میشود مسئلة ابی که بوقت ریختن مطلق است و بمجرد
رسیدن بنجس مضاف میشود پاک نمیکند مسئلة هرکاه اب بمجرد ریختن
مضاف نشد بلکه بعد از قدری شستن مضاف شده هر قدر قبل از مضاف
شدن شسته شده پاک است و هر قدر که بعد از اضافه شسته شده نجس است
مسئلة هرکاه اب در وقت فشردن مضاف بیرون اید جزء اخر ان شیء
که اب از او جدا میشود نجس است یقینا واما بالاتر از ان که شک داری در
اینکه اب قبل از مضاف شدن باو رسیده یا بعد میتوان کفت که ان پاک
شده لکن اقوی حکم بنجاست است تا علم برسد که اب در وقت جاری شدن
بران مطلق بوده سیم انکه متغیر بنجاست نشود یعنی رنک یا طعم یا بوی
نجاست نکیرد پس هرکاه اب غساله که جدا میشود متغیر باشد اصلا تاثیر در
طهارت نمیکند و تا متغیر بیرون می اید طهارت باو حاصل نمیشود و در این شرط
تفاوتی مابین قلیل و کثیر نیست پس هرکاه چیزی که خون بسیار دارد در اب
جاری کذاشتند واب اطراف او مضاف یا متغیر شد برنک خون پاک نمیشود
تا انکه ان اب رنک دار برود واب غیر متغیر و غیر مضاف باو برسد مسئله

اکر

اکر بدانیم که این اب غساله متغیر شده بعد از اصل شستن متغیر شده و بیرون
امده ایا حکم بطهارة میشود چنانچه در اب مضاف کفتیم یا نه اقوی اینست
که همین که اب متغیر بنجاست بیرون امد چه بحد اضافه برسد یا نه از
شستنهای تطهیر حساب نمیشود همچنان که مرحوم شیخ استاد حجة الاسلام
اعلی الله مقامه صریح میفرمودند پس تفاوت نیست مابین اینکه تغیر در اول
ملاقات شده باشد یا بعد یا شک در این باشد در همه اینها این غسله تاثیر
در طهارت ندارد و حساب نیست چهارم اینکه اب بعد از ازاله عین
نجاست وارد شود پس ابی که بان ازاله عین نجاست میشود مطهر نیست واز
غسلات تطهیر حساب نمیشود بلکه شستنی که پاک میکند چه یکی باشد
یا دو یا بیشتر باید بعد از ازاله عین باشد و این قول جمعی از علما است و بعضی
دیکر قائلند بانکه شستن برای ازاله هم محسوب از غسلات است پس در انچه
یک شستن میخواهد اکر بهمان یکی ازاله هم بشود خوبست وانچه دو غسله
بخواهد اکر بهر دو ازاله شود خوبست و بعضی میکویند در انچه دو تا بخواهد
بیک غسله ازاله شود و بعد از ان یک دیکر کافی است فایده بعد از انکه
قرار شد که غسل ازاله هم مؤثر در تطهیر باشد پس اکر در اب غساله اجزاء
محسوسه پیدا شود عیب ندارد و از غسلات حسابست و همچنین در استنجاء
پنجم بعضی کفته اند که باید اب مطهر استعمال در تطهیر متنجس دیکر نشده باشد
پس اب غساله را با وجود حکم بطهارتش نمیتوان در تطهیر متنجس دیکر استعمال
کرد و همچنین انقسم از اب استنجا که پاکست دیکر پاک کننده نیست و این
قول خالی از قوة نیست ششم اینکه اب اکر قلیل باشد وارد بشود بر نجاست
اکرچه لزوم این معلوم نیست لکن مقتضای احتیاط شدید است هفتم اینکه
قدری از ان اب جدا بشود یعنی اب از مقدار رسیدن بمتنجس زیادتر باشد

تا چیزی از او جدا بشود و کلیت این حکم معلوم نیست و تفصیل آن در کیفیت تطهیرات خاصه بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و بعد از جمع شدن این شروط در آب دیگر شرطی ندارد و اباحت آب و مکان و ظرف و دست هیچ کدام شرط نیست پس با وجود غصبیت اینها تطهیر حاصل می‌شود هرچند معصیت کرده باشد **مقام دوم** در کیفیت تطهیر با آب گفتیم آب هر چیزی را تطهیر میکند لکن تطهیر هر چیزی بکیفیت مخصوصی است پس تطهیر آب نجس با آب کیفیات مخصوصه دارد و تطهیر آب مضاف و مایعات و آب یخ شده و برف کیفیات دیگر دارد و تطهیر جسم صلب و بدن را کیفیتی است و تطهیر لباس را کیفیتی است و تطهیر میوه و امثال خربزه و هندوانه را کیفیتی و تطهیر حبوب را کیفیتی و تطهیر گوشت را کیفیتی و تطهیر ظروف را کیفیتی و تطهیر حوض و دیوار را کیفیتی و تطهیر خمیر و نان و تطهیر زمین و گل را کیفیتی و تطهیر آرد و خاک را کیفیتی و همچنین غیر اینها و خود اینها هم در کیفیت مختلفند و همچنین کیفیت هر یک نسبت با آب تفاوت دارد پس تطهیر با آب قلیل را کیفیتی است و با آب جاری یا کثیر یا باران یا چاه و چشمه کیفیتی دیگر است و تفصیل اینها هر یک بیان می‌شود بعون الله کیفیت تطهیر آب نجس بدانکه نجس شدن آب اگر بسبب تغیر بنجاست است که در آن تفاوتی مابین انواع آبها نیست پس هرگاه جاریست مثل رودخانها و نهرها که قدری از آنها تغیر بشود یا متصل بجاریست بمجرد زایل شدن تغیر پاک می‌شود و هرگاه چشمه ایستاده است باید که بعد از زوال تغیر قدری از آب بیرون بیاورد که عوض او از ماده بجوشد و طهارت آن حاصل می‌شود و هرگاه چاه باشد باید از آن کشید تا اینکه بسبب کشیدن تغیر آن برطرف شود و هرگاه آب ایستاده کثیر باشد که قدری از آن تغیر شده اگر تغیر نشده او مقدار کر متصل هم باشد آنرا

حرکت داده
۲۱

حرکت داده که تغیر آن مقدار نجس را بطریق موج زدن یا مزج بردارد اگر خود نرفته باشد و اگر هم تغیر را بر نداشت هر قدر را بر داشته پاک میشود و آنوقت آن پاک شده تازه مثل کر غیر متغیر میشود که اگر مزج شد با متغیر باقی و تغیر او را برداشت او را پاک میکند و هرگاه همان آب کثیر متغیر شده یا باید آنرا در کر ریخت یا کر آبی بر آن ریخت یا باید جاری بآن متصل شود که ممزوج یا متموج شود بآن یا باید باران از آن بگیرد هرچند از سوراخی یا میزابی بیاید در حال آمدن باران و کیفیت تطهیر آب چاه و آب حمام تفصیلی دارد که در باب میاه گفته میشود ان شاء الله تعالی کیفیت تطهیر آب که یخ شده باشد بدانکه آب که پاک بوده و بسته شده تفاوتی در حکم مابین قلیل و کثیر و جاری و غیر اینها از او نیست که بمجرد ملاقات نجاست همان موضع ملاقی تنها نجس می‌شود و کیفیت تطهیر آن بعد از ازاله عین نجاست برداشتن آن می‌شود و با آب قلیل می‌شود که آب را بر آن بریزند که از آن بگذرد و با آب کثیر هم می‌شود که ملاقی آن بشود و بباران هم می‌شود اما هرگاه آب شد بعد از نجس شدن پس اگر ماده دارد پاک می‌شود و اگر قلیل بوده پاک نمی‌شود مگر بمطهرات آب قلیل و اگر یک کر تمام بوده بی زیاده و همان آب شد همان نجس است هرچند که بقدر کر است و اگر زیاده از یک کر بوده و آب شد موضعی از آن پس اگر موضع آب شده همان موضعی است که نجس بوده بعد کم کم باقی آب شد همان نجس است اگرچه هزار کر باشد و اگر از غیر آن موضع اول بقدر یک کر آب شد بعد آن موضع نجس آب شد و ممزوج بآن شد همان پاک گشت و اگر همان یخ زیاده از کر آب شده دید و ندانست که چه قسم آب شده حکم بنجاست آب نمیکنیم لکن تطهیر چیزی در آن آب مشکل است اما تطهیر بآن آب جایز است و فی الحقیقة اصل مسئله محل تامل است و احتیاط

شدید در اجتناب از همه ابست واکر اب نجس شد و یخ شد در اینجا همه ان
نجس است بلا شبهه ولکن سطح ظاهر ان پاك مي‌شود باب قلیل بان ریختن
و بملاقات جاری و کثیر ولکن باطن ان پاك نمیشود مکر اینکه اب شود
و بطهر اب تطهیر شود کیفیت تطهیر اب مضاف مثل کلاب نجس شده
یا سرکهٔ نجس شده اینست که انرا در اب مطلق کثیر بریزند پاك مي‌شود
هرکاه اب سالم بماند از اضافه و تغیر و اکر تغیر شد بصفت نجاستی که
در اوست همه ان نجس می‌شود واکر بسبب غلبهٔ مضاف اب کر قبل از
استهلاك مضاف خود مضاف شد همه نجس میشوند واکر استهلاك
نمودن و مضاف شدن دفعة با هم شد حکم بطهارت خالی از وجه نیست لکن
محل اشکال است کیفیت تطهیر مایعات مثل شیره و روغن متنجس و نحو
اینها بعضی از علما فرموده اند که روغن نجس را اکر داغ نمائی و در اب کثیر
بریزی پاك مي‌شود پس اکر از بالای اب کرفته شود پاکست و بعضی اینرا
در شیرهٔ نجس هم کفته اند و در حصول تطهیر باین نوع تامل هست بلکه اینها
پاك نمیشوند کیفیت تطهیر مخرج بول این است که ابرا دو قدر انچه
بر حشفه میماند از بول یا رطوبت بران بریزد پاك مي‌شود بان هر چند
یك مرتبه باشد و کاهی بقدر دو قطره کفایت میکند و کاهی بیشتر
لازم است و احوط دو مرتبه است باین مقدار و اب غساله بول پاك است
و اکر اب غلیظی بیرون امده قبل از بول کردن یا بعد از بول کردن و ازالهٔ
ان موقوف بر دست مالیدن باشد لازم است و اکر علم ندارد محض ضرور
نیست و در صورت علم احتیاط در دو مرتبه شستن شدید است و اکر
بول خشك شده باشد همین جریان اب بران محل کافی است کیفیت
تطهیر انچه ببول انسان نجس شده اینست که دو مرتبه اب بران جاری بشود

چه بریختن اب و قطع ان باشد و چه بکذاشتن چیزی که مانع از وصول اب بر او
باشد بعد اورا بردارد و ایا ماندن او در اب بقدر زمان دو دفعه شستن
کافی است یا نه ظاهر اینست که در جاری اختلاف جریان و در کثیر تحریك
و اختلاف سطوح کفایت میکند و احوط تعدد حقیقی است اکر قائل
شدیم که در جاری و کثیر هم تعدد ضرور است لکن این محض احتیاط است
کیفیت تطهیر مخرج غائط اکر بطریقی بیرون امده که اصلا باطراف
ظاهر نرسیده شستن نمیخواهد اکر چه محدث شده و ان خارج نجس میباشد
و در صورت رسیدن بظاهر اطراف کاهی همان دایره رسیده بی تعدی و
کاهی فی الجمله تعدی کرده و کاهی تعدی زیاد فاحش نموده در صورت اول
مخیر است ما بین مالیدن مخرج بسه سنك و شستن باب و هم چنان که اب
پاك میکند سه سنك که مخرج را بان مسح مینماید هم پاك میکند بعد از انکه
عین بانها ازاله شد هر چند که اثری ازان بماند که محسوس نشود پس بعد از
استعمال سه سنك نماز جایز است و اکر لباس برطوبت بان ملاقات کرد
نجس نمیشود و در صورت دوم شستن باب متعین است لکن ان اب مستعمل
پاکست و بهر جا برخورد نجس نمیکند و در صورت سیم هم اب متعین است
و اب ان اب غساله حساب مي‌شود که طهارت ان محل اشکال است کیفیت
تطهیر لباس که بفشردن اب غساله ان بیرون می‌اید بسه قسم است اول باب
قلیل که بران ریخته شود بعد از ازالهٔ عین همینکه اب بران ریخته شد بحدی
که فی الجمله خود بخود از او جدا شود و بقیه که در او مانده بفشردن بیرون
بیاورد کفایت میکند و فشار دادن بطریق متعارف کافی است و بقوت
زیاد ضرور نیست و اکر دو مرتبه شستن میخواهد بعد از فشار مرتبهٔ دیکر
اب بران بریزد و احوط فشار دادن ثانی است لکن لزوم ان معلوم نیست

بلکه دو شستن که ما بین اینها یك فشار دادن باشد کافی است دوم آب قلیل
باین طریق که میان ظرف لباس را بگذارند و آب بر آن بریزد و بشوید تا ازالهٔ عین
شود و بیفشرد و غساله را بریزد پس مرتبهٔ دیگر جامه را در ظرف گذاشته و
بشوید و بیفشرد و غساله را بریزد. پاك می‌شود و دست شوینده و ظرف
هم پاك میشوند لکن احتیاط اینست که بعد از شستن اوّل و فشردن دست
خود را بجائی دیگر از جامه و آب ظرف و پشت ظرف نگذارد سوّیم آب کثیر
و ظاهر اینست که در جاری همین که عین نجاست زایل شد و آب بان رسید
بی فشار پاکست لکن احوط فشار دادن است و فشار در میان آب هم خوبست
و حکم کر حکم جاری است لکن احتیاط شدید در آن بفشار دادن است و تعدد
غسلات کیفیّت تطهیر لباسی که بنجس مثل خون رنگ شده اینست که باید
اوّلا شسته شود تا بحدی که آب رنگ دار از او جدا نشود پس مادامیکه آب
متغیر از او جدا می‌شود یا اجزاء ریزه از آن نجس در آن هست پاك نمیشود و بعد از
موقوف شدن آن دو بقلیل و کثیر هر دو پاك می‌شود کیفیّت تطهیر لباس
که بمتنجس رنگ شده مثل نیل نجس اقوی اینست که هم بکثیر پاك می‌شود و هم
بقلیل امّا کیفیّت تطهیر آن بقلیل باین طریق است که آب بر و میریزند تا آب
مطلق غیر متغیر بنجاست و متنجس از او در بیاید آنوقت پاکست و اندك تغیر
که بسرحد اضافه نرسد عیب ندارد کیفیّت تطهیر لباس رنگ دار که نجس
بشود و در وقت شستن رنگ پس بدهد اینست که شسته شود بنحوی که آب در
وقت شستن مضاف بیرون نیاید و اگر فی الجمله تغیری داشته باشد عیب ندارد
کیفیّت تطهیر خمیر نجس شده بعضی گفته اند بنان پختن پاك می‌شود و حکم باین
مشکل است لکن هرگاه از آن نان کرده و بطریقی خشك شود که در میان آب کثیر که
گذاشتند آب باعماق او برسد پاك می‌شود کیفیّت تطهیر تنور نجس اینست که

آب را بر همهٔ آن جاری کنند سه مرتبه پاك می‌شود و غساله که در ته تنور میریزد
اگر بخواهند که ته آن هم پاك بشود باید هر چه در او هست از آب غساله و خاك
تر بیرون بیاورند بقسمی که بتنور بر نخورد و الّا همان ته تنور نجس است و تنور
پاك شده و عیب ندارد کیفیّت تطهیر نان نجس شده اگر همان ظاهر نان
نجس شده باشد چه نرم باشد و چه خشك بمحض رسیدن
آب کثیر باو یا ریختن آب قلیل باو پاك میشود و اگر نجاست
بمغز او تاثیر کرده برسیدن آب بمغز او هم پاك می‌شود چه کثیر باشد و چه قلیل
بشرط جریان قلیل بر او کیفیّت تطهیر گوشت خام اگر ظاهر آن نجس شده با آب
ریختن بر آن پاك می‌شود هر چند چربی داشته باشد کیفیّت تطهیر گوشت
پخته شده در آب نجس همین قدر که آب بر او بریزند پاك می‌شود مگر اینکه علم
داشته باشد که آب نجس در اعماق آن سرایت کرده که اکتفا بان قدر محل اشکال است
کیفیّت تطهیر طلا و نقره و باقی فلزات هرگاه در وقتیکه آب شده نجس بشوند
و طریقهٔ آن اینست که همین که آب بر آنها جاری نمود ظاهر آنها پاك می‌شود چه
هنوز آب باشند و چه بسته شده باشند و امّا باطن آنها پاك نمی‌شود و اگر
بعد از بسته شدن آب کنند و تطهیر کنند باز همان ظاهر خالی او پاك می‌شود
و باطن او پاك نمیشود مسئله آلات طلا و نقره و مس که کفار میسازند هرگاه
علم نداشته باشی که برطوبت ملاقات آنها نموده پاك کند و اگر علم داری که ظاهر آنها
تنها نجس است بمحض آب ریختن بر آنها پاك می‌شوند و اگر بداند که ظاهر و باطن هر دو نجس
شده اند ظاهر با آب ریختن بر او پاك می‌شود و باطن قابل پاك شدن نیست لکن هرگاه
با شخص در نماز باشند عیب ندارد پس نماز کردن با انگشتر و زیوری که باطن آن نجس باشد
باطل نیست مسئله بعد از آنکه گفته شد که نقره و طلای آب شده که نجس شده
ظاهر او تنها پاك می‌شود نه باطنش پس هرگاه باستعمال علم رساند که ظاهر او ساییده

شده وسطح دیگر از ان ظاهر شده ان سطح دیگر نجس است یا نه ظاهر اینست که حکم بنجاست
ان نمیشود بسبب انکه وقت نجس شدن بعض سطوح ان نجس میشود والا معلوم
نیست که این همان سطح نجس است وحکم شبههٔ محصوره در اینجا جاری نیست کیفیت
تطهیر فرش از نمد وقالی وکلیم ونالین ولحاف ونحو انها اگر روی ظاهر انها
تنها نجس شده اب که بران بریزند واب بکذرد ودر بیرون ریخته شود کفایت
می کند اگرچه قدری از غساله هم جذب بشود هرچه ازان بیرون برود بقوت
نمودن کافی است واگر ظاهر وباطن هردو نجس شده در کثیر بگذارد که اب خوب در
او نفوذ کند پاک می شود واگر اب قلیل بران بریزد تا از جانب دیگر بیرون
بیاید واندک قوتی بدست یا بپا بدو کنند پاک می شود وهرگاه چیز سنگینی
بر او بگذارند تا قدری اب از او بیرون اید عوض فشردن او بدست وپا می شود
کیفیت تطهیر حبوب مثل کندم وجو وبرنج ونخود ونحو اینها هرگاه ظاهر اینها
نجس شده بمحض اب ریختن بر انها که بظاهر انها برسد پاک می شوند وهرگاه شک
دارد که نجاست بباطن رسیده یا نه نیز همان قدر کافی است واگر علم دارد که بباطن
رسیده اگر اب مطلق بباطن ان میرسد در اب کثیر بگذارد پاک می شود والا
لازم است که بخشکانند بعد در اب کثیر بگذارند تا اب بباطن ان برخورد
کیفیت تطهیر ارد وخاک وامثال ان وان در اب جاری وکر می شود هرگاه
علم برسد برسیدن اب بهمه اجزای ان وازاله شدن نجاست ازان ولکن باب
قلیل تطهیر نمیشود کیفیت تطهیر زمین پس اگر فرش باشد باجر یا سنگ یا نحو
یا انکه بسیار صلب باشد بقسمی که هرگاه اب بران بریزی اب جدا می شود و
بکناری جمع می شود ان موضع که اب بران جاری شده پاکست هرچند ان موضع
که اب جمع شده نجس باشد واما اگر زمین سست باشد بعض احادیث دلالت
دارند بر اینکه ریختن اب بر او که غالب وقاهر باشد ازا پاک می کند هرچند فرو برود

وقول بان خالی از قوة نیست هرچند احوط خلاف انست کیفیت تطهیر دیوار
نجس همین نحو است که در زمین کفته شد لکن افتاب مطهر هردو می شود بنحوی
که کفته خواهد شد کیفیت تطهیر کل تر اگر باران یا اب جاری یا کر بران
وارد شد ظاهرا پاک می شود وهرگاه ان اب باتقاء بر اطلاق باعماق ان رسید
هم پاک می شود والا همان ظاهر تنها پاکست کیفیت تطهیر کل خشک هرگاه
ظاهر ان نجس شده باب کثیر ظاهر میشود واب قلیل هرگاه بران جاری شد ظاهر
اینست که هم ظاهر او را پاک می کند لکن اشکال در باطن اوست هرگاه اب غساله
در او سرایت کرد کیفیت تطهیر کل که ته کفش یا افتابه ولولهین چسبیده اما
ته کفش پس هرگاه راه رفت بان واندک کل متنجسی در ته ان باشد وچنان
نباشد که راه رفتن بکفش صدق نکند ان اجزاء کل متنجس پاک میشوند واما
ته افتابه ولولهین که کل دارند اگر از میان جاری یا کر کذاشت بنحوی که
یقین شد که اب باعماق ان کل رسیده پاکست والا همان روی کل پاک
میشود وشاید که باب قلیل که بران بریزی هم روی او پاک بشود کیفیت
تطهیر خمره که شراب داشته هرگاه یکمرتبه شراب در ان سرکه شد پاک می شود حتی
از نجاستی که از شرابهای سابق داشته واما کیفیت تطهیر هر ظرفی که در او
شراب بوده بعضی از علماء کفته اند که ظرف شراب هرگاه چوب یا کدو باشد
دیکر پاک نمیشود لکن ظاهر اینست که بسه مرتبه شستن پاک می شود هرچند باشد
واحوط هفت مرتبه است واما اگر مدتی شراب در ان مانده که در او نفوذ کرده
تطهیر اعماق ان موقوفست باینکه این قدر در اب کثیر بماند تا در اعماق ان نفوذ
کند کیفیت تطهیر ظرفی که بمردن موش در ان نجس شده اینست که هفت مرتبه شسته شود
احتیاطا کیفیت تطهیر ظرفی که خوک ازان اب خورده یا بان برخورده اینست که هفت مرتبه شسته شود
بعد از خاک مالیدن کیفیت تطهیر ظرفی که بولوغ سگ نجس شده یعنی زبان با خود اب یا مایع دیگر ازان

خورده اینست که خاک خشک در آن گذاشته از آنجا مالیده بعد از آن خاک را بریزد و دو مرتبه
باب بشوید و اگر مالیدن بسبب تنگی سر ظرف ممکن نباشد خاک را در آن گذاشته و حرکت داده
در آن برخورد و احتیاطاً خاک را با آب ممزوج نموده که باجزاء آن برسد و اگر هیچ طریق
رسیدن خاک ممکن نشود مثل بعضی از جاهای لوله کتلی و آفتابه تطهیر آن
مشکل است و بر حالت نجاست میماند مگر آنکه با شیشه وا کرده و خاک بمالد
مسئله لیسیدن سگ ظرف را حکم ولوغ دارد مسئله هرگاه آب ولوغ بظرف
دیگر برخورد یا آب دیگر در آن ظرف گذاشته شد قبل از تطهیر و آن آب بظرف دیگر
برخورد این حکم را ندارد لکن احوط اجراء است مسئله آنچه بدهان سگ نجس شود
از غیر ظروف این حکم را ندارد مسئله جریان این حکم در مثل مطاره و دلو و خیک
آب محل تامل است مسئله اگر عضوی از اعضاء سگ غیر از زبان او با ظرف
برخورد این حکم ندارد مسئله تکرر ولوغ باعث تکرار غسل نمیشود همان
کیفیت مذکور یک مرتبه کافی است کیفیت تطهیر آنچه نجس شده ببول پسر شیرخواره
که غذا نخورده است اینست که آب بر آن ریخته شود دیگر فشار دادن و آب غساله
جدا شدن و از بیرون آوردن و تعدد ضرور نیست چنانچه در کیفیت تطهیر آنچه
ببول انسان غیر او نجس شده گفته شد مقام دویم در باقی مطهرات خاصه است
غیر از آب که گفتیم مطهر عام است و آنها بیست چیزند که هر یک در مقام مخصوصی
مطهر اند اول آفتاب و آن مطهر زمین و دیوارها و درها و درختان و میوها
و گیاها و آنچه مثل اینها است از چیزهائی که نقل مکان نمیشوند یا نشده اند باین
طریق که بعد از آنکه عین نجاست از آنها زایل شد و آفتاب بر آن تابید بقدری که
رطوبت آن نجاست با آفتاب خشک شود پاک میشود و اگر خشکانیدن باعانت باد
و هوا باشد هم خوبست اگر گفته شود که با آفتاب خشک شده و بدانکه مراد از خشک
نمودن آفتاب زمین و دیوار را خشکی حقیقی است و اما درختان و گیاهها پس

زوال رطوبت محسوسه نجس از آنها کافی است اگرچه برگ بر تری و طراوت خود بر
قرار باشد مسئله هرگاه زمین یا دیوار خشک شده بغیر آفتاب قدری آب
بر آن بپاشند تا آفتاب آن را خشک کند پاک میشود مسئله هرگاه ظاهر و
باطن دیوار یا زمین نجس باشد آفتاب که بر ظاهر تابید و باطن را هم خشک نمود
هر دو پاک میشوند و اگر باطن آن تنها نجس است و آفتاب بر ظاهر تابید و باطن را
خشک نمود طهارت محل تامل است مسئله ریگ و سنگ افتاده در صحرا
تا بر خاک خود افتاده است آفتاب مطهر است و اگر از بر داشته اند و نجس شد
با آفتاب پاک نمیشود و برگ درخت و میوه هم همین طریق است مسئله زمین
اصلی و آجر فرش کرده و سنگ فرش کرده و ساروج یا گچ یا قیر مالیده همه در این حکم
مساویند مسئله حصیر و بوریا را ملحق بزمین در این حکم نموده اند و در آن
تامل هست مسئله هرگاه شک شود که خشک شدن از آفتاب است یا غیر آن
حکم بپاکی نمیشود مسئله باید عین آفتاب آن را خشک کند نه حرارت آن تنها
پس خشک شدن بحرارت او بی تابیدن بر او بسبب حائل از ابر و غیر آن کافی نیست
دویم از مطهرات زمین است و آن پاک میکند زیر پا و کفش و چکمه و نعلین
و نحو آنها را از آنچه با آن راه میروند چه از چرم باشد و چه از چوب و چه از ریسمان
لکن جوراب که راه رفتن با آن متعارف نیست این حکم را ندارد و نه عصا و سر زانو
و کف دستها از برای کسیکه بر آنها راه میرود این حکم را ندارد مسئله در حواشی
قدم که متصل اند بباطن آن در صورت گرفتن آنها بزمین بعضی حکم بطهارت نموده
اند و باید دانست که حد تطهیر زمین پای نجس شده را اینست که عین محسوس
نجاست را ببرد و اگر اجزاء قلیله که بچشم نیایند بمانند عیب ندارد بلکه آن اجزاء
هرگاه از زمین باشند پاک میشوند و همین قدر که عین رفت رطوبت آن بماند
هم عیب ندارد کلامی که هست اینست که آیا باید زمین خشک باشد یا اینکه اگر

فی الجملہ رطوبتی دارد عیب ندارد با اینکه هر قدر تر باشد باز پاک میکند احوط
اول است و ثانی خالی از قوة نیست و ثالث خالی از وجه نیست و الا حرج عظیم
لازم می اید در وقت باران و گل داشتن کوچه و باید زمین پاک باشد
پس اگر نجس باشد مطهر نیست اگرچه همان راه رفتن نجس نشود مسئلة
هرگاه رطوبت نجس انته کفش در اعماق او یا ثیره بود بعد از زوال عین از تران
وخشک شدن براه رفتن همان ظاهر او پاک می شود و بعضی حکم بطهارت اعماق
او هم نموده اند و این محل تامل است مسئلة مالیدن ته کفش بر زمین یا
پا بی راه رفتن نیز مطهر انها است مسئلة هرگاه در وقت نماز ته پا ها
نجس باشد و اب نباشد واجب است قدری راه برود یا بر زمین بمالد تا پاک
شود و نماز کند و اگر اب هست مخیر است ما بین این و شستن باب سیم از مطهرات
استحاله است و این مطهر خصوصیتی دارد که در مطهرات دیگر نیست و ان این
که اعیان نجسه را پاک می کند و معنی استحاله تبدیل شدن حقیقت ان چیز است بحقیقت
دیگر و ان بر چند قسم است اول اینکه خود بخود استحاله شود مثل نجاسات که
در مزرعه خاک می شوند و خمر که خود بخود سرکه شود و میته یا نجاست که کرم یا
حیوان دیگر شود و نطفه که حیوان شود و اب نجس و بول و فضله که حیوان حلال
گوشت بخورد و عرق یا لعاب یا بول یا فضله او شوند و سگ که در نمکزار
بیفتد و نمک شود مسئلة اب نجس هرگاه بسته شد و یخ شد یا نمک شد
پاک نمی شود بجهة اینکه محض بسته شدن استحاله نیست دویم انکه بواسطه
موثری تبدیل شود مثل انکه نجس یا متنجس باتش خاکستر یا دود شود و اما
زغال شدن و سفال شدن و اجر شدن گل نجس باعث طهارت نمیشود مسئلة
ایا بخار بول یا اب نجس پاک است یا نه ظاهر اینست که بخاری که از بول بر میخیزد در زمستان
و بخاری که بسقف حمام بالا میرود بعد تقاطر میکند هر دو پاک است و اما مثل گلاب

کل نجس یا عرق اشیاء نجس پس اظهر نجاست انها است بجهة انکه حقیقة دیگر
نیستند بلکه بسبب شدت حرارت از خود اجزاء ان هم متصاعد می شود با تلطیف
و اکتساب بعض صفات سیم انکه بعمل مستحیل شود مثل انکه بتحریک موی و نحو
ان شراب را سرکه نماید و اما ارد کردن گندم نجس و خمیر کردن ارد نجس باعث
تطهیر انها نمی شود بجهة انکه این در اول محض تفرق اجزاست و در ثانی محض جمع
کردن انها نه استحاله است چهارم انکه بجهة امتزاج استحاله شود مثل انکه
در شراب سرکه بریزند بنحوی که او را منقلب بسرکه نماید لکن اگر قطره از شراب در خم
بزرگی از سرکه افتاد همه ان نجس میشود اگرچه مستهلک شود چهارم از مطهرات
سنگ و کهنه مستعمل در استنجا بدل اب که مطهر مخرج غائط در وقتیکه تعدی
زیاد نکرده بتفصیلی که بیان شد پنجم از مطهرات اسلام است و ان مطهر
کافر اصلی و مرتد ملی و مرتده است مطلقا و هم چنین مرد مرتد فطری بنا بر اینکه
توبه او مقبول می شود و مراد از اسلام که مطهر است تلفظ است بشهادتین
که بمحمد و ائمه هدی و رسول الله ص بدن پاک می شود هرچند کفر او بانکار ضروریات
دین یا سب یا فعل باشد و هرچند باظهار شهادتین علم هم نرسد بموافقت
دل با زبان بلی هرگاه علم داشته باشیم بعدم موافقت ایا ثمره طهارت ظاهریه
بران مترتب میشود یا نه اگرچه سابقا در باب منافق گفته شد که حکم بطهارت
خالی از قوة نیست لکن در طهارت مرتد فطری بمحض اظهار شهادتین با علم بعدم
اعتقاد تامل است بلکه قول بعدم ثمره خالی از قوة نیست ششم از مطهرات
تابع بودن در اسلام است در اطفال کفار که نجس اند پس هرگاه پدر یا مادر یا جد
ایشان مسلمان شد ان طفل پاک می شود به تبعیت و هم چنین هرگاه مسلمی
نابالغ را اسیر نمود بی پدر و مادر که پاک می شود به تبعیت اسیر کننده هفتم تبدیل
نسبت است و ان در عرق کافر و اب دهن و توابع بدن اوست که در حال کفر نجس بوده

اند بعد از اسلام پاک می‌شوند بسبب اینکه الان نسبت بمسلم داده می‌شوند هشتم
انفصال است و آن در آب غساله است در شستن باب قلیل بنا بر اینکه نجس می‌شود
لکن همین که جدا شد آن مقداری که بحسب متعارف فورا جدا می‌شود یا مشرف است
بجدا شدن تتمهٔ آن که در رخت میماند پاک میشود دیگر محتاج بتامل زیاد و تکان
دادن نیست نهم زوال عین است و آن مطهر دو چیز است اول جسد حیوانات
است پس هر گاه بدن حیوانی نجس شد بزوال عین آن پاک می‌شود و احتیاج
بتطهیر باب ندارد چه خود بخود برود یا بدست یا بچاقو یا غیر آن پس دهان گربه مثلا
بخون آلوده باشد یا جای حیوانی که مجروح باشد بمحض آنکه عین خون رفت پاک است
و آیا زوال رطوبت عین هم شرط است یا نه اظهر اولی است و اما زوال رنگ بعد
از زوال عین پس آن محل تامل است احوط رفتن رنگی است که برداشتن آن سهل
باشد هر چند در شستن باب بقاء رنگ عیب ندارد **مسئلة** مرغ که بخورد
آب نجس منقار او تر بشود احوط این است که ملاحظه خشک شدن او بشود دویم
بواطن انسان یعنی مواضعی از بدن که در وقت نظر بشخص مرئی نیستند پس هر گاه
نجاستی یا متنجسی بانها رسید بمحض زوال عین از آنها پاک می‌شوند بنا بر این هر گاه
میان دهن خون آلوده شد و بعد آن خون را فرو برد یا بیرون انداخت دهن پاک است
بی شستن باب لکن ظاهر لب اگر خونی شد بی آب پاک نمیشود و مناط در باطن
دهان محل انطباق لب است پس بیرون آن از ظاهر و میان آن از باطن است
و اگر در میان دندانها چیزی باشد و نجس باشد بزوال عین از آن پاک نمی‌شود
دهم تبعیت یعنی بعض متنجسات پاک می‌شوند بسبب پاک شدن چیز دیگر و آن
در چند موضع است موضع اول آب چاه که نجس شد و تطهیر شد اجزاء آب نجس
بان رسیده از دلو و ریسمان و محل ریسمان و کناره و دیوار چاه همه بالتبع پاک
می‌شوند و دست آب کش و رختهای او که نجس باب چاه شده اند همه پاک می‌شوند

موضع دویم هر گاه غساله میت تمام شد و بدن
او پاک شد بدن غسل دهنده و رختهای او و ظروف غسل
و تخته و فوطه که بر میت انداخته همه پاک می شوند
موضع سیم هر گاه عصیر نجس شد بجوش و بذهاب ثلثین پاک
شد بدن شیره پز و رختهای او و دیگ و روی آن و آلات طبخ که از آن عصیر
نجس بانها رسیده همه پاک می‌شوند بالتبع **مسئلة** هر گاه این شخص که مشغول
بطبخ است و بدن و لباس او بعصیر بر خورده قبل از اتمام عمل نماز کند ظاهر
اینست که بی تطهیر اینها نماز او صحیح است **مسئلة** هر گاه آن شخص طباخ از طبخ
دست برداشت قبل از ذهاب ثلثین و کسی دیگر از جوش داد تا ذهاب شد
رخت اولی پاک نمی‌شود و بعضی گفته اند که عصیر هر جا بر خورد بعد از خشکی
پاک می‌شود بجهة آنکه دو ثلث لا محاله کم می‌شود بخشکی موضع چهارم انجیر بجهة
سرکه گذاشته می‌شود از مویز و خرما و بخوان بعضی میگویند اول شراب می‌شود
بعد سرکه می‌شود و این حرف اگر چه مشخص نیست لکن بسبب بهم خوردن و کف
کردن که از انشیش میگویند نجس میشود بعد از آنکه ترش شد پاک می‌شود
و پاک می‌شود ظرف آن ظاهر و باطن آن و چیزی که روی آن بسته است یا گذاشته
است و چون ریزه مویز و خرما که غالبا با آنها هست همه بالتبع پاک می‌شوند
موضع پنجم آلات تطهیر در ازالهٔ نجاست چه دست و چه غیر آن که آب غساله
بانها رسیده به تبعیت پاک می‌شوند یازدهم انتقال مثل آنکه خون حیوانی
که خون آن نجس است جزء حیوانی شود که خون آن پاک است مثل پشه که جذب
خون انسان کند پس هر گاه فورا آنرا بکشد همان خون که جذب نموده بیرون
بیاید پاک است و اما زالو پس خونی که جذب می‌کند پاک نمیشود بسبب آنکه
چنین نیست که در بدن او مستقر شود و جزء او باشد پس او مثل شیشه حجام است

دوازدهم نقص یعنی کم شدن آن متنجس وآن در مثل عصیر است که برفتن دو ثلث پاک
می شود ومراد از رفتن دو ثلث این است که بجوشد و ثلث بحسب وزن یا مساحت
از او کم شود واکر در بعضی اطراف دیک آن مقدار کم شده ودر طرف دیکر نشده
ثمر ندارد واکر در آفتاب کذاشتند بعد از جوش ودو ثلث آن رفت هم کافی
واکر بسبب هوا کم شد محل اشکال است اکرچه بعضی کفته اند کفایت می کند
بنابراین اکر عصیر نجس برختی برخورد وخشک شد پاک می شود چون دو ثلث
او بهوا میرود مسئله هرکاه عصیر غلیظ باشد هر قدر آب در او بکذارند
وجوش دهند تا دو ثلث برود کفایت می کند مسئله هرکاه عصیر انکور یا
خرما را در آفتاب بکذارند یا باتش هموار تا دو ثلث آن برود بی جوش ثمر
ندارد وهر وقت که جوش خورد باز نجس می شود سیزدهم غایب شدن وآن
مطهر است در انسان باین معنی که هرکاه معلوم شد که بدن یا لباس یا ظرف
یا فرش کسی نجس شده وان شخص از نظر تو غایب شد در مدتی که احتمال تطهیر با
حکم بطهارت آنها می شود دیکر ضرور نیست جویا شدن وتفحص نمودن ولکن
احتیاط شدید در اینست که دو شرط در این ملاحظه شود یکی آنکه آن شخص بداند
که آن چیز او نجس است ودیکر آنکه بعد از آن خودش استعمال او بکند مثل استعمال
طاهر چهاردهم استبراء وآن مطهر فضله حیوان جلال است یعنی حیوان حلال
کوشت که غالب خوراک او نجاست شد نجس می شوند فضلات او وهمین که استبراء
شد فضلات بعد از استبراء او پاک میشوند ومعنی استبراء اینست که او را انقدر
بدارند که ترک خوردن نجاست کند بحدیکه از اسم نجاست خوار بیرون برود
واحوط اینست که مدت مخصوصه منصوصه در هر حیوان بکذرد واین مدت
بدین تفصیل است شتر چهل روز کاو سی روز کوسفند ده روز مرغ
آبی هفت روز مرغ خانکی سه روز یا پنج روز احتیاطا پانزدهم بیرون امدن

خون

خون بنحو متعارف از ذبیحه پس باقی مانده خون در شکم ودل وجکر او پاک می شود
شانزدهم استعمال ابست پیش از نجس شدن که مانع نجس شدن است با وجود
مقتضی آن وآن نسبت بکسی است که باذن امام غسل کند قبل از موت همچنان
که سابقا کذشت هفدهم زوال تغیر است از آب نجس در جاری وکر بتفصیلی
که خواهد امد هیجدهم خشکیدن آب چاهی که نجس شده پس آب تازه او که
جوشیده احتیاج بتطهیر ندارد نوزدهم کم کردن آب چاه بتفصیلی که خواهد
امد بیستم تیمم دادن میت بنا بر قول بعض مطلب پنجم در بیان آنچه
ثابت می شود باو نجس شدن وپاک شدن ودر آن دو مقصد است مقصد
اوّل بدانکه غیر از اعیان نجاسات که کفته شدند هر چیز در شریعت محکوم
بطهارت است تا اینکه بطریق علم ویقین مشخص شود که نجس شده است ومراد
از علم شخصی است که معین بدانی این شیء خاص نجس شده واما اکر در نوع آن چیز
علم باشد لکن در خصوص این فرد مخصوص احتمالی برود محکوم است بطهارت که
مثلا نوع قند روسی یا جوهریات که از بلاد کفر می آورند معلوم است که بمباشرت
کفار عمل میایند لکن در این سر قند خاص یا این شیشه جوهر مخصوص اکر احتمال
بدهی که شاید طریقی شده که دست کافر برطوبت بان برنخورده پاک است واکر در این
مخصوص هم یقین داشته باشی البته هم نجس است ودر اینجا چند مسئله هست
اوّل هرکاه مظنه حاصل بشود بنجاست چیزی پس اعتباری بان نیست هرچند
مظنه قوی باشد مثل روغن وماست وپنیر اهل صحرا وایلیات که اجتناب از
نجاسات ندارند بحسب حکم شارع همه پاکند بلکه احتیاط در اظهار رجحان شرعی
هم ندارد بلکه کاهی احتیاط مکروه می شود هرکاه بوسواس بکشاند بلکه کاهی
احتیاط حرام است هرکاه بحد وسواس برسد بلکه میکوییم که وسواسی اکر یقین
بنجاست کرد از بابت مرض وسواس اعتبار ندارد وبدانکه تفاوتی نیست در حکم

بطهارت ما بین اینکه شك داشته باشد باینکه این چیز خاص نجس شده یا اینکه این چیز
از نجاسات است یا نه مثلاً چیزی در جائی ریخته نمیداند بول است یا اب یا سرکین
می بینی نمیدانی فضلهٔ انسان است یا نه اینها هم محکوم بطهارت اند بلی کلام
هست در خون که هرگاه خونی در جائی باشد نداند خون نجس است یا خون پاك
مثل خون پشه و ماهی و حکم ان سابقاً گفته شد مسئلهٔ دویم هرگاه یقین
حاصل شد که نجاست بیکی از چند چیز رسیده و نداند که بکدام رسیده اگر ان
چیزها حد و حصر ندارند هم محکوم بطهارت اند و اگر محدود و محصور اند و هم
داخل بوجود شخص دارند مثل انکه بداند که ترشحی از نجس رسیده یا بعبای
او یا پیراهن او در اینجا اجتناب از هر دو لازم است یا اینکه بداند که ترشح بیکی
از دو ظرف اب رسیده اجتناب از هر دو لازم است یا اینکه بداند که موشی در
میان یکی از دو ظرف شیره یا روغن افتاده و نداند کدام است اجتناب نیز
از هر دو لازم است لکن اگر چیزی بیکی از انها برخورد نجس نمیشود و اگر این
دو چیز از دو نفر باشند مثل انکه قطرهٔ نجسی افتاده و یقین باشد که یا بعبای
خودش برخورده یا رفیقش هر یك میگوید عبای من پاك است و در او نماز میتواند
کند و نظیر این مسئله است هرگاه فرشی یا لباسی در میان دو نفر مشترك باشد
و در او منی باشد که یقین کنند که از یکی از ایشان است لکن نمیدانند از کدام
است بر هیچیك غسل واجب نیست و از این مسئله است گرفتن مخرج منی بر
هیچیك از ایشان واجب نیست و حال انکه یقیناً عضو یکی از ایشان نجس شده
است مسئلهٔ سویم هرگاه دو عادل شهادت دادند بر نجاست چیزی اقوی
قبول است و هر چند یقین حاصل نشود مسئلهٔ چهارم هرگاه یك
عادل خبر داد و یقین از خبر او حاصل نشد حکم بنجاست نمی شود خصوصاً هرگاه
سبب از انکو بد مسئلهٔ پنجم هرگاه صاحب ید یعنی کسیکه ان چیز در

تصرف اوست بگوید نجس است قبول می شود لکن اگر بعد از استعمال بگوید
که انچیز را که استعمال کردهٔ نجس بوده و انچه بان برخورده هم نجس شده اند
حکم بقبول مشکل است مسئلهٔ ششم مذکور شد که همه چیز در شریعت
محکوم بطهارتست لکن استثنا شده است از این یك چیز و ان رطوبت
مشکوکه است که بعد از بول بیرون اید و نداند بول است یا نه و استبرا نکرده
باشد در اینجا حکم می شود بنجاست مسئلهٔ هفتم هرگاه خبر دو عادل با دو
صاحب ید تعارض کنند در طهارت و نجاست حکم بطهارت می شود مسئلهٔ هشتم
در بعض چیزها که شك در نجاست انها یا مظنهٔ کلی هست شارع فرموده که اب
بر انها بپاشند و استعمال کنند مثل معبد یهود و کلیساها و خانهای مجوس
و لباس ایشان که شارع فرموده اند که اب بر انها بپاشند و در انها نماز کنند
بجهت دفع وسواس و توسعه در شریعت مقصد دویم در ثبوت پاك شدن است
بدانکه بعد از انکه نجاست چیزی معلوم شد باید علم برسانند باینکه تطهیر شده
پس در جائی که محسوس بچشم شد شبهه نیست و اما هرگاه بسبب تاریکی
احساس بصر ممکن نباشد احساس عضو نجس وصول اب را کافی است و اگر
عضو بی حسی نجس شده یا مثل ظرف و لباس پس باید یقین حاصل شود که
بهمه جای ان اب رسیده و ظاهر اینست که صدق شستن همان عرفا کفایت می کند
در جائیکه اگر بنا بر تدقیق و علم خاص شد عسر و حرج و وسواس لازم اید مثل اینکه
در شب تاریك بخواهد چیزی تطهیر کند یا انکه جائی نجس شد که بچشم دیده
نمیشود و احساس نمیشود که بهر جزء جزء ان اب میرسد یا نه همینکه صادق امد
که شسته شد کفایت می کند مسئلهٔ هرگاه دو عادل شهادت بدهند بتطهیر
کفایت می کند و ظاهر اینست که اخبار یکعادل در اینجا هم کافی است مسئلهٔ
هرگاه صاحب ید اخبار کرد بتطهیر کفایت می کند بلکه سابقاً گفته شد که اگر غائب

شد واحتمال تطهیر برود واستعمال کرد از او در چیزی که طهارت در آنها
شرط است نیز کافی است وضرور نیست که بگوید آنرا پاک کرده ام مسئله هرگاه
شخصی را وکیل در تطهیر نموده واخبار نمود اظهر قبول است مسئله هرگاه
رخت نجس باشد ورخت شوی آنرا ببرد وبشوید پس اگر باو گفته باشی که این نجس است
تطهیر بکن وبعد بگوید تطهیر کردم قبول می شود واما اگر باو نگفتی وشست
واورد پس اگر علم داری باینکه در آب کثیر بحسب قاعدهٔ تطهیر شسته هرچند
بی قصد بوده خوبست واگر این علم را نباشد حکم بپاکی آن نمیتوان نمود مسئله
هرگاه از عضوی خون بیاید وبخواهی آنرا تطهیر کنی باید بعد از قطع خون
آب بر آن جاری شود ودر صورت تاریکی یا نابینائی باید خاطر جمع بشود
بازالهٔ عین خون وجریان آب بر آن بعد از آن دیگر احتمال خون تازه آمدن
اگر بدهد عیب ندارد مسئله هرگاه مادر طفل یا تربیت کنندهٔ او اخبار
کند بطاهر شدن بدن ورخت او قبول می شود مسئله هرگاه دو عادل یا دو
صاحب ید در یک چیز تعارض کنند در پاک شدن ونشدن حکم می شود بنجاست
آن خاتمه در بیان احکام آبست که عمده طهارت بآن حاصل می شود بدانکه
آبی که طهارت از حدث وتطهیر از نجاست بآن حاصل می شود آب مطلق است
یعنی آنچه را آب توان گفت بی اضافه چیزی اگرچه مضاف هم استعمال بشود
پس آب شور مثلا مطلق است چونکه آب خالی هم او را می گویند لکن آب گوشت
وآب غوره مضاف است چونکه آب بتنهائی نمیشود گفت مسئله هرگاه
شک بشود در آبی که آیا مطلق است یا مضاف مثل اینکه در چیزی شک
بشود که آیا عرق بید است یا آب استعمال آن در طهارت جایز نیست وهرگاه
آب بجدی گل آلوده باشد که شک بشود در اطلاق واضافه آن اگر کر
کثیر است حکم بنجاست آن نمی شود اما وضو وغسل بآن جایز نیست ودر صورت

انحصار آب در وضو یا غسل وبعد تیمم است وبدانکه آب مطلق را در شریعت احکامی
هست اول اینکه خود آب مطلق پاکست وپاک کننده از حدث وخبث دویم اینکه
اگر نجاستی باو رسید وخود نجاست تغیر داد یکی از رنگ وطعم وبوی او را نجس
میشود ودر این حکم همه اقسام آب شریکند وفرقی میان جاری وقلیل وکثیر نیست
حتی اینکه اگر قدری از آب دریا متغیر شد همان قدر نجس است وپاک نمیشود
مگر بزوال تغیر وبهم خوردن آن مسئله در حوضهائی که در خانهها متعارف است
باید از بابت تغیر ملاحظه کرد از چند جهة اول از بابت اینکه متنجس بسیار در او
تطهیر می شود وغالبا از نجاست طعم او تغیر میشود اگرچه بو ورنگ او تغیر نشده
لکن همین قدر که از آن جهت بدطعم شده کفایت در نجاست می کند هرچند
کر یا زیاده باشد جهة دویم از بابت اینکه در وقت شستن چیزی که ملوث
بنجاست عینیه است هرگاه قدری از آب حوض را تغیر داد باید ملاحظه نمود
نمود که مقدار کری متصل الاجزاء غیر متغیر از او باقی باشد مثلا هرگاه
لباسی آلوده بخون یا غائط را در حوض شست که قدری از آب آن رنگ برداشت
یا بدبو یا بدطعم شد باید ببیند که بقدر یک کر آب غیر متغیر متصل بهم
از او باقی مانده یا نه اگر نمانده یا منقطع الاجزاء است مطهر نیست بلکه
نجس است پس اگر جمیع آب حوض یک کر ونیم باشد وثلث بیشتر آن متغیر شده
یا متغیره در وسط اتفاق شده بقسمی که هیچ یک از دو طرف او که از هم منقطع
شده کر نیست آن حوض نجس می شود جهة سویم هرگاه حوضی یک کر
آب بیشتر ندارد بجهة تطهیر بدن وظرف خوبست اما اگر لباس نجس در آن
بگذارند آن آب نجس میشود هرچند تغیر در آن حاصل نشود مسئله
هرگاه بوی یا طعم یا رنگ آب تغیر شد لکن مشخص نشد که بجهة طول ماندن است
یا بجهة نجاست است که در آن شسته شده یا بجهة خود متنجس است اقوی حکم

بطهارت است مسئلة هرگاه معلوم نشود که تغیر بو یا طعم یا رنگ مستند به
آنها است هم طول ماندن و هم نجاست و هم متنجس احوط اجتناب است مسئلة
هرگاه آب بجهة مجاورت نجاست بد بوی شد نجس نمیشود مسئلة هرگاه
متنجس در آب ریخته شد و تغیر آب داد اگر بصفة نجاستی که در آن هست تغیر
داد نجس است و اگر بصفة خود متنجس باشد نجس نیست مثلا زعفران نجس
ببول موش هرگاه آب حوض را زرد کرد عیب ندارد اما هرگاه طعم آب حوض
بجهة بول تغیر شد نجس می شود مسئلة تغیر باید حسی باشد یعنی رنگ
را چشم و بو را دماغ و طعم را زبان احساس بکند پس تقدیر اینها که بگوئی
اگر این نجاست رنگ یا طعم داشت تغیر میداد معتبر نیست و اما اگر بدانیم
که این نجاست تغیر فعلی داده لکن مانعی هست از احساس اگر آن مانع از
خارج است آن آب نجس است و اگر آن مانع در خود آب است احوط حکم بنجاست
است حکم سوم از احکام آب مطلق تفصیل نجس شدن آنست بملاقات
نجاست بی آنکه تغیر بشود بدانکه آب مطلق هرگاه بسته باشد مثل یخ و برف
تفاوتی در اقسام آن نیست که هر جای او که ملاقات نجس کرد همان جا نجس میشود
و قابل تطهیر هست و اما هرگاه بحال خود باشد پس آن پانزده قسم است که هر
قسمی از آن حکمی دارد اول نابع جاری دویم نابع فورانی واقف سویم نابع
ترشحی چهارم نابع متقاطر از بالا پنجم آب باران ششم آب حمام هفتم آب چاه
هشتم آب کثیر ایستاده نهم آب قلیل مستقر در یک مکان دهم آب قلیل عالی و
سافل یازدهم آب مستعمل در ازاله نجاست مخرج دوازدهم آب مستعمل در
ازاله نجاست غیر مخرج سیزدهم آب مستعمل در رفع حدث اصغر چهاردهم
آب مستعمل در رفع حدث اکبر پانزدهم آب سور قسم اول که نابع جاری است
بملاقات نجاست نجس نمیشود هر چند کمتر از کر باشد و اگر قدری از آن تغیر

شد

شد آنچه طرف ماده است پاکست و متغیر نجس است و آنچه پایین آنست اگر تمام رشته
آب تغیر نشده هم پاک است و اگر تمام رشته آن متغیر شده ملاحظه آن میشود
اگر کر است پاک است و اگر نه نجس است و آن متغیر بمحض زوال تغیر هم پاک
می شود و آنچه مساوی جاری است از اطراف او هم حکم جاری دارد هر چند
جریانی حسی نداشته باشد مسئلة در تطهیر متنجس در آب جاری تعدد
ضرور نیست و فشردن در لباس ضرور نیست بلکه محض احتیاط است مسئلة
غسل ترتیبی در آب جاری بمحض بودن در آن و قصد ترتیب اعضا کافی
است و بیرون آمدن و تحریک اعضا ضرور نیست قسم دویم نابع غیر جاریست
مثل چشمهائی که ایستاده اند احوط در اینها اینست که اگر بقدر کر نیستند
بمجرد ملاقات نجس میشوند لکن بمجرد آنکه قدری از آنها بیرون آورند
بنفسی که در ماده حرکتی پیدا شود پاک می شود قسم سویم نابع ترشحی است
و بودن آن مثل قسم دویم خالی از قوت نیست لکن محل احتیاط است قسم
چهارم نابع متقاطر از بالا است که در کوهها بسیار اتفاق می شود و حکم آن
اینست که این قطرات که در بالا هستند و متصل در تقاطر اند بملاقات
نجاست نجس نمیشوند و تطهیر نجس هم میکنند و اما آنچه در پایین جمع شده
باید ملاحظه حکم کرد آن بشود قسم پنجم آب بارانست در حین تقاطر و حکم
آن آب و آبی که بر زمین آمده و تقاطر بر آن می شود بحکم جاریست پس اگر بنجاست
بر او بر خورد یا بر نجاست فرود آمد و از آنجا ترشح کرد نیز پاکست و علاوه بر این
هرگاه باران وارد شد بر آب قلیلی که در ظرفی باشد آن هم همین حکم دارد و
تطهیر متنجس در آن میتوان کرد مسئلة هرگاه در پشت بام عین نجاست
باشد و ظرفی در زیر ناودان بگذارند مادامیکه بارانست آنچه آب در آن
ظرف بیاید پاکست اگر چه از روی نجاست بیاید پس اگر آن ظرف آب را یا آب از آن

قبل از انقطاع باران برداشت اصلا اشکالی ندارد واگر باران ایستاد
وبعد از ان دیگر آب دران بیا مدنیز بی اشکال است واما اگر بعد از ایستادن
باران هم آب میان این ظرف امد هرگاه یقین شد که این آب از روی
نجاست گذشته مثل اینکه نجاست دم میزاب بوده نجس میشود واگر یقین
باین نبوده باز هم پاکست مسئله هرگاه آب از پشت بام تقاطر کند حکم
آب باران را ندارد مسئله هرگاه پشت بام نجس باشد وآب باران از سقف
آن تقاطر کند اگر عین نجاست در پشت بام نیست باران انرا پاک نموده و
سرایت در سقف نموده وبعد تقاطر کرده پس هرجا بخورد عیب ندارد
واگر در پشت بام عین نجاست هست وآب باران براو فرود امده واز انجا
سرایت در سقف نموده پس اگر مادامی که باران است سرایت کرده باز هم پاکست
واگر بعد از انقطاع باران آبی بوده بعد سرایت در سقف کرده نجس است
واگر علم نداشته باشد که این آبی که سرایت کرده چه وقت بوده باز هم حکم
بطهارت آن میشود مسئله هرگاه باد قطرات باران را در زیر سقف
ببرد ظاهر اینست که همان حکم آب باران دران ثابت است قسم ششم آب حمام
است بدانکه آب حمام چهار قسم است اول و دویم آب کمتر از کر که در حوضهای
کوچک است که در حمام متعارفند وشیر پیچ دارند یا اینکه در حوضهای
که کمتر از کر در انها آب مانده است وراهی دارند بحوض بزرگ اینها با وجود
انکه کمتر از کر باشند بملاقات نجاست نجس نمیشوند وتطهیر نجس در انها
میتوان کرد مادامیکه آن شیر پیچ باز و راه گشوده است واگر بسته شد بملاقات نجاست نجس میشود و
بمحض گشودن آن پیچ یا راه آن پاک میشوند سیم آب غساله حمام است اگر در محلی آن جمع میشود
در آن حکم بنجاست است اگرچه علم بان هم حاصل نشود چهارم آب غساله ایست که در صحن حمام ترشح میکند
بدانکه اصل زمین حمام وآب شست شوی که بران هست پاک است واما هرگاه

علم باشد که مکررا نجس میشود بسبب پاهای مترددین که بجای نجس میگذارند
وانجا میگذارند وبسبب نجاست عینیه که گاهی بران هست وعلم هم باشد که
بسبب آب ریختن گاهی پاک میشود ونداینم که این حالت مخصوص از حالات
طهارت است یا نجاست آن اگرچه حکم بطهارت آن نمیتوان نمود پس سجده بران
مشکل است لکن حکم بنجاست ملاقی آن هم نمیشود وطریق احتیاط واضح است
قسم هفتم آب چاه است که بجهة آن احکام مخصوصه در شریعت هست ومراد از
چاه انست که آب آن از زمین بجوشد وانرا چاه گویند پس قنات وقسمی که آب
در انها از سرچشمه یا از رودخانه جاری نموده اند داخل چاه نیستند واز
اقسام جاری میباشند واگر آب باران دران جمع شده داخل آب ایستاده است
وبجهة چاه چند حکم مخصوص هست اول اینکه اگر نجاستی باو رسید وچند
که او را تغیر بدهد وکری آب هم داشته باشد بسیاری از علماء حکم بنجاست
او کرده اند دویم آنکه بعد از حکم بنجاست تطهیر میشود باب کشیدن از آن
وبرای هر نجاستی مقدار مخصوصی هست که باید آن کشیده بشود سیم آنکه
هرگاه نجس شد ودلو وریسمان واطراف چاه ودستهای آب کش که همه نجس
میشوند بعد از کشیدن آن مقدار همه اینها پاک میشوند بالتبع چهارم
انکه هرگاه آب چاه متغیر شد بنجاست کیفیت تطهیر آن اینست که اینقدر بکشند
که آن تغیر زایل بشود پنجم هرگاه تغیر شد وآب نکشیدند تا تغیر خود بخود
رفت محل اشکال میشود پس اگر بتوان معلوم کرد که اگر می کشیدند چه قدر
رفع تغیر میکرد همان قدر را بکشند واگر معلوم نمیشود احتیاط شدید در
کشیدن همه آب چاه است اگرچه پاک بودن آن بمحض زوال تغیر خالی از وجه نیست
ششم انکه هرگاه آب چاه متغیر شد واز آب کشیدن تطهیر نمودند طهارت دلو
وریسمان بخودی خود قدری محل تامل است هفتم اینست که آب چاه بمجرد ملاقات

نجاست نجس نمیشود مگر هرگاه تغیر احد اوصاف ثلثه او شده باشد لکن احوط آن است
که با وجود طهارت مقدارهای مخصوص بجهة افتادن بعض نجاسات کشیده بشود
و آن مقدار است اول همه آب و آن در شراب است و منی و خون حیض و نفاس و
استحاضه هرچند یکقطره از آنها باشد دویم یک کر برای مردن اسب و استر و الاغ
در آن سیم هفتاد دلو برای مردن انسان در آن چهارم چهل دلو برای مردن
سگ و خوک و روباه و خرگوش و گربه و گوسفند و ریختن بول مرد در آن پنجم
سی دلو برای داخل شدن آب باران که بول و عذره و نجاست سگ در آن
باشد ششم ده دلو برای غائط انسان و خون بسیار که در چاه بیفتد هفتم
هفت دلو برای مردن طیر از کبوتر تا شترمرغ و برای غسل کردن جنب در چاه
و افتادن سگ هرگاه زنده بیرون بیاید و مردن موش در آن هرگاه پاشیده
یا ورم کرده باشد هشتم پنج دلو است برای فضله مرغ نجاست خوار نهم
سه دلو است برای موش که نپاشیده و نه ورم کرده و مردن مار و چلپاسه دهم
یک دلو است برای گنجشک و مانند آن که در چاه بمیرد و برای بول طفل
شیرخواره و تازه از شیر گرفته قسم هشتم آب کثیر ایستاده است و مراد از آب
کثیر آبی است که یک کر یا بیشتر باشد و مراد از کر مقداری از آبست که بقدر پر
کردن حوضی یا ظرفی است که هر یک از طول و عرض و عمق آن سه وجب و نیم باشد
بطریق تحقیق پس اگر خود مکان آب باین صفت است همان آب کر است و اگر اختلاف
در طول و عرض و عمق دارد مجموع آنها را در همدیگر ضرب میزنند اگر حاصل آن
چهل و سه وجب الا ثمن میشود کر است مثلا هرگاه عرض آب یکوجب باشد
و عمقش یکوجب و طول آن چهل و سه وجب الا ثمن باشد کر است و اگر
عمقش ده وجب و عرض آن دو وجب و طول چهار وجب قریب بدو کر است زیرا
که حاصل ضرب هشتاد میشود و مراد از وجب وجب متعارف است و باید این مقدار

دریکجا مجتمع باشد که بگویند یک آبست پس اگر در دو حوض باشد که از بالا بهم
متصل اند خوبست و اگر ما بین آنها سوراخ کوچکی باشد محل تامل است و حکم
آب کر باین مقدار رسید اینست که نجس نمیشود بملاقات مگر با تغیر و تطهیر
متنجس در آن می شود و غساله نجس در آن معتبر نیست قسم نهم آب قلیل است
یعنی آب بی ماده کمتر از کر چه در ظرفها باشد یا حوضها یا گودالها چه راه برود
یا ایستاده باشد و حکم آن اینست که بملاقات نجاست نجس میشود هرچند تغیر
نشود لکن در وقتی نجس میشود که نجس بر او وارد بشود چه از بالا و چه از پائین
اما اگر وارد شود بر نجس پس جزء ملاقی نجس است یقینا و اما جزء بالای جزء ملاقی
پاکست اگر بلندی آن محسوس باشد قسم دهم آب قلیل که قدری از آن در عالی
و قدری پائین پس اگر علو ظاهر و محسوس است بلا شبهه نجاست پائین باعث
نجاست بالا نمی شود و اگر همین قدر است که چون آب ریخته شود بیک سمت میل
کند آیا بنجاست پائین همه آن نجس میشود یا اینکه سمت بالای آن که آب از آن جاری شده
نجس نمیشود ثانی اقوی و اول احوط است مسئله هرگاه تر آفتابه سوراخ باشد
و آنرا بر زمین نجس بگذارند بنحوی که بزمین نجس یا آب نجس متصل بشود آیا آب
آفتابه نجس میشود یا نه اگر ته آن آفتابه و آدم یا آب نجس بگذارند ظاهر اینست
که اگر در زیر آفتابه قدری آب نجس جمع شد که از آن سوراخ که آب می آید
آب هم داخل بشود یا اینکه سوراخ جزئی باشد که از کل نجس داخل در آن بشود
همه آب آفتابه نجس میشود و اگر علم حاصل نشود مگر همین اتصال آب آمدن
بزمین غیر طاهر حکم بطهارت است مسئله هرگاه کوزه که نشر میکند بر زمین
نجس گذاشته شود آب آن اشکالی ندارد قسم یازدهم و دوازدهم آب قلیل
که تطهیر متنجس بآن شده اگر تطهیر مخرج بآن شده آنرا استنجا گویند و اگر نجس
دیگر باشد آنرا غساله گویند و حکم آب استنجا غیر از حکم آب غساله است مطلب هذا در بو

بیان می شوند مطلب اول بدانکه آب استنجا چه از بول و چه از غائط باشد
پاک است پس اگر برخت یا لباس برسد یا از ترشح آن بچیزی برسد نجس نمیشود
و خلافی در اصل مسئله نیست لکن سه شرط دارد باید متغیر بنجاست نباشد
و باید نجاست از مخرج تعدی زیاد ننموده باشد و باید در وقت ریخته شدن
بر نجاست بیرونی ریخته نشود پس هرگاه شخص در صحرا و غیر آن از آن مکان که
بول و غائط در آن هست برخواست و مکان دیگر نشست و تطهیر نمود اگر
رخت در آن آب بیفتد نجس نیست و آن زمین که بر آن آب ریخته شده نجس
نیست و بعضی سه شرط دیگر علاوه کرده اند که باید اجزاء ریزه در آن محسوس
نشود و باید اول آب بریزد بعد با دست استعمال نماید و باید با غائط خون
یا چیز دیگر نباید و احتیاط شدید در ملاحظه شرط اول است و ملاحظه
باقی خوبست دویم بدانکه در آب غساله خلافی هست بعضی قائلند بنجاست
آن مطلقا و بعضی بطهارت مطلقا و بعضی می گویند که آن آبی که طهارت
با و حاصل می شود پاک است و آبی که پیش از حصول طهارتست نجس است
پس در آن چیزی که دو دفعه شستن میخواهد آب غساله دفعه اولی نجس است و دویمی
پاکست و تحقیق کلام در مسئله غساله اینست که هرگاه چیزی باب قلیل تطهیر شود سبب
هفت نوع آب در آن متصور می شود اول آبی که از آن متغیر جدا می شود و آن نجس
بی شبهه دویم آن آبی که بآن زوال عین می شود اظهر نجاست است سویم آن آبی که
بجهة تطهیر بر آن اولا جاری شود و از آن جدا می شود فورا یا بفشار دادن و بعد
محتاج باب دیگر نباشد قول مشهور در این نجاست است و اوفق باحتیاط می باشد
اگر چه قول بطهارت خالی از قوة نیست چهارم آن آبی که بجهة تطهیر جاری شود
و بعد از آن هم محتاج باب دیگر باشد مشهور در این نجاست است و مقتضی احتیاط
هم هست اگر چه طهارت خالی از وجه نیست پنجم آبی که بعد از اجزاء آب تطهیر متصل

میماند بمحل لکن بعد از مکث یا اندک فشردن زیاد از متعارف بیرون می افتد اقوی
در این طهارتست ششم آبی که میماند و بعد از مکث یا اندک زیاد فشردن هم بیرون
نمی آید این بی شبهه پاکست هفتم آبی که ریخته شود زیاده از مقدار جریان
لازم بر آن آب اول بی آنکه تمام تقاطر کند الشیخ الاستاد حجة الاسلام اعلی الله مقامه
میفرمودند که اگر چنانچه یکساعت بر آن آب بریزد همه آن آبها نجاست غساله که تمام
جدا نشده می شوند و در آخر تطهیر موقوف بر جدا شدن قطرها است اگر چه این قول
خالی از تامل نیست لکن موافق احتیاط است و از اینجا مسئله معلوم می شود که هرگاه
عضو نجس را که باب ریختن تطهیر کنی قبل از جدا شدن قطرهائی که خود جدا می شوند
از آن با دستمال یا لنگ خشک کنی آن دستمال و لنگ نجس میشوند و شاید ثانیا آنرا
نجس کنند که محتاج بتطهیر ثانی باشد و جدا شدن قطرها در آن کفایت نکند و وجه آن
بتامل معلوم میشود قسم سیزدهم آب قلیل مستعمل در رفع حدث اصغر و آن پاکست و
پاک کننده است از حدث و خبث بی اشکال قسم چهاردهم آب قلیل مستعمل در رفع
حدث اکبر مثل آب غسل جنابت و غسل حیض و مس میت و حکم در آن اینست که پاکست
و ازاله نجاست بآن جایز است و غسل مستحب بآن جایز است و وضوء مستحب بآن
جایز است لکن صحت وضوء واجب و غسل جنابت ثانیا بآن محل خلاف و اشکال است
و احوط باحتیاط شدید ترک آنست مسئله هرگاه در وقت غسل که آب بر بدن
میریزد از قطرات آن در ظرف آب بچکد بعضی اشکال کرده اند در غسل بآن از این
بابت که آب مستعمل در رفع حدث اکبر در آن داخل شده و این کلام راهی ندارد هر چند
قائل باشیم که باب مستعمل غسل نمیتوان کرد قسم پانزدهم آب قلیل سؤر یعنی آبی که
نیم خورده حیوان یا عضو دیگر او بآن برخورده باشد و حکم آن تابع حکم آن حیوانست
پس سؤر نجس العین نجس و سؤر طاهر العین طاهر است لکن سؤر غیر ماکول اللحم
مکروه است مگر سؤر مسلم که علاوه بر آنکه مکروه نیست استعمال آن مستحب است بلکه آن

بعض احادیث ظاهر میشود که آبی که پس مانده استعمال مسلمین است بهتر است
از آب محافظت شده دست نخورده بجهة وضو و تطهیر و در حدیثی هست که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خواستند وضو بگیرند یا مشغول وضو بودند
گربه در آنجا بود نگاه بآب کرد معلوم شد تشنه است آنحضرت آبرا نزد گربه گذاشت
تا گربه از آن خورد و حضرت باب پس مانده گربه وضو گرفت مسئله مکروه است
استعمال سؤر زن حائض که چندان تقوائی ندارد بلکه هر کس خاطر جمعی از
او حاصل نیست و هر چند که شرعا همه اینها پاک کند مطلب دویم از خاتمه در بیان
احکام ظرفها است بدانکه ظرف یا از معدنیات است یا از جلود است یا از غیر اینها
و بجهة بعضی از اینها احکام خاصه هست که در چند مطلب بیان می شوند
مطلب اول بدانکه ظروف طلا و نقره را در شریعت مطهره چند حکم هست اول
حرام است ساختن آنها دویم حرام و باطل است اجیر شدن بر ساختن آنها سیم
حرام است زینت با آنها بمحض گذاشتن چهارم حرام است نگاه داشتن آنها
و در هر آن شکستن آنها واجبست بر صاحب آنها و بر هر کسیکه قدرت بر
شکستن آنها دارد و اگر آنها را شکست ضامن قیمة ساختن آنها نیست لکن اگر
اتلاف اصل آنها بشود ضامن است پنجم حرام است چیز خوردن از آنها بدست
گرفتن و بلب گذاشتن فرو بردن آن چیز ششم حرام است استعمال آنها
در آن هر چند باین طریق باشد که غذا در ظرف دیگر باشد که در مجمعه نقره
یا طلا گذاشته است هفتم حرام است اکل و شرب از آنها اگر چه باین طریق
باشد که از آن خالی کنند در ظرفی دیگر پس استعمال قوری نقره و سماور
نقره حرام است مسئله هرگاه خادم کسی مثلا از آن ظرف نقره در فنجان
غیر نقره بریزد و بدیگری بدهد بی شبهه آن ریزنده معصیت نموده و اقوی
اینست که صاحب آنها که بامر او در آنها ریخته شده نیز معصیت استعمال نمودن برای او هست

هشتم حرام است و باطل است وضو و غسل از آن ظروف چه با آن بریزد بر اعضاء
یا در میان دست خالی کند بعنوان استعمال یا عضو را میان آن برند بعنوان
ارتماس نهم اگر محل ریخته شدن آب وضو یا غسل ظرف طلا یا نقره باشد
پس اگر آن ظرف را بجهة همین قرار داده که محل آب وضو یا غسل او باشد اقوی
بطلانست و اگر اتفاقا چنین شده که آب در آن ریخته شد عیب ندارد دهم
اگر ظرف آب منحصر باشد بطلا و نقره باید تیمم نمود یازدهم حرام است بیع و شراء
آنها بنحوی که هیئت ظرف ملاحظه شود اما اگر ماده را بفروشد بدون
ملاحظه هیئت بقصد شکستن آن و بشرط آن بیعش عیب ندارد دوازدهم
تفاوتی نیست در احکام مذکوره ما بین ظرف بزرگ و کوچک پس تریاک
دان و قبله نمای طلا و نقره داخل این احکام هم چنین سر شطب و جای او
لکن سر قلیان و میانه آن عیب ندارد و اما محل جوز قلیان هرگاه نقره یا طلا
باشد پس اگر بنحویست که اگر آن جوز از او جدا شد خود تنها ظرف مستقلی است
اقوی در آن نیز حرمت است و اگر ته از غیر از طلا و نقره قرار بدهند و باقی آن طلا
یا نقره باشد عیب ندارد سیزدهم بست تفنگ و طپانچه و محل لوله دعا مثل
محل حرز جواد که از نقره یا طلا میسازند و عصای نقره گرفته و غلاف شمشیر و قمه
و کارد و امامه شطب و زیور بچه ها و زنانه داخل در این حکم نیستند و در قاب قرآن
احتیاطی هست و لوح و صفحه که لب گردان ندارد و قندیل و مشبک بقسمی که
چیزی در آن قرار نگیرد عیب ندارد و نقره و طلا کوب و مطلا و مفضض عیب ندارد
و ظرفی که بمیل یا مفتول طلا و نقره بست زده باشند یا دور لب آنرا طلا یا نقره گرفته باشند عیب
ندارد لکن اگر چیزی از آن بیاشامد باید لب بر آن کناره نگذارد چهاردهم استعمال مرکب از طلا
و نقره بطریق مزج یا تبعیض نیز حرام است پانزدهم مرکب از نقره و غیر طلا یا از طلا و غیر نقره اگر بطریق مزج
باشد پس اگر غالبا اسم آن غیر برا و گفته میشود حلال است و اگر اسم طلای مغشوش یا نقره بر آن صادق

حرام است و اگر یکطرف او از طلا یا نقره و یکطرف او از چیز دیگر باشد ظاهراً عیب
ندارد شانزدهم اگر ظرف منحصر باشد بمغصوب و طلا و نقره و در استعمال مضطر
باشد هر یکی از آن دو مقدم است بر مغصوب مطلب دویم در احکام ظروف
مصنوعه از پوست است هرگاه ظرفی از پوست حیوان نجس العین یا میته غیر نجس
العین مثل دلو یا خیک یا غیر آن درست کردند استعمال آن حرام است حتی
اگر چیز خشک در آن گذارند یا ترازو قرار بدهند و بعض احادیث که دلالت دارند
بر جواز دلو یا خیک قرار دادن آنها محمول اند بر معنی دیگر یا مطروح اند بجهة
مخالفت اخبار بسیار و اجماع علماء شیعه و اگر آن را محل ریخته شدن آب وضو
و غسل قرار بدهد آن وضو و غسل باطل اند و لکن اگر اتفاق شد که جای
ریخته شدن آب وضو یا غسل شد عیب ندارد مسئله هر چیز از پوست
که از دست مسلمان گرفته شد هر چند از بلاد کفر آورده باشد محکوم است
بپاکی مگر اینکه یقین باشد که آن پوست بخصوصه میته است مسئله اگر
ظرفی که جلد میته است یک کر آب بگیرد پس اگر کم کم در آن یک کر جمع شده آن آب
نجس است و اگر یک مرتبه کر در آن ریخته شد آب نجس نمیشود لکن ظرف بنجاست
خود باقی است پس اگر بقدر یک کر است و چیزی از آن بیرون آوردی آنچه بیرون آورده پاک
و آنچه باقی مانده در ظرف نجس میشود مطلب سیم هر ظرفی که از چیز محترمی ساخته شده مثل خاک
و تربت پیغمبر و ائمه علیهم السلام پس اگر بجهة احترام و تعظیم برداشته شده
نجس نمودن آن حرام است چه در خود آن مکان محترم یا در غیر آن مکان و ازاله
نجاست از آن واجب است و اگر بقصد احترام نباشد مثل لولین
و کوزه تربت کربلا پس نجس کردن آن در خود آن محل محترم عیب
ندارد و اما در غیر آن محل و در غیر کربلا نجس نمودن آن اشکال کلی دارد
والله العالم بحقایق احکامه اینست تمام کلام در طهارت که عمده مقدمات نماز است

مقدمه سیم از مقدمات نماز ملاحظه وقت است بدانکه لازم است بر مکلف
اولاً معرفت اوقات نماز کلیه و ثانیاً کیفیت تشخیص وقت در خارج که بچه طریق
باید شناخته شود و احکام خطاء در آن پس در اینجا چند مقام است مقام اول
در شناختن اوقات بحسب حکم شرعی بدانکه اوقات نمازهای واجبه و مستحبه
یا حدی دارند از هر دو طرف مضبوط از بابت زمان مثل نمازهای یومیه
و نوافل آنها و اینها را موقت گویند یا از بابت حالت مخصوصی نماز خسوف
کسوف یا حدی در اول دارند لکن آخر آنها حدی ندارد مثل نماز زلزله
و نذر مطلق و وقت در موقت گاهی وقت فضیلت است و گاهی وقت صحت تنها
و گاهی وقت مطلق است و گاهی وقت است برای مضطر و گاهی اصلی است و گاهی
نازل منزله وقت است پس برای هر نمازی چند قسم از وقت تصویر میشود
و تفصیل اینها در چند مقصد بیان میشود مقصد اول در وقت نماز
ظهر و عصر است بدانکه نماز ظهر و عصر را دوازده حالت است تحدید اصلی برای
هر دو و سه وقت فضیلت از برای ظهر و یک وقت صحت بعد از آن و دو وقت
تنزیلی برای آنها و یک وقت فضیلت برای نماز عصر و دو وقت صحت یکی
مقدم بر فضیلت و یکی مؤخر و دو وقت تنزیلی برای آن و بیان آنها در ضمن
چند امر میشود امر اول در بیان وقت اصلی محدود برای ظهر و عصر و کیفیت
تحدید آن بدانکه از زوال تا مغرب وقت اصلی هر دو نماز است و زوال اول
میل آفتاب است از دائره نصف النهار بجانب مغرب و تشخیص این ملاحظه زیاد
شدن سایه یا پیدا شدن آنست و بیان آن اینست که وقت طلوع آفتاب هر
جسمی که در روی زمین است سایه طولانی دارد بطرف مغرب و هر چه آفتاب
بالا می آید آن سایه کوتاه میشود تا بحدی میرسد که دیگر سایه از آن کوتاه تر
نمیشود و در بعض بلاد سایه نابود میشود پس همین که سایه شروع کرد بزیاد شدن

یا اینکه نا نه بهم رسید بعد از نابود شدن و بطرف مشرق میل کرد پس آن
اول ظهر است و اگر زمین هموار باشد و شاخص خط طی کرده که سر آن تیز باشد
کذا اشتر شود بهتر مشخص می شود و اگر بطریق دایره هندیه اعمال بشود آن
ظهر حقیقی مشخص میشود و منتهی میشود وقت ظهر و بمغرب یعنی غروب
قرص آفتاب و بر طرف شدن شعاع آن از دیوارهای بلند در افق شخص و اما
کیفیت وقت بودن برای هر دو اینست که میگوییم از تحقق زوال تا مغرب
وقت ظهر و عصر است گاهی بطریق شراکت که هر دو در تمام آن صحیح اند و گاهی بطریق
اختصاص ظهر از اول وقت بقدر خود و اختصاص عصر از آخر وقت بقدر
خود و گاهی محض اختصاص ظهر بوجوب تقدیم در همه وقت پس هر یک از احکام
مختلفه نسبت بحالات بر یکی از آنها متفرع می شود و تفصیل اینها ببیان چند
مسئله است اول هرگاه بخیال اینکه نماز ظهر را کرده عصر را کرد در وقتیکه
بمقدار نماز ظهر زیاد تر نگذشته عصر باطل است دویم هرگاه بخیال
دخول وقت مشغول نماز ظهر شد و بعد معلوم شد که وقت نبوده لکن
قبل از اتمام نماز و هر چند در حرف آخر نماز وقت داخل شده نماز ظهر
صحیح است و در اینجا اول وقت نماز ظهر نماز عصر را بجا می آورد و مجزی است
سوم هرگاه در اثنای نماز معلوم شد که وقت نبود و لکن قبل از اتمام
وقت داخل خواهد شد صحت محل اشکال است چهارم هرگاه عمداً عصر
را بر ظهر مقدم داشت هر چند در وقت مشترک باشد باطل است پنجم
هرگاه بخیال آنکه ظهر را کرده یا غفلة نماز عصر را کرد اگر در وقتی بوده که
بقدر نماز ظهر از وقت گذشته عصر صحیح و بعد از آن ظهر را بکند ششم
هرگاه در اثنای نماز بخاطرش آمد که نماز ظهر را نکرده عدول کند بظهر
یعنی الان نیت کند که این را ظهر قرار دادم صحیح است و بعد عصر را بکند

وظاهر اینست که در صحت عدول هم تفاوتی نیست مابین اینکه در وقت مختص
اتفاق بشود یا مشترک هفتم هرگاه وقت وسعت زیاده از چهار رکعت ندارد
باید نماز عصر را بکند هشتم آنکه هرگاه بخیال اینکه وقت وسعت ندارد نماز
عصر را کرد بعد معلوم شد که وسعت چهار رکعت دیگر را دارد نماز ظهر را
بکند و این را بعضی قضا گفته اند لکن اقوی اینست که اداست و احوط اینست
که نیت قضا و ادا آن نکند بلکه نیت نماز ظهر را بکند وجوباً و احوط از این است که
چهار رکعت نماز بکند بما فی الذمه چون که شاید آن عصر ظهر حساب شود و
این عصر باشد نهم هرگاه نماز قصر باشد همین که چهار رکعت ماند هر دو نماز
را میکند اداء مثل اینکه در حال تمام هشت بماند و اگر سه رکعت مانده باز هر دو
نماز را می کند مثل آنکه در حال تمام پنج رکعت بماند و اگر دو رکعت مانده عصر
را تنها میکند مثل اینکه در حال تمام چهار رکعت بماند دهم و آن مسئله
دقیقی است که هرگاه تبدیل حکم قصر بتمام شد نه بدل ظهر بعصر میشود
مثلا شخص مسافر بعد از دخول در نماز قصر هرگاه عازم بر اقامه شد لازم
است تمام کند پس اگر در آخر وقت بوده که چهار رکعت بمغرب مانده تکلیف
از ابتداء بظهر قصر بوده حال که تکلیف بتمام شده باید عصر را بکند و اگر
قاصد اقامه بعد از شروع در نماز تمام رای او برگشت لازم است قصر کند
پس در این صورت که تکلیف بعصر تمام بوده تکلیف بظهر قصر میشود و دیگر
خود این مسئله اشکالی نیست اشکالی که هست در کیفیت عدول از ظهر بعصر
و از عصر بظهر است در این صورت آمد دویم ظهر را سه وقت فضیلت هست
و یک وقت صحت بعد از آنها فضیلت اول از زوال است تا اینکه سایه که
حاصل شده دو هفت یک شاخص بشود و بعد از آن تا آنکه چهار هفت یک
بشود و بعد از آن تا اینکه بقدر شاخص بشود و بعد از آن وقت صحت تنها است

تاوقتی که چهار رکعت بمغرب نماند امر سوّم عصر را یک وقت فضیلت
هست و یک وقت صحت مقدم بران و یک وقت صحت مؤخر از ان اوّل
وقت فضیلت ان از وقتی است که سایهٔ حاصل بعد از زوال بقدر شاخص
بشود تا وقتی که دو قدر ان بشود و یک وقت صحت مقدم بر این از فراغ از ظهر است
تا ان وقت و وقت صحت دیگر بعد از دو قدر شدن سایه است تا مغرب
امر چهارم هر یک از ظهر و عصر امثل هر نمازها دو وقت تنزیلی هست
که در احکام مشترکه مذکور می شوند مقصد دوّم در وقت نماز مغرب و عشا
است بدانکه وقت نماز مغرب و عشا را چند حالتست یک تحدید حالت
اختیار و یک تحدید برای حالت اضطرار و وقت فضیلت و وقت صحت مقدم
بر فضیلت و وقت صحت مؤخر از ان و تفصیل اینها در ضمن چند امر است امر
اوّل بدانکه تحدید هر دو نماز در حالت اختیار از مغرب است تا نصف شب
و در مغرب دو قول است اوّل انکه مغرب وقتی است که افتاب غروب کند
و سرخی که بعد از غروب ان در کنار اسمان پیدا شده از سمت مشرق زایل
شود یا از تمام ربع مشرقی فلک زایل شود دوّم انکه مغرب همان غروب
قرص افتابست از دائره افق که شعاع ان از سر کوهها و عمارات بلند
زایل شود و این قول اقوی است پس تاخیر نماز ظهر و عصر بین الغروبین محل
اشکال است و هرگاه چنین کرد قصد ادا نکند لکن بجهة افطار و نماز مغرب
ملاحظهٔ قول اوّل نمودن اوفق باحتیاط است و تقدیم انها بر غروب سرخی
نهایت اشکال را دارد و تحدید انها در حالت اضطرار تا طلوع صبح است پس
هرگاه بی عذر از نصف شب تاخیر انداخت معصیت نموده و نماز قضا شده
و هرگاه فراموش نمود یا خواب رفت یا مانعی داشت و پیش از صبح رفع مانع شد
قضا نمیشود و احوط اینست که غیر از مضطر هرگاه بعد از نصف شب قبل از فجر

کرد

کرد قصد قضا و ادا نکند و همچنین مضطر هم قصد قضا و ادا نکند امر دوّم
مغرب را سه وقت فضیلت است اوّل بر طرف شدن سرخی مشرق که اول غروب
است تا بر طرف شدن سرخی مغرب دوّم از بر طرف شدن سرخی مغرب تا ربع شب
سیّم از ان تا ثلث شب و این سه وقت فضیلت هر سابقی از انها افضل
از ما بعد است و بعد از ان وقت صحت است تا چهار رکعت بنصف شب
برای مختار و چهار رکعت بصبح مانده برای مضطر امر چهارم عشا را یک وقت
صحت هست پیش از وقت فضیلت و ان بعد از فراغ از مغرب است قبل
از زوال حمرهٔ مغرب و دو وقت فضیلت اوّل وقت فضیلت ان بعد از
زوال سرخی است از مغرب تا ربع شب و دوّم از ربع شب است تا ثلث شب
و یک وقت صحت دارد بعد از این تا نصف شب در حال اختیار و تا صبح در
حال اضطرار مقصد سوّم در وقت نماز صبح است اوّل وقت صحت ان
که اوّل وقت فضیلت ان هم میباشد طلوع فجر صادق است و کیفیت این است
که افتاب بعد از غروب اثری از ان در سمت مغرب هست که کم کم ضعیف می شود تا
نصف شب و در ان وقت هر دو سمت مساوی می شوند و بعد که افتاب در تحت
الارض از دائره نصف اللیل میل بسمت مشرق کرد فی الجمله سفیدی در سمت
مشرق پیدا می شود و کم کم قوت می گیرد تا فجر کاذب و ان سفیدی است که
کشیده است طرف بالا مثل عمود و لکن در پایین افق تاریکی هست و ما بین
ان و زمین سیاهی شب حایل است بعد از ان از پایین افق سفیدی پهن شده
در افق و متصل بزمین ظاهر می شود مثل رودخانه که از دور دیده شود
یا لباسهای سفید پهن کرده و ان صبح صادق است و اوّل وقت صحت است
و اوّل وقت فضیلت است و طول می کشد فضیلت تا ظهور سرخی واضح در
مشرق بعد از ان وقت صحت است تنها تا ظاهر شدن جزو اوّل قرص افتاب از مشرق

مقصد چهارم در بیان احکام مشترکه اوقات است در ضمن چند مسئله اول
اینکه صحت نماز موقوفست بر علم بدخول وقت حتی اینکه اعتماد بر محض شهادت
دو عادل هم محل اشکال است چه جای که یک عادل و هم چنین باذان یا مظنه
از راه دیگر هم اعتماد نمیتوان کرد و اگر اعتماد کرد و نماز کرد نماز باطل است
هر چند بعد یقین شود که وقت بوده است مگر اینکه در اصل مسئله یقین داشته
باشد که جایز است و ابدا تشکیک نداشته و قصد قربت نموده باشد هر چند
که مقصر هم باشد مسئله هرگاه شخص بی التفات باینکه باید ملاحظه وقت
کند نماز کرد بعد معلوم شد که تمام نماز در وقت بوده اقوی صحت است
و هرگاه معلوم شد که نبوده باطل است قطعا و هرگاه بعد از نماز معلوم شد
که در اثناء نماز وقت داخل شده صحت محل اشکال است مسئله هرگاه در
اثناء نماز ملتفت شد که بی ملاحظه داخل نماز شده است و در اینحالت هم
نمیداند که آیا وقت است یا نه باید نماز را بهم بزند و اگر تمام نماید بعد اعاده
احوط است دویم هرگاه در آسمان علتی باشد که تحصیل علم بوقت ممکن نباشد
مثل ابر و غبار و نحو آن اعتماد میکند بر مظنه و لازم نیست تاخیر بجهة حصول علم
و همچنین هرگاه علت در شخص باشد بسبب نابینائی یا محبوس بودن مسئله
هرگاه در اینصورت مظنه بدخول وقت شد کافی است و هرگاه مظنه بخروج وقت
شد هم حجت است لکن تفاوتی دارند در اینکه اگر مظنه بدخول وقت کرد
و نماز کرد بعد معلوم شد که همه نماز او قبل از وقت بوده باطل است اما
اگر مظنه کرد که وقت گذشته و نماز را بنیت قضا کرد بعد معلوم شد که وقت
نگذشته بود عیب ندارد مسئله هرگاه در این صورت که عمل بمظنه مینماید
معلوم شد که وقت شروع او بنماز هنوز وقت نشده بود لکن در اثناء
نماز وقت داخل شده صحیح است هر چند سلام واجب تنها یا بعض آنها

در وقت

در وقت اتفاق شده باشد پس این نماز نازل منزله نماز وقت است بحکم شارع
مسئله هرگاه در صورت تکلیف بتحصیل یقین یقین بوقت نموده و نماز کرد
بعد معلوم شد که وقت در اثنای نماز داخل شده است آیا حکم این حکم مظنه است
در آن تاملی هست اگر چه اقوی اینست سیم هرگاه از وقت بمقدار نماز گذشت و
نماز نکرد و مانع از تکلیف هم رسید بسبب بیهوشی یا حیض تکلیف بآن نماز
بر او ثابت و قضاء آن لازم است و مراد از تمکن از نماز در آن وقت اینست
که حالت خود را ملاحظه کند که اگر نماز میکرد در این مقدار بی مانع نماز تمام میشده
بود پس در بعض حالات شخص گذشتن یک ربع ساعت بلکه کمتر و در بعض حالات
گذشتن چهار ساعت باعث ثبوت حکم میشود مثلا هرگاه همه مقدمات نماز
جمع بودند حتی طهارت و ظهر شد و تکلیف نماز قصر بود که بچهار دقیقه
مثلا بجا می آید همان قدر که از ظهر گذشت بیهوش یا حایض شد قضای نماز
بذمه می آید و اگر جمیع مقدمات نماز محتاج بدو سه ساعت باشد همان
مقدار تنها گذشت و بیهوش یا حایض شد بذمه او نمی آید و بعضی گفته
اند مقدمات دیگر دخل ندارند همینکه از وقت مقدار طهارت و خود
نماز بگذرد تکلیف ثابت میشود و احوط ملاحظه این قول است چهارم هرگاه
در آخر وقت صفت تکلیف حاصل شد پس اگر بقدر یک رکعت از وقت
ادراک میشود مثل اینست که تمام آنرا ادراک کرده که نماز بر او واجبست
و ظاهر اینست که قصد اداء میتواند بکند پس این نماز بعد از وقت نازل
منزله نماز وقت است بحکم شارع و مراد از یک رکعت رکعت بحسب حال این
نماز است پس در بعض جاها رکعت عبارتست از تکبیره و قرائت و رکوع و سجده
اول و ثانی که آخر آن فراغ از ذکر سجده دویم است و در بعض مقامات رکعت
یک تسبیحه و سه چشم بهم زدن است و در بعض مقامات یک تسبیحه تنها است

هم چنانکه تفصیل هر یک در جای خود بیان خواهد شد انشاء الله تعالی پنجم اگر
وقت بقدر یک نماز و تیمم وسعت دارد لکن اگر وضو یا غسل بجا بیاورد
ادراک یک رکعت میکند ظاهر لزوم تیمم و ادراک کل وقت است ششم
هر دو نماز که شریکند و ترتیب دارند مثل ظهر و عصر و مغرب و عشا هرگاه
وقت بقدر آخری آنها تنها مانده آنرا بجا بیاورد و اولی را بعد از ان قضا کند
پس اگر بقدر چهار رکعت تا مغرب بیشتر نماند همان نماز عصر را ادا کند و اگر
سفر است دو رکعت که ماند عصر را بکند هفتم اگر بقدر یک نماز و یک رکعت بماند هر دو نماز
را بکند که نماز اول قدری از وقت نماز دویم تصرف میکند و نماز دوم که یک رکعت در وقت خود ادا
از آن بود تمام بعد وقت تصرف میکند و هر دو ادا هستند پس اگر پنج رکعت مانده
بمغرب ظهر و عصر ادا می باشند کلامی که هست اینست که هرگاه بقدر چهار رکعت
بنصف شب بماند آیا نماز عشا را بکند یا مغرب و عشا هر دو را بطریقی
که گفته شد چون تمام نماز مغرب و یک رکعت از عشا در وقت می شود مشهور
اول است و اقوی دویم است لکن اگر بجهة مضطر چهار رکعت بصبح مانده باشد
اولی اینست که نماز عشا را بکند و بعد از ان مغرب را قضا کند هشتم عدول
از نمازی بنمازی دیگر در اثنای نماز بر چند قسم تصور می شود بعضی
واجبند و بعضی مستحب اند و بعضی جایز نیستند و مبطل اند تفصیل آنها
در باب نیت انشاء الله بیاید خواهد شد و اما عدول بعد از نماز از همان
نماز ظهر و عصر بعضی گفته اند و محل آن بیان شد لکن محل اشکال است نهم
بدانکه تعجیل در بجا آوردن نماز در وقت مطلقا افضل است مگر در دوازده موضع
که تاخیر افضل است یا مساوی است با تقدیم اول برای نافله کذا و که تاخیر نماز
واجب میکند تا نافله را تمام کند دویم تاخیر نماز عشا تا سرخی مغرب برود
سیم تاخیر نماز مغرب و عشا برای حاج که مغرب از عرفات کوچ می کنند تا برسند

بمشعر و هر چند ربع شب یا ثلث آن بگذرد چهارم تاخیر نماز مغرب از برای کسیکه
رفقه او بجهة افطار انتظار او را داشته باشند یا اینکه خود از گرسنگی و تشنگی
حالت توجه بنماز نداشته باشد پنجم کسیکه مدافعه بول و غایط نماید که مستحبست
تاخیر تا رفع آنها نماید ششم هرگاه خواهد نماز را بوجه اکمل دریابد مثل انتظار
جماعت یا انتظار حضور قلب لکن اینقدر تاخیر نشود که تمام تضییع وقت شود
یا عادت بران بکند هفتم در شدت گرمای ظهر بجهة خنک شدن هوا قدری
تاخیر کند هشتم کسیکه نماز قضا بذمه او هست و مشغول است نماز ادا را
تاخیر کند تا آخر وقت نهم هرگاه عذری دارد و بکیفیت معذور نماز تکلیف
او باشد و احتمال زوال عذر میدهد تاخیر بهتر است و بعضی تاخیر را واجب
میدانند دهم در مسافری که شتاب داشته باشد بجهة رسیدن بمنزل و آب
و علف حیوانات یازدهم در زن مستحاضه کبری و زنی که مربیه طفلی باشد
و یک لباس بیشتر نداشته باشد بتفصیلی که در محل خود بیان شد دوازدهم
هرگاه مستحب مؤکد فوتی در وقت نماز حاصل شود مثل قضاء حوائج مسلمین
یا تشییع جنازه و بخوان مقدمه چهارم از مقدمات نماز استقبال قبله است
و در آن چند مقصد است مقصد اول در بیان اصل قبله است بدانکه
کعبه معظمه قبله است یعنی استقبال آن در شریعت واجب شده در چند
جا و مستحب است در چند جا و معنی استقبال و کیفیت آن مختلف است
باختلاف امکنه و حالات و تحقیق استقبال و ثبوت آن و ظهور خطا در آن
احکام مخصوصه هست پس در اینجا چند مقصد است مقصد اول در معنی
استقبال کعبه بدانکه استقبال جسمی که محسوس و نزدیک باشد باینست
که بطریقی مقابل آن باشی که هرگاه خطی از موقف تو باستقامت کشیده شود
بان برخورد پس جماعتی که کعبه را می بینند بقدر آن در مقابل آن می توانند

بایستند وهمینکه از مقدار ان اضافه شد باید بسمت دیگر بایستند ولهذا
دردور کعبه نماز جماعت باید بطریق استداره باشد که طول صف زیاده
از طول کعبه نباشد وهرگاه قدری از کعبه دورتر شد لکن محسوس است
جهة استقبال او زیادتر می‌شود وصدق استقبال می‌شود بر هر یک از صف
که اگر خط مستقیم کشیده شود از موضع هر یک بکعبه بر نمیخورد ولکن
بحسب بصر چنان مینماید که همهٔ انها مستقبل اند وهرگاه دوری زیاد شد
خصوصاً مثل بلاد بعیده در کیفیت استقبال کلام بسیار است بعضی گفته
اند استقبال حقیقی حرم برای اهل بلاد خارجه از حرم باید بشود وبعضی
گفته اند قبلهٔ انها خطی است که فرض بشود کشیده از مغرب تا مشرق ومرور
بکند بر کعبه وبعضی گفته اند که فضای بالای کعبه که حقیقة کعبه است تا اسمان
در هر جا پیدا است لکن معین نیست پس توجه بان مثل توجه بمحسوس است وبعضی
گفته اند که سمت کعبه طرفی است که مظنه حاصل شود برای هر یکی که مستقبل
عین کعبه است وبعضی از مشایخ عظام بنای ایشان بر این است که تکلیف بعید استقبال
قبله است بنحویکه اگر حجاب برداشته شود بکیفیت استقبال محسوس از دور
روی باو باشد هر چند خط مستقیم از موقف او بکعبه بر نخورد ودر این
کیفیات ترتیبی قرار داده اند که اول علم وبعد علامات منصوصه از شارع
وبعد تحصیل مظنه وبعد اعتماد بر قبلهٔ مساجد ومقابر مسلمین وبعد اکتفا
بجهة عرفیه بطریق علم یا ظن وبعد لزوم چهار نماز بچهار طرف وبعضی بطریق دیگر
ترتیب قائل اند واظهر در نظر اینست که قبله خود خانه کعبه است یعنی ان فضای
کشیده از طبقهٔ آخری زمین تا عنان اسمان برای قریب وبعید لکن از برای بعید
اکتفا می‌شود در استقبال بجهة عرفیه کعبه دیگر دقت وشدت ملاحظه ضرور
نیست وعلم باستقبال عین عادة تحصیل نمیشود حتی در محراب پیغمبر صلی الله علیه واله

چونکه از بنای طاق محراب باین وضع که الان هست یقین نمیشود که ایستادن ان
حضرت بهمین نحو بوده که ابداً اتیامن وتیاسر نشده وهمچنین در قبور مطهرهٔ
ایشان بسبب وجود ضریح وصندوق وسرداب دفن وبنای قبر بالا واصل
کیفیت توجه جسد شریف بطریق یقین تحصیل نمی‌شود بلی در اینها یقین
بجهة کعبه حاصل می‌شود وهمچنین در علامات خاصه که از جانب شارع
نصب شده وعمدهٔ انها ستارهٔ جدی است که بنای قبله برانست ودر حقیقت
افتاب وماه وهر ستاره را در حالت خاصه بیک طریقی میتوان نشانه قرار داد لکن
جدی بخصوصه بسبب ساکن بودن حتی ان شارع انرا قرار داد علامت برای اهل
عراق بوضع خاصی که گذاشتن ان پشت سر باشد واستفادهٔ باقی جاها بمقایسه
بان می‌شود وعمدهٔ ان بدین طریق است که هر جائی که مکه در نقطهٔ جنوب انست
تحقیق توجه بگذاشتن جدی است مابین دو شانه وباختلاف بلاد در انحراف
مکه نسبت بانها از نقطهٔ جنوب بسمت مغرب منحرف می‌شود گذاشتن جدی
از اول شانهٔ راست تا برسد انحراف بجائی که قبلهٔ ان نقطهٔ مغرب است
بگذاشتن جدی محاذی دست راست وبهمین طریق ملاحظهٔ شانهٔ چپ می‌شود
در کم انحراف ملاحظه میکنند تا جائی که نقطهٔ مشرق قبله است جدی را محاذی
دست چپ میدهند وهرگاه جائی باشد که مکه در نقطهٔ شمال انست جدی
را مابین هر دو چشم قرار میدهند وبعد بملاحظهٔ انحراف غربی یا شرقی بلاد ملاحظهٔ
انحراف در او می‌شود تا جائی که نقطهٔ مغرب قبله است جدی محاذی دست چپ
می‌شود وجائی که بنقطهٔ مشرق می‌رسد جدی محاذی دست راست قرار میگیرد
ودیگر بمشرق ومغرب وماه وستارگان دیگر بحسب وضع بلاد ووضع شخص
تشخیص می‌شود واز قرار این علامات وکثرت احتیاج باستقبال در صحراها و
دریاها وعمارات مختلفه ودر دفن اموات وتوجیه محتضرین وذبح ذبایح

معلوم می شود که دقت وشدت ملاحظه در امر قبله نیست باین معنی که منظور
صدق عرفی توجه بسمت کعبه است وبجهة این مطلب چند دلیل بیان می شود
اول ملاحظه طریق مسلمین از ساعت اول توجه بکعبه تا حال در همه شهرها
وصحراها در نماز ودفن وذبح وغیر اینها معلوم می شود که دقت وعلم هیئة
وملاحظه ارتفاع وانخفاض واستقامت جدی که هنوز بر یکی از عوام
وبر بسیاری از خواص مشخص نشده ضرور نیست وتحصیل یقین باینکه بطریقی
ایستاده که اگر خطی از موقف تو بکشند بکعبه میخورد ضرور نیست دویم
آنکه بدقت ملاحظه در علامات قبور مشاهد ائمه مختلف بنظر می آید
پس معلوم است که دقت از اصل ملحوظ نیست سیم آنکه هر کس که دقت نسبت
بقواعد هیئت کرده نظر او با مدقق دیگر مختلف می آید همچنانکه در مسجد
کوفه واختلاف محاریب ونشانهای آن مشاهده شده چهارم آنکه یک
صفحه مثلا دویست فرسخ است یک علامت دارد پس هر گاه یک صف
باین طول بایستد همه حقیقة روی بقبله اند واین بطریق تقابل کعبه حقیقة
محال است پنجم اینکه بعلامت که تشخیص شد اندکی انحراف از آن باز
بنظر همان علامت است وحال آنکه باندک انحراف دور چندین فرسخ در
محل توجه تفاوت می شود ششم آنکه علم هیئت که تشخیص طول بلد وعرض
بلد باصطلاح اهل هیئت نسبت بمکه وآن مکان ملاحظه می شود تشخیص طول وعرض نفس کعبه نمیکند بلکه شهر مکه وقدری از اطراف آنرا ملاحظه میکند از اینها همه
معلوم می شود که مناط صدق عرفی اینکه روی بجانب مسجد الحرام است واز ابتدا
مناط همین جهة عرفیه است وحقیقة قبله بودن کعبه همین است نه اینکه در قبله
تسامح هست وانقدر هم وسعت در آن نیست که بعض علماء عامه گفته اند که اگر
مکه در سمت مشرق جائی است همه جانب مشرق قبله است واگر در سمت مغرب

جائی است همه سمت مغرب قبله است واگر در شمال جائی است همه سمت شمال
قبله است واگر در جنوب جائی است همه سمت جنوب قبله است بلکه ملاحظه
مابین آن تضییق واین توسعه است بلی با تعذر آن مقدار هم کافی است کیفیت
تحصیل این توجه برای کسیکه در مسجد الحرام یا مکه است مقابله حقیقیه با
بعین کعبه هر چند کعبه را نه بیند واگر بسبب دوری ممکن نشود برای شخص
تعیین خانه ومقابله حقیقیه آن پس معنی قبله او خانه کعبه است این است که
باید بطریقی بایستد که عرفا صدق بکند روی بکعبه است با ملاحظه دوری
وچونکه در چیزی که بعید است کیفیتی در محاذات آن هست که مانند نزدیک
ملاحظه مقابله حقیقیه در آن نمیشود وبجهة تحصیل این چند طریق است
بترتیب اول تحصیل علم بآن اگر ممکن باشد دویم ملاحظه علامات خاصه که
از شارع رسیده از باب جدی واحوط اینست که رجوع بآنها بعد از ممکن نبودن
اول باشد سیم شهادت دو عادل چهارم که جد وجهد خود شخص حاصل
شود وظاهر اینست که مظنه خود مقدم است بر شهادت واگر تعارض شد
هم اقوی تقدیم مظنه خود است واحوط دو نماز است هر یکی موافق یکی پنجم
ملاحظه محراب مساجد مسلمین ومحل توجه مذابح ومقابر ایشان وظاهر اینست
که بدون ملاحظه میتوان بر آن اعتماد کرد واگر ملاحظه کرد ومظنه او بر خلاف
آن شد اگر خلاف فاحش کلیه است عمل بآن مشکل است واگر اندک تیامنی
تیاسری است عمل بمظنه خود باید بکند واحوط جمع است ششم مظنه که از قول
اهل بصیرت حاصل شود هر چند که از قول کافری باشد که بصیرتی در تشخیص
داشته باشد هفتم مظنه که از آلات مصنوعه مثل قطب نما وقبله نما حاصل
شود حال کلام در ترتیب اینها ودر حکم تعارض اینها است همه اقسام باین
دو مقدم اند واول این دو بر دویم مقدم است مسئله هر گاه هیچیک از اینها

بدست نیامد مشهور حکم کرده اند بلزوم چهار نماز در چهار طرف مقابل
هم بکند و این احوط است لکن قول باینکه در این صورت اکتفا بیک نماز
میشود هر طرفی که میخواهد خالی از قوة نیست و هرگاه وقت وسعت چهار نماز ندارد
بنا بر قول بوجوب انها ایا یک نماز کافی است یا انچه وسعت دارد اقوی اول و احوط
دویم است مسئله هرگاه یقین دارد که قبله یکی از دو جهت یا سه جهت است واجب
است بهمه انها نماز کند و اما هرگاه مظنه دارد که یکی از دو جهت یا سه جهت
است باید چهار نماز کند و قول باکتفا بهمان دو یا سه خالی از وجه نیست مسئله
در صورت وجوب چهار نماز هرگاه از وقت بقدر هشت نماز بماند لازم است
مشغول شود بظهر و عصر از چهار جانب و اگر بقدر دو نماز بماند هر دو را
بجا بیاورد بهر طرف که بخواهد و میشود که ظهر را بیکطرف بکند و عصر را بیک
طرف مسئله همین که دو نماز مرتب بر او واجب است مثل ظهر و عصر و چهار
جانب بر او لازم شد احوط است که اول ظهر را چهار طرف بکند بعد عصر را
چهار طرف بکند و اگر هر طرفی ظهر و عصری کرد خالی از اشکال نیست اگرچه صحت
ان خالی از وجه نیست مسئله هرگاه در صورت تکلیف بدو نماز مرتب
که هشت نماز واجب میشود وقت بقدر هفت نماز یا شش نماز یا پنج نماز است
اظهر اینست که چهار نماز بچهار طرف برای اولی باشد و باقی مانده هر چه هست
برای اخری یا اکتفا بیک نماز کند بهر طرف که بخواهد بنا بر انچه گذشت از
اکتفا بیکی هر چند بقدر سه نماز وقت داشته باشد و اگر بقدر چهار نماز
بیشتر نمانده بعضی گفته اند همه برای نماز اخر است و اولی را بعد از وقت قضا
کند و اقوی این است که باید هر دو نماز را بکند و ایا بیشتر برای اولی است
یا اخری محل تامل است و اگر سه نماز مانده باز هم هر دو را بکند و همان مسئله
هم میاید و کیفیت احتیاط در این مسائل هست بسبب صعوبت تصویر اکثر

مردم

مردم بیان نشد مقصد دویم در بیان احکام استقبال و کیفیت ان در
موارد متعدده بدانکه استقبال قبله در شریعت در بعض مقامات بدون
ان عمل باطل است و در بعضی لازم است و در بعضی ترک ان لازم است و در
بعضی مستحبست و در بعضی مکروه و در بعضی حرام است و بیان اینها در
چند مطلب است و بعد از بیان هر یک کیفیت استقبال ان هم بیان میشود
اما لزوم ان پس در پنج جا است اول نماز واجب اصلی یا عارضی یا اعاده و
قضاء ان هر چند مستحب باشد که استقبال شرط صحت انها است و ملحق
است بنماز واجب نماز احتیاطی که در بعض صور شک لازم میشود و همچنین
اجزاء نماز که فراموش شده و بعد از نماز قضا میشوند و ملحق کرده اند سجود
سهو را و در ان تاملی هست لکن در سجده قران و سجده شکر شرط نیست
و در نماز میت اقوی لزوم انست دویم نماز مستحب در حالت استقرار بنا
بر مشهور و بعضی گفته اند که شرط نیست پس هم چنانکه در حال راه رفتن
اختیارا قبله شرط ان نیست در حال قرار نیز شرط نیست پس میتواند ایستاده
یا نشسته نماز نافله بغیر قبله کند و اما کیفیت استقبال در نماز پس در
نماز ایستاده باید مجموع پیش بدن از روی و شکم و رانها مقابل قبله باشد
و بعضی گفته اند باید انگشتان پاها هم روی بقبله باشد و این احوط است
و اینکه گفته که مکروه است در نماز روی را باینطرف و ان طرف نمودن در
حالتی است که از روی بقبله بیرون نرود پس اگر روی را تمام بگرداند حکم
بصحت نماز مشکل است و کراهتی که گفته اند در التفات بچشم است
و اما در نماز نشسته دو زانو پس ملاحظه سرهای زانو میشود و در نماز
نشسته که ساقین بر زمین باشند ملاحظه وسع ساقین میشود و در
نماز خوابیده کف پاها باید روی بقبله باشند و در نماز حالت راه رفتن

درسمت قبله انحراف زیاد از قبله ننماید و اگر بر غیر سمت قبله است
این مراعات لازم نیست و در نماز بر پهلو خوابیده ظاهر قدمین هم ملاحظه
می‌شود سیم حالت احتضار و کیفیت استقبال در این اینست که شخص را بر
قفا خوابیده و صورت و باطن قدمین او بقبله باشند چهارم میت در
حال نماز او و در حال دفن او و کیفیت اول اینست که میت را بر پشت بخوابانند
و سر او بدست راست نمازگذار باشد که روی بقبله ایستاده و کیفیت
دویم اینست که بر پهلو بخوابانند که صورت و شکم و پیش بدن بجانب
قبله باشد پنجم از مواضعی که استقبال شرط است ذبح و نحر است
که شرط حلیت است و کیفیت آن اینست که محل ذبح و نحر و پیش بدن
حیوان روی بقبله باشد و احوط اینست که ذابح هم روی بقبله باشد
و اما جائی که ترک استقبال واجبست پس آن در حال طواف است و اما جائی
که استقبال مستحبست است پس در چند حال است اول حال دعا دویم
حال قرآن خواندن سیم حال ذکر چهارم حال تعقیب پنجم حال مرافعه
که حاکم شرع کند ششم حال سجده شکر هفتم حال نشستن هشتم در جمیع
احوال که مستحبست لنفسه قطع نظر از امور سابقه و اما جائی که استقبال
مکروهست پس در حال جماع و در حال پوشیدن زیر جامه و در حال آب
دهن و دماغ انداختن و هر حالی که منافات با تعظیم دارد و اما جائی که
استقبال الحرام است پس در حالت تخلی است بجهة بول یا غائط که استقبال و استدبار هر دو حرام
است و در حالت استبراء اقوی حرمت است و در حال استنجا احوط اجتنابست مقصد سیوم در
حکم اخلال باستقبال است در مقام وجوب و شرطیت آن پس اگر عمداً با علم بحکم اخلال نمود در نماز
باعث بطلان و در ذبح باعث میته و حرام شدن و اگر در احتضار ترک شد معصیت است
تنها و اگر در نماز میت ترک شد صحت محل اشکال است و اگر در دفن میت ترک

شد هر چند بعد از خاک ریختن باشد هم باید مراعات کند و ظاهر جواز
نبش است بجهة تحصیل استقبال اگر بنا دامیکه نپاشیده است و اگر جاهل
مسئله باشد یا تقصیر هم حکم همین است و اگر جاهل بقبله باشد پس حکم
آن نسبت بنماز گفته شد و در ذبح و دفن و احتضار حکم ساقط است
هر طرف میخواهد حیوان را بکشد و هر طریق بخواهد میت را دفن کند
و اگر علم رسانید بطرفی یا ظن کرد یا عمل بعلامتی کرد بعد ظاهر شد که
منحرف بوده پس انحراف او چند نوع تصور می‌شود که هر نوع حکمی دارد
پس اگر معلوم شد که قبله مابین آن سمت نماز و دست راست یا دست چپ او بوده
که بحد دست راست و چپ نرسیده نماز او صحیح است و اعاده نمیخواهد و اگر
در اثناء باشد گذشته صحیح است و در باقی مانده روی بقبله کند و اگر
معلوم شد که قبله محاذی دست راست یا دست چپ بوده اگر وقت باقی
است اعاده کند و الا قضاء ضرور نیست و اگر معلوم شد که قبله از دست
راست یا چپ گذشته بطرف پشت سر یا بخود پشت سر بوده اگر وقت باقیست
اعاده کند و اگر گذشته است قضا کند و احوط در صورت وسطی هم قضاست
مسئلة این حکم برای کسانی است که جهة کعبه قبله ایشان است و اما مثل
اهل مکه که خود کعبه قبله ایشان است در ظهور خطاء باندک انحراف
اعاده و قضا ضرور است مسئلة این حکم کسانی است که علم باشتباه برسانند
و اگر مظنه بکنند اعتبار ندارد اگر چه اصل تشخیص ایشان هم بمظنه شده باشد
خاتمة مسائل قبله بدانکه قبله در جاهائی که بالذات لازم است بسبب
عارضی ساقط می‌شود و آن در دوازده جا است اول در صورت اشتباه
که چهار نماز یا یک نماز باید کرد دویم در حالت نماز خوف سیم در جائی
که شیر یا جانور دیگر در طرفی باشد که اگر پشت باو بکند ایمن نیست رو

با و نماز میکند هر چند پشت بقبله باشد چهارم در نماز غریق پنجم کسی
که در گل فرو رفته ششم کسیکه مشغول شنا کردنست و بساحل نمیرسد
و وقت نماز تنگ شده در این حالت نماز میکند بسمتی که میرود هر چند
پشت بقبله باشد هفتم کسیکه سواره نماز میکند در حالت اضطرار
هشتم در کشتی هرگاه گردیدن بقبله ممکن نشود نهم ناخوش که بر قفا خوابیده
نماز میکند و احوط اینست که اگر ممکن است مانند محتضر روی بقبله کند
دهم اسیر بسته و احوط اینست که هرکدام بتوانند تکبیرة الاحرام را رو بقبله
بگویند یازدهم هرگاه خوف موت ذبیحه دارد دوازدهم گاو میش یاغی
شده و شتر مست شده که او را بعقر تذکیه می کنند و تفصیل اینها
هرکدام در جای خود بیان شده مقصد پنجم از مقدمات نماز ملاحظه
لباس است که در بر شخص است بجهة ستر یا حفظ یا زینت و در آن پنج مطلب است
اول در مقدار واجب و آن بمقدار ستر عورت لازم در آنست دوم در ملاحظه
صفات لباس بخودی خود چه ساتر باشد چه زیاده بر آن یعنی صفاتی که
دخل در صحت و بطلان نماز دارند سوم در بیان لباس مستحب چهارم
در بیان لباس مکروه پنجم در لباسی که حرام است لکن دخلی بصحت و بطلان
نماز ندارد مگر از باب احتیاط مطلب اول از مقدمات نماز که دخل بلباس
دارند ملاحظه ستر و پوشانیدن است بدانکه ستر در شریعت بحسب حکم
شارع بر دو قسم است قسم اول ستر لازم از نظر فی نفسه که دخلی بحالت نماز
بخصوص ندارد و آن در چند موضع است اول لزوم ستر عورتین که بر همه
مکلفین لازم است از همدیگر بلکه از غیر مکلفین هرگاه ممیز باشند ستر نماید
چه مرد از مرد یا زن و چه زن از زن یا مرد چه محرم و چه نامحرم و استثنائی
ندارد مگر زن و شوهر و آقا و کنیز دیگر نظر بعورت هیچکس جایز نیست و ستر بر همه از

همه لازم است و اما نابالغ پس هرگاه ممیز باشد نگاه بعورتین او محل اشکال است
و در مراهق قطعاً حرام است موضع دوم ستر زن خود را از غیر شوهر هر ناظر
که نگاه کند بطریق خوش آمدن و التذاذ چه محرم و چه نامحرم چه بصورت
و چه کفهای دست و چه غیر اینها از بدن موضع سوم ستر زن از ناف
تا سر زانو را از نگاه کردن غیر شوهر چه محرم و چه نامحرم هر چند بطریق
التذاذ نباشد موضع چهارم ستر زن صورت و کفین را از نگاه نامحرم و
هر چند بطریق التذاذ نباشد بنابر مشهور و احوط موضع پنجم لزوم ستر
زن زینت و زیور خود را اگر در محل خود باشد خالی از وجه نیست پس بنابراین
نظر نامحرم بگلوبند طلا و پستان بند که در محل خود بسته باشد و هر چند
که بشره را هم نه بیند حرام است و بدانکه در این قسم از ستر ساتر مخصوصی
معتبر نیست بلکه بعض اوقات بدست گذاشتن و بگل مالیدن اکتفا میشود
مسئله موی گیسو اگر که وصل از موی غیر شده چه از زن باشد یا از
مرد آیا ستر آن لازم است اقوی لزوم است و بند گیسو که از ابریشم یا پشم
باشد ستر آن احوط است مسئله آیا در آینه یا آب صاف نگاه بنامحرم
جایز است یا نه بلا شبهه جایز نیست و بدون آنکه قول بعدم جواز
خالی از قوة نیست قسم دوم در ستر عورت لازم در نماز است بدانکه
در نماز بخصوصه کیفیتی از ستر عورت شرط صحت است که غیر از آن ستر است
که بنفسه واجب است چون آن اقسام ستر که بنفسه واجبند همه اینها در صورتی
که ناظر باشد پس در صورت عدم ناظر یا وجود ناظر که جایز النظر باشد
ستر واجب نیست لکن ستر نمازی دخل باین ندارد و لازم است حتی اینکه
هرگاه در مکان خلوتی نماز کند بحیثیتی که ابداً احدی در آنجا نباشد یا اگر
محرم تنها باشد باز ستر لازم است و بیان آنجائی که ستر آن لازم است و کیفیت

ستر و احکام در چند مقصد بیان می‌شود مقصد اوّل آنچه ستر او لازم است در
نماز نسبت بمردها و زنها تفاوت دارد امّا مرد پس بر او لازم است همان ستر
ذکر و بیضتین و دبر و شاید ما بین اینها هم داخل باشد و احوط ستر همه ما بین
ناف و سر زانو است و امّا زن پس بر او لازم است ستر مجموع سر و بدن در حالت نماز
مگر روی و دستها از مفصل کف و قدمین از مفصل ساق که ستر آنها لازم
نیست از بابت نماز بلی هرگاه ناظر نامحرمی باشد ستر آنها از بابت نظر نامحرم
واجب است نه از بابت نماز و اگر نکرد معصیت نموده و نماز او صحیح است و
کیفیت ستر اینست که ظاهر آن پوشیده شود بطریقی که دیده نشود پس اگر
دیده شود شبح آن بسبب نازکی پارچه باز ستر نشده است و امّا اگر حجم و
شکل آن بعد از ستر آن معلوم باشد عیب ندارد مسئلة هرگاه زیر زنخ
زن پیدا باشد بقدریکه متعارفست عیب ندارد امّا گلو و گردن باید تمام
مستور باشد و احوط ستر زیر زنخ است مقصد دویم لازم در ستر
پوشیده شدن در جمیع حالات است از غیری که بشود بر بیند هرچند
کسی حاضر نباشد و امّا پوشیده شدن از خود شخص اگرچه اظهر اینست
که ضرور نیست پس هرگاه در پیراهن بلندی نماز کند که در وقت رکوع
عورت خود را می‌بیند عیب ندارد لکن احوط ستر است و اگر بطریقی است
که گاهی برای غیر هم ظاهر می‌شود باطل است و هرچند غیری نباشد و آیا
در صورت پوشیدن چنین لباس از اوّل نماز باطل است یا اینکه از همان
حالت که اگر کسی باشد می‌شود بر بیند اقوی ثانی است پس هرگاه قبل از
رسیدن باین حالت ساتر دیگر قرار داد نماز او صحیح است و مناط در ستر از
همه جوانب است غیر از سمت پایین که ستر لازم نیست مگر اینکه بر زیر جامه
در کناره بامی یا بر پنجرهٔ ایستاده باشد که عبور از پایین آنها متعارفست

درآین

در این صورت نماز او باطل است هرچند کسی عبور نکند و نه بیند و امّا اگر
بر کنارهٔ چاهی است پس نماز صحیح است و هرچند که اتفاق شود که در
چاه کسی بوده و باو نگاه کرده مسئلة هرگاه لباس ساتر عورت سوراخ
باشد و لکن دست خود را در وقت نماز بر آن سوراخ گذارد برای نماز
بس نیست
نمی‌گذارد و لکن هرگاه با دست پیراهن را جمع نمود که ستر با آن نشود حق
مقصد سیم در ساتر است ستر بلباس متعارف بی شبهه است و بر بیمان
نبافته و بگیاه و برگ درختان هم اکتفا می‌شود هرچند لباس ممکن باشد
و احوط تقدیم لباس است امّا ستر بگل چسبنده در صورت اختیار محل
اشکال است لکن در صورت اضطرار احوط اینست که با آن نماز متعارف کند
و حکم نماز عاری را هم جاری نماید و امّا ستر بگل ابکی و باب گل آلوده و
بداخل شدن گودال ساتر پس در حالت اختیار نمی‌شود قطعاً و در حالت اضطرار
با وجود ناظر ستر با آنها لازم لکن احوط دو نماز است یکی مثل نماز عاری و یکی
نماز مختار و در ساتر چند شرط دیگر معتبر است لکن چون شروط اصل لباس
اند و هرچند زاید بر ستر باشد در شرائط لباس بیان می‌شوند انشاء الله تعالی
مقصد چهارم هرگاه عمداً ترک ستر کرد نماز باطل است و هرگاه بنا داشت
و فراموش کرد اقوی بطلان است و هرگاه جاهل بمسئله بود نیز باطل است
هرچند مقصر نباشد و هرگاه غافل بود از اصل مکشوف بودن یا اینکه چنین
دانست که ستر نموده بعد از نماز معلوم شد که مستور نبوده نماز صحیح است و
هرگاه در اثناء معلوم شد فوراً از اثر ستر نماید و مشغول بفعلی از افعال نماز
در آن بین نشود و هرگاه قدرت بر ستر در اثناء ندارد و وقت وسعت دارد
نماز را بهم زند و اگر وسعت ندارد حکم او حکم عاری است و هرگاه در اثناء
بسبب باد تند مکشوف شد اگر فوراً ستر نماید نماز صحیح است مقصد پنجم

هرگاه ساتر نباشد نماز میکند برهنه وکیفیت نماز کردن برهنه مختلف است
پس اگر ناظری نیست از اصل نماز میکند بطریق متعارف واحوط اینست که
نمازی بکند هم ایستاده با ایماء واگر ناظری هست پس اگر از ساتر غیر نمازی
هم مثل گل مالیدن وبخوان هم متمکن نیست نماز میکند نشسته با ایماء عوض
رکوع و سجود واگر از آن متمکن است احوط این است یک نماز
متعارف بکند ویک نماز ایستاده با ایماء مطلب دویم در شرائط
لباس است بخودی خود چه ساتر وچه غیر ساتر وانها هفت صفت است اول
اینکه مباح باشد یعنی پوشیدن آن شرعا جایز باشد پس انچه پوشیدن او بسبب
مدخلیت غیر جایز نیست درین مقام آنرا مغصوب گویند ونماز در آن باطل است
چه عین آن مال غیر باشد وچه حقی از غیر تعلق بان داشته باشد مثل رهن
بودن چه علم باشد که صاحب آن راضی نیست چه شک داشته باشد که راضی است
یا نه چه تمام از غیر باشد چه هر از یک آن از غیر باشد چه غیر در عین شریک
باشد چه حقی از او متعلق بان باشد مثل اموال میت که هنوز قرض او را
ادا نکرده باشد مسئله هرگاه لباس مباح بحرام رنگ شده جریان
حکم مغصوب نسبت بنماز در آن نمیشود وصحت خالی از قوت نیست مسئله
هرگاه لباس تر باشد باب غصبی وهنوز خشک نشده ظاهر اینست که نماز
در آن عیب ندارد مسئله هرگاه کاذی لباس حرام باشد عیب ندارد
مسئله هرگاه دوختن لباس بظلم باشد پس اگر خیاطه از مالک است
نماز در آن شبهه ندارد واگر خیاطه آن غصبی باشد محل اشکال است
اگرچه خود لباس وخیاطی کردن آن هردو مباح باشد مسئله مهمه هرگاه
شخصی لباسی را قرض گرفته پس هرگاه در وقت گرفتن نیت اداء قرض
از حلال خود یا مطلق داشته شبهه ندارد واگر وقت قرض گرفتن نیت

پس

پس ندادن کرده یا نیت اداء آن از حرام داشته بعضی از اعاظم علماء حکم بغصبیت
آن لباس نموده اند وبعضی ملحق کرده اند که اگر وقت گرفتن این نیت وفا ندارد
نه از حلال ونه از حرام نیز چنین است واین حکم اختصاص بلباس ندارد بلکه
هرچه قرض بخرد باید نیت وفاء از غیر حرام داشته باشد وبدانکه حالات
شخص نماز کننده در غصب مختلف است بحالاتی که حکم صحت وبطلان بسبب
آنها تفاوت میکند اول اینکه میداند که پوشیدن آن حرام است وباعث بطلان
است دویم آنکه میداند حرام است ونمیداند که باعث بطلان است در این
دو صورت شبهه در بطلان نیست سیم آنکه نمیداند حرام است بسبب تقصیر
در تحصیل مسائل این هم مثل سابق است چهارم آنکه نمیداند وهیچ ملتفت
نشده پنجم آنکه این حکم را فراموش کرده در این دو جا حکم بصحت خالی
از قوة نیست ششم آنکه غصبیت را فراموش کرده وحکم در این اینست که هرگاه
غیر از غاصب باشد که بعد از علم فراموش کرده که این لباس مغصوبست و
پوشید نماز صحیح است وهرگاه خود غاصب باشد که از بابت بی مبالاتی
در وقت نماز بخصوصه فراموش کرده غصبی بودن لباس خود را حکم
ببطلان میشود هفتم اینکه اصل غصب بودن این عبارا مثلا ندانند
در اینجا حکم میشود بصحت نماز بی اشکال هشتم آنکه مالک باو اذن داده
با بقاء غصبیت در نماز کردن واین اذن هرگاه بغیر غاصب باشد خوب است
واگر بخود غاصب اذن بدهد که در آن نماز کند با بقاء غصبیت وامتناع
او از رد در صحت آن تأمل هست نهم آنکه مأمور باشد شرعا بپوشیدن
لباس غصبی بجهة حفظ آن لباس از غارت یا از بید زدن وبخوان در اینصورت
نماز در آن صحیح است دهم اینکه مضطر شده بپوشیدن آن بجهة حفظ جان
خود از بابت سرما مثلا در اینصورت هم حکم بصحت نماز میشود یازدهم اینکه

نمیدانست که از او دربر دارد تا فارغ شد در اینجا هم نماز صحیح است دوازدهم
آنکه از اول بخیال مباح بودن پوشید و در اثناء نماز ملتفت شد که
مغصوبست پس اگر بیرون آورد فوراً نماز صحیح است اگر مستلزم فعل
کثیری نباشد و الّا نماز را قطع کند اگر وقت وسعت دارد و امّا اگر
وقت وسعت ندارد پس اگر بعد از بیرون آوردن ادراک یک رکعت از
وقت می شود قطع کند و اگر نمی شود در همان حالت بیرون آوردن
مشغول نماز باشد و این فعل کثیر که از بیرون آوردن آن لازم میاید
در اینحالت مبطل صلوة نیست صفت دوّیم از صفات لباس اینکه
اجزاء میته نباشد هر چند از حلال گوشت باشد چه از حیوانی که خون
جهنده داشته باشد مثل پوست گوسفند مردار یا خون جهنده نداشته
باشد مثل پوست ماهی که در آب مرده باشد و مراد اجزائی اند که از اصل
جان در آنها حلول کرده و امّا اجزائی که از اصل جان نداشته اند مثل
پشم و موی و کرک پس نماز در آنها از حیوان حلال گوشت جایز است هر چند
میته باشد و بدانکه یقین بتذکیه شرط نیست بلکه در صورت شک
گرفتن از ید مسلم کفایت می کند پس هر پوستی که از دست مسلمان بگیری
و یقین بمیته بودن آن نداری حکم می شود در آن باینکه تذکیه شده
است و آنچه از کافر بگیری در صورت شک حکم بمیته بودن آن می شود
و حکم بنجاست آن هم از این باب است نه از باب ملاقات بدن کافر با و پس
آنچه از دست کفار گرفته می شود از اجزاء غیر حیوان مثل جوهرات و مربات
و نحو آنها پاکست هر چند که مایع باشد مگر هر گاه یقین داشته باشی
که بدن کافری باو یا بظرف او با رطوبت ملاقات کرده بلی اگر وصله پوستی
یا استخوانی در آن باشد محکوم بنجاست است بنا بر این آنچه از دست کفار بگیری

باعدم

با عدم علم بملاقات برطوبت حتی روغن خوراک و شیر پاکست مگر گوشت
و پوست و استخوان و پیه لهذا در صورت شک پیه را از او نمیشود خرید
و روغن خوراک را می شود خرید و در اینجا چند مسئله محتاج الیها است
اوّل آنکه هر گاه پوست از دست کافری بگیری لکن بدانی از مسلمان گرفته
باز حکم بتذکیه او می شود دوّیم آنکه هر گاه او را از مسلمان بگیری و یقین
داری از بلدی که اهل آن کافرند گرفته مثل کفش و کمربندی که از
مسلمان بخری و یقین داری که شغل روسیه است اگر همین قدر است که
میدانی از بلاد کفار آورده و لکن این کفش بخصوص را علم نداری که از کافر
گرفته حکم بطهارت و تذکیه آن می شود و امّا اگر علم داری که این را بخصوص
از کافری خریده ظاهر اینست که همین قدر که احتمال بدهی که شاید آن
مشتری علم داشته بتذکیه یا باینکه آن کافر بایع از اوّل از مسلمی خریده
کفایت می کند و امّا اگر بدانی که در وقت خریدن از کافر ملتفت باین
احتمال نبوده یا یقین داشته که آن کافر از مسلمی نخریده یا شک در این
داشته و از کافر خریده حکم بمیته بودن و نجاست آن می شود خلاصه بید
و تصرف مسلمین بلکه هر جزء حیوان حلال گوشت که اثر تصرف مسلم در او
باشد محکوم است شرعاً باینکه تذکیه شده مسئله سوّیم هر گاه در بازار
بلاد اسلام پوستی بخرد از کسی که نداند کافر است یا مسلم باز محکوم است
بتذکیه شدن مسئله چهارم هر گاه تذکیه شدن در پوست بطریق شرعی
محقق شد و در آن نماز کرد بعد معلوم شد که میته است قضاء نماز
لازم نیست مسئله پنجم همراه داشتن جزئی از مردار هر چند ملبوس
نباشد مبطل نماز است مثل چشم کرد و قطعه از پوست کفتار و همچنین
سریشم که از پوست میته بسازند و چوب غلاف شمشیر و کاردبان بچسبانند

وصاغری که از پوست مردار غلاف کارد وشمشیر کنند وانچه از پوست یا استخوان باشد واز دست کفار گیرند ودر بغل یا جیب باشد نماز در همه اینها باطل است

صفت سوم انکه از اجزاء حرام گوشت نباشد چه زنده وچه میته وچه تذکیه شده چه از اجزائی که حیاتی داشته مثل پوست وچه غیر آن مثل موی وپشم وکرک وچه همه لباس از آن باشد یا ممزوج باشد چه قلیل وچه کثیر حتی اینکه اگر یک موی از غیر ماکول اللحم در لباس او بافته شده باشد نماز در آن باطل است بلکه اگر آن موی بلباس چسبیده باشد مثل اینکه از گربه موئی بلباس متصل شود نماز در آن باطل است بلکه اگر از اجزاء پاک آن در لباس باشد مثل آب دهن گربه یا عرق او بلباس متصل شود نماز در آن نمیتوان کرد وتفصیل مطلب بیان چند مسئله است اول مراد از حیوان حرام گوشت حیوانی است که گوشتی داشته باشد که قابل خوردن باشد وحرام باشد پس اجزاء شپش وکیک وپشه عیب ندارد واجزاء مگس عسل مثل خود عسل وموم عیب ندارد ودوختن لباس با بریشم وابریشم بودن که بحد حریر خالص نرسد عیب ندارد واجزاء صدف اگر حیوانی است هم عیب ندارد ودر مروارید هیچ اشکالی نیست چونکه از اجزاء آن حیوان نیست دوم اجزاء انسان اگر با کسی دیگر باشد عیب ندارد مثل آب دهن غیر یا موی غیر پس کیسو که از موی زن دیگر باشد برای غیر خود شوهر از نها عیب ندارد سوم استثناء شده از این حکم خز که حیوان حرام گوشت است اگر نماز در کرک وپوست وموی او عیب ندارد وهمچنین سنجاب بنا بر اقوی لکن در سمور وقاقم وفنک وحواصل نماز جایز نیست چهارم هرگاه شک بشود در پوست یا موی یا کرک یا پشم که از حیوان حرام گوشت است یا نه نماز در آن جایز نیست پس در بعض اقسام ماهوت که معلوم نیست که از پشم گوسفند یا از حیوان دیگر است نماز نمیتوان کرد پنجم هرگاه از اجزاء غیر ماکول همراه دارد بی آنکه جزء لباس باشد مثل دسته چاقو وبعضی از انواع قاب ساعت محل اشکال است

واحتیاط شدید در ترک است ششم هرگاه ندانسته در آن نماز کرد نماز باطل است چه ندانستن مسئله وچه ندانستن اینکه از غیر ماکول اللحم است هفتم انکه هرگاه بفراموشی نماز در آن کرد حکم بصحت نمی شود صفت چهارم انکه لباس مرد طلاباف نباشد وطلا در آن بکار رفته باشد هرچند دوخت عبا باشد که بگلابتون طلا دوخته شود ومطلا هم باید نباشد وممزوج بطلا هم نباشد حتی انکشتر ودور نگین انکشتر ودکمه طلا وکمربند ودر همه اینها اظهر بطلان نماز است وحرام هم هست بلی زیور شمشیر وکارد وقمه وبست تفنگ وطپانچه که طلا باشد عیب ندارد وبستن دندانها بمفتول طلا عیب ندارد وصحت نماز پسر نابالغ بنا بر قول بشرعیت عبادت ایشان در زرباف محل اشکال است واما در زنان مطلقا عیب ندارد صفت پنجم از صفات لباس اینست که لباس مرد حریر خالص نباشد پس هرگاه نماز در حریر کرد هم باطل است وهم معصیت بلکه سه معصیت نموده است حرمت ذاتیه اصل پوشیدن حرمت ذاتیه نماز در آن حرمت تشریعیه نماز در آن وگاهی بسبب ابطال نماز در اثناء چهار حرام جمع می شود ومراد از حریر خالص اینست که تمام لباس از ابریشم یا قز باشد یا اینکه چیزکی از غیره داخل داشته باشد که از صدق اسم خالص بیرون نرود وحرمت مختص صدق پوشیدن است پس هرگاه جزء لباس باشد از قبیل دکمه وقیطان وبافته وسجاف عیب ندارد لکن احوط در سجاف این است که از چهار انکشت عرض آن بیشتر نباشد وهرگاه لباس راه راه بافته شده یا یک راه ابریشم خالص ویک راه غیر آن عیب ندارد واگر حریر وغیر آنرا وصله وصله دوخته باشند یا حریر وصله بغیر حریر زده باشد عیب ندارد لکن احوط آنست که از چهار انکشت بیشتر نباشد واگر آستر حریر باشد حرام است واگر کناره لباس حریر بافته شده بطوریکه در آن تنها بتوان نماز کرد محل اشکال است مسئله دستمال

برزخم بستن و کهنهٔ جبیره حریر باشد عیب ندارد مسئله هرگاه در مابین
رویی و آستر ابریشم یا لاس گذاشته باشد عوض پنبه عیب ندارد مسئله
بند زیر جامه و کلاه و عرقچین و باغنه کمربند و جوراب حریر باشد محلّ
احتیاط و اشکال است مسئله همراه داشتن حریر بی پوشیدن آن عیب ندارد
پس اگر ده ذرع قناویز یا پیراهن دوخته از آن در بغل گذاشته باشد ضرر ندارد
مسئله بطلان نماز در حریر اختصاص بصورت علم ندارد پس اگر مسئله را
نمیدانست یا نمیدانست که این حریر است یا فراموش کرد در همهٔ صور نماز باطل
بلی اگر مضطر شد و از بابت خوف هلاکت یا ناخوش شدن پوشید عیب ندارد
و نماز در آن صحیح است لکن احوط اینست که ساتر غیر حریر هم بپوشد اگر ممکن باشد
مسئله در حال حرب پوشیدن حریر جایز است و نماز در آن ما دامی که صدق
حال الحرب می شود صحیح است مسئله کسیکه ناخوشی قمل دارد یعنی
در بدن او شپش خارق عادت عمل میاید پوشیدن حریر برای او جایز است
و بعید نیست که نماز هم در آن صحیح باشد مسئله فرش حریر و بر زمین
انداختن و روی انداختن و متکا و پرده از آن جایز است و بعضی احوط را
ترک دانسته اند صفت ششم اینکه از نجس نباشد و متنجس نباشد
تفصیل کلام در این و در آنچه عفو شده از این در باب طهارت گذشت
و در اینجا چند مسئله بیان می شود مسئله هرگاه بدن پاک باشد و لباس
منحصر به نجس باشد پس هرگاه بیرون آوردن آن ممکن نیست از بابت
سرمای بدن با همان لباس نجس نماز کند و اگر ممکن است آنرا بیرون آورد
و برهنه نماز کند بطریقی که گذشت و احوط اینست که نمازی با آن لباس هم
بکند اگرچه قول بصحت بودن خالی از قوت نیست مسئله هرگاه بدن نجس
باشد و لباس پاک و تطهیر بدن ممکن نباشد بهمان طریق نماز کند مسئله

هرگاه

هرگاه بدن و لباس هر دو نجس باشند و آب بجهت تطهیر یکی از اینها بیشتر نباشد
تطهیر بدن کند و برهنه نماز کند و بعد از آن با آن لباس نجس احتیاطاً نماز دیگر
کند مسئله هرگاه بقدر تطهیر بعضی از بدن یا لباس آب بیشتر نباشد تطهیر
بعض لازم است یا نه ثمر ندارد قول بلزوم خالی از وجه نیست و موافق احتیاط است
مسئله هرگاه چند لباس دارد که یکی از اینها نجس است یقیناً لکن نداند
کدام است پس اگر لباس پاک غیر از اینها هست لازم است در آن نماز کند و اگر
منحصر است بآن دو و تطهیر بجهت او ممکن است واجبست تطهیر بقدر حصول
ستر یک از ایشان یا هر دو و اگر ممکن نیست نماز کند در هر یک از آنها اگر وقت
وسعت و اگر وقت وسعت ندارد مگر برای یک نماز یکی را بپوشد و یک نماز
کند و بعضی گفته اند برهنه یک نماز کند مسئله هرگاه چند لباس باشند
که دو یا سه مثلاً از آنها نجس شده و معلوم نیست کدام است و لباس منحصر
در آنها است در اینجا بعدد نجسها و یک نماز زیاده بجا بیاورد مثلاً هرگاه
سه جامه در ده جامه مشتبه شده چهار نماز در چهار جامه کند و اگر چهار
باشد پنج نماز در پنج جامه کند و همچنین مسئله هرگاه در اثنای نماز معلوم
شد که لباس او از اول نماز نجس بوده پس اگر ممکن است بیرون بیاورد و نماز
را تمام کند چنان کند و احوط اعاده است بعد از این و اگر ممکن نیست نماز را
بهم بزند و ازاله کند اگر وقت وسعت دارد و اگر وسعت ندارد همین طور نماز
را تمام کند مسئله هرگاه در اثناء نماز معلوم شد که بدن یا لباس نجس است
لکن نمیداند که حال شده یا از اول بوده مثل اینست که بداند حالا عارض
شده آنرا بشوید در اثناء نماز و نماز را تمام کند باین کیفیت که هرگاه آب
حاضر باشد یا در جایی است که باشاره آنرا طلبد و رفتن مستلزم پشت بقبله
نمودن نباشد و طول زیادی نکشد در اثناء نماز شستن عیب ندارد و اگر ممکن

بناشد نماز را بهم زند و ازاله کند در صورت وسعت و اگر وقت وسعت ندارد در همین
کیفیت نماز کند صفت هشتم بعضی گفته اند که باید لباس از بابت زی شخص خارج نباشد
و این در دو موضع است یکی لباس شهرت و یکی لباس زن از مرد یا مرد را زن پوشیدن
و حق اینست که پوشیدن اینها در نماز و خارج نماز حرام است لکن باعث بطلان
نماز نمیشود بلکه مقارن نماز این معصیت پوشیدن را هست لکن احتیاط در
ملاحظه اینها هست و لازم است که بنا معنی اینها بشود بجهة اصل اجتناب و احتیاط
در نماز اما لباس شهرت پس آن لباسی است که پوشیدن آن باعث انکار مردمان
پوشیدن آن بشود بحسب حال شخص یا از بابت نفاست و رنگ آن یا از بابت
پستی آن یا از بابت وضع آن مثل آنکه شخص جلیل القدر بزرگ لباس اجلاف و
بسبب جنس یا رنگ آن یا لباس اطفال بپوشد یا لباس بسیار پست بپوشد که مضحکه
شود و از انظار عامه مردم ساقط شود و از احادیث بسیار مذمت بجهة
لباس شهرت شده و این در ازمنه و اشخاص تفاوت دارد پس پوشیدن
اما و مقتدای مردم قسم پست لباس را با وصله لیف خرما مستحسن است و مستحب
و گاه هست برای بعضی داخل لباس شهرت میشود و اما حکم لباس شهرة پس ظاهر
بعض احادیث حرام بودن آنست و بعضی از علماء هم فتوی بحرمت آن داده اند
و بعضی دیگر آن احادیث را حمل بر کراهت نموده و بنا بر قول بحرمت بعضی حکم
ببطلان نماز در آن نموده و در اصل حرمت و بطلان نماز بنا بر آن تامل هست
و اما تلبس مرد بلباس زن و تلبس زن بلباس مرد پس معنی او اینست که مرد لباس مختص
بزن مثل مقنعه و زن لباس مختص بمرد مثل عمامه بپوشد و ظاهر بسیاری
از علماء حرام بودن آنست هر چند در انی باشد ولهذا در شبیه در آوردن
از این بابت هم اشکال میاید و بعضی گفته اند که آنچه وارد شده از تشبه رجال
بنساء و نساء برجال معنی او اینست که مرد خود را زن کند و زن خود را مردانه

که این را

که این را شیوه خود قرار بدهند و این وجه اقوی است پس اگر بطریق اتفاق
یک آنی مرد لباس زن را بپوشد یا عکس عیب ندارد و بر فرض حرمت علی ای حال
بطلان نماز معلوم نیست و راه احتیاط واضح است والله اعلم خاتمه
مسائل لباس بدانکه این احکام و صفات که بجهة لباس بیان شد در لباسی است
که عرفا در بر شخص باشد چه متصل ببدن و چه منفصل چه با بدن مساوی
باشد یا از آن بلندتر باشد پس پیراهن بلند که بر زمین می کشد اگر اتفاقا
زیادی او نجس باشد هم محل اشکال است مگر اینکه عرفا از لباسیت بیرون
برود مثلا هرگاه از پارچه که بیست ذراع است طرفی نجس باشد یا از غیر ماکول
دو ذرع از سمت دیگر او بر سر یا کمر به پیچد و باقی او انداخته باشد بر زمین
ظاهرا عیب ندارد مسئله دیگر اینکه هرگاه شخص خوابیده نماز میکند روی
انداز او یا فرش متصل ببدن او نجس یا حریر یا غیر ماکول باشد ظاهر این است
که عیب ندارد بلی هرگاه ساتر او اینها باشند فی الجمله اشکالی دارد مطلب چهارم
در بیان لباس مکروه در نماز بدانکه در بیست و هشت قسم از لباس نماز مکروه است
اول لباس سیاه مگر عمامه و عبا و هرچه سیاهی شدیدتر است کراهت شدیدتر
میشود دوم لباس قرمز سوم لباس کلی چهارم رنگ زعفران پنجم هر رنگ
تندی ششم عمامه بی تحت الحنک هفتم رخت شفاف که از آنها بپوشد
و بدن نما باشد هشتم پیراهن تنها اگرچه بلند باشد نهم در سنجاب بنا بر قول
بجواز دهم آنچه ابریشم در آن با قز باشند یازدهم حریر محض برای زنها و اما برای
مرد گفته شد که حرام است و مبطل دوازدهم در لباس کسی که اجتناب از نجاست
ندارد خصوص شارب الخمر اگرچه نماز در آن بسبب عدم علم صحیح است سیزدهم
در لباس کسی که اجتناب از حرام ندارد چهاردهم کلاه و بند زیر جامه و عرقچین
انگشتر و زیور هرگاه نجس شده باشند پانزدهم خلخال صدادار برای زنها شانزدهم

انکشتری که صورتی دران باشد هفتدهم نقاب برای زن هجدهم لثام برای مرد
یعنی چیزی که دم دهان خود را بان به بندد هرکاه مانع قراءت نشود والّا
باعث بطلان است نوزدهم لباسی که در پوشیدن ان تبختری وتفوقی بر دیگر
نظر لابران میاید بیستم لباس کفار ودشمنان دین بیست ویکم لباس زنانه
را مرد ومردانه را زن پوشیدن اکر حرام نباشد مکروه هست جزما بیست ودوم
پوشیدن پیران لباس جوانان را بحسب متعارف بیست وسیم لباس شهرة که بحد
تحریم نرسد بیست وچهارم اشتمال صماء ویک معنی ان انداختن استین جانب
راست عبا است بر دوش چپ باین روش که کاهی عرب میکنند ویک معنی ان
اینست که رداء بر دوش انداختن را یک طرف انرا از زیر بغل کذرانیده بر دوش
اندازد بیست وپنجم جورابی که ساق را نپوشاند که بعضی دران حرام دانسته
اند بیست وششم اهن ظاهر همراه داشتن هرچند در کیسه کم باشد بیست وهفتم
لباس چرکن کثیف پس اکر لباس کهنه یا پاره باشد عیب ندارد لکن چرکن بودن
ان مکروه است بیست وهشتم در نمازی بسته بدکمه بسیار مثل بعض اقسام
البسه فرنکان مطلب پنجم در بیان لباس مستحب در نماز وان چند چیز است
اول عمامه با تحت الحنک وحصول تحت الحنک بد وطریق است یکی انکه
طرف عمامه را بکرداند زیر چانه وانرا بسمت دیکر ببندد ازد دوم محض
اینکه انرا اویخته بکذارد ومیل بان طرف دیکرد هذا اکرچه فعلاً زیر چانه
نیاید دوم رداء خصوصاً برای امام که ترک ان برای او مکروه هست سیم
زیر جامه در پا بودن هرچند ستر کلی بغیر ان بشود چهارم تعدد لباس در
نماز پنجم اینکه جنس لباس پنبه باشد یا کتان ششم اینکه سفید باشد هفتم
در انکشتر عقیق نماز کند که در بعض احادیث است که هر نمازی هزار نماز محسوب
می شود وغیر اینها مستحبات دیکرهم هست مقدمه ششم ابرمقدمات نماز ملاحظه

صفاتی که شارع در مکان نماز مقرر فرموده است بعضی بنحو شرطیت وبعضی بنحو دیکر
وبعض از انها بملاحظه مطلق مکان وبعضی بملاحظه محل سجده تنها وبعضی بملاحظه
ان با محل موقف است وبعضی بنحو استحباب پس در اینجا چند مطلب است اول بدانکه
شروط مکان بنحو اجمال دوازده است اول مباح بودن دوم برقرار بودن
سیم در معرض تزلزل نبودن چهارم ممکن بودن اداء افعال دران نه جائی که
کوتاه باشد یا تنک باشد بحیثیق که اداء تمام افعال دران نشود پنجم انکه
مخوف نباشد بنحوی که مکث دران حرام باشد ششم انکه مساوی ومقدم بر
قبر امام نباشد هفتم انکه مرد محاذی زن یا موخر از او در حال نماز او نباشد وزن
مقدم بر مرد یا محاذی او نباشد هشتم انکه نجاستی که تعدی ببدن یا لباس
کند دران نباشد نهم انکه ما بین محل سجده وموقف او چهار انکشت زیادتر
تفاوت نباشد دهم انکه محل پیشانی پاک باشد یازدهم انکه محل پیشانی
ما یصح السجود علیه باشد دوازدهم انکه بی حاجب مانع باشد وتوضیح
کلام در اینها ببیان تفاصیل این صفاتست اول در صفت اباحه مکان است
بدانکه مکانی که باید مباح باشد عبارتست از سه چیز فضائی که همه بدن مصلی
درانست وجائی که اعتماد بران دارد در قرار کرفتن بی واسطه وبا واسطه
پس تمام فضائی که بدن او در انست وانچه بر او قرار کرفته مثل فرش وانچه ان
فرش بر اوست اینها همه مکان مصلی اند حتی اینکه اکر فرش بر سقفی باشد انچه
زمین زیر سقف است باید مباح باشد وهرکاه سقف چند طبقه باشد مجموع
طبقات وتمام زمینی که سقف بر انست باید مباح باشد پس هرکاه در زمینی که
نماز میکند کل غصبی در بیست ذراع پایین ان فرش شده باشد نماز باطل است
واما هرکاه چیز غصبی در بکردد وزیران دفن شده عیب ندارد ومسئله سقف بالای
سر وچادر ودیوارهای اطراف هرکاه غصبی باشد لکن زمین وفضا همه مباح

ایا مثل غصب بودن مکان است یا نه مسئله محل خلاف است بعضی حکم ببطلان نموده اند حتی اگر طناب یا میخ چادر غصبی باشد واقوی صحت است اگرچه در حال نماز معصیت منتفع شدن بان چادر حاصل است واحوط حکم ببطلان است وبدانکه نماز در همه مکانها جایز است مگر مکان مغصوب وغصب بودن ازچند بابت حاصل می شود اول اینکه عین ان از غیر باشد و رضا و اذن شرعی در تصرف در ان نباشد اگرچه بسبب شک در رضا باشد دویم ازبابت اینکه منفعت ان از کسی است که رضای او معلوم نیست هرچند عین ان مملوک خود شخص باشد پس خانه که مالک باجاره داده نماز مالک بدون اذن مستاجر صحیح نیست سیم ازبابت اینکه در ان شریکی باشد هرچند در هزار یک ان باشد پس بدون اذن شریک نماز نمیتوان کرد وازاین قبیل است منزلی که خریده شده بعین انچه زکوة وخمس تعلق باو گرفته که فقرا و سادات همه در ان شریکند ودر همه مشترکات هرگاه شرکاء همه یکر اذن یا اجاره بدهند نماز صحیح می شود لکن در اینجا چاره بجز اداء ان حق و قطع اشتراک ندارد چهارم انکه خانه بارث منتقل شده لکن دین میت هنوز ادا نشده باشد پس خانه پدر اگرچه بمجرد موت منتقل بپسر میشود ولکن مادامیکه قرض پدر را ادا ننموده نمیتواند در خانه پدر نماز کند بسبب تعلق حق غرماء بخانه مگر اینکه طلب خواهان اذن بدهند یا راضی بشوند که در ذمه پسر بیاید مسئله این حکم منع از تصرف مختص جائی نیست که دین میت همه ترکه را فرابگیرد بلکه اعم است از این واز صورتی که ترکه زیادتر باشد مسئله ایا این حکم منع از تصرف در صورت زیادتی ترکه مختص قدر مقابل قرض است یا در همه ترکه ممنوع است از تصرف جمعی از علماء حکم فرموده اند باینکه اگر ترکه بقیمت دویست هزار تومان باشد مثلا و قرض

میت یک پول سیاه تا ان پول ادا نشده تصرف در هیچ چیز از ترکه جایز نیست واین قول خالی از وجه نیست واین مسئله ایست بسیار محل احتیاج واکثر مردم از این بابت بسیار مشکل می شود از این بابت که بسیار کم است کسی بمیرد وقرضی در ذمه او نباشد وتصرف ورثه در خانه واثاث البیت در اینصورت مشکل است واذن ورثه هم ثمر ندارد وتحقیق کلام در مقام اینست که می گوییم هرگاه وارث متدین باشد ومعسر نباشد ودر مقام اداء دین ووصیت برامده باشد ومشغول بانها باشد وبی پروا وکم محل نباشد میتواند تصرف در خانه واموال بکند خصوصا در صورتیکه قرض کم باشد وترکه زیاد واما هرگاه ورثه در فکر نباشند وتسامح در این امور داشته باشند بهم قرض بسیار باشد وچه کم پس تصرف در اموال ونشستن ایشان در خانه حرام واذن دادن ایشان بکسان دیگر ثمر ندارد وخانه حکم خانه غصبی دارد که نماز کردن در ان باطل است مگر هرگاه وارث وقرض خواه هر دو اذن بدهند واما در تعویق وصیت کار مشکل تر است چون که اذن از میت نمیتوان تحصیل کرد
مسئله عام البلوی دیگر بدانکه اهل دیوان وعمال وظلمه مادامیکه در حیات هستند خانه واموالی که در دست ایشان است همین که علم بغصبیت ان نیست حکم می شود باباحه ان وهمه احکام ملکیت بر ان جاری می شود اگرچه مداخل از حلال نداشته باشد بمحض احتمال حمل بر صحیح می شود ولکن بعد از فوت او اگر قرض دار است حکم او مثل باقی مردم است واگر قرضی ندارد حکم درباره ترکه او مشکل می شود بسبب تعلق مظالم بانها بعد از فوت او وتقسیم ارث او بین ورثه با وجود استغراق مظالم مشکل می شود ووصیتهای ایشان بهر چیزی غیر از رد مظالم باطل می شود ومعاملات ورثه ایشان در ترکه ایشان محل اشکال اند پنجم از اقسام مغصوب اینکه وصیت میت یا حج او

متعلق بتر که باشد وهنوز بیرون نیامده وادا نشده درایصورت نماز
وتصرف در اموال جایز نیست ششم از اقسام اینکه حق رهن تعلق بعین گرفته
باشد پس راهن ومرتهن هیچ کدام نمیتوانند بدون اذن دیگری تصرف
کنند چه نماز وچه غیر ان هفتم اینکه حق سبق تعلق گرفته باشد مثل
مساجد هرگاه کسی جائی گرفته ودیگری اورا از انجا بردارد جمعی از علما
قائل شده اند که نماز او باطل است وبعضی گفته اند همان معصیت نموده
لکن نماز او صحیح است واقوی اینست که هرگاه ان شخص اولی هنوز ایستاده
ومطالبه جای خود را میکند صحت نماز مشکل است واگر مایوس شده ورفت
یا انکه از یکدر دیگر جائی خود را نمیخواهد نماز دوم صحیح است اگرچه معصیت
کرده باشد مطلب دیگر بدانکه از این حکم که گفته شد که بدون اذن مالک
نماز صحیح نیست چند موضع استثنا شده اول صحراهای واسعه که مملوک
اند نماز در انها بی اذن مالک صحیح است اگرچه صغیر در انها شریک باشد
وبعضی می گویند که اگر صاحب انها راضی نباشد بلکه منع صریح کند
باز هم صحیح است چونکه اذن از جانب مالک الملک حقیقی است مسئله
هرگاه ان صحرای وسیع مغصوب باشد حکم همان است لکن بجهة خود غاصب
ومقویان او محل اشکال است دویم کوچه که اخر ان بسته است ملک
صاحبان خانهها است لکن دخول در ان بدون اذن ونماز در ان بدون
ضرر بر اهل ان عیب ندارد سوم خانهای نه صنف که خداوند عالم در قران
اذن داده بغذا خوردن از خانهای ایشان اگرچه اذن نداده باشند وان
نه خانه خانه پدر ومادر وبرادر وعمو وخالو وعمه وخاله وخانه که کلید ان
مفوض است بشخص از بابت وکیل بودن وخانه صدیق حقیقی که بمحض عدم
علم بکراهت میتوانند از غذای ایشان بخورد ودخول خانه ایشان ونماز در ان

همین

همین حکم را دارد چهارم هرگاه در خانه غصبی کسی را حبس کردند جایز است
که در ان تصرف لازم بطریق متعارف در نشستن وبرخواستن ووضو و
نماز بکند واجرتی هم بر او نیست بلکه اجرت بر انست که اورا حبس نموده واما
تصرفات دیگر مثل نمازهای مستحبه ونحو اینها صحت اینها مشکل است
مگر اینکه نماز مستحب را بطریقی کند که زیاده بر اصل بودن نباشد پنجم
هرگاه مالک کسی را حبس کند در خانه خود بباطل هر تصرفات او در انجا
جایز است ونماز او صحیح است حتی اینکه اگر بگوید راضی نیستم در اینجا نماز بکنی
ششم هرگاه خوف جان داشته باشد ودر خانه برود بی اذن مالک یا با منع
او در اینجا مادامیکه خوف از بیرون امدن دارد نماز واجب میتواند بکند
هفتم هرگاه مکان مملوک یا وقف یا مباح فرش غصبی از اجر یا گچ یا فرش
دیگر شده ونماز گذار را ممکن نمی شود که اورا بردارد یا اینکه برداشتن زحمت
بسیار دارد میتواند در ان مکان بر ان فرش غصبی هرگاه خود انرا فرش
نکرده نماز کند واجرت ان بر غاصب است نه بر نماز گذار وهمچنین هرگاه
در ان مکان چادر غصبی زد یا سقف غصبی نمود یا روشنائی غصبی قرار
داد تصرف در انها در این صورت نه حرام است ونه باعث بطلان هشتم هرگاه
خود مالک فرش کند مکان مباح را بی اذن مالک مکان واذن ندهد که بر ان
فرش نماز کند بی اذن او میتوان نماز کند وهمچنین هرگاه در مسجد فرش
کرد وراضی نباشد خصوصا هرگاه باعث تعطیل مسجد شود حق او ساقط
می شود وبرداشتن ان هم لازم نیست مسئله گاهی بجهة غصبیت مکان نماز
نشسته لازم می شود وگاهی نماز ایما لازم می شود وگاهی نماز خوابیده لازم
می شود مثلا هرگاه محل وقوف قامت او تنها مباح است که اگر خم شد باین طرف
محل قدم خود امد داخل در فضاء غصب می شود لازم است نماز کند ایستاده

با یماء وترك رکوع وسجود واگر بقدر نشستن مباح است وفضاء بالاتر غصب
است لازم است نماز نشسته کند وهم چنین واین در وقتی است که مکان
منحصر باینجا باشد مسئله هرگاه غاصب بقصد رد کردن خانه از خانه
بیرون بیاید در حین بیرون امدن ونتنگی وقت نماز کند با یماء عوض
رکوع وسجود وهرگاه قصد رد بمالك ندارد ووقت نماز تنگ شده
جمعی از اعاظم علماء فرموده اند که مشغول بیرون امدن شود ودران حین
نماز کند با یماء ودر صحت نماز در اینصورت تاملی هست بلکه می گوئیم مخاطب
است بنماز تمام ومعاقب است بر ترك ان مثل اینکه از اول وقت تا آخر ان
در خانه بماند که اگر نماز کند باطل است ولکن خطاب حقیقی باین دارد
وعقاب بر ترك ان ثابت است صفت دویم انکه مکان نماز بر قرار
باشد وبطریقی نباشد که بدن را متحرك کند پس نماز بر حیوان ودر تخت
روان وکادی وکالسکه در حال راه رفتن جایز نیست وهم چنین بر کاه وکنه
وپنبه جمع شده ومانند اینها که بدن بر انها آرام نمیشود واما هرگاه
بدن ساکن باشد لکن مکان متحرك باشد مثل کشتی در بعض اوقات که
استیفاء همه افعال وشروط دران حاصل می شود پس دران تامل است
واما هرگاه بالعرض ساکن باشد مثل حیوان ایستاده آرام وکشتی بسته ظاهر
اینست که عیب ندارد مسئله هرگاه مکان بطریقی است که در اول ایستادن
واول رکوع وسجود قدری متحرك میشود بعد قرار میگیرد پس اگر حرکت او
این مقدار نباشد که محو صورت نماز کند عیب ندارد وباید در وقت حرکت
مشغول قراءت یا ذکر نباشد ولزوم استقرار بدن ومکان که گفته شد در حال
اختیار است پس در حال اضطرار نماز می گذارد با اضطراب بدن ومکان
هر دو یا یکی از اینها پس سواره نماز می کند وهر قدر از واجبات که ممکن است

ازاو مقدور که ممکن نیست بدل ان از ا لکن در استقبال قبله کیفیت خاصه هست
که اگر حیوان رو بقبله نمیرود همان تکبیر را روی بقبله بگوید صفت سوم
اینکه در معرض تزلزل نباشد پس هرگاه در جائی بایستد که بالفعل برقرار است
ولکن در معرض تحرك باشد مثل جائی که محل ازدحام باشد بنحویکه مطمئن
نیست که تا آخر نماز او را آرام میگذارند پس شروع بنماز محل اشکال است
اگر چه قول بجواز شروع خالی از وجه نیست باینطریق که مشغول می شود باین نحو
که اگر برقرار ماند تمام کند والا بهم بزند وبعضی از علماء فرموده اند
که اگر محل نماز بنحویست که محل قال وقیل وآوازهای بلند است که بجهت شخص
اطمینان ووثوق بجا آوردن افعال نمیماند شروع بنماز در اینجا جایز نیست
صفت چهارم اینکه مکان محل خوف وخطری نباشد که قرار دران حرام باشد
مثل مابین صفوف دعوای تیر وتفنگ در حال دعوا وزیر دیوار شکسته
ومحل خطر از درندگان وجانوران پس هرگاه در اینجا ایستاد ونماز کرد
باطل است وهرگاه وقت نماز تنگ باشد ومحل امنی که دران قرار گیرد پیدا نمی شود
در حال فرار نماز کند هر چند بدو بدن باشد یا سواره باشد واگر همه امکنه
خوف باشند لازم است هر جا که خوف کمتر است نماز کند پس در اینصورت اگر
در محل بیشتری خوف نماز کرد باطل است صفت پنجم اینکه اداء افعال
بحسب حال مصلی دران ممکن باشد پس اگر جائی است که سقف ان کوتاه است
وقیام انتصاب حاصل نمیشود یا عرض ان کم است که امتداد لازم در
سجود عمل نمی آید نماز باطل است در حالت اختیار واما هرگاه مضطر باشد
اختیار کند هر جائی که تحصیل شرائط دران بیشتر می شود مسئله هرگاه
امر دائر شد مابین دو مکان که در یکی می شود ایستاده با یماء نماز کرد و
در یکی نشسته با رکوع وسجود نشسته دویم مقدم است صفت ششم اینکه

ومساوی قبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم و
پیغمبرانی که منصب امامت را هم دارند نباشد پس باید قدری از قبر مؤخر
بایستد یا حایلی مابین باشد و در حایل شدن صندوق و ضریح تامل هست
صفت هفتم اینکه خانه کعبه و پشت بام آن برای نماز واجب نباشد در
حال اختیار و لکن اگر مضطر شد در آنجا نماز کند لکن در میان خانه
متصل بدیوار بایستد و در پشت بام کناره بایستد که اکثر کعبه پیش روی
او باشد صفت هشتم اینکه در یک مکان مرد و زن نماز گذارد بطریق
تساوی یا مقدم بودن زن نباشد مگر با حایل یا ده ذراع دور بودن
پس هرگاه حایل نباشد و ده ذراع از همدیگر دور نباشد و مساوی هم
بایستند یا زن پیش بایستد و نماز کند اشهر اینست که نماز هر دو باطل است
در بعض اوقات و نماز یکی در بعض اوقات و تفصیل اینست که هرگاه هر دو با اطلاع
بحال همدیگر بیکمرتبه تکبیرة الاحرام گفتند نماز هر دو باطل است و اگر یکی تکبیر
گفت و دیگری بلا فاصله بعد از او تکبیر گفت نماز دویمی باطل است و اگر دویمی
نمیدانست که این یکی نماز میکند و مشغول شد نمازش صحیح است و اولی که
عالم شد نمازش باطل میشود و اگر یکی از ایشان نمازش باطل باشد عیب ندارد
لکن اگر بطلان از بابت دیگر باشد نه از این بابت و احوط اینست که بمجرد حصول
این حالت چه اولی و چه دویمی چه عالم و چه جاهل نماز را اعاده کند و بعضی
آنرا مکروه میدانند و مبطل نماز نمیدانند و قول اول خالی از قوة نیست
و تحقیق کلام موقوف برچند مسئله است مسئله معنی لزوم پیش ایستادن
مرد اینست که محل قدمین او پیشتر از محل قدمین زن باشد اگرچه بعضی از بدن
ایشان مساوی هم باشد یا اینکه باید محل قدمین مرد از محل سجدهٔ زن پیشتر
باشد یا اینکه ملاحظه حالات میشود پس در حال قیام قدمین مناط است و در حال

سجود محل پیشانی احوط این است که تاخیر زن بنحوی باشد که هیچ جزوی از بدن
او مقابل جزئی از بدن مرد نباشد حتی اینکه سر زن در محاذی قدم مرد در
حال قیام نباشد بلکه محل سر او از پاشنهٔ پای مرد باید مؤخر باشد مسئله
ذراع عبارتست از اول مرفق تا سر انگشت وسطی مسئله در این حکم تفاوتی
مابین محرم و نامحرم حتی زوج و زوجه نیست مسئله هرگاه نابالغی نماز
کند پس در دختر اشکال برای مرد و در پسر اشکال برای زن حاصل میشود
هرگاه عبادات نابالغ را شرعی بدانیم کما هو الاقوی مسئله تحدید ده ذراع
از محل سجدهٔ مرد میشود تا پاشنهٔ پای زن مسئله هرگاه یکی از ایشان در
جای بلندی باشد که صدق محاذی بودن و مقدم بودن نشود عیب ندارد
و غالبا در این صورت بلندی مکان ده ذراع میشود هرچند مناط نباشد
مسئله هرگاه وقت مضیق باشد و جائی دیگر نباشد هر دو نماز میکنند
بهر نحو که ممکن است مسئله حایلی که باعث رفع این حکم است ضرور نیست
که مانع رؤیت باشد پس اگر دیوار کوتاهی مابین است کفایت میکند
اگرچه همدیگر را ببینند و لکن تاریکی و نابینائی حایل نیست و اگر نهر
مابین باشد مشکل که داخل حایل بشود اگر ده ذراع نباشد مسئله
هرگاه زن پیش روی مرد در نماز نشسته باشد یا خوابیده باشد چه محرم و
چه نامحرم ضرری بنماز ندارد اگرچه در نماز نگاه باو کند و نامحرم باشد همان
معصیت تنها نموده است صفت نهم اینکه مکان نماز نجس نباشد بنجاست
متعدیه بلباس و بدن مصلی و اما اگر نجس باشد لکن سرایت نکند عیب ندارد
مگر محل پیشانی که حکم آن بیان میشود انشاء الله و لکن احوط اینست که مکان
نماز متنجس نباشد هرچند تعدی نکند پس اگر متنجس خشک باشد باز هم محل
احتیاط است بلکه اگر عین نجاست باشد در صحت تاملی هست هرچند خشک باشد

مثال اینکه محل سجده پاک لکن باقی اعضای ملاصق میته یا غائط خشک باشد
مسئله اگر شروع بنماز کرد در جائی که اگر بسجود برود رخت یا بدن یا محل
سجود او نجس میشود پس اگر قصد دارد که انوقت ازان مکان منتقل بشود
عیب ندارد و اگر قصد ندارد صحت مشکل است اگرچه بعد منتقل بشود مسئله
هرگاه از مکان نجاست عفوشده سرایت کند عیب ندارد لکن اگر از خون قروح و
جروح بزمین ریخت بعد سرایت کرد بلباس دران اشکال عظیم هست صفت دهم
انکه احترام محل باعث حرمت ایستادن بروی ان نباشد صفت یازدهم اینکه
محل ایستادن با محل سجده مساوی باشد یا زیاده بر عرض چهار انگشت تفاوت
نداشته باشد در بلندی وپستی وبلندی وپستی بر دو نوع است یکی اینکه
اصل زمین کجی ندارد اما بلند وپستی او از بابت بنیان یا سنگ وگل دران بعمل
امده ویکی انکه اصل زمین کج است که یک سر ان باسمان نزدیکتر است از دیگری
اما چیزی بر سطح ان نیفتاده است واینرا سراشیب میگویند قسم اول مضر است
بی شبهه درصورتی که چهار انگشت بلند یا پست باشد وثانی ملاحظه ان احوط است
مسئله اگر کسی نماز نشسته میکند ملاحظه حال قدمین ایستاده بشود یا مقر
زانوها برآورد بشود دو وجه است مسئله هرگاه محل ایستادن در همان حال
مساوی است بعد بالا می اید یا محل سجده خود بلند است ودر حال سجده مساوی
میشود محل اشکال است مسئله اگر محل قدمی با محل قدم دیگر تفاوت
داشته باشد عیب ندارد مسئله بعضی اعتبار کرده اند در جای دستها
وزانوها که باید چهار انگشت از جای پاها بلندتر نباشد واین احوط است اما
مابین اینها بلندی یا پستی هر قدر باشد عیب ندارد صفت دوازدهم اینکه
مکان پیشانی در سجده جامع چند شرط باشد که در باب سجود ان شاء الله بتفصیل
بیان میشوند مطلب دویم در بیان مکان مکروه در نماز بدانکه در سی و دو

موضع

موضع نماز مکروه هست اول حمام یعنی خانه دویم و سویمی ان اما خانه اول که محل
رخت بیرون اوردن است محل تامل است وبعضی ازانام مکروه میدانند دویم
قبرستان سیم بر قبرها چهارم مابین دو قبر ودفع کراهت بگذاشتن حایل در یک
سمت است پنجم روی بقبر ودفع کراهت بگذاشتن حایل پیش روی است واگر
در بین چهار قبر است دو حائل دفع کراهت میکند ششم در طویلها هفتم در جائی
که محل بستن گاوها است هشتم محل خوابیدن گوسفندان نهم در مزابل هرچند
پاکی فرش کند دهم در محل ذبح حیوانات یازدهم در زمینی که محل بول کردن
باشد هر چند خشک باشد دوازدهم در شارع هرگاه ضرر بماره نداشته
باشد واگر ضرر دارد نماز باطل است سیزدهم هر مکانی که از کثافت انطبع
متنفر باشد چهاردهم در محل جریان اب اگرچه بالفعل نداشته باشد پانزدهم
در زمین شوره زار شانزدهم در اتشکده هفدهم در مطبخ وگلخن و محل
اتش کوره هیجدهم در خانه گران نوزدهم بروی یخ وبرف ایستادن بیستم در
جائی که در مقابل او اتش روشن یا شمع روشن شده باشد بیست ویکم جائیکه
در مقابل صورتی یا تمثال باشد بیست ودویم جائی که نقش مشغول کننده
حواس باشد بیست وسیم جائیکه در مقابل قران واکرده گذاشته باشد بیست وچهارم
در هر اطاقی که صورت وتمثال دران باشد هرچند مقابل نباشد بیست وپنجم
هر جا که دیواری در مقابل باشد که از بالوعه نشر بان دیوار نموده بیست وششم
در خانه که شراب دران باشد بیست وهفتم مقابل در گشوده بیست وهشتم
مقابل انسانی که روی او طرف مصلی باشد وچهار مکان دیگر مخصوص و معین
است وادی ضجنان وبیداء وذات الصلاصل ووادی الشقره وبعضی ملحق نموده اند
هر زمینی را که یک وقتی عذاب بران نازل شده باشد وبعضی گفته اند که نماز
در جائی که گل شقایق دران باشد مکروه هست ودلیل درستی ندارد مطلب سویم

در بیان مکانهائی که نماز در انها مستحبست اول مسجد الحرام که یك نماز دران هزار
هزار نماز محسوب میشود دویم مسجد پیغمبر صلی الله علیه واله که نماز ان ده
هزار نماز است سیم روضات مشرفه که مقدم بر همه حرم حضرت پیغمبر صلی الله علیه
واله بعد از ان حرم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در حدیث هست که نماز
دران بدویست هزار نماز حساب میشود بعد از ان حرم حسنین علیهما السلام
و در خصوص حضرت امام حسین علیه السلام فضایل خاصه بجهة نماز وارد شده است
چهارم مساجد معینه مشخصه که ثوابهای مخصوص دارند وانها چند مسجد اند
مسجد کوفه و مسجد اقصی که نماز در انها هزار نماز است و مسجد سهله که فضائل
بسیار در نماز دران هست و مسجد خیف که در منی است و غیر اینها پنجم مساجدی
که صفت خاصه دارند اول مسجد همسایه که حق مخصوصی دارد و ترك ان باعث
نقص ثواب نماز است دویم مسجد مهجور خراب شده که شکوه میکند بسوی
خداوند از کسانیکه اورا معطل وضایع گذاشتند سویم مسجد جامع هر بلدی
که نماز دران بصد نماز است و مراد از مسجد جامع مسجد بیست که در بلد
از ان بزرگتر نباشد یا مسجدی که همه اهل محلات شهر دران جمع میشوند
چهارم مطلق مساجد و بجهت هر یك از مسجد محله و بازار هم بعض ثوابهای
خاصه وارد شده ششم روضات باقی پیغمبران ومقام ایشان ومقام
اولیا و صلحاء و علماء و عباد احیاء و اموات که خصوصیتی در انها حاصل میشود
هفتم مسجد خانه که شخص یکجائی را در خانه خود قرار بدهد بنماز خانه و
مسجد خود اگرچه احکام مسجد دران جاری نمیشود لکن فضیلت خاصه دران
حاصل میشود و اگر در وقت احتضار قرار بدهد که در انجا باشد ثمرات خاصه
دارد یکی از انها آسانی جان بیرون رفتن است و در اینجا چند مطلب است
که تعلق بمساجد دارند مطلب اول در کیفیت وقف نمودن مسجد لازم است

دران صیغه وقف را جاری نمودن با قصد قربت بجهة نماز یا با غیر ان از عبادات
واگر برای غیر ان از عبادات تنها وقف کردند نه مسجد است و باید قصد قربت دران
بکند و صیغه ان اینست وقفته مسجدا قربة الی الله و بعد از صیغه اقباض در ان
شرط است و حاصل میشود بنماز کردن یك مسلمان دران مسئله بعد از
تحقق صیغه وقف تمام ان زمین و بنیان از هوای بالای ان تا طبقه پایین
زمین هم مسجد اند و اما اگر از اول قرار بدهد غرفه بالا را مثلا تنها یا بنیان روی
زمین را تنها نه شبستان و زیر زمینی را ان هم صحیح است و همان مقدار مسجد است
مسئله هرگاه طبقه بالا را قرار داد مسجد بعد خراب شد و اثر ان رفت ایا
ان مقدار از هوا اگر بوده حکم مسجد باز دارد یا نه محل اشکال است مسئله
هرگاه مسجد مشرف بخرابی شد خراب نمودن ان عیب ندارد مسئله هرگاه مسجد
خرابی ندارد و محکم است بخواهند اورا خراب کنند که بهتر بسازند جایز نیست و اگر
بخواهند خراب کنند که بزرگتر کنند در بعض صور محل اشکال است و علی ای حال
در صورت جواز انچه سنگ و اجر و مصالح است مادام الامکان عین انها
را در خود ان باید بکار ببرند مطلب دویم در احکام مسجد است وانها چند
حکم اند اول حرام است نقش نمودن مسجد بطلا و حرام است صورت کشیدن بدیوان
علی الاحوط دویم حرام است نجس نمودن ان و اما داخل شدن دران با بدن
نجس یا لباس نجس که تعدی بمسجد نکند عیب ندارد سیم واجبست ازاله
نجاست از ان فورا مسئله هرگاه جنب نجاست در مسجد دید پس اگر ازاله
ان موقوف بمکث نیست فورا واجبست و اگر موقوف بمکث است ایا لازم است
فورا ازاله کند یا اینکه باید اول اوقات امکان غسل کند بعد ازاله کند در
مسئله تاملی هست اگرچه لزوم ازاله فورا بی غسل خالی از وجه نیست مسئله
هرگاه بعد از علم باینکه مسجد نجس است مشغول نماز شد صحت نماز مشکل است

اکر وقت وسعت دارد واما در تنکی وقت نماز مقدم است مسئله اکر رفت
در جای دیکر نماز کرد باز همان اشکال باقی است مسئله هرکاه خود قدرت
بر ازاله ندارد و کسی دیکر او را اعانت نمیکند تکلیف او ساقط است و نماز
صحیح است مسئله هرکاه در اثنای نماز مطلع شد که مسجد نجس است نماز را
تمام کند هرچند در سعه وقت باشد مسئله مهمه هرکاه زمینی باشد که
در ان بالوعه مجمع نجاسات بوده ایا میتوان انرا مسجد نمود یا نه ظاهر اینست که
همینکه خاک بران بریزند وانرا بالا اورند که قطع بوی و کثافت ان بشود
میتوان مسجد نمود اکرچه باطن ان نجس بماند و حکم ازاله نجاست از ان در
غیر ان نجاست باطن برقرار است چهارم بعض محرمات بر جنب نسبت بمساجد
در کتاب طهارت بیان شده اند مطلب سیم در ثواب مسجد ساختن است
و اکتفا میشود در ان بدو حدیث اول حدیثی که روایت شده از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و اله مَن بَنی مسجداً فی الدُّنیا اَعطاهُ اللهُ بِکُلِّ
شِبرٍ مِنهُ مَسیرَةَ اَربَعینَ اَلفَ عامٍ مَدینَةً مِن ذَهَبٍ وَ فِضَّةٍ وَ
لُؤلُؤٍ وَ یاقُوتٍ وَ زَبَرجَدٍ یعنی هرکس مسجدی بسازد بهر یک وجب ازان
شهری در بهشت که مسافت ان چهل هزار سال است خداوند عالم
باو عطا میفرماید که بنیان ان از طلا و نقره و مروارید و یاقوت و زمرد است
دوم حدیثی که از امام بحق ناطق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت شده من بنی مسجداً بنی الله لَهُ بیتاً فی الجَنَّة یعنی بنیان مسجدی
در مقابل او بناء خانه ایست در بهشت راوی حدیث میکوید بعد از
شنیدن این از انحضرت روزی در ما بین مکه و مدینه قدری سنک
دور هم کذاشتم که زمین را هموار کنم برای مسجدی حضرت از انجا میکذشت
عرض کردم جُعِلتُ فِداکَ نَرجوا اَن یَکُونَ هذا مِن ذاکَ قالَ نَعَم یعنی مذاق

شوم امید داری که این هم داخل مسجد ساختن باشد فرمود بلی مطلب چهارم
در بیان مستحبات نسبت بمسجد و انها چند فصل اند اول کثرت تردد
در مسجد که خواص بسیار در ان هست دوم در تاریکی شب بمسجد رفتن
که باعث نور روز محشر است سیم سبقت در رفتن مسجد پیش از وقت
و اول وقت که در حدیث نبوی وارد شده طوبی لاصحاب الالویة یحملونها
فیسبقون الی الجنة یعنی خوشا بحال کسانی که علم بردارند در روز قیامت
برای پیش کرفتن ببهشت عرض کردند کیستند ایها فرمود کسانیکه زودتر
از همه بمسجد میروند چهارم چراغ روشن کردن در مسجد که باعث این است
که حمله عرش استغفار کنند برای ان روشن کننده مادامیکه روشنی ان
برقرار است مسئله هرکاه در مسجد روشنائی باشد ایا زیاد کردن ان
هم این ثواب را دارد ظاهر اینست که اکر باعث روشن کردن یک کوشه از ان
بشود همان ثواب را دارد و اما اکر همه مسجد بروشنی سابق روشن باشد
همین قدر باعث زیادتی ان بشود ان ثواب خاص معلوم نیست اکرچه ثوابی
دارد پنجم جاروب کردن مسجد و بیرون انداختن خاکروبه ان که در حدیث
وارد شده هرکس جاروب کند مسجد را در روز پنجشنبه و بیرون برد
از خاکروبه ان بقدر داروئی که در چشم بریزند خداوند عالم دو بهره
عظیم از رحمت خود برای او مینویسد ششم اینکه در وقت داخل شدن مسجد
پای راست را مقدم بدارد و در وقت بیرون امدن پای چپ را هفتم
اینکه کفش خود را ملاحظه کند که مبادا نجاستی در ته کفش باشد که سرایت
بمسجد کند هشتم اینکه در وقت دخول روی بقبله کند و بعد از دخول
صلوات بر پیغمبر و ال او و دعا کند برای خود و همچنین وقت بیرون امدن
بدر مسجد بایستد و دعا کند چونکه سائل در خانه انشاء الله ناامید نخواهد شد

مطلب نهم در بیان مکروها نسبت بمسجد وانها چهارده اند اول بسیار بلند
ساختن دیوارهای ان مگر در صورتی که بجهت محافظت همسایه لازم باشد
دویم کنگره ساختن برای ان سیم نقش ان بغیر طلا واما نقش بطلا پس حرام است
ونقش بصورت حیوانات نیز محل اشکال است چهارم انرا راه عبور قرار دادن
مگر اینکه دو رکعت نماز دران کند پنجم اب دهن واب دماغ دران انداختن
ششم داخل شدن کسی که سیر وپیاز خام خورده است وهنوز بوی انها از دهان
او بیاید هفتم بیع وشراء دران هشتم فریاد زدن بجهة پیدا شدن گم شده
نهم شپش کشتن دران دهم سنگ ریزه بهم دیگر زدن یازدهم خوابیدن
مگر برای غریب ومثل او دوازدهم شعر لغو دران خواندن سیزدهم صدا
دران بلند کردن چهاردهم منزل مرافعه واقامه حدود قرار دادن پانزدهم
حرفهای دنیائی گفتن که اصلا دخل بامر اخروی نداشته باشند شانزدهم
شمشیر از غلاف بیرون اوردن هفدهم اطفال ودیوانها دران راه دادن
وغیر اینها هم هست خاتمه بدانکه مستحبست برای مصلی گذاشتن ستره که
وقتیکه شخص نماز کند در جائیکه پیش روی او دیوار یا صف نباشد بلکه پیش
روی او فضائی باشد که ایمن از ماره نیست اگرچه مرور کننده بالفعل
نباشد وفی الحقیقة این ستره تعظیم وتوقیر نماز است وگذاشتن ان اشاره
است باینکه با خلق جدائی کردم وخود را از ایشان قطع نموده توجه خود را
بخالق نمودم وکیفیت ان اینست که در پیش روی خود بالاتر از محل سجده عصائی
یا چیز دیگر حتی ریسمان وعنوان بگذارد وملاحظه نماید فاصله بودن انرا
مابین خود وکسیکه از انجا بگذرد واکتفا بخط کشیدن بر روی زمین که اثر ان
نماند هم میشود مقدمه هفتم اذان است مقدمه هشتم اقامه است وهر یک
از این دو احکام خاصه واحکام مشترکه دارند پس در اینجا سه مقصد است مقصد اول

در مسائل مختصه اذان است ودران چند مطلب است اول در حکم اذان است
بدانکه بعض روایات دلالت بر وجوب ان دارند وبعضی بان قائل شده اند
در نماز صبح ومغرب وبعضی از مقدمات واجبه نماز جماعت وشرط صحت ان
دانسته اند وبعضی قائلند که شرط ثواب نماز جماعت است ومشهور موافق
اینست که مستحب مؤکد است وتاکید استحباب ان برای نماز صبح ومغرب بیشتر است
وتاکید استحباب اذان واقامه بحدی است که هرگاه شخص اینها را باهم فراموش
نمود وتکبیر نماز را گفت تا بحد رکوع نرسیده میتواند نماز را بهم بزند لکن
باید در همان وقت بمحض یاد امدن باشد که اگر بعد از ان عزم بر ترک کند یا متردد
بماند قطع محل تامل است واگر عمدا از اول ترک کرده هم در قطع اشکال است
دویم در اقسام اذانست بدانکه اذان در شریعت بر دو قسم است اول اذانی که
دخل بوقت نماز ونماز ندارد وان در سه مقام است اول اذان واقامه ایست که
مستحبست در گوش مولود در روز تولد گفته شود مقام دویم اذانیست که
در صحرای موحش که سحره جن صورتهای موحشه در نظر می اورند بجهت دفع اینها
بگویند وباصطلاح مردم ان را غول میگویند مقام سیم در گوش کسی که بجهة
چهل روز گوشت حیوان نخوردن کج خلقی عارض او شده باشد بلکه برای مطلق
کج خلقی هم خوبست قسم دویم اذانی که دخل بنماز واوقات ان دارد وان بر دو
قسم است اذان اعلام واذان اعظام که اذان نماز است اذان اعلام اینست که
مقصود از ان اطلاع دادن مردم باشد بجهت نماز اذان اعظام احترامی است
برای نماز هرچند اعلامی دران منظور نباشد که اگر شخص خود تنها باشد وهموار
اذان بگوید باز هم مستحب است وگاهی هردو منظور میشوند پس اذان سه قسم
میشود واذان اعلام واعظام در احکام هم ازچند باب مختلفند اول اینکه
در صحت اذان اعلام قصد قربت شرط نیست اگرچه در ثواب ان شرط است ولکن

در صحت اذان نماز قصد قربت شرط است دویم اینکه اذان اعلام باید اول وقت
باشد و اذان نماز با نماز است هر چند آخر وقت باشد سویم اینکه اتصال اذان اعلام بنماز
معتبر نیست لکن اذان نماز فی الجمله اتصال ضرور دارد چهارم اینکه بعضی گفته‌اند اخذ
اجرت بر اذان اعلام حرام نیست لکن بر اذان نماز اجماعا حرام است پنجم بعضی قائلند
که غلط در اذان اعلام عیب ندارد ششم اینکه اذان اعلام همان یک قسم است که
فصول اذان در آن تمام گفته شوند واما اذان نماز پس هشت قسم برای حصول خود
آن و تحقق ثواب آن در شریعت مقرر شده اول اذان تمام دویم اذان قصر سویم
اذان اقتصار چهارم اذان اکتفاء پنجم اذان کفایت ششم اذان حکایت هفتم
اذان سماع هشتم اذان تلفیق و تفصیل اینها باین طریق است اول اذان حقیقی
تمام و آن هجده فصل است چهار الله اکبر و گفتن اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا الله
اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله حَیَّ عَلَی الصَّلٰوة حَیَّ عَلَی الْفَلَاح حَیَّ عَلَی خَیْرِ
الْعَمَل اَللهُ اَکْبَر لَا اِلٰهَ اِلَّا الله هر یکی دو مرتبه و بجهة تیمن و تبرک
بعد از شهادت برسالت شهادت برای امیر المؤمنین بولایت و امارت
مؤمنین و وصایت مستحبست لکن جزء اذان نیست و گفتن آن یکمرتبه کفایت
میکند بجهت حصول استحباب مطلق دویم اذان قصر که هر فصلی را یکمرتبه
بگوید و آن بجهت مسافر و کسی که کار شتابی دارد سویم اذان اقتصار و آن
بجهت زنان است که شارع قرار داده که زن در اذان اقتصار کند بیک تکبیر
و دو شهادت چهارم اذان اکتفا باذان نماز سابق و این در چند موضع است
اول در جائی که جمع کند مابین دو نماز مثل ظهر و عصر و مغرب و عشا و اذان
بگوید برای نماز اول دیگر نماز دویم اذان نمیخواهد و اکتفاء میشود بهمان
اذان برای هر دو که ثواب اذان برای دویم حاصل است و تحقیق مطلب این
که جا آوردن نمازهای مرتبه مثل ظهر و عصر و مغرب و عشاء بچند طریق

میشود اول بطریق تفریق که مستحبست و غالب اوقات طریقه حضرت پیغمبر ص و
ائمه طاهرین بر آن بوده است باین نحو که اول ظهر نافله ظهر و نماز ظهر را میکردند
بعد صبر میکردند تا وقت فضیلت عصر که سایه شاخص بقدر آن میشد و آن وقت
نماز عصر را میکردند و در این صورت بی شبهه که اذان دیگر برای نماز عصر باید گفت
دویم تفریق باینکه بعد از نماز ظهر قدری تاخیر بکند تا شاید چهار سبع شاخص بشود بعد نماز عصر
را بکند و در اینجا هم اذان عصر بی شبهه مستحبست سویم تفریق باینکه قدری تاخیر و زمانی بشود
لکن از این در اینجا هم ظاهرا اذان عصر مستحبست چهارم اینکه تفریق شود بهمان بجا آوردن نافله عصر بعد از
نماز ظهر و در اینصورت اذان عصر نگفتن احوط است پنجم اینکه جمع کند
باینکه بعد از نماز ظهر بلا فاصله مشغول عصر بشود و این جمع در بعض مقامات
مستحبست و در غیر اینها رخصت است اگر چه ترک فضیلت است اما مقام
استحباب جمع پس در چند موضع است اول در نماز عصر جمعه است که آنرا
بعد از نماز جمعه یا ظهر بلا فاصله بکند دویم در نماز عصر روز عرفه است در
عرفه که آنرا با نماز ظهر جمع کند سویم در نماز مغرب و عشاء در مشعر الحرام است
که مغرب و عشا را از اول وقت تاخیر میاندازند و هر دو نماز را باهم میکنند و در این
سه مقام اذان نماز عصر و عشا مستحب نیست بلکه بدعت است در صورتیکه جمع
کند و بعضی گفته‌اند که اذان عصر جمعه و عصر عرفه در عرفه و عشاء در مشعر الحرام
ساقط است چه جمع بشود و چه تفریق بشود و در این تامل هست چهارم جمع مابین
دو نماز که مستحاضه کثیره میکند که یکغسل میکند بجهت نماز ظهر و عصر و یک
غسل برای نماز مغرب و عشاء پنجم برای مسلوس در صورتیکه بیک وضو بخواهد
دو نماز را بکند و در غیر این مقامات جمع ما بین دو نماز مستحب نیست چه در
اول وقت و چه غیر آن بلکه مرخص فیه است و کلامی هست که در این صورت که
جمع مرخص فیه است با از اذان ساقط است یا نه احوط سقوط است دویم اذان

اقسام اذان اکتفاء اذان نماز قضا است که هرگاه شخص مشغول نماز قضا میخواهد بشود در اول شروع اذان بگوید بعد هر قدر که در آن مجلس قرار است که نماز قضا می‌کند اقامه تنها بگوید و مراد از قرار عادیست که بجهت خود معین نموده یا بنائی که دارد که چه قدر نماز کند مسئله هرگاه در بین نمازهای قضائی نماز ادائی کرد یا فاصله بسیار شد اذان برای نماز بعد از آن بگوید مسئله در نماز قضای اجیری اگر شرط اذان و اقامه کرده این حکم نمی‌آید پنجم اذان کفایت و آن در صورتیست که در مسجدی از نماز جماعت فارغ شده باشند و هنوز صفوف تمام هم نخورده باشند و کسی بیاید در آن مسجد بخواهد نماز کند اذان و اقامه اینها که گفته اند کفایت برای نماز بعد از دیگران هم میکند چه نماز جماعت بکنند چه منفرد چه قصد حضور جماعت داشته باشند و نرسیده باشند یا از اول قصد انفراد یا جماعت مستقله داشته باشند در همه این صورتها اذان بگویند و نه اقامه تکبیر نماز را بگویند و مشغول نماز شوند مسئله جریان این حکم در غیر مسجد خالی از قوت نیست مسئله هرگاه نماز اولی ادائی باشد و دومی قضائی بجهت خود یا نیابت یا بعکس سقوط محل اشکال است مسئله هرگاه این نماز جماعت دومی که اذان و اقامه گفته اند تمام کنند و هنوز متفرق نشده سومی بهم رسید ظاهر اینست که باز هم حکم در آن جاری است و همچنین مسئله هرگاه اهل نماز جماعت که هنوز متفرق نشده اند از اول بی اذان و اقامه نماز کرده اند جریان این حکم برای جماعت ثانیه مشکل است و اگر اکتفاء بسماع اذان و اقامه کسی دیگر نموده اند شاید حکم جاری بشود ششم اذان سماع و آن در چند موضع است اول اذان که برای نماز جماعت گفته شود همینکه امام آنرا شنید دیگر نماز او و نماز مامومین که با او هستند یا بعد ملحق می‌شوند اذان نمیخواهد بلکه در مشروعیت اذان هم اشکال است دوم هرگاه کسی اذان

واقامه

واقامه گفت هرچند منفرد باشد و کسی دیگر شنید و میخواهد نماز جماعت کند یا نماز منفرد کند همان شنیدن کفایت می‌کند لکن بعد از شنیدن تکلم نکرده تکبیر نماز را بگوید مسئله آیا در شنیدن اذان و اقامه شنیدن همه آن لازم است یا شنیدن بعض آن هم کافی است در صورتی که خود مؤذن تمام گفته باشد اقوی اولست و ثانی خالی از وجه نیست هفتم اذان حکایت و بیان آن این است که همین که شخص صدای اذانی شنید و هرچند اذان اعلام باشد مستحبست برای او حکایت آن یعنی بعد از هر فصلی بلا فاصله که مؤذن گفت مثل او بگوید و اگر بعد از شنیدن حی علی در هر سه مقام لا حول و لا قوة الا بالله بگوید بهتر است حتی اینکه این حکایت در حالت نماز هم مستحبست و بعد از عمل باین مستحب کفایت می‌کند از اذان نمازی که بعد از آن بجا می‌آورد هشتم اذان تلقین یعنی اذانی که قدری را بشنود و قدری را خود بگوید یا اینکه خود مؤذن از فصول کم کند و سامع آنرا بگوید با ملاحظه ترتیب شاید بی ملاحظه آن هم مجزی باشد مطلب سیم در احکام اذانست و چون غالبا با اقامه شریک است در احکام مشترکه بیان می‌شوند و حکم خاص اذان در اذان اعلام است و سابقا بیان شد مقصد دویم در اقامه است و حکم آن استحباب مؤکد است و بعضی از علماء واجب دانسته اند و تاکید آن بیشتر از اذان است و اقسام آن شش است اول اقامه تمام و آن مثل اذانست در فصول مگر اینکه دو تکبیر از اول ساقط است و یک تهلیل از آخر و لکن دو مرتبه قد قامت الصلوة بعد از حی علی خیر العمل دارد دویم اقامه قصر و آن برای مسافر است و کسیکه کار شتابی دارد مرخص است که از هر فصلی یکی را بگوید بقصد خصوص اقامه و ثواب آن برای او حاصل است سویم اقامه اقتصار و آن در خصوص زن است که اقامه میگوید الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و در خصوص

کسیکه اقتدا می کند بمخالف مذهب بطریقی که در جماعت بنا می شود در اقامه اوست
کافی است از قد قامت الصلوة تا آخر چهارم اقامه کفایت بخو یکه در اذان کند
پنجم اقامه سماع بهمان طریق که در اذان گفته شد ششم اقامه تلفیق بهمان
کیفیت مقصد سوم در احکام مشترکه اذان نماز و اقامه است و انها بر دو
قسم اند شرائط و مستحبات اما شرائط اول لزوم نیت قربت مثل همه عبادات
از اول تا آخر آن بنحو استدامه و بعضی لازم دانسته اند در نیت آن تعیین آن نماز
که اذان برای آن است و خالی از قوت نیست دوم ایمان پس اعتماد باذان مخالف
نیست لکن در سماع اذان ایشان خالی از وجه نیست سیوم بلوغ بنا بر قول
بعضی لکن ظاهر اینست که اگر نابالغ ممیز باشد و قصد قربت کند اذان او صحیح است
و احکام صحیح بر او جاری می شود چهارم صحیح خواندن انها پس اگر غلط بخواند
یا تبدیل حرف کند باطل است پنجم دخول وقت نماز پس اذان نماز و اقامه
قبل از وقت باطل است و اگر بخیال وقت گفت و در اثناء انها وقت داخل شد
هم صحت انها محل اشکال است اگرچه در نماز کفایت کند ششم ترتیب مابین
فصول هفتم ترتیب مابین اذان و اقامه پس اگر فصل موخر را مقدم گفت
آن مقدم گفته را ثانیا بعد از موخر گفته بگوید و همچنین هرگاه اول اقامه گفت
بعد اذان را ثانیا اقامه را بگوید و بعضی قائلند که تقدیم عمدی مبطل است
و باید همه را از سر بگیرد هشتم موالات مابین فصول هر یک که بحسب صورت
متعارف در اهل شرع بهم نخورد نهم موالات مابین اذان و اقامه که فاصله
زیاد نشود و تحدید آن بحسب متعارف اهل شرع است و اما مستحبات اول
طهارت از حدث است لکن در اقامه بعید نیست که از شرایط باشد دوم
استقبال قبله است سیوم قیام است و بعضی هر دو را در اقامه از شرایط دانسته
اند چهارم حرف نزدن است در اثناء انها و مابین انها و احوط بلکه اقوی در اقامه

حرمت کلام است بعد از قد قامت الصلوة در نماز جماعت مادامیکه بران قصد
بر قرار است پنجم وقف است در آخر فصول انها لکن در اذان مابین دو فصل
اندک تانی کند و در اقامه بمجرد وقف بر آخر فصل شروع بفصل دیگر کند مسئله
اگر ساکن نمود آخر فصل را و بلا فاصله شروع کرد در فصل دیگر بدون وقف
که اندک مکث بخواهد و بعضی حکم نموده اند که این وصل بسکون عیب ندارد
و همچنین در تسبیحات و اذکار مکرره مثل تسبیح حضرت فاطمه زهراء علیها السلام و
این قول خالی از وجه نیست و احوط وقف است ششم اظهار الف وها لفظ الله در
آخر هر فصلی بنحوی که خوب ظاهر شوند و با خفا ادا نشوند ششم فاصله مابین
اذان و اقامه بدو رکعت نماز یا بیک گام برداشتن یا نشستن یا سجده یا ذکری یا دعائی
یا حرف زدنی یا قدری سکوت لکن بجهت نماز صبح حرف نزدن بهتر است و بجهت
مغرب یا گام برداشتن یا سکوت یا تسبیح بهتر است و دو رکعت نماز در خصوص
مغرب محل اشکال است و در غیر آن هر جا ممکن است از نافله باید حساب شود
مسئله هرگاه بنای ترک اذان داشت و اقامه گفت بعد بنای او بر اذان شد
آن را بگوید و اقامه را اعاده کند مسئله هرگاه منفرد برای خود اذان و اقامه
گفت بعد بنای امامت شد مستحب است اعاده مقدمه نهم تکبیرات تکبیرات
مستحب است افتتاح نماز بشش تکبیر غیر تکبیرة الاحرام و هفتم انها تکبیرة الاحرام
را قرار بدهد و بعضی گفته اند که اولی را تکبیرة الاحرام هم میتواند قرار بدهد
پس شش تکبیر مستحب در نماز اند نه مقدمه و احوط اول است و نیت افتتاح باید
بیکی باشد نه بیشتر از یکی و این تکبیرات را متصل میتوان گفت و مابین انها
ادعیه هم وارد شده که بیان خواهد شد و پنج تکبیر هم خوبست و سه تکبیر هم
خوبست مسئله این تکبیرات برای هر نمازی مستحب اند و بعضی تخصیص
بهفت موضع داده اند هر نماز واجب و اول رکعت نماز شب و مفرده

وتر و اول رکعت نافلهٔ ظهر و اول رکعت نافلهٔ مغرب و اول رکعت نماز احرام و وتیره
و ظاهراً تاکد استحباب در اینها مقدمهٔ دهم ادعیهٔ توجه بنماز است و آن
ادعیه بر دو قسم اند قسم اول ادعیه که بعد از تکبیرات مقرر شده اند باین طریق
که بعد از سه تکبیر بگوید اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ
سُبْحَانَكَ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي ذَنْبِي اِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلَّا اَنْتَ
بعد دو تکبیر بگوید و بگوید لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ وَالشَّرُّ لَيْسَ
اِلَيْكَ وَالْمَهْدِيُّ مَنْ هَدَيْتَ لَا مَلْجَاَ مِنْكَ اِلَّا اِلَيْكَ سُبْحَانَكَ وَحَنَانَيْكَ
تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ سُبْحَانَكَ رَبَّ الْبَيْتِ بعد از ان دو تکبیر بگوید و بگوید
وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ حَنِيفاً
وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ اِنَّ صَلٰوتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذٰلِكَ اُمِرْتُ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ پس شروع باستعاذه و سوره
حمد نماید قسم دوم ادعیهٔ توجه بی تکبیرات سه دعا وارد شده اول اینکه
پیش از تکبیرة الاحرام بعد از اقامه بگوید اَللّٰهُمَّ رَبَّ هٰذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ
وَالصَّلٰوةِ الْقَائِمَةِ بَلِّغْ مُحَمَّداً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ الدَّرَجَةَ وَالْوَسِيلَةَ وَ
الْفَضْلَ وَالْفَضِيلَةَ بِاللّٰهِ اَسْتَفْتِحُ وَبِاللّٰهِ اَسْتَنْجِحُ وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ اَتَوَجَّهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِي بِهِمْ
عِنْدَكَ وَجِيهاً فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ دوم دعای توجه
را بنحوی که گذشت تنها بخواند و تکبیرة الاحرام گوید سوم اینکه بعد از
تکبیرة الاحرام بگوید يَا مُحْسِنُ قَدْ اَتَاكَ الْمُسِيءُ وَقَدْ اَمَرْتَ الْمُحْسِنَ اَنْ يَتَجَاوَزَ
عَنِ الْمُسِيءِ اَنْتَ الْمُحْسِنُ وَاَنَا الْمُسِيءُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ
اٰلِ مُحَمَّدٍ وَتَجَاوَزْ عَنْ قَبِيحِ مَا تَعْلَمُ مِنِّي مقدمهٔ یازدهم سعی در تحصیل
شرائط قبول و رفع موانع و حواجز ان و سعی در زیادتی در جبران توضیح این مطلب

اینست

اینست که بعد از انکه نماز جامع شرائط صحت شد که بحسب تکلیف بجا آمده که دیگر
اعاده و قضاء ان بذمه نیاید قبول ان مرحله دیگریست و کمال قبول ان درجهٔ دیگر است
و بجهت قبول ان شرائطی هست که باید بعمل بیایند و بعضی صفات مانع قبول اند
و بعضی افعال جبران مینمایند که بعد از رفع انها قبول محقق می شود لهذا
چند امر درین مقدمه بیان می شود اول در شرط قبول شدن نماز که عمدهٔ
همهٔ شرائط است بلکه همهٔ نماز در عالم معنی برای ان است و ان اقبال قلب است
بر نماز در وقت ارادهٔ ان که مستمر باشد تا اخر ان و این اقبال روح نماز است
و حرکات قالب این روح اند و در احادیث متواتره نبویه و امامیه وارد شده که
هر قدر از نماز که اقبال در ان هست قبول درگاه خالق می شود پس اگر در بعض
حالات ان هست مقبول همان است پس بعض نمازها ثلث انها قبول است و
بعضی ربع انها و بعضی عشر انها و نماز مثل جسم است جان ان اقبال قلب است
اگر هیچ در ان نیست مثل میت بی روح است و اگر جزئی در او هست مثل
کسی است که هنوز قدری از اعضاء او روح داده اند و رمقی از حیاة دارد
پس بیان این مقدمه که شرط قبول است از لوازم است و تحقیق ان اینست که
اقبال قلب در نماز بشش چیز حاصل میشود اول حضور قلب دوم تفهم سیم
تعظیم چهارم هیبت پنجم خوف و رجاء ششم حیا اما حضور قلب پس معنی او این است
که در دل فکری بغیر از انچه با و مشغول است نباشد و بعد فهمیدن اینست که
چه می گوید و علاوه بر این باید عظمت خدائی در قلب او تاثیری بکند چونکه
می شود شخص با کسی حرف بزند که دل او جائی دیگر نیست و میفهمد چه میگوید
لکن ان کس عظمتی در دل او ندارد و بعد از حدوث عظمت در قلب خوفی از ان
عظمت در قلب حاصل می شود که انرا هیبت می گویند و این غیر خوف از اذیت است
و بعد از ان بسبب علم بوسعت رحمت و فضل او امیدی با و حاصل می شود و بعد از ان

بواسطهٔ ملاحظهٔ تقصیر خود صفت حیاء عارض او می شود و کیفیات توجه قلب
و غفلت آن در نماز مختلف است گاهی بحضور قلب بودن در نماز بطریقی میشود
که هرگاه شخص انصاف بدهد می بیند که این حضور و مکالمه با خالق خود کمتر شده
از مکالمه با رفیق و نوکر و غلام که در وقت مکالمه با ایشان متوجه است که چه میگوید
و در این وقت اصلا و ابدا ملتفت نیست پس اگر از خجالت این کیفیت که اخر شود بجا خواهد بود
و مراتب و درجات حضوری مختلفند بعضی پست تر از بعضی همچنانکه حضور قلب را مراتب و درجات مختلفه
هست بعضی بالاتر از بعضی و اعلای مراتب مرتبهٔ امام متقیان است که در نماز تیرها را از بدن او
میکشیدند احساس نمیکرد با وجودی که در خارج نماز تاب نمی آورد و بعد از آن
مرتبه بعضی از صلحاء متقیان است که در نماز بود طاقی از مسجد خراب شد که مردم همه
جمع شدند و بر او معلوم نشد تا از نماز فارغ شد و بعد از آن مراتب غیر متناهیه بحسب
معرفت شخص دارد حاصل آنها ملتفت شدن است باینکه در مقام حضور خاص پادشاه
حقیقی که مالک زمین و آسمان است بر آمده ام و در موقف مکالمه با او هستم
و او متوجه من است و همینکه باین ملتفت شد البته بر دل و زبان و اعضاء و حرکات
و سکنات و وجنات احوال او حالات وقوف بندهٔ ذلیل در حضور پادشاه جلیل
ظاهر میشود اما دل پس در آن تنبه حاصل می شود و آن بیهوشی غفلت از خالق
خود بحال می آید بعد توجه برای او حاصل می شود و میفهمد که چه می کند و چه می
گوید و اقلا حیاء بجهت او حاصل می شود که از اینکه مکالمه با مالک الملوک
کمتر از حرف زدن با خادم و مملوک نباشد که در وقت مخاطبه ایشان متوجه میشود
که چه با ایشان میگوید در اینجا چنین نباشد که ابدا نداند چه میگوید و با کی
حرف میزند و بعد از این حالت شرم از دروغ گفتن در او حاصل میشود در افعال و اقوال و
قرائت پس ملاحظه کند که ایستادن او ایستادن دروغگو نباشد و بزبان دروغ نگوید و تکبیر او
خدا را دروغ نباشد و گفتن ایاک نعبد دروغ نباشد و بعد از این ملاحظات اعضا و جوارح او خاضع و خاشع می شوند پس که

چشم باین طرف و آن طرف نگاه نمیکند و بطریقی که مستحب است از انیم بسته
نگاه میدارد و بطرف پایین نگاه میکند و بدن را حرکت نمیدهد و دستها را
در جای خود نگاه میدارد و با ریش و اعضای بازی نمیکند و در نهایت
آرامی تن می شود و شتاب نمیکند و اگر از متکبران بر مخلوقین است در وقت
نماز که در طاعت و بندگی و خدمت خالق است اوضاع تکبر بر خالق نفروشد
و کثافت و نجوست و خباثت اصل و حال و عاقبت خود را در نظر بیاورد و اگر
لباس اهل تکبر و تجبر و اعداء الله در بر دارد اقلا وقت نماز آنها را بیرون بیاورد
لباس پاکیزه که مناسب ذلت باشد در بر کند و در هر حالتی از قیام و رکوع و سجود
حالت قلبیه بر طبق آنها حاصل چونکه افعال و اقوال و حالات و هیئات نماز
بر طبق معراج اند که در هر حالتی ترقی برای شخص حاصل شود همچنانکه حضرت ختمی
مآب فرموده اند الصلوة معراج المؤمن پس نمازی که از اول تا آخر آن ذکر دنیا
و دوری گردانی از خدا بلکه تدبیر و فکر معصیت او باشد تنزل بدرک اسفل است
نه معراج و اقل مراتب حضور و اقبال این است که شخص در نماز با دل خود حدیث
دنیا نگوید و خود را بحالت ایستادن نزد آقای بزرگ تصور نماید و این حدیث
دنیا گفتن با دل دو سبب دارد یکی سبب ظاهری که چشم خود در نماز چیزها
می بیند که حواس او متفرق می شود و از جائی بجائی میرود که از توجه باز بماند
و علاج این رفع اینها است از پیش نظر خود و یکی سبب باطنی که غلبهٔ حب دنیا
و خلوص قلب در میل بآن است که دل بسمت دیگر میرود هر چه او را بر گرداند
بسمت محبوب و معشوق خود میرود و معالجه این صعب است و بتامل و تفکر
می شود و بالله التوفیق لذلک مطلب مهم بدانکه نماز که میزان اعمال
و معیار اعمال است و عمود دین است و مناط قبول اعمال است که اگر قبول نشد
و در نامهٔ اعمال مقبوله درج نشد در قیامت نظر بهیچ عملی از او نمیکند شرط

قبول آن اقبال قلب است در آن پس نماز بی اقبال مردود است یعنی او را بنماز کذارنده
پس میدهند ومعنی پس دادن او اینست که ابدا اجری ندارد اکرچه بحسب ظاهر
شرع بکویند صحیح است یعنی اعاده وقضای آنرا نخواهند وعقاب بر ترک آن
نکنند وبعضی کفته اند که معنی عدم قبول آن اینست که قبول کامل نمیشود وعلی
ای حال همینکه بی اقبال در نماز قبول آنرا برداشت وقبول نشدن آن قبول
باقی اعمال را برداشت مصیبت سنکین می شود از نمازهای اغلب ناس و
باقی اعمال ایشان وهلاکت عموم پیدا میکند لکن خداوند عظیم رحیم بلطف
عمیم خود تلافی قرار داده نوافل نمازها را که جبر این شکست میکنند واتمام
این ناقص مینمایند وباین تلافی نماز واجب بی اقبال بسبب بجا آوردن نوافل
مقبول می شود وباعث قبول همه اعمال می شود ولکن در اینجا مسئله دیگر هست
که آیا توجه واقبال قلب در خود این نوافل شرط است بجهت تلافی
بی اقبال در نماز واجب یا اینکه نافله صحیح اکرچه بی توجه واقبال قلب
باشد تلافی میکند شهید ثانی اعلی الله مقامه میفرماید که این توسعه
ولطفیست از جا آوردن این نوافل بطریق صحیح تلافی میکند وبعضی از
از فقهاء در این تامل دارند ومیکویند باید در اینها توجه قلب باشد
که تدارک بی توجهی شود وقول اول اقرب بوسعت لطف وتفضل الهی است
مطلب دویم در موانع قبول اند که رفع اینها از مقدمات است واینها بسیارند
ازانجمله عجب وخود پسندی است که حبس عمل میکند وبعضی حکم ببطلان
نموده اند در نماز مقارن عجب وازانجمله حبس حقوق واجبه است خصوصا
حبس زکوة که باعث قبول نشدن نماز است وازانجمله است ناشزه بودن زن
وکریختن مملوک وحسد وتکبر وغیبت وحرام خوردن وشراب خوردن
بلکه مطلق فسق مانع قبول کلی است مطلب سویم در اموری چند که اجر نماز

را کم میکند ورفع اینها از مقدمات است اول اینکه شتاب وتعجیل نکند مکر در
ضیق وقت دویم اینکه حاقن وحاقب نباشد یعنی مدافع بول وغائط نباشد
اکر بتواند قرار بکیرد واکر مانع قرار باشد نماز باطل می شود سیم اینکه در نماز آب
دهن وآب دماغ نیندازد مکر اینکه مانع قرائت باشد چهارم اینکه سر بهوا
وچشم باین طرف وآن طرف ننماید پنجم اینکه چشم را نبندد بلکه نظر چشم
بپایین باشد مثل چشم بسته ششم اینکه اعمالی که غفلت وبازی وتکبر در آنها
هست بجا نیاورد هفتم اینکه خواب آلوده نباشد وباکسالت نباشد خاتمه بعد از
آنکه شرائط قبول را موجود نمود وموانع قبول را مرتفع کرد سعی در ارتفاع درجه
قبول نماید چون که درجات آن نهایت ندارند وچیزهائی که باعث ارتفاع درجه نمازند
بسیارند ازانجمله انکشتر عقیق در انکشت داشتن وازانجمله بوی خوش بکار بردن
است که کاهی ثواب نماز را بهزار نماز میرساند وازانجمله شانه کردن محاسن است
وازانجمله مسواک کردن است پیش از نماز که فضائل بسیار برای آن هست وازانجمله
متزوج بودن است که نماز متزوج هفتاد مقابل نماز شخص عزب است وغیر اینها
بسیارند مقدمه دوازدهم در مقدمه متصله مقارنه که بسبب شدت
مقارنه شبیه بجزء نماز است بلکه بعضی آنرا جزء کفته اند وآن نیت است که عبادت
بودن همه عبادات بآن بسته است وامر آن در نهایت آسانی است ودر نهایت
مشکلی است وازآن احکام ومسائل خاصه هست پس بیان چند مطلب ضرورست
اول در حقیقت نیت وبرای فهم آن مطلبی بیان می شود که حقیقت آن معلوم
شود ووسواس در آن رفع بشود بدانکه هر عاقلی که کاری میکند از روی شعور
اول تصور آن در قلب او افتاده بعد تصور فائده آن نموده وبعد از آن قلب که
همه اعضا وجوارح خادم او هستند تحریک اعضا وجوارح بجهت حصول آن
مینماید که مقدمات آنرا بعمل میآورد وبعد از مقدمات آن کار را بعمل بیاورد

بی اینکه ضرور باشد که مقارن آن کار قدری تأمل کند و در دل خود بگذراند
که من اینکار را بجهت این فایده میکنم پس نیت آن اراده است که منشاء او تصور
فایدهٔ کار است دیگر نه گذرانیدن تازه در دل میخواهد و نه گفتن زبانی
بلکه این هر دو در انظار عقلا خصوصاً بزبان آوردن لغو محض اند و توضیح
این بمثال اینست که هرگاه در جائی نشسته باشی و شخصی که مستحق تعظیم است شرعاً
یا عرفاً داخل مجلس بشود بمحض افتادن نظرت بر او از جا برمیخیزی و تعظیم
او بانیت حاصل شده بی اینکه در وقت برخاستن قدری حرف در دل خود
بگذرانی که برمیخیزم برخاستن در مقابل روی این شخص بجهت تعظیم او برای
خدا یا برای مطلب دنیوی یا بجهة خوف و مانند اینها همین قدر که دیدن او
و دانستن ثمرهٔ آن محرک ارادهٔ تو شد و قدرة تو با اراده تاثیر در برخواستن
تو نموده عمل تو با نیت نموده و اثر آن بر آن مترتب شد بی احتیاج بگذرانیدن
و ترتیب آنها در دل زیاده بر آنچه در دل هست از تصور و داعی و تحریک داعی
چون که در دل بودن چیزی است و تصور و گذرانیدن آنچه در دل است و احضار
آن و اخطار آن چیزی دیگر است همچنانکه بزبان آوردن آنچه در دل است
چیز دیگر است و همچنانکه بزبان آوردن قصد و نیت لغو بی ثمر است گذرانیدن بترتیب
الفاظ زیاده بر حصول اراده قلبیه که برانگیخته شده از دانستن فائده هم لغو است
و تفاوتی در این مابین عبادات واجبه و مستحبه نیست پس همچنانکه دعاء در
تعقیب میخوانی و در شبهای ماه رمضان دعای افتتاح و سحر را میخوانی بی
اینکه قبل از خواندن در دل قدری ترتیب بدهی که فلان تعقیب را میخوانم
ندباً قربةً الی الله یا دعای افتتاح را در شب ماه رمضان میخوانم ندباً قربةً الی الله
و بلا شبهه این عبادات از تو بعمل آمده نماز و وضو نیز همین طور است پس اذان
ظهر را که شنیدی و میدانی که نماز ظهر خداوند عالم از تو خواسته است برخیزی

مهیا میشوی آب می آوری وضو میگیری در مقام نماز می ایستی اذان و اقامه میگوئی
تکبیر نماز را میگوئی دیگر ضرور نیست که قدری با دل خود بگذرانی که نماز ظهر
را بجای آورم وجوباً اداءً قربةً الی الله بی اینکه اینها را در دل بترتیب بگذرانی نماز
ظهر را بجا آورده اداءً و وجوباً برای خدا بسبب آن اراده ثابته در قلب و بدون
اینکه بزبان بگوئی پس نیت ترکیب ندارد و عربی و عجمی و ترکی و هندی ندارد
و در قلب همه یک طور است صفت لغات در آن جاری نیست بلکه بزبان گفتن
لغو است بلکه مکروه است بلکه بقصد تشریع حرام است و این ایستادنها و تفکر
و تأمل و تغییر احوال همه شغل وسواس خناس است و همینکه وسواسی میبیند
که نیتش نمی آید همان بنا آمدن نیت حقیقی است تکبیر بگوید و مشغول شود
این وجه اینکه گفتیم که نیت آسانترین چیزها است بلی اگر گفته باشند کاری
بکن بی نیت آن صعب است بلکه محال است و اما اینکه گفتیم که نیت از همه چیز
صعب تر است مراد از آن خلوص نیت است که آن مشکل است بیان آن اینکه
اصل قصد و نیت فرمان برداری بطریقی که گفته شده آسان است لکن چون
خلوص هم شرط است حقیقت خلوص در بعض مقامات بسیار صعب است
توضیح این مطلب اینست که بعد از آنکه شخص ملاحظه نمود نماز یا عبادت دیگر
را و دانست که خداوند عالم این را میخواهد و این دانستن او را محرک شد که
عمل را بجا آورد و دیگر ثمری بجهة عمل غیر از فرمان برداری بنظر نیاورد این
خلوص نیت است و اما هرگاه در آن عمل ثمری دیگر هست مثل خوش آمدن مردم
از او یا مدح و ثناء از کسانی که او را می بینند یا رفع دردها یا شهرت کردن
بعد از این یا مثل خنک شدن بدن یا گرم شدن آن در غسل یا مثل اینها
پس خالص نمودن عمل از اینها صعوبت دارد و خلاص شدن از این صعوبت هم
دخلی بگذرانیدن دل ندارد چون که مناط در آن محرک است پس هر امر که

قربت را در دل بگذراند یا بزبان بگوید ولکن اصل محرک او یکی از اینها باشد
عمل خالص نمیشود و چون بسیاری از مردم در اعمال خود مبتلا باین کیفیت هستند
لهذا بیان تفاصیل آن لازم است در دو فصل فصل اول در ملاحظه مدح مردم
او را و خوش آمدن ایشان که آنرا ریاء گویند فصل دویم در ملاحظه ثمرات دیگر
که مرتب بر عمل می شوند فصل اول بدانکه ملاحظه نمودن مردم در عبادت خدا
بچند طریق می شود اول اینکه اصل عبادت را مخصوص برای ریاء و شهرت و سمعه
بجای آورد و این باطل است بی شبهه و حرام است و داخل گناهان کبیره است بلکه
شرک است بخداوند عالم و همین که عبادت باین نیت شد اگرچه اعلای عبادات
باشد مثل اینکه شخص در جهاد در رکاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کشته شود
لکن قصد او شهرت و ریاء باشد اجری نزد خداوند ندارد دویم اینکه قصد او
در اصل عمل فرمان برداری خدا و ریاء هر دو باشد باین طریق که هر دو روی هم
رفته باعث عمل شده یا هر یک سبب مستقل باشد یا ریاء اصلی و قربت تبعی
یا قربت اصلی و ریاء تبعی باشد در جمیع این چهار صورت عمل باطل بلکه وزر و وبال
حاصل است سیم اینکه در اصل عمل قصد خالص است لکن در یکجزو از واجبات
آن قصد ریا کرد پس اگر آنجزء قابل تدارک نیست مثل روزه که ممکن نیست بعوض
جزء ریائی آن جزء دیگر آورد این هم باطل است و اگر قابل باشد مثل آنکه یکجزو از
دعا یا اذان را ریاء گفت و بعد عود نمود بقصد قربت گفت عمل صحیح می شود
همان معصیت در آنجزء نموده است و اما در مثل نماز هرگاه یکجزء واجب آنرا
ریاء بجا آورد آیا تدارک آن ثانیاً بقصد قربت ثمر دارد یا نه محل اشکال است
چهارم اینکه بعض اجزاء مستحبه عمل واجب را ریاء نمود مثل آنکه قنوت را
ریاء خواند یا در استغفر الله مابین دو سجده ریاء کرد قول بصحت در این خالی از
وجه نیست و احوط اعاده است پنجم اینکه در بعض اجزاء عمل مستحبی که هیئت

اجتماعیه

اجتماعیه ندارد ریاء نمود مثل اینکه قرآن میخواند در یک آیه قصد ریاء کرد همان
یک آیه باطل و باقی صحیح اند و اگر خواندن آن سوره بر او واجب باشد باز همان
یک آیه را اعاده کند مجزیست ششم آنکه در جزء عمل مستحبی که هیئت اجتماعیه
دارد ریاء نمود مثل اینکه در زیارت عاشورا در یک لعن یا سلام آن قصد
ریاء نمود پس اگر اعاده آن نمود بقصد قربت صحیح میشود و اگر بهمان طریق گذاشت
اصل عمل باطل است و شاید ثواب مطلق زیارت در آن فقرات که ریاء در آنها
نبوده حاصل شود هفتم اینکه اصل عمل بقصد قربت باشد لکن مکان آن
بقصد ریاء باشد مثل اینکه شخص اصل نماز را برای خدا خالصاً خواهد کرد
لکن مسجد رفت بقصد ریاء بمسجد رفتن یا اینکه مسجد آمدن لله باشد لکن
صف اول ایستادن ریاء باشد صحت محل اشکال است هرگاه این ایستادن
او برای این باشد که مردم به بینند اما اگر هنگام مسجد رفتن ریا کرد و حال
ایستادن دیگر فارغ شده اظهر صحت است هشتم اینکه اصل عمل خالص لکن
در زمان آن ریاء نمود مثل اینکه شخص اصل نماز را برای خدا می کند لکن ریاء
در اول وقت بجا آورد صحت محل اشکال است نهم آنکه اصل عمل برای خدا باشد
لکن ریاء در صفتی از صفات است که حکم علیحده دارد مثل جماعت بجا آوردن
قول بصحت اصل عمل خالی از وجه نیست لکن احتیاط بسیار شدید در اعاده
است مسئله جماعت بجا آوردن بجهة تقیه با مخالفان مذهب عیبی ندارد
بلکه مستحب است و کیفیت خاصه دارد در مسائل جماعت انشاء الله بیان می شوند
مسئله جماعت با پیش نماز موافق از جهت خوف از او صحیح نیست
هرگاه احکام جماعت را جاری کند و هرگاه مثل منفرد رفتار بکند
همین قدر از خوف بنماید که جماعت میکنم صحت خالی از
وجه نیست دهم اینکه ریا کند بتانی خواندن ظاهر اینست که باطل

اینست یازدهم اینکه ریاء کند بتعجیل خواندن ظاهر اینست که باطل است دوازدهم
اینکه ریا کند بهیئات نماز مثل کردن راکع نمودن و بعض حالات خشوع ظاهر
اینست که اصل نماز باطل نشود لکن فی الجمله اشکالی دارد سیزدهم اینکه ریا کند
در فعلی از افعال حال نماز که دخل باجزاء ندارد مثل تحت الحنک گذاشتن
ظاهر اینست که باطل نمیکند اگرچه معصیت بریاء حاصل شده باشد چهاردهم
آنکه مجموع عمل برای خدا است لکن در اثناء عمل که مردم او را ببینند خوشحال شود
این عیبی ندارد پانزدهم اینکه اصل عمل و صفات از اخلاصا بجا آورده لکن
در خیال او ریاء میگذرد و از اخوش ندارد این ابدا عیب ندارد و این خطور
ریاء است نه خود ریاء بلکه متاذی شدن او دلیل نهایت خلوص است فصل دوم
در ملاحظه بعض ثمرات عمل که اگر قصد نشوند هم مرتب هستند پس قصد این
این ثمرات یا مباح است مثل گرم یا سرد شدن در غسل باب سرد یا گرم و مانند
ان یا راجح است و تفصیل حکم در مباحات اینست که اگر محرک شخص بر عمل بندگی
و ان ثمره با هم باشد چهار قسم دارد اول اینکه بطریقی است که بندگی خدا و ان ثمره
دوی هم رفته محرک شده اند که اگر گرم شدن مثلا نبود غسل نمیکرد ظاهر حکم
ببطلان است دویم اینکه بطریقی ست که هر دو علت مستقل اند که اگر عبادت
نبود بجا می آورد برای این ثمره و اگر ثمره نبود برای عبادت هم عبادت بجا می آورد
ظاهر حکم بصحت است سیم اینکه بالذات مقصود گرم شدن است و بالتبع قصد
غسل نمود در اینجا حکم ببطلان می شود چهارم اینکه بالذات مقصود غسل است
و بالتبع گرم شدن ظاهر اینست که عیب ندارد و در مسائل نیت وضو هم باین
مسئله اشاره شد و اما هرگاه ان ثمره راجح باشد اما نه از باب نماز مثل اینکه
تکبیرهای نماز را بگوید و قصد اعلام غیر کند بعضی از علما فرموده اند که اگر
اصل گفتن برای نماز است و بلند گفتن برای اعلام است عیب ندارد و در این

حرف تاملی هست اقوی اینست که اگر بالذات قصد نماز باشد و به تبعیت قصد
اعلام نماید عیب ندارد و راجح و مباح در این خصوص تفاوت ندارد اینست
تمام کلام در اصل نیت و خلوص و خلاصه کلام اینست که در نیت عبادت همان
قدر که شخص معین بداند که کدام مامور به را میخواهد بجا بیاورد و محرک او
او فرمان برداری باشد کفایت میکند دیگر صفات فعل از وجوب یا ندب یا قضا
یا ادا یا قصر یا اتمام هیچکدام ضروری نیست مگر اینکه تعیین ان امر که فرمان ان را می برد
موقوف بر ان باشد پس هرگاه شخص در وقت نماز ظهر محرک او امر خداوند شد
باین نمازی که الان وقت ان شده برخواست و تکبیر گفت دیگر تصور اینکه ادا است
یا قصر است یا تمام است ضروری نیست بلی اگر گاهی نماز قضا میکند و وقت ادا هم
هست باید تعیین کند پس اصل نیت و خلوص ان تابع وجود داعی است در
خزانه خیال و تحریک ان داعی اعضا را بر فعل با خلوص ان داعی بجهة فرمان برداری
خداوند لکن در اینجا مطلبی هست مهم بیان ان اینست که فرمان برداری و اطاعت
که معنی قربت است بعد از انکه خالص شد، و معنی بندگی در ان متحقق شد هم کسی
را بحسب درجه معرفت منظوری در ان هست و درجات مردم در این خصوص بسیار
مختلف است درجات بعضها فوق بعض اول درجات و اعلای انها اینست که
عبادت خدا را می کند چون که خدا اهل عبادت است و در عبادت منظوری ندارد
مگر عبادت و این درجه ایست که امام متقین و سرور صدیقین علیه افضل
صلوات المصلین عرض کرد ندا الهی ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی
جنتک و لکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک دویم اینکه عبادت می کند
برای شکر نعمتهائی که خداوند باو کرامت فرموده که اول ان نعمت خلقت است
و بعد از ان نعمتهائی که بیان و احصاء انها متعذر است و بر هر فردی از افراد مردم
حق کسانیکه مبتلا بفقر و بلاهای دیگر باشند هم ثابت است سویم آنکه عبادت

میکند برای اینکه خدا از او خوشنود باشد و از سخط او فرار کند که منظور او همان
رضای خدا است از او و فرار از ناراضامندی او چهارم اینکه عبادت می کند
حیاءً همینکه غلام دانست که آقای وبر او مطلع است و همیشه او را می بیند از باب
حیاء و شرم فرمان برداری او می کند پنجم اینکه عبادت میکند بجهة حصول
صفت تقرب بخدا که صفت معنویه است و این غیر از قربت است که بمعنی فرمان
برداریست که همیشه او را باید ملاحظه نمود ششم اینکه عبادت می کند بجهة
بهشت یا خوف از جهنم و این دو نوع است یک نوع آن صحیح است و یک نوع آن
محل اشکال است اما نوع صحیح آن اینست که اطاعت خدا میکند و ملاحظهٔ
بندگی او می کند بجهة امید واری از او که او را بهشت نصیب کند و اینکه
از آتش خلاص نماید این عیب ندارد و اما آن نوع که محل اشکال است اینست که
این عمل را میکند بطریق معاوضه با بهشت از قبیل خرید و فروش و مثل عمله
بنائی که عمل را بجهة اجرت می کند صاحب خانه و فرمان او اصلا در نظر ایشان
نیست در صحت عبادت باین نوع تامل هست و جمعی از علماء باطل میدانند
مسئله بعض نمازها هستند که خود شارع آنها را برای امر دنیائی قرار داده
مثل نماز حاجات و نماز استسقاء و بعض دیگر را علاوه بر امر اخروی ثمر دنیوی
هم برای او مقرر فرموده مثل نماز شب که علاوه بر ثمرات اخرویه باعث رزق و
آبروی شخص میباشد بنابراین آیا قصد محض این امر دنیوی در این عبادت
بچه نوع است تحقیق مقام اینست که باید قصد فرمان برداری در این نماز
باشد و بعد از تحقق آن اگر فرمان برداری را وسیلهٔ حصول آن امر دنیوی
بکند عیب ندارد و اما اگر این عمل را بخصوص بقصد این خاصیت نمود مثل
خوردن سکنجبین برای دفع صفرا بی توسیط عبادت ثمر ندارد تتمه بدانکه
نیت را احکام چند هست نسبت بهم زدن آن به نیت قطع یا قاطع و تردد

وغفلت

و غفلت از نیت اول و تعلیق قطع و عدول از نیت به نیت دیگر و بیان آنها
در ضمن چند مسئله است مسئلهٔ اولی هرگاه در اثناء نماز نیت قطع نمود
باین معنی که قرار داد که حالا نماز خود را بهم زدم و دست برداشتم و هنوز مشغول
فعلی نشده باز عود کرد به نیت نماز و مشغول شد اقوی اینست که عیب ندارد
و احوط اعاده است و هرگاه در بین این نیت مشغول شد و اکتفا بهمان کرد باطل
است و هرگاه بعد از عود به نیت ثانیاً آن افعال را که در حین نیت خلاف
بجا آورده بود بعمل آورد حکم بصحت مشکل است و در جائی که آن افعال بسیار
بوده اند یا اینکه رکن زیاد شده قطعاً باطل است و اگر کثیر نبوده اند و رکنی
زیاد نشده محل اشکال است مسئلهٔ دوم هرگاه در اثناء نماز نیت
کرد که قاطعی بعمل بیاورم و مشغول نشده از این نیت قاطع دست برداشت
عیب ندارد و هرگاه مشغول شد با این نیت باز اقوی صحت است و احتیاط
در آن مثل مسئلهٔ اولی است مسئلهٔ سوم هرگاه متردد شد در اثناء نماز
که نماز را بهم بزنم یا نه و مشغول نشده جزم نمود عیب ندارد و اگر در این حالت
مشغول شد و عمل را با این حالت بجا آورد باطل است و اگر بعد از آن عود به نیت
کرده و اعادهٔ آنچه در این حال بجا آورده نمود همان تفصیل سابق می آید
مسئلهٔ چهارم هرگاه در اثناء نماز اتفاقی برای او شد که نمیداند نماز او
باطل شده یا نه هرگاه نماز را اتمام بکند باین طریق که این نماز را تمام میکنم
بعد میپرسم اگر گفتند باطل است اعاده میکنم با این تردد نماز صحیح است
مسئلهٔ پنجم هرگاه نیت نمازی را کرد در اثناء غافل شد بخیال آنکه نماز دیگر
است قدری از آن را یا همه آنرا تمام کرد همان نمازی که از اول نیت کرده مجری میشود
مسئلهٔ ششم هرگاه در اثناء که خیال نمود نماز دیگر را خیال هم نمود که اول
هم همین نیت بوده باز هم ضرر ندارد و همان نیت حقیقی مجری میشود مسئلهٔ هفتم

هرگاه در بین نماز قرار داد که اگر زید مثلاً آمد یا مرا صدا زد نماز را بهم میزنم
ظاهر اینست که خود این نیت مضر نیست لکن خالی از اشکال نیست و بعضی گفته
اند باطل می شود اگر چه آن شخص نیاید یا صدا نزند و بعضی گفته اند اگر اتفاق
شد معلوم می شود که نماز از اول باطل بوده مسئلهٔ هشتم هرگاه در اول
نیت نماز این قرار را داد اشکال بیشتر میشود و اما عدول از نیت عبادتی به
نیت دیگر پس جایز نیست مگر در چند موضع مخصوص از شارع رسیده است
در حج و در نماز در چند موضع اول هرگاه شخص نماز عصر را شروع نمود در
اثناء نماز هر جا که باشد بخاطرش آمد که ظهر را نکرده یا عشا را شروع نمود
و قبل از رکوع رکعت چهارم خاطرش آمد که مغرب را نکرده عدول کند
از نماز دویم بنماز اول یعنی از همین وقت که بخاطرش آمده قرار بدهد که
این نماز اولی باشد و این در جائی که شروع در وقت مشترک باشد بی اشکال است
و اما اگر شروع بنماز عصر کرد غفلةً در وقت مختص بنماز ظهر بنا بر قول
با ختصاص بعد عدول بظهر محل اشکال است لکن خالی از وجه نیست و اما
عکس مسئله یعنی هرگاه شروع کرد بنماز اول بعد معلوم شد که آنرا بجا آورده
نمیتواند عدول بنماز دویم کند مسئله هرگاه شروع کرد بنماز عصر مثلا
بعد یقین کرد که ظهر را نکرده و عدول بظهر کرد بعد معلوم شد که ظهر را
کرده و شروع او بنماز عصر موافق واقع بوده آیا بعد از عدول بظهر میتواند
عدول کند بهمان عصر که از آن عدول کرده و از اول نیت کرده بود جواز خالی
از قوة نیست و احوط بعد از عدول و اتمام اعاده است مسئله آیا این حکم در
نمازهای مستحبی میاید یعنی هرگاه شروع کرد در نماز شفع مثلا بعد خاطرش آمد
که از نماز شب دو رکعت مانده میتواند بآن عدول کند یا نه محل تأمل است
بلی هرگاه شروع کرد بدو رکعت از نماز شب باعتقاد اینکه دو رکعت دویمی است

بعد معلوم شد که هیچ بجا نیاورده ظاهر اینست که عدول عیبی ندارد دویم هرگاه
شروع کرد بنماز ادائی بعد معلوم شد که قضای سابقی بذمه او هست عدول کند
از ادائی بقضا سویم هرگاه شروع کرد بنماز قضائی بعد معلوم شد قضاء سابقی
بذمه او هست عدول کند بآن سابق چهارم عدول از نماز واجب بنافله
و این در جائی است که شروع کرده باشد بنماز واجب و امام مشغول شود بنماز
جماعت و بداند که اگر تمام کند نماز را بنماز جماعت نمیرسد پس عدول می کند
از این نماز واجب بنافله دو رکعتی در صورتیکه هنوز از دو رکعت نگذشته
بعد از عدول آنرا تمام می کند یا قطع میکند و ملحق بامام می شود مسئله آیا
مقصود از نرسیدن بامام که مجوز این کیفیت است اینست که برکوع او نرسد یا اینکه
باول شروع هم نمیرسد جایز است که این طریق کند اقوی ثانی است پنجم
عدول از جماعت بانفراد در صورت عذر یا مطلقا بنا بر اقوی ششم عدول
از امامی بامامی هرگاه در اثناء نماز عارضه برای آن امام که اول باو اقتدا کرده
حاصل شود و بعضی ملحق کرده اند عدول از انفراد بجماعت را و در آن تأملی هست
و تفصیل این مسائل در باب جماعت انشاء الله بیان می شود هفتم عدول از
قصر است بتمام هرگاه در بین نماز قصد اقامه کرد هشتم از تمام بقصر
در وقتیکه قصد اقامه داشت و هنوز در دو رکعت اول است که رای او برگشت
و در این قسم احتیاطی هست مسئله عدول در اثناء است نه بعد از فراغ لکن
در خصوص نماز ظهر و عصر حدیثی هست که هرگاه نماز عصر را کرد و بعد از نماز
معلوم شد که ظهر را نکرده قرار بدهد از ظهر و سابقاً گفته شد که در این صورت
عصر صحیح است و ظهر را بعد از آن بکند و احتیاط در این مقام اینست که
نیت عدول کند و نمازی را که بعد می کند نیت کند آنچه مطلوب خداوند
عالم است چه عصر باشد اگر اولی بعدول ظهر شده و چه ظهر باشد اگر نشده این

تمام کلام در مقام اول کتاب که در مقدمات نماز از واجبه و مستحبه و منفصله و
متصله و مقارنه بود مقام دویم در بیان کیفیت اصل نماز و افعال آن که نماز از آنها
مرکب است بعد از جمع همه مقدمات و شرائط بدانکه اصل نماز مجملا مرکب است از قیام
و تکبیر و قراءت و رکوع و سجود و تشهد و سلام که طمانینه و ترتیب خاص و موالات
در آنها حاصل باشد و اینها بحسب حکم مختلفند بعضی از اینها رکن اند باین معنی
که همینکه ترک شدند عمدا یا سهوا نماز باطل است و بعضی رکن اند باین معنی که
اگر ترک شدند عمدا یا سهوا یا زیاد شدند عمدا یا سهوا نماز باطل است و بعضی
واجب اند باین معنی که اگر ترک شدند عمدا نماز باطل است اما اگر سهوا ترک
شدند باطل نیست و بعضی از آنها اگر عمدا زیاد شدند باطل است اما سهوا
باطل نیست و عمده مهم در این مقام تفصیل هریک و تشخیص حکم اوست در
خصوص ترک یا زیادتی پس در اینجا چند مطلب است مطلب اول بدانکه
اول افعال واجبه نماز بعد از حصول نیت بطریق داعی و محرک یا بگذرانیدن
در دل قیام است و لازم است قیام بکیفیت خاصه که واجبات آن میباشند و احکام
آن مختلف است باختلاف آنچه با آن مقارن است و در صورت عدم امکان
بدلهای چند برای آن هست پس در اینجا چند مقصد است مقصد اول
در کیفیاتی که لازم اند در قیام لازم است در آن چند امر اول اعتدال یعنی
راست ایستادن بطریقی که مهرهای کمر بر روی هم استوار باشند بحدیکه
بحسب آنچه بآن قادر است بحسب قامت خود و همچنین گردن را هم باید راست
نگاه داشت یعنی این قدر کج نکند که چانه محاذی سینه بیاید و اما اندک
کج نگاه داشتن عیب ندارد دویم استقلال یعنی که ایستادن او باعتماد
بر پاهای خود باشد نه بتکیه کردن بدیوار و عصا مثلا و بعد از اعتماد بر پا
هرگاه متصل بدیوار باشد یا اندک اعتمادی بر عصا باشد عیب ندارد

هرگاه

هرگاه بطریقی است که اگر آن نباشد نمی افتد سویم استقرار یعنی در وقت
ایستادن بدن را آرام بدارد و حرکت ندهد یا بر جائی نباشد که همیشه متحرک
باشد و حرکت دست تنها مضر باین نیست چهارم اعتماد بر هر دو قدم پس ایستادن
بر یک پا یا پاشنها تنها یا انگشتان تنها مجزی نیست پنجم اینکه دو پا را بسیار از هم
دیگر جدا نکند که خلاف متعارف باشد مطلب دویم بدانکه قیام در نماز بیک
ملاحظه رکن می شود و بیک ملاحظه مقارن رکن می شود و بیک ملاحظه واجب
غیر رکن می شود و بیک ملاحظه مستحب می شود و بعضی اوقات مباح است پس
قیام را پنج حالت و پنج صفت است حالت اول رکنیت و آن در دو موضع است
اول در حال تکبیرة الاحرام یعنی از حین شروع بالف الله تا داء اکبر تمام شود
باید ایستاده باشد بآن طریق که گفته شد که هرگاه عمدا یا سهوا ترک شد نماز
باطل است و لازم این اینست که فی الجمله مقدم بر تکبیر بلکه فی الجمله موخر از آن قیام
حاصل باشد که یقین حاصل بشود که مجموع آن در حال قیام با استقرار عمل
آمده مسئله کسانیکه می آیند بجهت نماز جماعت در حالتی که امام در رکوع
است و تعجیل میکنند که باو برسند غالبا نماز ایشان بسبب بی استقراری وقت
شروع بتکبیر گفتن باطل می شود پس لازم است که در محل نماز خود که رسید اولا
قدری آرام بگیرد و تکبیر را در حال آرامی بگوید بعد برکوع برود و اگر خوف نرسیدن
باشد قدری دورتر از صف بایستد و بآن طریق تکبیر بگوید و رکوع برود بعد
ملحق بشود بصف همچنانکه در باب جماعت بیان می شود انشاء الله دویم
قیام حالت متصل بودن آن برکوع و مراد از قیام متصل برکوع آن قیامی است که
از آن خم می شود و در آن خم شدن بلافاصله برکوع قرار میگیرد و معنی رکن
بودن این قیام آنست که اگر شخص بعد از قیام حال تکبیر سهوا نشست و قراءت را
نشسته خواند بعد بخاطرش آمد برخاست و بمحض قرار از آن برخاستن برکوع رفت

نماز صحیح است و اگر در وقت برخواستن منحنی برخواست تا حد رکوع باطل است
چون که از قیام برکوع نرفته و اگر در قراءت قدری ایستاده بود بعد نشست و از نشستن
بحد رکوع شد نیز باطل است چونکه از قیام با رکوع فاصله داشته حالت دویم قیام است
که بخودی خود واجب است لکن رکن نیست یعنی اگر سهواً ترک شد عیب ندارد و آن
قیام بعد از رکوع است که از آن بسجده میرود حالت سیم قیام اینست که واجبست
بجهة قراءت حالت چهارم قیام اینست که مستحبست بجهة قنوت حالت پنجم قیامیست
که در آن فارغ باشد و از قیامها نباشد آن قیام مباح است اگرچه در اثناء نماز است
مطلب سویم در مستحبات قیام بدانکه در حالت قیام بعد از تحقق واجبات آن برای هر یک
از اعضا کیفیت خاصه مستحبست اما سر و گردن پس باید بطریق راست نگاه داشتن لکن
اندک کجی عیب ندارد و اما دوشها باید پایین انداخته باشد یعنی آنها را بالا نگاه
ندارد و اما چشمها آنها را نیم بسته نگاه بدارد بجانب پایین و نگاه باین طرف و آن
طرف نکند و اما دستها پس انگشتان آنها را بهمدیگر متصل نماید و کفهای دست را
باینحالت بر رانهای خود بگذارد راست بر راست و چپ بر چپ و اما پاها پس دو قدم
را از همدیگر بسیار جدا نکند و متصل هم نکند و عرض سه انگشت ما بین هر دو قدم باشد
تا یک وجب و دو قدم پا را مساوی هم بگذارد که یکی بر دیگری مقدم نباشد و اما انگشتان
پاها پس همه را بطرف قبله قرار دهد یعنی چیزی از آنها منحرف از قبله ننماید و هر چند
منافی استقبال واجب نباشد خاتمه بدانکه بجا آوردن این کیفیات ظاهره بخصوص
تاثیری در توجه و حضور قلب دارد و بتجربه مشخص می‌شود و حضور هم در اینها
تاثیری دارد و در اینجا سر غریبی از حالات قلب با اعضا ظاهر می‌شود مطلب
چهارم در بیان بدل قیام برای کسی که آن قیام مذکور ممکن او نباشد و بدلها پانزده
اند بترتیب اول قیام با تکیه نمودن در بعض اگر ممکن باشد دویم قیام با تکیه نمودن
در کل سویم و چهارم قیام بی انتصاب تمام در بعض بعد از آن در کل پنجم و ششم قیام

بی استقرار در بعض بعد در کل هفتم در صورتیکه اینها هیچکدام ممکن نشد نشستن
است در بعض با انتصاب دوران و استقلال و استقرار هشتم نشستن کل با استقلال
و انتصاب و استقرار نهم نشستن با تکیه دهم نشستن با انحناء یازدهم نشستن
با اضطراب و حرکت دوازدهم در صورتیکه همه اقسام نشستن ممکن نباشد خوابیدن
بر جانب راست سیزدهم بعد از عدم امکان آن خوابیدن بر جانب چپ چهاردهم
خوابیدن بر قفا مثل محتضر در ملاحظه قبله پانزدهم هر طریق که ممکن او باشد
هر چند باختلاف حالات باشد و در اینجا چند مسئله است مسئله در صورتیکه
قدرت بر قدری قیام دارد آیا اول آنرا قرار بدهد یا در اول
بنشیند بعد برای رکوع برخیزد اقوی اول است مسئله در جائی که خوابیده
نماز میکند برای رکوع و سجود ایما میکند بطریقی که در مسائل مذکور می‌شود
انشاء الله مسئله هرگاه امر دایر باشد ما بین قیام بی استقرار و قیام با تکیه ظاهر
اینست که دویم مقدم است مسئله هرگاه امر دایر شود ما بین اینکه ایستاده نماز
کند و با یماء رکوع و سجود کند یا نشسته نماز کند و رکوع و سجود حقیقی بجا آورد
احوط دو نماز است بدو کیفیت مسئله هرگاه در حین ایتان ببدل قادر شد بمرتبه
بالاتر مثل اینکه بعد از قدری از قراءت نشسته قادر بر قیام شد از همان جا منتقل شود
بان مرتبه و دیگر اعاده آنچه خوانده ضرور نیست لکن در حین انتقال ساکت شود مسئله
هرگاه در حین ایتان بمرتبه بالاتر عاجز شد منتقل شود بمرتبه پایین تر پس هرگاه
در اثناء قراءت که ایستاده بود کمر درد عارض او شد می نشیند و آیا در اینجا
می باید ساکت شود تا قرار بگیرد یا نه احوط خواندن است و بعد از آن حال استقرار
در نشستن اعاده آن مطلب دویم در تکبیرة الاحرام است و کلام در آن واقع
می‌شود در حکم و واجبات متعلقه آن و واجبات کیفیت تلفظ بان و واجبات حالات
آن و مستحبات حال آن و بدلهائی که در صورت عدم تمکن از کیفیت مذکوره است

حروف از همدیکر بهمین جدا می‌شوند بلی در ضاد وظاء قدری کار مشکل میشود چونکه
در شنیدن اینها تمیز اینها مشکل است لهذا لازم است دانستن مخرج اینها که در وقت
خواندن ملاحظه آن کند خصوصاً بر فارسی زبانان پس میکوییم مخرج ضاد که در مثل
المغضوب والضالین است کناره زبان است از جانب راست یا چپ با آنچه برابر او است
از دندانهای بالا از اضراس یعنی دندانهای که بعد از چهار دندان پیش در این طرف و آن
طرف اند و مخرج ظاء که در مثل العظیم است سر زبان است با سر دو دندان پیش بالا
مسئله هرکاه بر فارسی زبانان این کیفیت صعب باشد و نتوانند تفرقه نمایند هیچ کس
بقصد ضاد تنطق نمود بنحویکه زاء نباشد و هرچند مابین دو حرف ضاد وظاء مشتبه
باشد عیب ندارد چهارم آنکه همه حرکات اینها موافق عربیت باشند پس غلط در
حرکات ابنیه کلمه و تشدید ذاتی آن و در حرکت و سکون آخر آن مبطل است هرکاه
عمداً یا بسبب یاد نکرفتن باشد و هرکاه سهواً باشد حکم آن در احکام خلل بیان خواهد
شد انشاء الله تعالی مسئله آیا یاد کرفتن حرکات آخر آیات لازم است یا اینکه همین
قدر که وقف صحیح می‌کند کافی است مثلاً اکثر مردم که حمد را میدانند وقف بر الرحیم و العالمین
مینمایند و صحیح است لکن اکر بخواهد وصل بکند نمیدانند که آیا الرحیمَ یا الرحیمِ یا الرحیمُ
میباشد و آیا همین قدر که بیکصورت صحیح از برای او بداند کفایت می‌کند یا نه اقوی
اینست که کفایت می‌کند لکن نباید وصل بکند چونکه وصل باید با حرکت آخر کلمه باشد
و فرض اینست که او را نمیداند و اینحکم اختصاص باخر آیات ندارد پس در همه جا وقف
بکند که حرکت آخر را نداند عیب ندارد مکر اینکه طریقی بشود که صورت آیه از هم پاشیده
شود که باعث بطلان است مسئله هرکاه در حین خواندن سوره شک نمود در کلمه
که بکدام از دو طریق مثلاً باید خوانده شود ظاهر اینست که هر دو بخواند خوبست لکن
احوط عدول است بسوره دیکر که صحیح آنرا معیناً بداند پنجم آنکه از حفظ بخواند پس
از روی نوشته خواندن محل اشکال است ششم آنکه خود بخواند پس کلمه کلمه بتبعیت

کوینده بکوید محل اشکال است و این دو شرط بحسب احتیاط اند و در حالت تمکن پس
در حالت عدم امکان البته باید از روی نوشته یا بمتابعت کوینده دیکر بخواند
هفتم ملاحظه بعض کیفیات واجبه در قرائت بدانکه کیفیات قرائت بر پنج قسم اند
و هر یک را حکمی هست قسم اول آنچه کفته شد که دخل در اداء حروف و حرکات بنیه
کلمه و حرکت و سکون آخر آن دارد و اینها حقیقة واجبند از باب اصل تنطق بقواعد
نحو که برای غلط نبودن کلمات اند قسم دویم بعض صفات حروف و کیفیات خواندن
مثل تفخیم و ترقیق و اشباع و میل دادن و روم و اشمام و نحو اینها بنحویکه نزد اهل
لسان مستحسن و مرغوب باشد اینها مستحب اند و واجب نیستند اکرچه قراء بعض
اینها را واجب بکویند قسم سویم بعض کیفیات که باعث کج کردن چانه و تحریک لحیین
و کردانیدن چشمها و ظهور صدائی شبیه قی و تهوع و زور بسیار در اخراج
حرف حلق از حلق و مثل اینها که مکروه طباع و مستهجن و مضحک اند اینها حرام بلکه
مبطل نماز اند قسم چهارم چهار عنوان مخصوص اند که احکام اینها نسبت بوجوب
و استحباب متفاوت است مد و ادغام و قاعده تنوین و قاعده وقف و وصل و بیان
میکنیم معنی و محل و مقام وجوب اینها را در ضمن چهار امر اول در مد بدانکه مد
بمعنی کشیدن است و بعض حروف هستند که اداء اینها بدون کشیدن آواز
نمیشود اینها را حروف مد نامیده اند و مد اینها را مد طبیعی و ذاتی میکویند
مراد از مد که کاهی واجب و کاهی مستحسن است نه آن مد طبیعی است بلکه از آن مد
طبیعی باید ترکشیدن است و آن زیادتی یا بقدر یک الف یا دو الف یا سه یا چهار
الف است و تحدید آن بطریق تحقیق نمیشود و حروف مد که کفتیم یکی واو است
که پیش از او مضموم باشد یعنی باصطلاح معلمین اطفال پیش داشته باشد
دیکری یاء است که ماقبل آن مکسور یعنی زیر داشته باشد و دیکر الف است که
ماقبل آن مفتوح یعنی زبر داشته باشد و جمع شده اند هر سه در کلمه اوتینا

اول باول و وسط بوسط و آخر باخر ضرور نیست بلکه همین قدر که حال گفتن تکبیر دستها را
بلند کند بعد از تمام تکبیر و بلند نمودن پایین بیاورد کافی است و انگشتان دستها را
بهم وصل کند حتی انگشت کوچک و بزرگ را و بعضی گفته‌اند وصل انگشت ابهام با ان
چهار ضرور نیست و شکم کفهای دست را رو بقبله کند و این کیفیت مستحب افضل است
و بعد از آن هر طریق که دستها بلند کند هم خوبست خود دستها با هم نباشد هم خوبست
یکدست را بلند کند هم خوبست و این استحباب رفع برای همه تکبیرات نماز ثابت است
چه واجب و چه مستحب مطلب ششم در بدل تکبیر هرگاه بنحو صحیح ممکن نباشد و آن چند
قسم است اول هرگاه گفتن الله اکبر صحیح برای او ممکن نباشد همین صورت را غلط بگوید
یا بعض حروف آنرا تبدیل کند بدل صحیح می شود دوم هرگاه متمکن از تمام گفتن
الله اکبر صحیح و صورت آن بطور غلط هم نیست بدل آن قدر که نمیدانند ترجمه آن است
پس بگوید الله بزرگتر است سیم هرگاه هیچ نداند ترجمه هم آنرا بگوید بزبان خود
مثل یزدان بزرگتر است چهارم هرگاه قدرت بر نطق ندارد اشاره بان کند
همراه آوازی که بتواند پنجم هرگاه هیچ قادر نیست در دل خود بگذراند معنی او را
مطلب هفتم در مسائل متعلقه بان بدانکه لازم است یاد گرفتن تکبیر صحیح و اگر عمدا
نماز را بگذارد تا آخر وقت که یاد بگیرد و اگر یاد نگرفت بدلهائی که گفتیم عمل بیاورد
مسئله اگر عمدا یاد نگرفت تا وقت تنگ شدن باز همان بدل کفایت می کند مسئله
این بدل که گفته شد برای هر تکبیری ثابت است حتی تکبیرات مستحبه قاعده کلیه
بدانکه تکبیرة الاحرام و آنچه تکبیر مستحب در نماز هست بجهت رکوع و سجود و سر برداشتن
بتفصیلی که خواهد آمد همه آنها باید در حال قرار و استقرار باشد پس تکبیرات مستحب
که غالب مردم وقت نماز در حال خم شدن و راست شدن میگویند حکم باستحباب
آنها نمیتوان کرد بلکه فی الجمله اشکالی در اصل نماز هم حاصل می شود چونکه بقصد
جزئیت نماز میگویند و در مقام خود نیستند پس داخل زیادتی در نماز شاید

بشوند

بشوند و بسبب عادت باین بسیار ملاحظه آن مشکل است و در تکبیرة الاحرام قطعا باطل
می شود لکن در باقی چاره اینست که شخص قصد خود را عموما چنین قرار بدهد که اگر
در موقع خود بجا آوردم تکبیر جزء نماز باشد و الا تکبیر مطلق باشد چونکه تکبیر مطلق در
نماز مبطل نیست و این اشکال در وقتی است که شخص عمدا بسبب ملاحظه نکردن چنین
کند اما اگر سهوا شد عیبی ندارد مقصد سوم در قراءت است و بیان می شود حکم و
کیفیت و مستحبات آن و بدل آن و بعض احکام آن در ضمن چند مطلب اول در حکم
آن بدانکه قراءت حمد و یک سوره واجب تعیینی است در هر رکعت نماز دو رکعتی و در دو رکعت
اول سه رکعتی و چهار رکعتی و در باقی رکعات مخیر است ما بین قراءت حمد تنها و بدل
آنها از تسبیحات مطلب دوم در کیفیت خواندن حمد و سوره بدانکه چند امر در
خواندن حمد و سوره لازم است اول آنکه بر زبان بیایند پس گذرانیدن در دل کفایت
نمیکند دوم آنکه بطریقی بر زبان جاری شوند که خود شخص صدای خود را بشنود پس
تحریک زبان بکلمات که کمتر از این حد باشد ثمر ندارد مگر در دو مقام یکی هرگاه متمکن
از بیشتر از این نباشد و یکی در جائیکه از باب تقیه اقتدا کند به پیش نماز مخالف
مذهب که باید حمد و سوره بخواند و هر چند بطریق اخفات باشد در نماز جهریه و اگر
اخفات هم نشود بسبب تقیه تحریک زبان کند بقراءت هر چند خود هم نشنود
سیم آنکه حروف از مخارج ادا شوند باینمعنی که بگوش اهل لسان آن حرف برسد
بگویند الف یا واو یا عین مثلا بر زبان او جاری شده و بیرون آمدن حرف از
مخرج بواسطه طبیعت است ضرور نکرده است که مخارج حروف را که قراء بیان کرده
اند یاد بگیرد همینکه الحمد از او شنیده شد کافی است هر چند هرگز نداند که مخرج
الف و لام و حاء و میم و دال از کجا است بلکه مخارج حروف که قراء گفته‌اند و از روی حس
زدن استنباط کرده اند خصوصیتی ندارند و شاید حرف ادا بشود با اندک تفاوتی
از آن مخرج خاص که گفته اند و همینکه بگوش آن حرف شنیده شد کفایت می کند و همه

و مسائل متعلقه بان و انها در هفت مطلب بیان می شوند مطلب اول بدانکه تکبیرة
الاحرام را پنج حکم است اول اجزاء واجبه نماز است و تحریمه نماز بان بسته است و
انچه حرام می شود در نماز بعد از فراغ از انست و تا تمام نشده میتواند نماز را بهم
زند و رکن است باینمعنی که ترک ان عمدا و سهوا مبطل است و زیادتی ان عمدا و
سهوا مبطل است و کیفیت زیادتی ان اینست که تکبیری بگوید ثانیا بقصد افتتاح
همین نماز باین گفتن باطل می شود و ثالثا که گفت صحیح می شود و اگر در این صحیح ثانیا
گفت باز باطل می شود و همچنین مسئله هرگاه در نمازی غفلة برای شروع بنمازی
دیگر تکبیرة الاحرام گفت احوط اینست که نماز اول را تمام کند و بعد احتیاطا اعاده
کند مطلب دویم در کیفیت اداء ان باید الله اکبر گفته شود که مجموع حروف ان از
مخرج ادا شوند بی تبدیل و اعراب انرا صحیح بگوید و چیزی از سابق بان وصل نکند
که محتاج باندختن همزه او بشود و چیزی بعد از ان متصل بان نکند که محتاج شود
باعراب دادن راء اکبر و همزه الله و همزه اکبر را اشباع ندهد که الفی یا نصف الفی از
انها متولد شود و هاء الله را اشباع ندهد که واوی عمل بیاید و با را اشباع ندهد
که اکبار شنیده شود و راء را تشدید ندهد و الف الله را اگر قدری مد بدهد
عیب ندارد اما مد زیاد ندهد و احوط اینست که لام الله و راء اکبر را تفخیم بدهد و لازم است
که موالات مابین دو کلمه باشد پس اگر مابین الله و اکبر گفتن ساکت شد یا کلمه دیگر گفت
باطل است حتی اینکه اگر گفت الله تعالی اکبر باطل است و همچنین موالات مابین حروف انها
را ملاحظه کند و یا شبیه نگوید که صورت ان بهم بخورد و اگر کلمه کلمه کسی با و یاد میدهد
بتوالی و همان فاصله گفتن معلم باشد عیب ندارد مطلب سیم در کیفیت تلفظ بان
بدانکه قاعده کلیه در همه واجبات و مستحبات قولیه از تکبیر و قراءت و اذکار انست
که نطق بانها بشود که زبان او ادا بشود بنحویکه خود شخص صدای خود را بشنود اگر
مانعی نباشد پس در دل گذرانیدن کلمات یا بطریق همس تحریک زبان بانها بطوریکه گوش

خودش

خودش اواز را نشنود ثمر ندارد و اگر بسبب صدا یا قال و مقال مردم صدای خود را نشنود عیب
ندارد مسئله مهمه هرگاه شخص نیت را بزبان بیاورد که بعد از گفتن قربة الی الله تکبیر نماز
را میخواهد بگوید یا اینکه دعائی پیش از تکبیر بخواند مثلا اخر دعای توجه را که و انا من المسلمین است
گفت و میخواهد بعد از ان تکبیر نماز را بگوید لازم است که اندک تاملی کند که وقف عمل بیاید بعد بگوید
الله اکبر پس اگر متصل بهم گفت توبة الی الله الله اکبر خصوصا اگر الی الله را باظهار کسره گفت و متصل بان
نمود الله اکبر را باطل است و اگر الف الله را انداخت که بعد از هاء الی الله که وصل نمود بحذف نمودن الف الله را بعضی
حکم بصحت نموده اند لکن محل اشکال است پس باید تاملی کند بعد تکبیر بگوید مطلب چهارم
در واجبات حال تکبیر واجبست در حال تکبیر چند امر اول قیام تام و استقرار که باید اینها
حاصل باشند بلکه پیش از شروع بالف الله باید قیام تام با استقرار حاصل باشد
مقدمه تا اکبر الف الله در انحال بزبان بیاید و در اینجا مسئله ایست مهم و ان
اینست که کسی که از دور می اید که برکوع امام ملحق شود بمجرد رسیدن تکبیر میگوید
محل اشکال است باید در انجا که می ایستد برای نماز ارام بگیرد و بعد از استقرار
تکبیر بگوید انوقت برکوع برود و اگر تکبیر رکوع را بخواهد بگوید ثانیا بگوید
برای رکوع و الا همان تکبیر احرام کافی است امر سوم مقارنه نیت باینمعنی که
فاصله مابین ان و اول تکبیر نباشد و بنابر ان طریقی که معنی نیت بیان شد اشکال
در این نیست پس از اول الف تکبیر نماز تا میم السلام علیکم همه حقیقة مقارن نیت هستند
و بعضی گفته اند که باید نیت منقسم باشد از الف الله تا راء اکبر و این کلامی است بی معنی
و همین قدر که برای نماز امده و برای نماز اذان گفته و اقامه گفته و مشغول شده باین
ترتیب خاص همه نماز او مقارن نیت است نه همان اول تکبیر تنها مطلب پنجم در مستحبات
حال تکبیر است مستحب است بلند کردن هر دو دست در حال تکبیر تا مقابل گوشها یا مقابل
صورت یا مقابل کردن باین طریق که اول بلند کردن الف الله را بگوید تا گفتن راء
بحد بلند نمودن برسد و بعد از فراغ انها را پایین بیاورد و مکروه منطبق شدن

و با این سه حرف مد گاهی سببی حاصل می‌شود که مد زیاد تر از آن مد طبیعی میخواهد و این آن مد است که گاهی واجبست و گاهی مستحبست و بملاحظهٔ حالات پانزده قسم دارد که در همهٔ آنها همان سه حرف است که با سببی از اسباب جمع می‌شوند و اینجا محل تفصیل آنها نیست و واجب از آن اینست که هرگاه در یک کلمه بعد از یکی از اینها همزه باشد مثل جاء و سوء و جیء یا سکون لازم باشد خصوصًا که مدغم مثل الضالین این دو سبب می‌شوند برای لزوم مد زیاد تر از مد طبیعی که ذاتی اینها است اندک زیادتر کشیده شود و باید زیاد از متعارف نباشد مسئله هرگاه مد بدهند در جائی که مد ندارد مثل بسیاری از مؤذنین که اکبر را و حی را و عمل را و فلاح را مید بدهند آیا باطل است یا نه محل تامل است و شاید در بعض اوقات باطل باشد امر دویم در ادغام بدانکه ادغام در اصطلاح علماء اینست که حرفی را در حرف دیگر پنهان می‌کنند و بقوت و شدت بان تنطق می‌کنند که فی الحقیقه تلفظ بدو حرفست که بسبب ادخال یکی در دیگری بقوت یک حرف شنیده می‌شود مثلا در مدد دو دال ظاهر است و در مد باز هم در حقیقت بدو دال تلفظ شده یکی مدغم در دیگری و بتعمق فیه تلفظ مشخص میشود و بعضی میگویند که بیک حرف تنطق شده لکن عوض حرف دیگر اعتماد زیاد بر مخرج حرف حاصل شده که شدت عبارت از آنست و مراد از این ادغام نه آنست که در اصل بنیه بعض کلمات تشدید دار است مثل مد و ظل بلکه در ادغامی است که در وقت قرائت ما بین دو حرف متصل بهم از دو کلمه که آخر کلمه سابقه و اول کلمه لاحقه باشد واقع شود و در چند موضع حکم بوجوب آن می‌شود اول در تنوین و نون ساکنه که بعد از آن یکی از حروف یرملون باشد همچنانکه خواهد آمد دویم در الف و لام که بعد از آن یکی از چهارده حرف مخصوص باشد که لام ال را با آن حرف ادغام می‌کنند مثل والشمس و اللیل

و در باقی حروف غیر از آن چهارده لام ال بحال خود باقی است مثل والقمر والارض سویم هرگاه دو حرف مثل هم متصل بهم باشند و اول ساکن باشد چه یک کلمه حساب شوند مثل یدرککم یا دو کلمه مثل اضرب به واذهب بکتابی در اینجا نیز ادغام واجبست و دیگر در غیر این سه جا که حکم بوجوب ادغام نموده اند محل تامل است لکن احوط است امر سیم در قاعده نون ساکن و تنوین که متصل کنی او را بکلمهٔ بعد و کیفیت آن اینست که چهار حالت بجهت آن هست ادغام و اظهار و قلب و اخفاء اما ادغام در وقتی است که بعد از آن یکی از حروف یرملون که شش حرف است باشد و بوصل خوانده شود مثل لم یکن له که نون را در لام ادغام میکنی و این ادغام واجبست پس اگر مثل نوشته لم یکن له بخواند محل اشکال است بلی اگر وقف کند بر یکن بعد له را بگوید عیب ندارد اگر چه وقف را در اینجا قبیح میگویند و اما اظهار پس در جائی است که بعد از آن حرفی از حروف حلق باشد و آنها شش اند ء و ه و ع و ح و غ و خ که باید نون و تنوین قبل از اینها خوب ظاهر کرد مثل محمدًا عبده و در وجوب این تاملی هست و اما قلب پس در جائی است که بعد از تنوین و نون باء باشد مثل منبر که نون در اینجا قلب بمیم می‌شود و ظاهر حکم بوجوب اینست و اما اخفاء پس آن کیفیتی است که مرکب است از ادغام و اظهار که اصل حرف پنهان می‌شود لکن شدت ندارد و آن در غیر آن سه حالتست و داخل مستحبست و وجوب آن معلوم نیست چهارم در قاعده وقف و وصل بدانکه در حین قرائت اگر بر کلمهٔ قطع نفس و صوت هر دو نمود و بقدر نفس کشیدن مکث نمود بعد مشغول شد این را وقف میگویند چه نفس بکشد یا نه و اگر اندک مکثی نمود و قطع صوت نمود لکن قطع نفس ننمود آنرا سکته میگویند و اگر ابدًا مکثی نشد آنرا وصل میگویند و در همه جا هر یک از این سه کیفیت جایز است پس وقف بر هر کلمه جایز است

ووصل خوندن یکسوره تمام جایز است لکن هر یک از وقف و وصل را حکم خاصی هست
امّا وقف پس از آن سه حکم است اوّل اینکه وقف بحرکت نکند یعنی همین که ایستاد بر همان
کلمه که ایستاده حرکت آخر آن را بیندازد پس هرگاه بر بسم الله وقف نمود باید هاء را
ساکن کند نه اینکه بگوید بسم اللهِ و بایستد مسئلهٔ مهمه هرگاه شخص مشغول
خوندن بود و وصل میکرد و آخر کلمه را حرکت داد که وصل کند عارضهٔ بجهت
او شد که فاصله بعمل آمد و وقف بر حرکت بی اختیار حاصل شد آیا از کلمهٔ بعد بخواند
یا از این بابت که لازم می آید که در سابق وقف بحرکت می شود اشکال دارد ظاهر اینست
که اعاده ضرور نیست مگر اینکه طول بسیار کشیده باشد که صورت آیه بهم خورده
باشد که در اینجا باید اعاده از کلمهٔ سابقه یا از اول آیه بکند مسئلهٔ هرگاه بر وسط
کلمه نفس قطع شد مثل اینکه در حال گفتن نستعین نس را گفت و نفس وفا نکرد ظاهر اینست
که همین قدر که طول نکشیده اتمام کلمه کافی است لکن احوط اعاده است از اول کلمه دوّم
آنکه بر هر کلمه وقف نکند بطریقی که صورت کلام از هم پاشیده شود مسئلهٔ هرگاه شخص
نفس تنگی داشته باشد که نتواند متصل بخواند لازم است کلمه بکلمه بخواند هرچند صورت
موالات آیه بهم بخورد سیّم آنکه وقف بلکه سکته بر وسط یک کلمه نکند و همچنین
بر الف و لام کلمه بنابر احوط و امّا وصل پس از آن سه حکم است اوّل اینکه اگر همزهٔ وصلی
در ابتداء کلمه ثانی که باین متصل است باشد باید انداخته شود پس اگر بر نستعین وقف
کرد بعد بگوید اِهْدِنَا الصّراط و اگر متصل خواند باید حرکت نون نستعین را که
ضمه است ظاهر کند و بهاء اهدنا بچسباند و الف اهدنا را بیندازد مسئلهٔ
هرگاه در صورت وصل نفس قطع شد و وقف بی اختیار شد و کلمه بعد همزهٔ وصل
دارد که اگر نفس قطع نشده بود لازم بود انداختن همزه مثلاً الصّراط را گفت بلام
المستقیم و نفس قطع شد باید مستقیم تنها بگوید یا المستقیم بگوید یا باید از الصّراط
اعاده کند اگرچه اظهر اوّل است لکن احوط دوّم است و احوط از این سیم است دوّم آنکه

در حال وصل باید حرکت آن کلمه که از او وصل می کند ظاهر کند پس اگر گفت اهدنا
الصّراط المستقیم بسکون میم و متصل باو گفت صراط الذین اشکال دارد باید بگوید
المستقیم صراط الذین یا اینکه بر المستقیم وقف کند بعد بگوید صراط الذین سیّم
آنکه حرف آخر کلمه که قبل از او سکته شده باول کلمه بعد متصل نکند چنانچه مثال
و بیان آن خواهد آمد مسئلهٔ در اذکار متصله مثل تسبیح و العفو گفتن مگر بعضی
وصل بسکون را جایز میدانند پس گفتن سُبحان الله سُبحان الله با سکون هاء عیب
ندارد مطلب دوّم مطلبی است مهم در ملاحظهٔ بعض کیفیات خاصه در خواندن حمد
که بملاحظه آنها از غلط محفوظ میمانند بعض از آنها قاعدهٔ کلیه اند در همه قرآن و
بعضی جزئیات خاصه اند و آنها چند ملاحظه اند اوّل اینکه باء بسم الله را که می گوید
از محل تری لبها باشد که اگر از اوّل لب که غالباً خشک است ادا شده پای فارسی
می شود دوّم و آن قاعدهٔ کلیّه است در همه قرآن و اذکار اینکه کلمه را که بر زبان جاری
میکند حرف آخر آن را جدا نکند که بر اوّل کلمهٔ دیگر بگذارد مثلاً در ایّاک نعبد
ایّا مکث نکند که کاف آن را بر سر نعبد بگذارد که کنع خوانده شود و این حرف که در میان
عوام مشهور است که در حمد هفت اسم شیطان هست حرفی است نامربوط و بی معنی
در حمد ابداً اسم شیطان نیست لکن ملاحظه که لازم است اینست که آخر کلمه بر اوّل
کلمهٔ دیگر گذاشته نشود که خلاف قاعده تنطق کلمه بشود مثل دُلِل و هرب در
الحمد لله ربّ العالمین و کنع در ایّاک نعبد اگر مسموع شدند گاهی باعث بطلان
می شوند و گاهی نمیشوند هرگاه باین حد نرسید لهذا باید ملاحظهٔ آن را نمود و چارهٔ
آن اینست که در آخر کلمه قدری صدا را پست نموده و در اوّل کلمه دیگر ظاهرتر
نماید یا بعکس یا اینکه اتصال حروف کلمه را بهم زیادتر از اتصال دو کلمه نماید که این
توهّم برخواسته شود سوّم اینکه در تشدید این قدر قوّت ننماید که چند حرف
بشود تشدید ادخال یک حرف در یک حرف است ایقدر قوت و تکیه بر آن نکند که چهار

پنج حرف بشود چهارم انکه در حرف راء بخصوص مثل الرحمن و الرحیم این قدر مکث
در اداء ان نکند که چهار راء ادا بشود چونکه اصل راء فی الجمله منشأ تکریر است بقوت
شدت در او یا طول اداء ان چهار پنج راء ادا می شود و چاره اینست که بمحض تلفظ
براء زبان را بکام متصل بکند که را مکرر نشود پنجم ملاحظهٔ الصراط و صراط
الذین نماید از بابت طاء که شبیه بتاء ادا نشود و اما صاد پس اگر تسامحی در ان شود
که بدل بسین شود و سراط گفته شود عیب ندارد چون که سراط از جملهٔ قراءات است
ششم انکه در گفتن ایاك زیاد قوت نکند که چند یاء متولد شود هفتم انکه نون
انعمت و غین المغضوب سکون انها را خوب ظاهر بکند نه بطریق سکت و وقفه
طریقی بشود که شبیه با دغام بشود بیان بعض خصوصیات سورهٔ توحید و ان چهار
ایه است اول بسم الله الرحمن الرحیم دویم قل هو الله احد سویم الله الصمد چهارم
لم یلد تا اخر و بعضی لم یلد را تنها ایه میدانند و علی ای حال وقف در همه مواضع
ان خوبست و اگر بر احد وقف نکرد و انرا متصل بالله الصمد نمود باید احد را تنوین
بدهد و تنوین را مکسور کند و بلام الله بزند پس گفته شود احدٌ نِ الله الصمد و الله
بترقیق بگوید و جایز است که بی تنوین وصل کند بگوید احدُ الله الصمد لکن قراءت
اول اولی و احوط است و کفوا و کفوا و کفوءا و کفوءا همه جایز اند و باید ملاحظهٔ
دال در ان بشود که غالب مردم بسبب عدم ملاحظه قلقلهٔ ان بتاء میخوانند و بیک
نفس خواندن این سوره مکروه هست امر ششم از کیفیات قراءت ملاحظهٔ جهر و
اخفات است که شارع مقرر فرموده و لازم ذکر معنی ان و محل ان و احکام انست
اما معنی انها پس بدانکه جهر و اخفات دو صفت ضد اند و هرگز باهم جمع نمیشوند
و انچه بعضی خیال نموده اند که اکثر اخفات با اقل جهر مجتمع می شوند غلط است
پس میگوییم اخفات عبارتست از خواندن بطریقی که خود شخص صدای خود را بشنود
و هرگاه کسی که گوش او بدهان این نزدیك باشد مثل نزدیکی گوش خود بدهان خود بشنود

هم عیبی ندارد بلکه اگر کسی هم از گوش دورتر باو باشد و بشنود لکن صوت خفی باشد
و جوهر صدا ظاهر نشود عیب ندارد و جهر اقل ان اینست که نزدیك باو بشنود انرا
بسبب جوهر صدا و اما محل انها پس بجهت مردان لازم است جهر در قراءت نماز صبح و دو رکعت
اول مغرب و عشاء و اخفات در دو رکعت اول ظهر و عصر و اما زنان پس جهر بر
ایشان لازم نیست و در هر جایی که جهر بر مرد لازم است زن مخیر است ما بین جهر و
اخفات و اما در جائیکه بر مردان اخفات لازم است ایا بر زنان هم لازم است یا اینکه
زنان در همه نمازها مخیر اند ما بین جهر و اخفات در مسئله دو قول هست احوط اول است و دویم
خالی از وجه نیست و در اینجا مسئلهٔ دیگر هست که در جائیکه قرار شد زن مخیر باشد
ما بین جهر و اخفات ایا مخیر بودن او همیشه است یا در جائی است که نامحرم صدای او را
نشنود پس اگر نامحرمی هست که صدای او میشنود واجبست اخفا در هر نمازی که باشد
و این مسئله مبتنی است بر مسئلهٔ دیگر و ان اینست که ایا بصدای زن مطلقا حرام است
گوش دادن و بر او واجبست اخفاء ان یا نه اقوی اینست که گوش دادن بصدای زن
نامحرم حرام نیست و حرف زدن او در حضور نامحرم جایز است مگر اینکه بقصد تلذذ
و خوف افتتان باشد انوقت حرام است پس جهر خواندن او با وجود نامحرم عیب ندارد
مگر اینکه بداند که ان نامحرم بقصد تلذذ بصدای او گوش میدهد بنابراین در زنهای
عجوز که صدای ایشان مکروه طباع است ابداً اشکالی در جهر خواندن ایشان نیست
مطلب دویم احکام مختصهٔ سوره چند حکم است اول انکه در وقت بسم الله گفتن قصد
سورهٔ معین کند و همان را بخواند پس اگر بسم الله گفت باین قصد که بعد از فراغ تعیین
سوره کند باطل است و اگر بسم الله را بقصد سورهٔ گفت و سورهٔ دیگر خواند باطل است
مسئله هرگاه عادت بسوره دارد کفایت در قصد می کند مسئله هرگاه بنای سوره
داشت و سهواً بسم الله بقصد سورهٔ دیگر گفت و انرا خواند عیب ندارد مسئله
هرگاه بی قصد از اول و بی عادت معین بر زبان او بسمله و سورهٔ جاری شد عیب ندارد که

واین غیر از ان مسئله است که بسم الله بقصد سورهٔ معین بگوید ومنافاتی با اینکه
تعیین در بسمله ضرور است ندارد ووجه ان بتامل ظاهر میشود مسئلهٔ هرگاه
بسم الله را بقصد سورهٔ معین گفت بعد خاطرش رفت که کدام بوده اعاده کند
بقصد هر سوره که بخواهد وهرگاه بسم الله را بقصد یکی از دو سورهٔ جحد وتوحید
گفت وبعد نداند کدام یک بوده بقصد یکی معین از ان دو بسم الله را اعاده کند و
سورهٔ دیگر نمیتواند بخواند حکم دویم انکه یکسوره در یک رکعت باید باشد پس بعض ان
کافی نیست وزیاده از یک سوره خواندن جایز نیست بنابر مشهور لکن سورهٔ الم تر
کیف با سورهٔ لایلاف هر دو یکسوره حسابند وهمچنین سورهٔ والضحی والم نشرح
پس باید هر دو را بخواند با بسمله که ما بین هر دو است واحوط ترک خواندن این سورهها است
در نماز واجب حکم سویم انکه سورهٔ که سجدهٔ واجب در ان هست نخواند وانها چهار
سوره اند الم سجده حم سجده والنجم اقرء وهرگاه خواند عمدا نماز باطل میشود وسجده بر او واجب میشود
مسئلهٔ ایا بمحض شروع در خواندن باطل میشود یا اینکه اگر شروع نمود وقبل از رسیدن بایهٔ سجده عدول کرد
بسورهٔ دیگر صحیح است اقوی اولست پس بمجرد بسم الله گفتن بقصد ان چهار سوره نماز باطل میشود
مسئلهٔ اگر سهوا شروع کرد بسورهٔ سجده دار پس اگر قبل از رسیدن بایهٔ سجده
خاطرش اید سورهٔ دیگر بخواند واگر بعد از خواندن ایهٔ سجده ملتفت شد احوط
اینست که سوره را تمام کند وبعد از ان سورهٔ دیگر بقصد قربت مطلقه بخواند نه
بقصد جزئیت واما کیفیت سجده کردن او اگر داخل نماز پس احوط ایما است
بسجده در نماز وبجا اوردن سجده بعد از نماز واحتیاطا اعاده نماز هم بشود مسئلهٔ
هرگاه کسی در نماز ایهٔ سجده را شنید در همان وقت ایماء بسجود کند وبعد از نماز
سجود کند واعاده نماز هم احتیاطی است حکم چهارم اینکه سوره بخواند که وقت گنجایش
ان داشته باشد پس بنابراین در تنگی وقت لازم است کوچک ترین سورههای قرآن را
بخواند که سورهٔ کوثر است حکم پنجم انکه عدول نکند از سوره بسوره هرگاه نصف از ان گذشته

باشد اما اگر بنصف نرسیده جایز است عدول کند لکن لازم است که برای دویم
بسم الله دیگر بگوید بقصد ان حکم ششم انکه عدول از سورهٔ قل هو الله وقل
یا ایها الکافرون حرام است بمحض شروع چه بنصف برسد یا نرسد حتی اینکه اگر
شروع ببسم الله انها نمود دیگر نباید عدول کند مگر در نماز جمعه وظهر روز جمعه
که از این دو سوره عدول بسورهٔ جمعه ومنافقین میتواند بکند در دو رکعت
بدو شرط اول اینکه از اول بتعمد اختیار ان دو سوره ننموده باشد دویم انکه
بنصف انها نرسیده باشد حکم هفتم واجبست ترک سوره در تنگی وقت که بقدر
کوچک ترین سورهها هم وقت نباشد پس اگر بخواند وبسبب ان وقت بگذرد حکم بصحت
نماز مشکل است حکم هشتم انکه وجوب سوره ساقط است برای ناخوش وکسیکه کار
شتابی دارد هرچند کار دنیا باشد لکن مباح باشد حکم نهم هرگاه سوره نداند
عوض انها نکند حمد ضرور نیست واحوط تعویض است مطلب سویم در تسبیحات بدل
قراءت بدانکه در غیر از دو رکعت اول مخیر است ما بین خواندن حمد تنها یا گفتن
سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ وشاید که تسبیح در این مقام
از حمد افضل باشد وخلاف کرده اند در اینکه چند مرتبه واجبست اقوی یکمرتبه و
احوط باحتیاط شدید سه مرتبه است وگفتن استغفر الله بعد از تسبیحات اربع خالی از
رجحان نیست وممکن است که در یک رکعت حمد ودر یکی تسبیحات بگوید ودر اینجا چند مسئله
است مسئلهٔ از اول نماز یا اول قیام قصد یکی از ان دو ضرور نیست زبان بهر کدام
جاری شد مجزی است مسئلهٔ هرگاه یکی را واجب دانستیم ضرور نیست در دو تای
دیگر که می گوید قصد استحباب کند قصد وجوب در هر دو خوبست اگرچه اقل واجب
یکی باشد وقصد قربت در ان دو هم خوبست مثل همه انها مسئلهٔ هرگاه قصد
تسبیحات کرد وزبان او غفلة بحمد جاری شد اعاده تسبیحات کند یا عمدا قصد حمد کند
واز سر گیرد مسئلهٔ هرگاه خیال کرد رکعت اول ودویم است وحمد خواند بعد از ان

فراغ معلوم شد رکعت سوم است ظاهر اینست که بان حمد کتفا می شود مسئلة هرگاه در دو رکعت اول حمد را فراموش نموده بود احوط اینست که در یکی از دو رکعت اخر یا هر دو حمد را بخواند ولزومی ندارد مسئلة هرگاه شروع بحمد یا بتسبیحات نمود عمداً بعد عدول بدیگری نکند و هرگاه عدول کرد صحت نماز محل اشکال است مسئلة هرگاه مشغول تسبیحات است شك در عدد انها کرد بنا را بر اقل گذارد مسئلة تسبیحات یا حمد را باید اخفات بخواند و اما در بسم الله این حمد هم جهر مستحبست یا نه اقوی استحباب و احوط اخفات است مطلب چهارم در بعض مستحبات قراءتست وانها چند چیزند اول مستحبست گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم پیش از شروع ببسم الله حمد در رکعت اول دوم مستحبست بعض سورهای مخصوص پس در نماز صبح سوره بخواند که در طول مثل سوره هل اتی و سوره قیامه باشد و در نماز ظهر مثل سوره والشمس و سوره اعلی بخواند و در نماز مغرب و عشا سوره انا انزلنا و اذا جاء بخواند و در ظهر روز جمعه سوره جمعه و منافقین بخواند سیم انکه سوره قل هو الله و انا انزلناه را در فرایض ترك نکند چهارم اینکه برای این دو سوره خصوصیت عجیبی هست که هرگاه شخص عدول کرد از سوره مخصوصی که فضیلتی دارد باینها بسبب ادراك فضیلت اینها خداوند عالم اجر هر دو را باو کرامت میفرماید مقصد چهارم در رکوع است و لازم است بیان حقیقت ان و حکم ان و واجبات ان و اقسام و بدلهای ان و بعض مسائل متعلقه بان در چند مطلب مطلب اول در حقیقت رکوع بدانکه رکوع در شریعت اینست که کمر را خم کند بر سینه و شکم و تحقق ان موقوفست بر چند امر اول انکه خم شدن بحدی باشد که سر همه انگشتان حتی انگشت ابهام بسر زانو برسد و احوط این است که بحدی باشد که کفهای دست برسند دوم اینکه از قیام خم شود و بر این متفرع می شود این مسئله که هرگاه نشسته نماز کرد یا

عاجز بود و قادر شد و خم شده برخواست تا حد رکوع ثمر ندارد و لازم است که راست بایستد و از ان راستی برکوع برود سیم انکه از قیام مقارن ان خم شود و بر این متفرع می شود این مسئله که هرگاه قیام بعمل امد و بعد حال قراءت نشست بعد از ان برخواست تا حد رکوع ثمر ندارد باید راست بایستد که از ان راستی مقارن خم شود چهارم انکه خم شدن بقصد غیر رکوع نباشد و بر این متفرع میشود چند مسئله یکی انکه اگر در نماز بقصد برداشتن چیزی خم شد رکوع زیاد نشده مسئله دوم اینکه اگر بقصد سجود یا بقصد چیزی برداشتن خم شد و در ان وقت بخاطرش امد که رکوع نرفته بحد رکوع ماندن ثمر ندارد باید راست بایستد و بقصد رکوع خم شود مسئله سوم اینکه اگر بقصد رکوع خم شد و بخاطرش رفت تا از حد رکوع گذشت همان طور خم شده بالا بیاید تا بحد رکوع قرار گیرد چهارم انکه اگر قبل از رسیدن بحد رکوع قصد سجود کرد خم شده بالا بیاید تا بان حد که بقصد رکوع بوده و از انجا خم شود تا بحد رکوع قرار گیرد و بعضی گفته اند که باید بقصد رکوع خم شود پس اگر بی قصد خم شد و تا حد رکوع ماند ثمر ندارد و ملاحظه این احوطست لکن اقوی این است که همین قدر که قصد غیر رکوع ندارد کفایت می کند امر دویم از امور که تحقق اصل رکوع باینها است اینست که فی الجمله مکثی بان هیئت در ان حالت اعتنا حاصل بشود و بعضی گفته اند که فی الجمله طمانینه در ان حالت باشد و بعضی گفته اند که بحد رکوع که رسید اصل رکوع بعمل امده و هر چند ابداً مکث نشود و ارام گرفتن واجب علیحده ایست و بر این متفرع می شود مسئله مهمه و ان اینست که هرگاه شخص بقصد رکوع خم شد تا حد رکوع رسید و غفلة بسجده رفت که در اینجا موافق قول سیم رکوع بعمل امده و حکم ببطلان از باب ترك رکوع و دخول در سجده نمی شود و ترك طمانینه و ذکر رکوع که شده دو واجبند که ترك شده اند و محل انها بدخول در سجود گذشته و عود برکوع باعث تعدد رکن است پس حکم می شود بصحت نماز و موافق قول

اول و دویم باطل است و اقوی همین است لکن احتیاط شدید بعد از اتمام اعاده اینست
مسئلة هرگاه قد شخص خمیده باشد بحد رکوع لازم است در وقت رکوع زیادتر
منحنی شود برای فرق ما بین قیام و رکوع و اگر خم بودن او از حد آخر رکوع بر گذشته
در اینجا ایما کند بطریقی که گفته خواهد شد مسئلة هرگاه خمیده قامت بتواند
که بتکیه بر عصائی و مثل آن قدری بالا از آنحد بیاید بعد خم شود لازم است
برای رکوع چنان کند که هر قدر بتواند راست بشود تا آن خم بودن اصلی او رکوع
او بشود بعد از آنکه این کیفیات بعمل آمد مدّ اصل رکوع حاصل شده و رکن همین
مقدار است و اگر کم شد عمداً یا سهواً نماز باطل است و بعد از حصول اصل رکوع
از واجبات چند هست که در ضمن مطلب دویم بیان می شود مطلب دویم در بیان
واجبات رکوع است و آنها شش اند اول طمأنینه یعنی قرار گرفتن همهٔ اعضا هر یک در
جای خود در اثنائ مخصوص دویم ذکر خواندن در آن و مقدار واجب یک مرتبه سبحان
ربی العظیم و بحمده یا سه مرتبه سبحان الله است و باید ملاحظه نماید در ظاء العظیم
که بدل بزاء و ضاد نشود و مخرج آن سر زبان است که بدندان پیش بالائی بر خورد و
اگر سه سبحان الله بگوید وقف کند بر هر یک یا اینکه هاء الله را مکسور نماید در دو تای
اولی و متصل کند بین سبحان و مستحبست سه مرتبه گفتن سبحان ربی العظیم
و بحمده یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه و فضیلت در هفت است و بعضی گفته اند هر چه
زیادتر بگوید هم مستحبست و عدد آنها طاق باشد هم مستحبست مسئلة لازم
نیست تعیین واجب بکند هرگاه سه مرتبه یا بیشتر بگوید مسئلة هرگاه تعیین
یکی برای واجب کرد بعد معلوم شد آن یکی غلط بوده بعید نیست که آن دیگری که
بقصد استحباب گفته شده عوض او بشود مسئلة همه سه تسبیحهٔ کبری را بقصد
قربت بگوید عیب ندارد و همه را بقصد وجوب بگوید ظاهر اینست که عیب ندارد
و اگر همین طریق که مشغول نماز است در رکوع سه مرتبه را بگوید و ابتدا ملتفت بواجب

ومستحب

و مستحب قصد خاص نیست هم عیب ندارد سوم از واجبات رکوع اینست که تمام گفتن ذکر
واجب در حال طمأنینه باشد پس اگر هنوز قرار نگرفته شروع کرد بذکر اگر چه حرف اول او باشد
باطل می شود و اگر یک حرف از او مانده شروع کرد بر است شدن باطل می شود و همچنین
ذکر مستحب هم شرط صحت آن اینست که در حال طمأنینه باشد و در اینجا مسئله ایست
که اکثر مردم مبتلا اند از این بابت که عادت کرده اند که بمحض خم شدن هنوز آرام
نگرفته شروع بسبحان ربی می کنند اقلا سین سبحان بی آرام گفته می شود پس اگر
باینحالت گذاشت یقیناً نماز باطل می شود و اگر ثانیاً که قرار گرفت ذکر بقصد وجوب
گفت باز محل اشکال است اگر از اول بی ملاحظه چنین کرده و احوط اتمام نماز بعد
اعاده است و همچنین اگر در ذکر مستحب مثلاً در حال و بحمده گفتن شروع کرد
بر خواستن یا اینکه طمأنینه خود را بهم زده آن ذکر مستحب که در آنحال گفته شده
باطل است بلکه در صحت نماز هم اشکال هست اگر چه اعاده بنحو صحیح کند پس از این
مسئله نباید غافل شد خصوصاً برای کسانیکه شتاب در نماز می کنند غالباً نماز
ایشان از اینجهت باطل می شود چهارم سر برداشتن از رکوع بحد قیام پس اگر خم شده
بسجود رفت یا بحد قیام راست نشد نماز باطل است پنجم آنکه در آن سر برداشتن طمأنینه
حاصل شود پس اگر بی طمأنینه بسجود رفت عمداً نماز باطل است و بدانکه این واجبات رکوع
که گفته شدند اگر سهواً ترک شدند تا محل آنها گذشت نماز صحیح است و اما آن
واجبات که دخل در تحقق رکوع داشتند اگر سهواً ترک شدند هم باعث بطلان است
مسئلة اگر طمأنینه بالمره در رکوع سهواً ترک شد احوط اعاده است چونکه احتمال
داخل بودن در حقیقت رکوع هست مطلب سوم در بدلهای رکوع و اقسام
آن برای عاجز از اصل آن و آنها چند قسم اند بترتیب با این قسم که هر مؤخر بعد از عدم
امکان مقدم است اول خم شدن بقدر امکان بعد از آنکه بحد رکوع رسیدن ممکن نباشد
و این مقدم است بر رکوع نشسته و مراد خم شدن است بطریقی خم شدن رکوع پس اگر ابتدا

ممکن نباشد لکن خم شدن بسمت کمر یا این طرف وانطرف ممکن باشد پس در کر مقدم
بودن آن بر رکوع نشسته تاملی هست دویم رکوع نشسته برای کسیکه خم شدن ایستاده
برای او ممکن نیست چه نماز او بقیام باشد یا نشسته وکیفیت رکوع نشسته اینست که
خم نماید خود را تا بحدی که صورت او مقابل زانوی او بشود وبهتر اینست که مقابل
محل سجود او بشود سویم رکوع نشسته که فی الجمله منحنی شود برای کسیکه این قدر انحنا
که گفته شد او را ممکن نباشد چهارم ایماء بسر عوض رکوع برای کسیکه متمکن از
اقسام گذشته نباشد باینطریق که وقت رکوع سر خود را قدری پایین کند بقصد
رکوع وسر را آرام بدارد وذکر رکوع را بخواند بعد سر را بالا کند پنجم ایماء بچشم
برای کسیکه ایماء بسر او را ممکن نباشد باین طریق که بقصد رکوع چشم را ببندد وذکر
افعال و سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ را بگوید بعد چشم را وا کند بقصد سر برداشتن
از رکوع ششم برای کسیکه از ایماء مطلقا هم عاجز باشد اینست که در دل بگذراند
رکوع را وذکر را بخواند واگر نتواند آنرا هم در دل بگذراند واین اخر مراتب بدلهاست
واین بدلها همه رکن اند نقص اینها عمدا وسهوا مبطل است واگر زیاد شدند بقصد
بدل رکوع هم مبطل اند ودر اینجا مسئله مهمه دقیقی است که هرگاه شخص تکلیف او
بدلی از آنها باشد ودر همان وقت متمکن شد از اصل یا بدلی که مقدم است بر آن
مثلا رکوع نشسته را بسبب عجز بجا آورد ودر اثنا متمکن شد از ایستاده پس میگوییم
که این بچند قسم متصور میشود اول اینکه رکوع را تماما با طمانینه وتمام ذکر بجا آورد در آن
حالت او را قیام ممکن شد در اینجا رکوع او صحیح وباید برخیزد برای قیام بعد از رکوع
دویم اینکه رکوع نشسته را تمام کرد وسر برداشت ومعتدل شد وطمانینه بعمل آمد حال
بسجود باید برود قادر بر ایستادن شد در اینجا دیگر قیام بعد از رکوع از او نمیخواهند
وآیا لازم است که برخیزد برای اینکه از قیام بسجود برود یا نه اقوی اینست که لازم نیست
سویم بر رکوع نشسته رفته وهنوز آرام نگرفته قادر شد چهارم آنکه هنوز ذکر واجب را

نخوانده قادر شد پنجم اینکه هنوز ذکر مستحب نخوانده قادر شد ظاهر اینست که
در همهٔ این صورتها بهمین طریق خم شده بالا بیاید وبحد رکوع اصلی که رسید ذکر
واجب ومستحب را بجا آورد وتعدد رکوع حاصل نشده وبعضی در این اشکال کرده
اند واحوط عمل باین طریق واعاده است مسئله هرگاه بسبب پیری یا ناخوشی قامت
خمیده باشد مثل راکع بعضی گفته اند در وقت رکوع نیت آنرا کند کافی است
واحوط اینست که قدری خم تر شود مگر آنکه از حد رکوع بگذرد در آنوقت بنیت اکتفا
کند واحوط اینست که بسر هم ایما کند واگر بتواند که تکیه بر چیزی کند قدری بالاتر
شود واز آن بالاتر خم شود لازم است که آن وقت بحد رکوع خم شود مطلب چهارم
در مستحبات رکوع است وآنها چند چیز اند اول تکبیر گفتن برای رکوع رفتن وبعضی
این تکبیر را واجب میدانند وشرط در آن اینست که باید در حال ایستاده با قرار وآرام
باشد پس در حال خم شدن بطریقی که بسیاری از مردم عادت کرده اند مشروع نیست
بلکه اگر عمدا یا از باب تقصیر در مسئله بقصد استحباب وجزئیت نماز باشد صحت نماز
محل اشکال میشود وهمه تکبیرات نماز این حکم را دارند که باید در حال قرار وآرامی باشند
نه در حال برداشتن وخم شدن پس از این دقت نباید غافل شد دویم از مستحبات
رکوع گذاشتن دو کف دست است بر دو سر زانوها راست بر راست وچپ بر چپ
که انگشتها را از هم دور نماید وفرا گیرد همه سر زانوها را با همه انگشتان سیم اینکه
در حال رکوع زانوها به پس برد وپیش نیاورد چهارم اینکه پشت خود را راست بدارد
که اگر قطرهٔ آب بر آن ریخته شود بجای خود بماند پنجم اینکه گردن را موازی پشت بکشد
ششم اینکه نگاه او مابین دو قدم باشد هفتم اینکه دست راست را بر زانو پیش از
دست چپ بگذارد هشتم اینکه زن دستهای خود را بالاتر از زانو بگذارد
لکن در اصل خم شدن باید بطریقی باشد که اگر بخواهد بر زانو بگذارد برسد نهم
آنکه پیش از گفتن سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ ابتدا بخواند اَللّٰهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ وَلَكَ اَسْلَمْتُ

وبِكَ آمنتُ وعليكَ توكّلتُ وانت ربّی خشع لك سمعی وبصری وشعری وبشری ولحمی ودمی ومخّی وعصبی وعظامی وما اقلّته قدمای غیر مستنکف ولا مستکبر ولا مستحسر دهم اینکه چون از رکوع سر بردارد بکوید سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَه الحمدُ لله اهل الکبریاء والجود والجبروت مقصد پنجم در سجود است و بیان میشود حقیقت و واجبات و اقسام و بدلها و مسائل و مستحبات ان در چند مطلب اوّل در حقیقت ان بدانکه سجود کیفیت خاصه ایست که در همه ادیان بجهت تعظیم معبود ثابت است و اصل حقیقت ان خم شدن و کذاشتن پیشانی است بر زمین بجهت تعظیم و در شریعت پنج قسم است سجدهٔ نماز سجده تلاوت سجدهٔ سهو سجدهٔ شکر سجدهٔ تعظیم الهی و تذلل و هریك از اینها را احکامی هست که در چند مقام بیان می شوند مقام اوّل سجدهٔ نماز است و سجدهٔ در ان رکن است و رکن همان اصل سجده است و کیفیت رکن بودن بیان خواهد شد و بعد از حصول حقیقت ان بخصوصه در سجدهٔ نماز شش امر لازم است اوّل اینکه اعتماد نماید بر هفت عضو که انها را مساجد سبعه میکویند یعنی اینکه باید سنکینی بدن خود فی الجمله بر هفت عضو باشد بطریقی که کفته شود که بر انها سجده کرده و انها پیشانی و دو کف دستها و دو سر زانو و دو انکشت بزرك پاها پس اکر بعضی از انها عاریه بر زمین باشد و اصلا بر ان اعتماد نشود نماز باطل است لکن ضرور نیست که سنکینی انداختن بر همه مثل هم باشد و باید که این مساجد سبعه مستقر باشند یعنی بر محل خود قرار کرفته باشند پس اکر بر برف نرم یا پنبه یا شبیهٔ مندوف سجده کند بطریقی که بعض اعضا مستقر نباشند نماز باطل است و بدانکه کذاشتن هریك از این مساجد سبعه را کیفیت و حکم خاصی هست اما پیشانی و ان عبارتست از ما بین رستنکاه موی سر و ابروها و در طول ما بین دو جبین است پس مجموع مقداری که این چهار با واحاطه کرده اند پیشانی است ولکن در کذاشتن ان بجهة سجده

همین قدر لازم است که کفته شود پیشانی را کذاشته و ظاهر اینست که بقدر درهم از ان کافی است و آیا لازم است که این مقدار مجتمع باشد یا اینکه اکر متفرق کذاشته شود که قدری هوائی و قدری کذاشته باشد بحیثیتی که اکر کذاشته متصل باشد بقدر یك درهم بشود مثل اینکه بر چند وصله کل پیشانی را باین نحو کذارد کافی است اکر چه دویم خالی از قوّه نیست بعد از صدق کذاشتن پیشانی لکن احوط اینست که مجتمع باشد مسئله اکر کذاشتن بجبهه زخمی یا دملی ممکن نباشد هر قدر که از ان ممکن است کافی است و اکر ممکن نشود زمین را کود نموده که ان دمل در ان کودی و سالم از اطراف بر زمین واقع شود و بعد از تحقق کذاشتن لازم است ان چیزی که پیشانی بر ان کذاشته می شود چند امر اوّل اینکه شرعا ما یصح السجود علیه باشد یعنی باید از زمین باشد یا از زمین روییده باشد و خوردنی و پوشیدنی نباشد پس اکر چیزی از اسم بیرون رفته مثل معدنها سجده بر ان جایز نیست پس بر مثل طلا و نقره و مس و جواهرات و قیر جایز نیست و بر نان و کندم و لباس و خود پنبه و کتان جایز نیست مسئله بر دواهائی که خوردن انها در حال ناخوشی متعارف است مثل کاوزبان و عنب الثعلب و خاك شیر و ریشه کاسنی سجده اشکال دارد مسئله بر کیاهائی که متعارف نیست استعمال انها اکر چه کاهی در دوا استعمال شوند سجده عیب ندارد مسئله بر خوراك حیوانات مثل کاه و علف سجده جایز است مسئله بر برکهای چای سجده مشکل است اکر چه دیکر قابل طبخ نباشند مسئله بر تنباکو سجده جایز است مسئله بر قهوه سجده جایز نیست و هر چند برشته نشده باشد مسئله بر خشخاش احوط ترك سجده است و بر برك ان جایز است مسئله بر برك سجده مشکل است مسئله بر هسته زردالو سجده مشکل است و بر هسته خرما عیب ندارد مسئله بر پوست درخت سجده جایز است مکر انیکه ماکول متعارف باشد مسئله بر پنبه دانه و بر پوست جو نیز سجده جایز است مسئله بر جوهرهای خشك هر چند از چیزی کرفته

باشد که سجده بران جایز است سجده جایز نیست مسئلهٔ بر بادام و گردو و فندق و
پسته جایز نیست هر چند بر پوست انها باشد مسئلهٔ بر پوست شلتوک جدا شده نیز
جایز است و احوط در هر دو ترک است مسئلهٔ بر نخاله گندم و جو و پوست بالای
انها سجده جایز است مسئلهٔ بر برگ درختان و برگ نخل سجده جایز است مسئلهٔ
بر برگ مو در ایامی که ماکول است سجده جایز نیست و در غیر ان عیب ندارد مسئلهٔ
اگر چیزی در اوقات گرانی ماکول است نه در ارزانی هیچ وقت سجده بران جایز نیست
اگر چیزی در بعضی صفحات ماکول است در هیچ جا سجده بران جایز نیست مسئلهٔ
میوهٔ نارسیده سجده بران جایز نیست اگر چه هنوز خوردنی نشده باشد مسئلهٔ
چیزی را که بعض اشخاص گاهی از بابت کثافت طبیعت بخورند داخل خوردنی نیست پس
سجده بران جایز است مسئلهٔ بر کاغذ سفید سجده جایز است اگر چه از کهنه پنبه و
اهک است و بر خود پنبه و اهک جایز نیست مسئلهٔ همچنین است کاغذی که از
ابریشم باشد لکن احوط ترک این است مسئلهٔ کاغذ رنگ کرده اگر رنگ انجرم
ندارد سجده بران جایز است هر رنگ که باشد حتی انکه اگر از چیزی باشد که سجده
بران جایز نیست مسئلهٔ کاغذ نوشته اگر مرکب ان غلیظ نیست سجده بران جایز
مطلقا و اگر غلیظ است و بقدر مسمای سجده پیشانی بر کاغذ سفید گذاشته
می شود باز هم جایز است و اگر پیشانی بران نوشته گذاشته می شود و ان مرکب غلیظ
از چیزی است که سجده بران جایز نیست مثل صمغ و دوده و نشاسته باطل است
مسئلهٔ بر کاغذ که از پوست اهو است سجده جایز نیست مسئلهٔ بر لاله و گلها
حتی گل گلاب سجده جایز است مسئلهٔ بر گچ و سنگ اهک قبل از پوختن
سجده جایز است بعد از ان محل اشکال است مسئلهٔ بر گل ارمنی و گل داغستان و گل مختوم سجده جایز است
اگر چه خوردنی هستند مسئلهٔ بر آجر و سفال مثل وصله کوزه که لایه ندارد احوط سجده نکردن است
و اگر لایه دارد جایز نیست اگر لایهٔ ان از شیشه و مثل ان باشد مسئلهٔ بر شیشه و بلور سجده جایز نیست

چون که از اسم زمین بیرون رفته اند فصل بدانکه شرط بودن ما یصح السجود علیه در
حالت امکان است پس اگر زمین یا از رویده ازان که غیر ماکول و ملبوس باشد نباشد
و کاغذ هم نباشد یا انکه از اینها باشد و سجده بران ممکن نباشد شرطیت ساقط و
نماز می کند بر هر چه بخواهد لکن احوط اینست که اگر از پنبه و کتان چیزی باشد
از ان مقدم بدارد و بعد از ان انچه معدنی باشد و بعد از ممکن نشدن اینها بر پشت
کف دست خود سجده کند مسئلهٔ هر گاه شخص مشغول نماز باشد و در این اثنا
طفلی مثلا مهر او را برد و نزدیک او ما یصح السجود دیگر نباشد پس اگر وقت تنگ است
بهمان کیفیت اضطرار رفتار کند و اگر وقت وسعت دارد نماز را بهم بزند و اگر پیشانی
را گذاشت ان وقت معلوم شد حکم ان خواهد امد مسئلهٔ بدانکه افضل همه افراد
ما یصح السجود خاک و گل است و افضل انها تربت سید الشهداء علیهم السلام
که در احادیث معتبره است که سجده بران خرق هفت حجاب اسمانی می کند یعنی موانع
قبول که در هر یک از اسمانها است بر میدارد و نور میدهد در محل سجود تا هفتم
طبقهٔ زمین و اگر بر تربت سید الشهداء که خاک باشد سجده کند فضیلت ان از
مهر ساختنه بیشتر است و بعد از تربت سید الشهداء علیهم السلام سجده بر گل و خاک
از باقی چیزها افضل است دویم از اموریکه در محل پیشانی باشد ملاحظه شود این است
که پیشانی باید بران قرار گیرد پس هر گاه تر باشد بطریقی که پیشانی بران قرار نگیرد
سجده بران جایز نیست اما اگر پیشانی بران قرار میگیرد عیب ندارد مسئلهٔ هر گاه
شخص در زمینی باشد که مجموع ان آب و گل است که اگر بسجود برود سر و صورت و لباس
از گل الوده می شود پس اگر از این بابت ضرری بر بدن او وارد می شود قیام و رکوع
را بجا اورد و بجهة سجده ایما کند و اگر ضرری ندارد لکن همین قدر است که گل
الوده می شود باز هم ظاهر اینست که بتواند برای سجده ایما کند لکن احوط متحمل شدن
این کیفیت و نشستن برای تشهد است مسئلهٔ هر گاه محل سجده گل نرم باشد که اعضا

بران ممکن نیست اکتفا بهمان متصل نمودن پیشانی بران نماید مسئلهٔ هرگاه پیشانی را
بر گل گذاشت و گل بران چسبید باید برای سجدهٔ دوم آنرا پاک کند سیم آنکه محل
پیشانی پاک باشد اگرچه زیران نجس باشد چهارم آنکه از چهار انگشت زیادتر با محل
ایستادن تفاوت نداشته باشد و تفصیل اینها در مکان گذشت پنجم آنکه پیشانی
گذاشته شود بران پس اگر مهر مثلا چسبیده باشد بر پیشانی از سجده سابق گذاشتن
آن ثانیا بی آنکه از پیشانی جدا شود محل اشکال است مسئلهٔ هرگاه پیشانی را بر خاک
گذارد و خاک آلوده شده ثانیا سجده کرد عیب ندارد و این مثل گل نیست که گفته شد
باید آنرا رفع کرد ششم اینکه حایلی نباشد پس هرگاه بر مهر یا شانه چرک زیاد باشد سجده
باطل است اینها همه نسبت به پیشانی است و اما شش عضو دیگر پس محل آنها شرطی
ندارد همین قدر باید قرار بگیرند پس ما یصح السجود بودن در محل آنها شرط نیست ولکن
هر یک را کیفیت خاصه هست اما در کیفیت دست پس باید باطن آنها را گذاشت
در جائی که قرار بگیرند و مناط اینست که گفته شود که هر دو گذاشته شدند دیگر فرو
گرفتن تمام آنها بدقت شرط نیست و اگر بر فاصله دو بوریا یا دو فرش گذاشته شود
که قلیلی از ما بین آنها هوائی باشد عیب ندارد مسئلهٔ اگر دو کف دست را بر
پنجره بگذارد پس اگر فواصل آن بسیار بزرگ نباشد عیب ندارد و اما اگر مثل
شبک میل آهن گشاده باشد مشکل است مسئلهٔ اگر همه باطن دست را نتواند
گذارد قدری از آنرا و اگر هیچ نتواند ظاهر دست را بگذارد و اگر نشوند هر قدر از دست
که بآن نزدیک است مسئلهٔ اگر بر سر انگشتان تنها سجده کند مجزی نیست مسئلهٔ
اگر کف را ببندد و سجده کند مجزی نیست و هر یک در حال اضطرار کافی اند و اما
دو سر زانو پس مراد از آنها اصل کاسه زانو است که مفصل ساق و ران است و باید
فی الجمله بر ظاهر آنها سجده بشود و فرا گرفتن در کار نیست و اما انگشت بزرگ پا پس باید
سجده بر سر انگشت باشد که سر انگشتان بزرگ بر زمین گذاشته شود و ظاهر اینست که

ظاهر

ظاهر و باطن در هر یک هم کفایت میکند هرچند سر آنها گذاشته نشود لکن احوط گذاشتن
سر انگشتان است دویم از واجبات سجده گفتن سُبحانَ رَبِّیَ الاَعلی وَبِحَمدِهِ یک مرتبه
یا سبحان الله سه مرتبه و همان مسائل که در ذکر رکوع گفته شدند در اینجا هم جاری
هستند و در صورت عدم تمکن یک سبحان الله هم کافی است سیم از واجبات
آرام گرفتن است بقدر ذکر واجب و شرط ذکر مستحب هم هست و همان اشکال که در رکوع
گفته شد نسبت بکسانی که آرام نگرفته مشغول می شوند در اینجا هم هست چهارم
مساوی بودن با موقف بطریقی که در مکان گفته شد پنجم آنکه در حال ذکر هفت عضو
در محل خود برقرار باشند پس اگر دست را یا سر انگشت پا را بردارد و در آنحال مشغول ذکر
باشد باطل است اما در وقت سکوت هر یک از شش عضو را اگر بردارد و بعد در حال خواندن
بگذارد عیب ندارد و اما پیشانی پس در برداشتن و گذاشتن آن چند مسئله هست
اول اینکه عمداً سجده بر دو سجده زیاد کند بقصد نماز و این باعث بطلان است دویم
آنکه سهواً سجده زیاد کند و در این حکم ببطلان نمیشود سیم آنکه بی اختیار بعد از
گذاشتن پیشانی اندکی بلند شود و بی اختیار گذاشته شود بعضی از علما در اینجا حکم
فرموده اند که دو سجده عمل آمده دیگر سجده دیگر نرود و اظهر در نظر اینست که این کیفیت
باعث تحقق دو سجده نیست همان یکی حساب است چهارم اینکه سر را که گذاشت اگر
بر جای بلندی گذاشته شده که از چهار انگشت از موقف بلندتر است در اینجا بردارد و
ثانیاً بگذارد و ابداً عیبی ندارد پنجم اینکه پیشانی گذاشته شد بر چیزی که از باب دیگر سجود
بران جایز نیست در اینجا نباید پیشانی را بردارد و بگذارد بلکه پیشانی را بکشد تا آنرا
بر ما یصح بگذارد ششم آنکه پیشانی بر جائی گذاشته شود غیر از تربت که افضل است
در اینجا اگر بخواهد آنرا بکشاند و بر ندارد هفتم اینکه بر جائی گذاشته شود که تحمل آن زحمت
دارد باز جایز است آنرا بکشد تا محلی که آسان باشد و باید بر ندارد هشتم از واجبات
سجود سر برداشتن است از سجده اولی و معتدل نشستن و طمأنینه بجا آوردن در آنحالت

و بعد بسجدهٔ دوم رفتن فصل بدانکه کیفیت رکن بودن سجده باین طریق است
که اگر هر دو سجده با هم در یک رکعت ترک شد نماز باطل است چه عمداً و چه سهواً لکن
اگر یکی از اینها ترک شد سهواً نماز باطل نیست و حکم آن در احکام خلل بیان می‌شود
ان شاء الله و اگر در هر رکعتی یکی ترک بشود سهواً باز هم نماز باطل نیست و حکم آن همانست
که گفته میشود و اگر هر دو سجده زیاد شدند در یک رکعت چه عمداً و چه سهواً نماز باطلست
و اگر یکی زیاد شد عمداً باطل و اگر یکی زیاد شد سهواً باطل نیست اگر چه در هر رکعتی
یکی زیاد بشود مطلب دویم در بدلهای سجود بعد از عدم تمکن از حقیقت آن و آنها
چند چیز اند بترتیب اول هرگاه گذاشتن پیشانی بهیچ طور ممکن نیست ابداً جبین را
بر زمین گذارد و احوط تقدیم جبین راست است دویم آنکه هرگاه این ممکن نیست چانه
را بگذارد سیم آنکه هرگاه این هم ممکن نیست خم بشود هر قدر که ممکن است اگر چه
محل سجده را بالا بیاورد یا خود در جائی گودی بایستد چهارم ایماء بسر که سر را پایین
نموده و در حال آرامی ذکر سجود را بخواند و اگر رکوع او با یماء بوده برای سجود قدری سر را
پایین تر نماید و احوط اینست که در اینحال چیزی که سجده بر آن جایز است بالا برده
پیشانی بر آن گذارد و اگر نمیشود آنرا بر پیشانی گذارد و بعضی گفته اند ایماء بسایر
عضو دیگر هم نماید و این حرف بی معنی است پنجم ایماء بچشم که چشم را عوض سجود بستن
داشته و آرام کرده ذکر سجود بخواند و اگر رکوع او هم بایماء چشم بوده بعضی گفته اند
در ایماء سجود بستن چشم را شدید تر کند و این حرف راهی ندارد ششم اگر این هم
ممکن نباشد سجود را در دل بگذراند یعنی قرار دهد که الآن در سجود میباشم
و ذکر بخواند و در صورت عدم قدرت از آنهم در دل بگذراند و احوط اینست که اشاره
بدست هم بکند مطلب سویم در مستحبات سجود است بدانکه بعد از برداشتن سر از
رکوع و گفتن سمع الله لمن حمده مستحبست تکبیر در حال ایستادن بجهة سجود رفتن
و دستهای خود را در آنحال بالا برد و بعد از آن سجده کند دستهای خود را پیش از زانوها

بزمین گذارد و آنها را پهن کند و همه انگشتان را بهم متصل کند و برابر روی خود
بزمین بگذارد و برروی خود نچسباند بلکه دورتر بگذارد و بزانوهای خود
نچسباند و چیزی از بدن خود را بر جزء دیگر نگذارد و اعضا را از یکدیگر جدا کند
و ذراعها را بردارد و بالهای خود را بگشاید و علاوه بر هفت عضو بطرف پایین بینی
هم سجده کند و آنرا بر ما یصح السجود علیه بگذارد و مستحبست که همه پیشانی بر ما یصح
السجود علیه گذاشته شود و سبحان ربی الاعلی را سه مرتبه یا بیشتر بگوید و عدد آنها
طاق باشد و بعد از راست نشستن الله اکبر بگوید و در حال نشستن تورک بعمل آورد
یعنی بر ران چپ بنشیند و پشت پای راست را بر شکم پای چپ بگذارد و بگوید
اَستَغفِرُ اللهَ رَبّی وَ اَتُوبُ اِلَیهِ پس باز الله اکبر بگوید در حالتی که نشسته است پس
بسجدهٔ دویم برود و مستحبست در هر دو سجده اینکه پیش از ذکر سجود بگوید اَللّهُمَّ
لَکَ سَجَدتُ وَ بِکَ آمَنتُ وَ لَکَ اَسلَمتُ وَ عَلَیکَ تَوَکَّلتُ وَ اَنتَ رَبّی سَجَدَ وَجهی
لِلَّذی خَلَقَهُ وَ شَقَّ سَمعَهُ وَ بَصَرَهُ وَ الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمینَ تَبارَکَ اللهُ اَحسَنُ
الخالِقینَ و سنت است که در حال برخاستن پشت انگشتان دست را بر زمین نگذارد
در حالتیکه سر آنها بکف دست چسبیده باشد بلکه دستها را بگشاید و بر زمین بگذارد
و برخیزد و در حال برخاستن اول زانوها را از جا بردارد بعد از آن دستها را و
بعکس در حال سجده رفتن و مستحبست برای زنها اینکه در حال سجده رفتن اول
زانو را بر زمین بگذارند و در حال سجود خود را بر زمین بچسبانند و ذراعهای خود را
بزمین پهن کنند و اعضای خود را بهم متصل کنند و در وقت برخاستن بیک مرتبه
قد را کشیده راست بشوند و از جمله مستحبات اینست که بعد از سجدهٔ دویم بنشیند
و آرام بگیرد و علاوه بر استحباب احوط هم هست چونکه قول بوجوب دارد و مستحبست
که در حین برخاستن بگوید اَللّهُمَّ رَبّی بِحَولِکَ وَ قُوَّتِکَ اَقُومُ وَ اَقعُدُ یا بِحَولِ اللهِ
وَ قُوَّتِهِ اَقُومُ وَ اَقعُدُ مقام دویم در سجود تلاوت است و در آن چند مطلب است

اول در محل وجوب ومحل استحباب ان اما محل وجوب ان پس چهار ایه است که در چهار
سوره اند الم تنزیل وحم سجده والنجم واقرأ وسبب وجوب خواندن ان ایه است
یا گوش دادن بان یا مطلق شنیدن ان علی الاقوی ومناط مجموع ایه است پس خواندن
وشنیدن کلمهٔ لا تطعه تنها مثلاً یا واسجد تنها یا واقترب تنها باعث وجوب سجده
نیست مجموع ایه را اگر خواند یا شنید سجده براو واجب می شود مسئله اگر قدری
را خواند وقدری شنید عدم وجوب خالی از قوت نیست مسئله اگر ایه را غلط
خواند یا از غلط خوان شنید حکم بوجوب سجده مشکلست مسئله اگر حایض ایه را شنید باز هم سجده
براو واجبست واما محل استحباب پس یازده ایه است در ده سوره که در اکثر قرانها
مرقوم شده مطلب دویم در این سجود طهارت شرط نیست نه از حدث اکبر ونه اصغر ونه
از خبث وقبله شرط ان نیست وشرایط لباس مصلی در ان نیست لکن وجوب بودن محل
سجده مما یصح السجود علیه از بابت جنس وطهارت ان خالی از وجه نیست مطلب سویم
محض بسجده رفتن کفایت می کند وذکر در ان واجب نیست لکن بعض اذکار خاصه در ان
مستحبست از انجمله است سَجَدْتُ لَکَ یا رَبِّ تَعَبُّداً وَرِقّاً لا مُسْتَکْبِراً عَنْ عِبادَتِکَ
وَلا مُسْتَنْکِفاً وَلا مُسْتَعْظِماً بَلْ اَنَا عَبْدٌ ذَلیلٌ خائِفٌ مُسْتَجیرٌ ودر وقت سر برداشتن
تکبیر مستحبست چهارم این سجود فوری است پس هرگاه ترک کرد معصیت کرده ودر زمان
ثانی باز فوراً واجبست وهم چنین مسئله هرگاه چند مرتبه ایه را خواند یا شنید بعدد
هر مرتبه یک سجده واجبست مسئله هرگاه در یک ان از چند نفر باهم ایه سجده را
شنید ظاهر اکتفا بیک سجده است واحوط تعدد است مطلب چهارم هرگاه در حالت
نماز واجب ایه سجده را شنید احوط اینست که بایماء سجده کند وبعد از نماز سجده
حقیقی بعمل بیاورد واحوط اعاده نماز هم هست واین هم سابقاً گفته شد مسئله
هرگاه در سجده بود وایه سجده را خواند یا شنید باید سر را بردارد وبسجده برود یا همان
باقی ماندن فی الجمله کافی است ظاهر اینست که لازم است سر بردارد وبسجده برود وکشیدن

پیشانی بجای دیگر هم کفایت نمیکند مسئله هرگاه نابالغ ایه را بخواند بر بالغ هم
سجده واجب می شود مسئله نیت سجده در اول خم شدن است نه در اول وضع
جبهه لکن بعید نیست که اگر قدری خم شده نه بجهت سجده بعد نیت کرد که تتمه
خم شدن او تا رسیدن پیشانی به نیت سجده واجب باشد هم خوبست وبعضی گفته
اند خود گذاشتن پیشانی که مقارن نیت شد کفایت می کند مقام سیم در سجود
سهو است وتفصیل ان در احکام شک وسهو خواهد امد انشاء الله مقام چهارم در سجود
شکر است وان مستحبست بجهت اداء شکر در حال تجدد نعمت ودفع بلا ودر وقت
یاد امدن انها وبجهت توفیق یافتن بجهت هر نماز وهر عبادت دیگر حتی اینکه بعضی
از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم همینکه ما بین دو نفر اصلاح مینمودند سجده شکر
میکردند ودر این سجده هم شرائط سجده نماز معتبر نیست همان نیت وحصول مسمای
سجده کافی است واباحه مکان هم شرط است وتکبیر در سر برداشتن ان هم مستحبست وذکر
خواندن هم شرط ان نیست گفتن شکراً صد مرتبه مستحبست سه مرتبه مستحبست یک مرتبه
هم خوبست یک سجده کافی است دو سجده هم مستحبست باین طریق که بعد از گذاشتن
پیشانی اینطرف واز صورت را بر خاک گذارد اول راست را یا دو شقیقه را باین
طریق یا هر دو را بان طریق وبعد از ان پیشانی را گذارد که این سجده دویم حساب می شود
دیگر سر برداشتن نمیخواهد مسئله هرگاه شخص سوار است ومقتضی سجده شکر
بعمل امد خوف ریاء از پیاده شدن بجهت سجده دارد بر قربوس زین صورت را گذارد
بقصد سجده واگر این هم نشود کف دست را بالا برده پیشانی را بقصد سجود بر ان
بگذارد ودر صورت عدم امکان ایماء بسر وچشم وگذرانیدن در دل بترتیب بدل
می شود ومستحبست در سجده شکر این دستها وسینه وشکم را بر زمین متصل کند
ومستحبست بعد از سجده شکر دست را بمالد بر محل پیشانی وانرا بر صورت ومقادیم
بدن بکشد مقام پنجم در سجود تعظیم وتعبد است بدانکه اصل سجده رفتن خودی خود

عبادتست بی آنکه در نماز باشد یا سببی از آن اسباب شتر باشد بلکه اعظم عبادات است
بلکه هیچ عبادتی مثل آن نیست و هیچ چیز بینی شیطان را بر خاک نمی مالد مثل اینکه
فرزند آدم را ساجد ببیند و بخاک گذاشتن این طرف و آن طرف صورتش هم بخودی خود
مستحب دیگر است و اگر با حالت تذلل و تعظیم حقیقی باشد در تحصیل مراتب
قرب عبادتی از آن بالاتر نیست هفتم از واجبات تشهد است و آن واجبست در
هر نمازی در رکعت دویم بعد از سجدهٔ دویم و در سه رکعتی بعد از رکعت سویم نیز
و در چهار رکعتی بعد از رکعت دویم و چهارم واجبست و کیفیت آن اینست که بعد از
سر برداشتن از سجده آرام بنشیند و در حالت قرار و طمانینه بگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ
اِلَّا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اقل واجب و همین است و باید آنرا صحیح بخواند بنحویکه در قرائت گفته اند
و اگر خوب یاد نگرفته است و وقت تنگ باشد بخود شهادتین و صلوات بهر نحو باشد
اکتفا می شود و اگر این را هم نداند ترجمه آنرا بزبان خود بگوید که کفایت میکند و اگر این هم
ممکن نشود مطلقا ذکر خدا کند و اگر نتواند در دل بگذراند مسئله هرگاه هنوز
آرام نگرفته شروع بآن نمود هرچند الف اشهد باشد باطل است و هرگاه در آخر صلوات حرکت
برای برخواستن نمود هرچند در وقت تلفظ بدال محمد باشد باطل میشود اگر از باب عمد
یا جهل یا بی مبالاتی باشد مسئله اگر سهوا چنین کرد و هنوز برکوع رکعت بعد نرفته
بنشیند و همان کلمه در حال استقرار بگوید و گاهی لازم میشود که از ماقبل آن قدری
بگوید که معنی آن تمام باشد و آنچه را بجا آورده بود ثانیا بجا بیاورد و مستحبست که قبل از
هر یک از دو تشهد بگوید بِسْمِ اللّهِ وَبِاللّهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَخَیْرُ الْاَسْماءِ لِلّهِ یا وَالْاَسْماءُ
الْحُسْنی کُلُّها لِلّهِ و کفایت میکند در هر دو الحمد لله تنها و بعد از صلوات بگوید وَتَقَبَّلْ
شَفاعَتَهُ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ و مستحبست که در حال نشستن برای تشهد بطریق تورک
بنشیند و نگاه او بدامن خود باشد و دستها را یا متصل نمودن انگشتان بر ران بگذارد

هشتم از واجبات نماز سلام است بدانکه گفتن اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَ
رَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَکاتُهُ بعد از تشهد آخر مستحبست و از توابع تشهد است و اما آن
دو سلام دیگر که اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَعَلی عِبادِ اللّهِ الصّالِحِینَ و اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ
وَرَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَکاتُهُ پس در حکم و صفت آنها اختلاف بسیار است و اکثر علماء بر آنند
که یکی از آنها کافی است در بیرون بردن از نماز و هر کدام را مقدم گفت از نماز
بیرون رفته و آن یکی دیگر را اگر میگوید مستحبست و خارج از نماز و بعضی میگویند
واجبست و خارج از نماز و بعضی میگویند مستحبست و داخل در نماز و بعضی قائلند
باینکه یکی معین مخرج از نماز است و بعضی تعیین اول و بعضی دویم و بعد از آن
خلاف کرده اند که نیت خروج از نماز در آن معین که باعث خروج است شرط است
یا نه و خلاف کرده اند که آیا اصل سلام واجب جزء نماز است یا نه و بلکه خلاف کرده اند
که اصل سلام واجبست یا مستحب و مسئله در نهایت اشکال است و تشخیص احتیاط
در آن هم بسیار مشکل است و آنچه در احتیاط بنظر میرسد اینست که این دو سلام
را بهمان قصد نماز که داشته بقصد فرمان برداری بگوید دیگر تشخیص اینکه
واجبند یا مستحب جزء اند یا خارج کدام واجبست کدام از نماز بیرون میبرد
ضرور نیست همین قدر که قصدا و امتثال باشد و گفته می شوند و بدانکه بعد از
گفتن اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَکاتُهُ یقینا از نماز خارج است کفایت میکند
بجهة صحت عمل الحی بعض عوارض رو میدهد که محتاج بتشخیص آن احکام خلافیه
می شود مسئله اگر بعد از گفتن اَلسَّلامُ عَلَیْنا مبطل برای نماز حاصل شد حکم بلزوم
اعاده نمیشود مسئله در جائی که ادراک یکجزو از نماز در اول وقت کافی است
اگر از اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللّهِ هم چیزی ادراک شد کفایت میکند و احوط اینست
که حکم بادراک نشود و نماز اعاده شود مسئله اگر اَلسَّلامُ عَلَیْنا فراموش شد
و اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ را گفت دیگر عود به اَلسَّلامُ عَلَیْنا نکند مسئله دو سلام را بهم وصل

نکردن بهتر است پس وقف نماید بر الصالحین و ابتدا کند با السلام علیکم هشتم
از واجبات در ترتیب افعال نماز است و واجب است افعال نماز را بهمین ترتیب که
گفته شد بجا بیاورد پس هرگاه عمدًا مقدم کند مؤخر را یا بعکس نماز باطل است
حتی اینکه اگر عود کرد بترتیب باز صحت مشکل است و اما اگر سهوًا چنین کرد و عود
کرد عیب ندارد مگر اینکه رکنی تقدیم کند که اعاده ترتیب مستلزم زیادتی آن شود
مسئله هرگاه شخص در نماز چهار رکعتی مثلًا رکعت دویم نماز را اگر حمد سوره دارد
فراموش کرد و رکعتهای بعد از آن را بجا آورد به تسبیحات بعد از سلام یا قبل از آن بخاطرش
آمد بر میخیزد بعد از آن رکعتی بجا می آورد به تسبیحات و این رکعت نه آن رکعت دویم است
تا لازم بود که بحمد و سوره بجا بیاورد بلکه در اینصورت رکعت سیم دویم میشود
و چهارم سوم می شود و ترتیب قهری حاصل میشود که این فراموش شده رکعت
چهارم است که حکم بتدارک آن می شود نهم از واجبات موالات است بدانکه موالات
را دو معنی است اول اینکه مابین افعال نماز اینقدر فاصله نشود که صورت نماز
محو بشود دویم اینکه بمحض فراغ از فعلی مشغول دیگری بشود که افعال پی در پی
واقع بشوند و فاصله ابدًا نشود نه بحد محو صورت و نه کمتر از آن و اینمعنی گاهی
نسبت بخود نماز ملاحظه می شود و گاهی نسبت بیکی یکی از افعال پس در خود قرائت
و رکوع و سجود باید محو صورت آنها نشود و اجزاء آنها هم باید متصل عرفی بهم باشند
پس در اینجا چهار مسئله است اول لازم است موالات بمعنی حفظ صورت نماز و
محو نشدن آن در اصل نماز بی شبهه پس اگر ترک شد عمدًا یا سهوًا نماز باطل است
دویم لازم است موالات بمعنی پی در پی جا آوردن افعال در نماز و بیکار نماندن و
غیر نماز بجا نیاوردن مابین آنها مگر در بعض مقامات خاصه که بعد از این بیان خواهد
شد و این موالات اگر سهوًا ترک شد عیب ندارد لکن ترک آن عمدًا محل اشکال و
بعضی از مشایخ عظام حکم ببطلان نماز نموده اند سیم موالات در هر یک از افعال

بمعنی حفظ صورت و این لازم است که اگر عمدًا ترک شد نماز باطل است و اگر
سهوًا ترک شد حکم آن حکم فراموشی اصل آنست که بعض اوقات مبطل است و
بعض اوقات مبطل نیست بتفصیلی که در مسائل سهو گفته میشود انشاء الله
و اگر باعث محو صورت اصل نماز بشود نماز باطل است چهارم موالات در آنها
بمعنی پی در پی بودن اجزاء آن علاوه بر حفظ صورت باتصال عرفی که اندک
فاصله در آن مضر نیست و بعضی این را هم لازم دانسته اند و فوت آن را عمدًا مبطل
میدانند لکن سهوًا عیبی ندارد مقام هفتم در مستحبات نماز است از آنجمله
قنوت است و آن مستحب مؤکد است در نمازهای واجبی و بعضی واجب دانسته
اند در نمازهای جهریه و محل آن در رکعت دویم است بعد از قرائت پیش از رکوع و
معنی قنوت دعا خواندن است و دست برداشتن جزء او نیست لکن مستحب است
که در حال قنوت دستها را بردارد و برابر روی خود پهن کند شکم آنها بجانب آسمان
و پشت آنها بزمین و انگشت بزرگ را از باقی جدا نگاه دارد مسئله هرگاه قنوت
را فراموش کرد تا رکوع رفت بعد از رکوع بعمل بیاورد و اگر بخاطرش نیامد تا
بسجود رفت بعد از نماز قضای آن کند و در صحیح حدیث وارد است که اگر
در بین راه که از محل نماز رفته بخاطرش آمد آنجا بایستد و قنوت را بخواند و اگر
عمدًا ترک کرد قضا ندارد مسئله هرگاه شک در قنوت کرد و هنوز برکوع نرفته
آنرا بعمل بیاورد و اگر بعد از رکوع شک کرد محل نگذارد مسئله در قنوت قول
مخصوصی شرط نیست و کفایت می کند در آن آنچه بجا بیاورد از ذکر و دعا و حمد و
ثناء خدا بلکه کفایت می کند در او یک بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یا سه مرتبه بلی مستحب است
آنچه وارد شده از ائمه علیهم السلام بالخصوص و کلمات فرج افضل هم قنوتها است
و کیفیت آن لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ الْحَلِیْمُ الْکَرِیْمُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ سُبْحَانَ اللّٰهِ
رَبِّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرَضِیْنَ السَّبْعِ وَمَا فِیْهِنَّ وَمَا بَیْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ

العظیم و الحمد لله رب العالمین و در بعضی روایات و سلام علی المرسلین نیز اضافه دارد و بعضی در آن تامل دارند مسئلهٔ در قنوت دعا کردن بفارسی یا زبان دیگر عیبی ندارد و بعضی گفته اند که اداء قنوت هم بآن می شود لکن احوط اینست که بقصد قنوت خاص نباشد و احوط ترک بالمره است مسئلهٔ دعای عربی را غلط خواندن در قنوت عیب ندارد و همانکه در فارسی گفته شد در این جا نیست مسئلهٔ مستحبست تکبیر وقت اراده قنوت باین طریق که دستهای خود را برای تکبیر بلند کند و پائین بیاورد بعد بالا برد و قنوت بخواند و از جملهٔ مستحبات متعلقه بنماز تعقیب است و مراد از تعقیب است که شخص بعد از فراغ از نماز متصل بآن مشغول شود بدعا یا ذکر یا حمد یا قرآن یا مناجات یا بتذکر حالات در آخرت و تفکر در آنها بطریقی که مشغول کار دیگر که منافی هیئهٔ آن نزد اهل شرع باشد نباشد و آن مختلفست باختلاف حالات در سفر و حضر و اختیار و اضطرار و بهتر اینست که در همان مکان نماز باشد و نقل مکان نکند و بهمان هیئت توجه برقرار باشد و تعقیبات عامه و خاصه بجهة هر نماز بسیار اند و در تفصیل آنها کتب علیحده نوشته شده و افضل همه تعقیبات تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها و کیفیت آن سی و چهار مرتبه الله اکبر و بعد از آن سی و سه مرتبه الحمد لله و بعد از آن سی و سه سبحان الله و از عجایب خاصهٔ آن اینست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلم میفرمودند که تسبیح حضرت فاطمه را بعد از نماز بلا فاصله دوست دارم از هزار رکعت نماز و بدانکه تسبیح حضرت فاطمه بخودی خود مستحبست در همه وقتها و اختصاص بتعقیب نماز واجب ندارد و مخصوص بعد از هر نماز مستحب هم مستحبست و در وقت اراده خواب هم مستحبست و خاصیت او در این وقت اینست که باعث دفع خوابهای بدی شود و از مسائل چند هست مسئلهٔ هرگاه شک کرد در عدد هر یک بنا را بر اقل میگذارد و اگر شک بعد از تجاوز از محل است محل نگذارد مسئلهٔ هرگاه از سی و چهار تکبیر بیشتر گفت سهواً زیادتی را معتبر نداشته بنا را بر همان سی و چهار

گذاشته بعد شروع بالحمد لله کند لکن بهتر اینست که بنا را بر یکی گذاشته یعنی این سی و شش تکبیر را مثلاً اگر گفته یکی را معتبر ندارد و سی و سه تکبیر دیگر بگوید بعد شروع بالحمد لله کند مسئلهٔ هرگاه الحمد لله از سی و سه بیشتر گفت باز همان دو وجه است مسئلهٔ هرگاه سبحان الله را از سی و سه بیشتر گفت دیگر عودی نمیخواهد و تسبیح تمام شده و آن اضافه دخل بآن ندارد مسئلهٔ موالات ما بین اجزاء تسبیح لازم است که هیئت آن بهم نخورد مسئلهٔ اگر بر هر یک گفتن از الله اکبر وقف کرد خوبست و اگر وصل کند باید بگوید الله اکبر الله اکبر که الف الله دویم را بیندازد و اگر متصل هم بگوید الله اکبر الله اکبر بی انداختن الف باینطریق که غالب مردم اند بعضی اشکال کرده اند و صحت در نظر خالی از وجه نیست و همچنین در الحمد لله مسئلهٔ تسبیح بگل قبر مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلم خصوصیتی دارد و اگر پخته باشد هم خوبست و در حدیث است که هرگاه تسبیحی از تربت سید الشهداء در دست باشد خود آن تسبیح تسبیح خداوند می کند هرچند شخص ساکت باشد و ثواب تسبیح آن تسبیح برای آن شخص که در دست اوست نوشته می شود و از جملهٔ تعقیبات خاصه مؤکده اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَجِرْنِی مِنَ النّارِ وَ ارْزُقْنِی الْجَنَّةَ وَ زَوِّجْنِی مِنَ الْحُورِ الْعِینِ که باعث دعای بهشت و حور العین از برای او می شود و از جملهٔ تعقیبات با فایده عظیمه اَللّٰهُمَّ اهْدِنِی مِنْ عِنْدِکَ وَ اَفِضْ عَلَیَّ مِنْ فَضْلِکَ وَ انْشُرْ عَلَیَّ مِنْ رَحْمَتِکَ وَ اَنْزِلْ عَلَیَّ مِنْ بَرَکاتِکَ و غیر اینها که در کتب ادعیه مسطور است مقام هشتم در مبطلات و قواطع و موانع نماز است و آنها سیزده اند اول حدث اصغر و اکبر و هرچند در حرف آخری نماز باشد چه عمداً چه سهواً چه با اختیار و مکره در مسلوس و مبطون و مستحاضه بتفصیلی که گذشت دویم بهم خوردن شروط در اثناء نماز با سعه وقت بنحوی که تفصیل آن در هر یک از شروط گفته شد سیم دست بستن بطریقی که متعارف عامه است در نماز تعمداً بجهة تادب لکن سهواً ابطال آن معلوم نیست مگر از باب احتیاط و اما در حالت

تقیه پس لازم است واگر ترک شد صحت نماز محل اشکال است واحوط ترک مطلق دست بر دست گذاشتن است مطلقا ودر هر حالتی از حالات نماز حتی در حال نشستن وغیر آن چهارم گفتن آمین بعد از اتمام حمد پنجم سخن گفتن بدو حرف یا بیشتر چه با معنی وچه بی معنی هرگاه عمدا باشد واما بیک حرف مبطل نیست مگر اینکه دلالت بر مطلبی کند مثل ق که در لغت عرب بمعنی محافظت بکن است پس هرگاه آنرا بگوید باید دانستن آنکه دلالت دارد باطل می کند مسئله خود تنحنح مبطل نیست لکن حروف آن که ظاهر کند مبطل است واگر بجهت دلالت بر مطلبی تنحنح کند هم عیب ندارد ومثل دست بهم زدن است برای مطلبی مسئله خود فوت کردن مبطل نیست لکن اظهار حروف آن که گفتن پف باشد مبطل است وهم چنین خود آه وناله مبطل نیست لکن اظهار حروف آن که آه واوه باشد مبطل است ودر اینجا چند مطلب است اول بدانکه سخن گفتن که مبطل است سخن مردم است با همدیگر هر چند مخاطبی نباشد اما قرآن خواندن وذکر خدا ودعا کردن در نماز عیب ندارد مسئله مراد از قرآن اینست که آیه بخواند که مختص باشد واما مشترک مثل جاء رجل پس باید قصد قرآن در آن بشود والا مبطل است مسئله ذکر خدا بلفظ عربی بی شبهه است واما بفارسی مثل اینکه بگوید حمد از برای خدا است یا منزه یا بزرگ است ظاهر اینست که عیب ندارد واحوط ترک اینها است مسئله دعا معنی او اینست که از خداوند خواهش مطلبی کند ویا مختص مخاطبه با خدا است مثل اللهم اغفر لی یا اینکه اگر بگوید غفر الله لک هم دعا است وثانی اقوی است مسئله دعا بفارسی در نماز ظاهر اینست که با عربی تفاوت ندارد لکن احوط ترک است مسئله هرگاه آیه قرآن ودعا وذکر خدا را بقصد خالص در نماز بجا بیاورد بی شبهه است واگر منظوری دیگر هم دارد مثل اینکه بگوید سبحان الله ومراد او منع از کاری هم هست پس در این تفصیلی هست که اگر حقیقة منظور ذکر خدا است ودر بلند گفتن آن قصد مطلب دنیوی کرد عیب ندارد واگر لفظ سبحان الله را اگر گفت اصل قصد او استعمال آن

لفظ

لفظ در این معنی بود که بآن شخص بگوید تأمل کن مثلا یا برو بی شبهه نماز باطل است واگر قصد هر دو معنی را داشت که استعمال لفظ در هر دو کرد باز هم محل اشکال است وهمچنین است کلام در جائی که ماموم با امام حالی می کند که برخیزد یا بنشیند و میگویند بحول الله یا الحمد لله که اگر قصد ایشان استعمال این لفظ است در معنی برخیز یا بنشین نماز باطل است مطلب سیم بدانکه سلام کردن داخل کلام است وتعمد آن مبطل است وهم چنین تحیت مطلقا مثل صبحک الله بالخیر ومساک الله بالخیر ومثل اینها مسئله هرگاه سلام کرد در نماز یا بکسی گفت صبحک الله بالخیر وقصد او محض تعارف وتحیت است بی شبهه مبطل است واگر قصد او محض دعا وخواهش از خداوند است که او را سلامت بدارد یا صبح او را بخیر کرداند عیب ندارد واگر قصد او هم دعا وهم تعارف باشد محل اشکال است مسئله بدانکه جواب تحیت هم داخل کلام است لکن بخصوص در نماز جواب سلام لازم است ودر آن چند مسئله است مسئله لازم است در چهار صیغه از سلام جواب در نماز بمثل آنها سَلامٌ عَلَیْکَ سَلامٌ عَلَیْکُمْ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ پس اگر گفت عَلَیْکَ السَّلامُ صحت مشکل است مسئله هرگاه سلام کننده بلفظ علیک السلام سلام کرد جواب او را سلامٌ علیک بگوید با قصد دعا احتیاطا مسئله هرگاه بر مصلی سلام بکنند بلفظ سلام یا السلام جواب بگوید بلفظ سلامٌ علیک یا سلامٌ علیکم وقصد دعا نماید احتیاطا مسئله هرگاه سلام غلط باشد احوط جواب است بطریق صحیح بقصد دعا مسئله هرگاه جمعی حاضر باشند بعضی در نماز وبعضی فارغ وکسی بیاید وسلام کند اگر بداند نمازگذار که او مقصود سلام کننده نبوده یا شک دارد که قصد او کرده یا نه جواب نگوید واگر بداند که او را هم قصد کرده اگر دیگری از ایشان غیر از او سبقت بجواب کرد او نیز جواب نگوید والا خودش جواب بمثل بگوید مسئله هرگاه یک نفر چند مرتبه متصل

سلام کند بقسمی که در وسط الفاظ جواب ورا نگفته وطول هم نکشیده ظاهر اینست که بیک جواب
اکتفا میشود واگر یک سلام گفت وجواب داد وطول کشید وباز سلام کرد جواب ثانی هم
لازم است واگر مکرر شد سلام یا جواب بنحویکه از متعارف بیرون باشد دیگر جواب واجب
نیست مسئله در جائی که جواب واجب باشد باید فوراً جواب داد پس اگر طول داد که از جواب
تحیت متعارف بیرون رفته بعد جواب گفت نماز باطل میشود مسئله هرگاه در صورت وجوب
جواب نگفت ومشغول شد صحت نماز مشکل است واگر ساکت ماند تا محل جواب گذشت
معصیت نموده وبعد که مشغول میشود صحیح است مسئله اگر طفل ممیز سلام کرد
جوابش واجب است واگر طفل ممیز جواب داد سقوط از مکلفین معلوم نیست مسئله
اگر سلام کننده کر باشد بحیثیتی که جواب محتاج به بلند کردن صدا زیاده از حد باشد
لازم نیست ودر غیر نماز هم اگر محتاج به بلند گفتن خارق عادت باشد وجوبش محل
تامل است مسئله هرگاه شخص در نماز عطسه کند مستحبست که بگوید الحمد لله کما هو
اهله وصلی الله علی محمد وآله یا الحمد لله تنها وهرگاه عطسه کسی دیگر را شنید نیز
مستحبست حمد خدا مسئله جایز است که در نماز تسمیت عاطس نماید یعنی بکسی که
عطسه کرده بگوید یرحمک الله یا یرحمکم الله مطلب سوم تکرار آیه وکلمه از باب
وسواس داخل کلام بیجا است ومبطل نماز است ودر مد زیاد خارج از حد در
حروف مد ومد در غیر حرف مد اشکال است واما هرگاه آیه را فراموش کرده و
تکرار ما قبل بکند که خاطرش بیاید صحت خالی از وجه نیست واما هرگاه کلمه
را یا اعرابش را نمیداند وچند طریق بخواند که بصحیح آن برسد ظاهر عیب ندارد واحوط
سوره دیگر خواندن است ششم گردانیدن کل بدن است از قبله در اثناء نماز
عمداً هر چند قلیل باشد واما گردانیدن صورت پس اگر بجانب پشت سر یا بحد تمام
راست یا چپ قبله باشد آن هم محل اشکال است واما گردانیدن صورت فی الجمله
پس در آن تاملی هست خصوصاً هرگاه در آن حالت مشغول واجبی از نماز باشد یا در حال

تکبیرة الاحرام مسئله هرگاه سهواً کل بدن گردانید محل اشکال است خصوصاً
هرگاه تا حد پشت سر برسد مسئله هرگاه در اثنای نماز کسی از آنجا گذشت واو را
از قبله گردانید ودر آن حالت ساکن ماند وبعد از عود بحالت توجه مشغول شد
ظاهر اینست که عیب ندارد هفتم خنده قهقهه است که مشتمل بر صدا باشد چه
ظاهر شود وچه دهن خود را بگیرد که صدای آن ظاهر نشود واما تبسم ولب خنده
ضرر ندارد هشتم گریه صدادار بجهت امر دنیوی چه در مصیبتی باشد وچه بجهت
مال باشد واما گریه از خوف آخرت عیب ندارد ومحض اشک آمدن از چشم مطلقا
عیب ندارد مسئله گریه بر سید الشهداء ع اگر صدادار باشد در نماز محل اشکال است
نهم شک در رکعات در بعض مقامات که تفصیل آنها بیان خواهد شد دهم
زیادتی جزئی در آن عمداً بقصد جزئیت هرچند مستحب باشد ودر غیر مقام خود
بجا بیاورد یازدهم هر کاری که محو صورت نماز کند هرچند قلیل باشد مثل برجستن
در نماز یا با دهن صدا کردن ومثل اینها که در نزد عرف گفته شود که نماز نمیکند
پس فعل قلیل وکثیر در این خصوص تفاوت ندارند وسکوت طویل که مبطل است
هم از این باب است واما کارهائی که ماحی صورت نیستند لکن موالات یعنی
پی در پی بجا آوردن نماز را بهم میزنند پس بنابر اعتبار این موالات تعمد آنها
مبطل است لکن بخصوص در شریعت در خصوص چند فعل وارد شده که در
نماز واجب هم عیب ندارد وحمل شده اند بر صورتی که محو صورت ورافع موالات
نباشد از آن جمله کشتن مار وعقرب در نماز واز آنها است خم شدن در نماز وعصای
پیره مردی را بدست او دادن واز آنها است برداشتن زن طفل خود را در نماز
ودر بر گرفتن او وشیر دادن او وبر زمین گذاشتن او واز آنها است اشاره بدست
برای کاری واز آنها است خارندن بدن واز آنها است آنکه هرگاه در مقابل
قبله وبر دیوار مسجد چیزی که مکروه طبع است ببیند ودر نماز چند قدم پیش رود

وازا بچیزی مثل چاقو بردارد وازاین مسئله حاصل می شود مسئله که هرگاه
شخص در اثناء نماز است ومعلوم شد که مسجد نجس است نماز صحیح است لکن هرگاه
ان نجاست پیش روی اوست ورفع ان با چاقو ونحو ان ممکن است باین نحو که چند
قدم برود وازاله کند حکم بوجوب ان در اثناء نماز خالی از وجه نیست دوازدهم
خوردن واشامیدن هرچند قلیل باشد وشاید ابطال از باب محو صورت باشد
وظاهر اینست که فرو بردن بقیه غذا که در دهن مانده عیب ندارد واما هرگاه نبات
در دهن بگذارد وکم کم اب شود پس دران تامل هست سیزدهم قلیان وشطب
کشیدن است وظاهر اینست که قلیل وکثیران تفاوت نکند واگر قبل از تکبیر کشیده
وبعد دود ان را بیرون بیاورد ظاهرا عیب ندارد خاتمة بدانکه قطع نماز واجب
حرام است وگاهی قطع نماز واجب می شود وگاهی قطع ان مباح می شود
اما وجوب قطع ان پس در چند صورت است اول اینکه شخص مشغول نماز باشد
وخوفی حاصل شود بر جان او از ماندن انجا یا از ماندن بحالت نماز ووقت
وسعت دارد در اینجا لازم است قطع واگر بر انحالت بماند نماز او باطل است
هرچند ان ضرر براو مترتب نشود دوم انکه خوف بر جان کسی دیگر که محترم است
باشد سوم اینکه حفظ جان کسیکه محترم است موقوف بر قطع نماز باشد مثل
اینکه کسی غرق شد یا در چاه افتاد که شخص مصلی بقطع صلوة میتواند او را خلاص
کند در اینجا قطع نماز لازم واگر مشغول ماند نماز باطل است ودر همه این صورتها
اگر وقت وسعت ندارد از انجا میرود با اشتغال بنماز واکتفا با یماء وانچه ممکن است
می کند واما جاهائی که قطع نماز مباح است پس در صورتی است که خوف تلف مال
داشته باشد یا اینکه کسی را که از او طلب دارد ببیند ومی ترسد که دیگر بدست
او نیاید در این مواضع ماذون است که قطع نماز کند واگر نکرد نماز صحیح است بلکه اگر
مال معتد به باشد باز صحت خالی از اشکال نیست مسئلة مستحبست که در وقت

قطع نماز که جایز شده یا واجب بگوید السلام علیک ایها النبی ورحمة الله و
برکاته مقام نهم در نمازهای مستحبه است وبیان عدد واوقات واحکام انها پس در
اینجا دو مطلب است اول در عدد انها است بدانکه نمازهای مستحب شش صنف
اند اول نوافل یومیه که تابع واجبانند دوم نوافل یومیه که تابع نیستند سوم
نوافل خاصه بی وقت خاص چهارم نوافل که سبب خاص دارند لکن وقت خاص
ندارند پنجم نوافل که وقت خاص دارند ششم نوافل مطلقه صنف اول نوافل
یومیه تابع واجبات یومیه وانها بیست وسه رکعت اند هشت رکعت نافله ظهر
هشت رکعت نافله عصر چهار رکعت نافله مغرب دو رکعت نشسته که یکی حساب است
نافله عشا دو رکعت نافله صبح وبجهة هریک وقت مخصوص واحکام خاصه هست
واما وقت نافله ظهر وعصر پس از برای سه درجه است اول وان اول درجات فضیلت است
اینست که سایه شاخص که تازه بعمل می اید بقدر دو هفت یک شاخص برای ظهر و
چهار هفت یک شاخص بشود برای عصر دوم انکه بقدر چهار رکعت بماند از اینکه سایه
بقدر شاخص شود برای ظهر ودو قدر شاخص بشود برای عصر سوم انکه وقت ان
باقی است تا مقدار وقت ظهر وعصر بماند واحوط همان اول است وبعد از گذشتن
ان بهتر انست که اگر نافله را میکند تاخیر بیندازد از نماز ان وقصد قربت مطلقه
نماید بی تعرض ادا وقضا واما وقت نافله مغرب پس بعد از نماز مغرب است تا زوال
سرخی از جانب مغرب وقول باینکه باقی است تا بقاء وقت مغرب خالی از وجه نیست
لکن افضل در این صورت تاخیر انست از نماز عشا وعدم قصد اداء وقضا واما
نافله عشا پس وقت ان بعد از نماز عشا است هر وقت که بجا بیاورد که صدق بکند
بعد از انجا امده خوبست واگر بخواهد نمازی بعد از عشا بکند وتیره را خاتمه
انها قرار بدهد بهتر است واما نافله صبح پس اول ان طلوع صبح کاذب است تا
بقدر دو رکعت مانده بظهور سرخی طرف مشرق مسئلة نافله صبح را حکم خاصی هست

که جایز است تقدیم آن بر وقت یا نماز شب بلکه میتوان گفت که اگر نماز شب را قبل
از نصف شب کرد آنرا هم میتوان بجا آورد لکن احوط اعاده است بخصوص هرگاه
در وقت متمکن شد مسئلة هرگاه نافله که قبل از نماز قرار شده است بجا نیاورد
و آن نماز را کرد و هنوز وقت نافله برقرار است مثل اینکه نافله ظهر نکرده نماز
ظهر را کرد و هنوز وقت نافله نگذشته آیا جایز است بر نیت ادا بجا آوردن آن
یا اینکه صفت قبل از نماز بودن در آن شرط است و حال که نماز را کرده قضا شده
مسئلة محل اشکال است و احوط اینست که بقصد قربت بجا آورد و متعرض ادا
و قضا نشود مسئلة نافله که بعد از نماز قرار شده مثل نافله مغرب هرگاه
بعد از دخول وقت آن قبل از نماز بجا بیاید در صحت آن تأمل هست اگرچه نافله
در وقت فریضه هم جایز باشد و بر فرض جواز نیت آن ادا است صنف دوم
از نمازهای مستحبه نوافل یومیّه که تابع نماز واجب نیستند و آنها یازده
رکعت اند هشت رکعت نماز شب و دو رکعت شفع و یک رکعت وتر و کلام در
کیفیت و آداب و ادعیه آنها و فضیلت و احکام آنها است اما کیفیت آنها آنست
که نیت میکند نماز شب را در هشت رکعت که هر دو رکعت بیک سلام باشد و نیت نماز
شفع میکند در دو رکعت بعد از اینها و نیت وتر میکند در یک رکعت بعد از این دو
رکعت همین قدر که اقل ارکان و شرائط جا بیاید کافی است پس در هر رکعتی یک
حمد تنها بخواند هم مجزی است و ابدا هرگاه دعائی نخواند هم کافی است بلی از جهت
زیادتی فضیلت و ثواب اینها آداب و ادعیه و سورهای مخصوص بسیار هست
که در تفصیل آنها رسالهای علیحده تالیف شده هر که خواهد رجوع برساله نماز شب
از مرحوم علامه مجلسی یا مفتاح الفلاح شیخ بهائی نماید و یکی از کیفیات با فضیلت
آنها اینست که در دو رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد بخوانند و در
هر رکعتی از شفع سه مرتبه قل هو الله احد بخوانند و در رکعت وتر سه مرتبه قل هو الله

ویکمرتبه

و یکمرتبه سورهٔ فلق و یکمرتبه سورهٔ ناس و کیفیت دیگر که در رکعت اول شفع
قل اعوذ برب الفلق و در دوم قل اعوذ برب الناس و در رکعت وتر قل هو الله احد
و در حدیث است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در این سه رکعت نه سوره میخواند
رکعت اول شفع الهیکم و انا انزلنا و اذا زلزلت رکعت دوم و العصر و نصر و
کوثر رکعت وتر قل یا ایها الکافرون و تبت و قل هو الله و غیر اینها کیفیات خاصه بسیار
و عملها خوبست و در قنوت وتر دعاهای خاصه بسیار هست و اما فضیلت آن
پس زیاده از حد وصف است و مجمل خواص آن اینست که جمیع فواید دنیا و آخرت در آن
جمع است و اکتفا میشود در این بیک حدیث که از حضرت امام جعفر صادق ع است
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که همه آنها در آن بیان شده فرمودند قال رسول الله ص
صلوة اللیل مرضاة الرب و حب الملائکة و سنة الانبیاء و نور المعرفة و اصل الایمان
و راحة الابدان و کراهیة الشیطان و سلاح علی الاعداء و اجابة للدعاء و قبول الاعمال
و برکة فی الرزق و شفیع بین صاحبها و بین ملک الموت و سراج فی قبره و فراش تحت
جنبه و جواب مع منکر و نکیر و مونس و زائر فی قبره الی یوم القیمة فاذا کان یوم القیمة کان
ظلا فوقه و تاجا علی راسه و لباسا علی بدنه و نورا یسعی بین یدیه و سترا بینه و بین
النار و حجة بین یدی الله تعالی و ثقلا فی المیزان و جوازا علی الصراط و مفتاحا للجنة
حاصل این حدیث شریف که بیست و شش خاصیت است جامع منافع دنیا و صفات
مطلوبه آخرت و خلاص از همه عقبات و حصول اسباب نجات و فوز بهشت که منتهای
مطالب است دیگر خواص و ثمرات عمل زیاده از این تصور نمیشود حتی اینکه خانه که در آن
نماز شب میشود نور میدهد برای اهل آسمانها مثل اینکه ستارها نور میدهند برای اهل
زمین و در بعض خصوصیات آن تاثیر طول عمر و توسعه معیشت علاوه بر آنها وارد شده
است و اما مسائل و احکام پس بعض از آنها مشترک است ما بین همه نوافل و بعضی مختص
نماز شب است مسئلة بدانکه جایز است اکتفا کردن ببعض نوافل مثلا هرگاه از نافله

ظهر دو رکعت را بکند بقصد خصوص ثواب همان دو رکعت بجهة احتیاط اوصل می شود و همچنین
از نماز شب دو رکعت شفع را تنها یا وتر را تنها بکند هم خوبست و مراد از کفایت این است
که ثواب امتداد خاص باو میرسد لکن ثواب باقی و ثواب مجموع روی هم رفته از او فوت
شده است مسئلة قضاء این نوافل مستحبست و اگر بسیار باشد که نداند چه قدر است
این قدر قضا بکند که بداند چه قدر اند و اگر قضا نکند عوض از هر دو رکعت یک مد بفقراء
کفاره بدهد که ادراک ثواب آن بشود و اگر این نشود هر چهار رکعت یک مد و اگر این را هم نکند
یک مد بجهة نوافل روز و یک مد بجهة نوافل شب که ادراک ثواب آنها بشود و داخل مضیع
نوافل که مذمت بسیار دارد نشود مسائل مختصه نماز شب مسئلة جایز است مقدم داشتن
نماز شب بر وقت آن بجهة مسافر و بجهة جوانی که بسبب رطوبت دماغ خوف بیدار
نشدن دارد و هم چنین پیر که عجز از آن در آن وقت دارد بلکه هر کس که خوف سرما یا احتلام
یا عدم تمکن از بابت دیگر دارد تقدیم میکند در اول شب و نیت آن اینست که نماز شب
را تعجیلاً بجا می آورم و نیت ادا نکند مسئلة قضای نماز شب افضل از تعجیل است
مسئلة وقت نماز از نصف شب است و سحر افضل است و اقرب بصبح افضل است و سحر
ثلث آخر شب است یا سدس آخر آن مسئلة هر گاه تقدیم نمود نماز شب را بجهة عذر
و در وقت آن متمکن شد دیگر اعاده نکند اگر چه خالی از وجه نیست که گفته شود که آن
نماز تعجیلی بود که ثواب آن حاصل شد حال هم اگر نماز شب ادائی کرد ثواب دیگر برای
او حاصل می شود مسئلة هر گاه شخص بیدار شد وقت طلوع فجر باید همان نافله صبح
و نماز صبح را بکند و دیگر مشغول بنماز شب نشود و اگر بیدار شد وقتیکه سه رکعت
بیشتر نمانده نماز شفع و وتر بکند و اگر یک رکعت مانده نماز وتر را تنها بجا بیاورد
مسئلة هر گاه بخیال وسعت مشغول نماز شب شد بعد معلوم شد که وقت
وسعت ندارد اگر چهار رکعت را نموده باقی آنرا تمام کند هر چند صبح بشود لکن
مخففاً بهمان حمد تنها اکتفا نماید و اگر چهار رکعت نکرده همان را که در دست دارد تمام

کند

کند و مشغول نافله صبح یا نماز صبح شود و از بعض روایات استفاده می شود
که دو رکعت را که بجا آورده شفع قرار بدهد و یک رکعت وتر بکند و بعد مشغول
نافله صبح یا نماز صبح شود مسئلة هر گاه برخواست و شک دارد چه قدر وقت
هست مشغول نماز شب بشود و هر گاه طلوع فجر شد همان ملاحظه که گفته
شد نماید مسئلة هر گاه مظنه دارد که وقت وسعت ندارد نماز شفع و وتر را
بجا آورد یا وتر را تنها و نافله صبح را در بعض روایات است که خداوند عالم ثواب
همه نماز شب را باو عطا میفرماید و در اینجا دو مسئله اند که عکس همدیگرند اول
مسئله گذشته که هر گاه نماز شب کرد و معلوم شد که وقت تنگ است نماز شب را
شفع قرار دهد دوم اینکه هر گاه بخیال تنگی وقت شفع و وتر بجا آورد بعد
معلوم شود که وقت وسعت دارد آنها را نماز شب قرار بدهد و بر رکعت وتر
رکعتی بیفزاید و بعد از آن نماز شفع و وتری ثانیاً بعمل آورد صنف سوم از نمازهای
مستحبه نمازهائی که در همه وقت میتوان بجا آورد و سبب خاصی ندارند و آنها
بسیار اند افضل از همه نمازی است که حضرت پیغمبر صلعم بجعفر طیار تعلیم نموده و مشهور است
بنماز جعفر و آنرا صلوة حبوه و صلوة تسبیح هم میگویند و بعد از نوافل یومیه نمازی
بفضیلت آن نمیرسد و در صحت سند و یقینی بودن آن مثل ندارد و بجهت
مطالب دنیویه و آمرزش گناهان تأثیری عظیم دارد و کیفیت آن چهار رکعت است
بدو سلام در رکعت اول بعد از حمد سوره اذا زلزلت و در دوم و العادیات و در سیم
اذا جاء نصر الله و در چهارم قل هو الله و بعد از قرائت در هر رکعتی پانزده مرتبه سبحان الله
و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و در رکوع ده مرتبه و بعد از سر برداشتن از آن
ده مرتبه و در سجود اول ده مرتبه و در سر برداشتن از آن ده مرتبه و در سجود ثانی
ده مرتبه و در سر برداشتن از آن ده مرتبه که مجموع تسبیحات در چهار رکعت سیصد مرتبه
می شوند و دعائی در سجده آخر وارد است و بعد از نماز نیز دعاهای خاصه دارد لکن

هیچیک شرط صحت عمل نیستند بلکه مستحب در مستحب اند و بدانکه بجهة نماز جعفر طیار
مسائل خاصه هست مسئله اولی هرگاه سورهای مخصوصه را نداند هر رکعتهای آنرا
بقل هو الله احد میتواند بجا بیاورد بلکه میتوان گفت که مطلقا میشود بقل هو الله احد
بجا بیاورد مسئله دویم هرگاه کسی تعجیل دارد بجهة شغلی این نماز را خالی از تسبیحات
در محل قرار بعمل بیاورد و بعد که میرود در راه سیصد مرتبه تسبیحات را بگوید مسئله
سیوم هرگاه در حالی از حالات تسبیحات را فراموش کرد و در حالت دیگر بخاطرش آمد در آن
حالت که بخاطرش آمده تسبیحات حالت گذشته را هم بگوید و اگر در حالت دویم هم فراموش
کرد باز هم در آنحالت که بخاطرش آمد تسبیحات حالت گذشته و خود آنحالت را اگر در آن نشست
بگوید مسئله چهارم هرگاه دو رکعت کرد بعد از آن شغلی حاصل بشود برود پی آن شغل
و بعد از آن دو رکعت دیگر را بکند عیب ندارد مسئله پنجم هرگاه نماز شب و یا نافله
دیگر را بکیفیت نماز جعفر بجا بیاورد و نیت هر دو بکند ادراک هر دو فضیلت نموده
و بعضی گفته اند که نماز قضای واجب را بلکه ادائی را هم میتوان باین کیفیت کرد لکن
بنابرین باید همان نیت نماز واجب تنها کند لکن از آیا باین کیفیت بجهة ادراک ثواب
بکند و اصل آن خالی از اشکال نیست صنف چهارم نمازهائی که سبب خاص دارند
لکن وقت ندارند و آنها بسیارند از آنجمله است نماز زیارت و نماز قضاء حاجات و کشف
مهمات و از جمله آنها نماز استسقا است و اکتفا میشود در این رساله بیک نماز از نمازهای
قضاء حوائج که مکرر بتجربه رسیده و آن نمازیست که بسند معتبر در کتاب من لا یحضره الفقیه
روایت شده که حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند بعبد الله قصیر که هرگاه در شدتی
گرفتار شدی متوسل بشو بحضرت پیغمبر ص و دو رکعت نماز هدیه بجهة آنحضرت بکن عرض کردم
بچه کیفیت باید باشد حضرت فرمودند غسل بکن و دو رکعت نماز مثل نماز صبح بجا بیاور
بعد از سلام بگو اَللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلامُ وَمِنْكَ السَّلامُ وَاِلَيْكَ يَرْجِعُ السَّلامُ اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَلِّغْ رُوحَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ مِنّي السَّلامَ وَالسَّلامُ عَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ

وبرکاته

وَبَرَكاتُهُ اَللّٰهُمَّ اِنَّ هاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنّي اِلىٰ رَسُولِكَ فَاَثِبْني عَلَيْهِما ما اَمَّلْتُ وَ
رَجَوْتُ مِنْكَ وَفي رَسُولِكَ يا وَلِيَّ الْمُؤْمِنينَ بعد بسجده میروی و چهل مرتبه میگوئی
يا حَيُّ يا قَيُّومُ يا حَيّاً لا يَمُوتُ يا حَيُّ لا اِلٰهَ اِلّا اَنْتَ يا ذَا الْجَلالِ وَالْاِكْرامِ
يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ بعد طرف راست روی خود را بر زمین میگذاری و همان را چهل مرتبه
میگوئی بعد طرف چپ روی خود را بر زمین میگذاری و همان را چهل مرتبه میگوئی
بعد سر بر میداری و دستهای خود را بلند میکنی بقدری که بلند میشوند و همان را چهل
مرتبه بگو بعد دستها را مایل روی مقابل کردن خود و با انگشت شهادت تضرع میکنی
یعنی از این طرف و آن طرف و بالا و پایین میکنی و همان را چهل مرتبه میگوئی بعد از آن محاسن
خود را بدست چپ میگیری و گریه میکنی یا خود را بگریه وا میداری و میگوئی یا مُحَمَّدُ
يا رَسُولَ اللّٰهِ اَشْكُو اِلَى اللّٰهِ وَاِلَيْكَ حاجَتي وَاَشْكُو اِلىٰ اَهْلِ بَيْتِكَ الرّاشِدينَ
حاجَتي وَبِكُمْ اَتَوَجَّهُ اِلَى اللّٰهِ في حاجَتي پس سجده کن و بگو یا اَللّٰهُ یا اَللّٰهُ تا نفس منقطع
شود بعد بگو اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و حاجت خود را بطلب پس حضرت فرمودند
که هر کس چنین کند من ضامنم از جانب خداوند عالم که در همان ساعت تقدیر قضاء حاجت و
بر آوردن مطلب او شود صنف پنجم نمازهائی که وقت خاص دارند مثل نمازهای ماه
رجب و شعبان و ماه رمضان و آنها بسیارند خصوصا در ماههای متبرکه و تفصیل آنها در
کتب اعمال السنه مثل زاد المعاد و غیر آن مسطور است صنف ششم نمازهائی که نه تابع
یومیه اند و نه یومیه اند و نه وقت خاص دارند و نه سبب خاص و نه اسم خاص دارند و آنها
را نوافل مبتدئه میگویند و نافله مطلقه میگویند و بیان آنها اینست که در مجموع اوقات روز
و شب در هر مقدار از زمان که بقدر ادای دو رکعت نماز باشد دو رکعت نماز مستحب است
بقصد ندب قربة الی الله و در جائی که بگویند نماز واجب عدول بنافله شود این نافله است
و از احکام این نافله اینست که در پنج وقت مکروه هست مقارن غروب آفتاب و مقارن
طلوع آن و مقارن وسط السما بودن آن که بعد از آن بلا فاصله زوال است و بعد از نماز صبح

بلا فاصله و بعد از نماز عصر بلا فاصله و باقی نوافل مکروه نیستند و اتمام آنچه شروع کرده
هم مکروه نیست و معنی کراهت اینست که ثواب آنها کمی شود والا در هر حال ثوابی دارند
مطلب سیم در احکام خاصه نمازهای مستحبه است و آنها از سی حکم متجاوز اند اول آنکه
بی سوره هم صحیح است مگر آنکه اصل خصوصیت او در سوره خاصه باشد مثل نماز شب
عید فطر دویم آنکه دو سوره یا بیشتر در یک رکعت در آن عیب ندارد سیم آنکه قدری
از سوره در آن خواندن عیب ندارد چهارم آنکه قیام شرط آن نیست پس در حالت اختیار
نشسته هم میتوان بکند مسئله هرگاه بخواهد ثواب نماز ایستاده را ادراک کند تضعیف کند
یعنی هر دو رکعت نشسته را یک ایستاده حساب کند مسئله از الطاف خداوند اینست
که هرگاه نماز مستحب را در حال اختیار نشسته کند و برای رکوع برخیزد ثواب نماز ایستاده
برای او ثابت می شود پنجم بعضی گفته اند که در حالت اختیار خوابیده بر پهلو یا بر قفا
هم میتواند نافله کند که بجهت رکوع و سجود ایما کند و این خالی از وجه نیست لکن خالی از
اشکال هم نیست ششم عدول از هر سوره بسوره دیگر در نافله جایز است هفتم
بعض سوره در نافله هم کفایت میکند و اگر بسم الله تنها باشد بقصد سوره معینه
هم خوبست هشتم زیادتی رکن در نافله ظاهر اینست که باطل نکند نهم نقص رکن را
سهوا بعضی هم گفته اند که باطل نمیکند دهم با وجود امکان هم استقرار شرط نیست
پس در حالت راه رفتن میتواند نماز مستحب کند هر چند بدو بدن باشد و استقبال
قبله در اینحالت شرط نیست و رکوع و سجود بایماء است بسر یا بچشم یازدهم در حالت
سواری نماز مستحب میتواند کرد هر چند پیاده شدن ممکن باشد دوازدهم هیچ
شکی در آن مبطل نیست و مخیر است ما بین بنا بر اقل و اکثر کی که اصح باشد و اولی
افضل است سیزدهم سجده سهو در مقام خود در نماز مستحبی ضرور نیست چهاردهم
نماز احتیاط در آن نیست پانزدهم قضای اجزاء فراموش شده که در نماز واجب لازم
است در نافله نیست شانزدهم در حالت اختیار در کشتی میتوان بجا آورد هفدهم در میان

خانه کعبه و پشت بام آن جا آوردن کراهت ندارد هجدهم جماعت در آن مشروع نیست
مگر در نماز استسقاء نوزدهم قطع نماز مستحبی جایز است لکن فی الجمله احتیاطی دارد
مگر در بعض مقامات که قطع آن مستحب است بجهة ادراک نماز جماعت و در مقام خود بیان
خواهد شد انشاء الله تعالی بیستم بعضی از علماء فرموده اند که در نماز مستحبی اگر
موی سر زن مستور نباشد عیب ندارد بیست و یکم صحت نماز مستحبی را با دخول
وقت نماز واجب محل اشکال است مگر نوافل یومیه و بعضی مقامات مخصوصه که
دلیل خاص دارد مثل نماز غفیله و مثل عمل ام داود در ماه رجب بیست و دویم
نماز مستحبی بجهة کسیکه نماز قضا بذمه او هست محل اشکال است لکن اقوی اینست
که هرگاه مشغول نماز قضا هم هست و تضییع آن نکرده هم عیب ندارد بیست و سیم
بعضی حکم کرده اند که نماز مستحبی در مکان مغصوب حرام است لکن باطل نیست و این
حکم محل شبهه است بیست و چهارم نماز مستحبی در خانه بهتر است از مسجد مگر نمازی
که مخصوص مسجد است بیست و پنجم بعضی گفته اند در حال قرار هم قبله شرط نماز
مستحب نیست هر طرف خوبست بیست و ششم هرگاه شخص در نماز مستحبی باشد و
پدر یا مادر او را صدا بزنند مستحبست که جواب ایشان را بگوید هر چند نماز او
باطل میشود بیست و هفتم اینکه هر نماز مستحبی و هر مستحبی در صورت منع پدر یا
مادر یا آقا نسبت بغلام و کنیز باطل است لکن اگر منع ننموده و شک دارد که راضی
است یا نه صحیح است مگر در وقتی که اشتغال بآن با خدمت آقا منافات داشته باشد
بیست و هشتم در نماز مستحبی و هر مستحبی اجتهاد تقلید خاص ضرور نیست بلکه از
هر کتاب معتبری و قول هر عالمی میتوان اخذ نمود و تفصیل کلام در مقدمه بیان
شده است بیست و نهم در بعض نوافل فعل منافی مبطل نیست مثل نماز وتر
برای کسی که میخواهد روزه بگیرد و وقت تنگ است و آب پیش روی او هست که راه
برود و آب بخورد و نماز خود را تمام کند سی ام بعضی گفته اند که اگر نماز مستحبی را بر خود

واجب کرد ثواب واجب که بحسب قاعده زیاده بر مستحب است بران مترتب می‌شود و
در این حکم و کلی بودن آن قاعده تأمل هست سیم آنکه در مستحبات نیابت از احیا
و اموات جایز است مگر در نمازهای مستحبه که نیابت از احیاء مشروع نیست مگر نماز
که جزء زیارت و حج و عمره باشد که بخصوص وارد شده و شاید که اعمال دیگر که نماز
جزء آنها است مثل عمل استفتاح هم جایز باشد و خالی از شبهه نیست پس در استحباب
ذات الرقاع عنوان نیابت محل اشکال است سیم دویم هرگاه کسی که نماز قضا دارد
نماز مستحبی را بر خود واجب نمود از اشکال خلاص می‌شود مقام دهم در بیان شکیات
و سهویات نماز که آنها را مسائل خلل می‌نامند و در این مقدمه ایست و چند فصل
اما مقدمه بدانکه خلل عبارت است از تغییر و زیاده و نقصی که در نماز واقع شود
و وقوع خلل یا از روی عمد است یا سهو یا از جهت شک است و از شارع هر یک را
احکام چند مقرر شده و لازم است بر مکلف معرفت آنها تا آنکه هرگاه در نماز اتفاق
افتد تکلیف خود را بداند و ترک یاد گرفتن آنها معصیت است و علاوه بر این بعض
از محققین اصحاب رضوان الله علیهم حکم فرموده‌اند ببطلان نماز کسی که آنها را نمی
داند و هرچند که در نماز از جهت او اتفاق نشوند و ظاهر اینست که تحقق عصیان که
مذکور شد و احتمال بطلان بسبب ترک تعلم نسبت بمسائل عامة البلوی باشد
یعنی مسائلی که بسیار اتفاق می‌شوند مثل مسائل سهو و بعضی از مسائل شک نه
فروع نادره خفیه و مسائل قلیلة الوقوع پس هرگاه مسائل قلیلة الوقوع را
نداسته باشد از این باب اشکالی در نماز او نیست فصل اول در خلل عمدیست
و بدانکه خلل عمدی یا بنقص است یا زیاده و نقص یا نسبت بجزء است یا شرط
یا کیفیت و هر یک از اینها یا در واجب است یا در مستحب پس در اینجا چند مسئله
است مسئله اول هرگاه عمداً ترک نمود شرطی یا جزئی از اجزاء واجبه را و هرچند که
یک حرف باشد بترک آن یا تبدیل آن بغیر یا تغییر اعراب یا ترک تشدید باشد و همین طریق

نماز را

نماز را تمام کرد نماز باطل است بی‌شبهه و همچنین هرگاه بسبب جهل بمسئله یا عدم
تعلم قراءة و ذکر باشد چه معذور و چه غیر معذور و نماز او باطل است باین کیفیت چونکه
شارع از برای نماز کسی که حمد و سوره را هنوز یاد نگرفته طریق دیگر قرار داده در
ضیق وقت که تکریر بکند بقدر آنها از آن چه میداند از خود حمد یا از آنچه میداند
از قرآن بتفصیلی که سابقا گفته شده است مسئلهٔ ثانیه هرگاه ترک نمود کیفیتی از
کیفیات قراءت یا ذکر را مثل موالات را یا جهر و اخفات را هرچند که در یک کلمه
باشد و نماز را بهمین طریق تمام کرد باطل است و مراد از موالات اتصال مابین آیات
و کلمات و حروف است بحیثیتی که از صورة آیه و کلمه بیفتند پس گاه در اثنای آیه
مابین کلمات یا در اثنای کلمه مابین حروف فاصله اتفاق شد بحیثیتی که نظم آیه
یا کلمه پاشیده شد و از صورة افتاد اکتفا بآن نمیتوان نمود و فاصله بر چهار قسم است
سکوت و سعال یعنی سرفه و تکلم بغیر و لکنت زبان و حکم در اینها اینست که میگوئیم
هرگاه یکی از اینها مابین حروف یک کلمه اتفاق بشود چه عمداً و چه سهواً چه اختیاراً
و چه اضطراراً چه قلیل آنها و چه کثیر آنها دیگر اتمام آن کلمه فایده ندارد پس هرگاه آن را
اتمام نموده و اقتصار بر آن کرده نماز باطل است بسبب ترک کلمه تعمداً بلکه حکم
او اینست که هرگاه فاصله اتفاق شود بدون تعمد پس هرگاه کلمه متصل بسابق بود
اعم از اینکه بر کلمهٔ سابق آن وقف کرده باشد یا اینکه ابتداء کلام باشد و در این صورت
خود کلمه را اعاده نماید و اصلا اشکالی ندارد و هرگاه بطریق اتصال بسابق خوانده
شده پس در این تفصیلی هست باین نحو که هرگاه ابتداء این کلمه همزهٔ وصل باشد پس اعادهٔ
آن بتنهائی مشکل است بلکه باید اعادهٔ کلمهٔ سابقه آنرا نیز کرد مثل اینکه مابین
حروف الله در بسم الله چنین اتفاق شد پس باید که از سر بگیرد و باعادهٔ الله تنها
درست نمیشود و هرگاه سابقهٔ آن کلمهٔ سابق نیز مبتدا بهمزهٔ وصل باشد باید کلمهٔ
سابقه بر آن سابقه را نیز اعاده نموده مثلاً هرگاه در حروف کلمه المستقیم فصلی

باعاده خودش تنها یا با کلمه الصراط اکتفا مشکل است بلکه باید از اهدنا تا اعاده نماید
احتیاطاً و هرگاه ابتدای کلمه همزه وصل نباشد پس هرگاه فصل قلیل باشد و طول نکشیده
باشد خود آن کلمه تنها اعاده بکند والا خود با ما قبل آن را باید اعاده کند خصوصاً
در بعض مواضع که ربط کلی ما بین دو کلمه هست مثل مضاف و مضاف الیه و موصوف
و صفت اینها همه در صورتی است که بهم زدن موالات کلمات و حروف از روی
عمد و اختیار نباشد و هرگاه بطریق تعمد باشد صحت محل اشکال است و احوط اتمام
نماز است بعد از اعمال طریقه مزبوره و بعد اعاده کردن آن تسهیل مسئله هرگاه
تشخیص این کیفیات که گفته شد بر شخص مشکل باشد همینکه در یک کلمه یا ما بین دو کلمه
فاصله شد آن را اتمام نموده و ثانیاً بقصد قربت مطلقه آن را از سر گیرد مسئله
ثالثه بدانکه از جمله کیفیات معتبره که اخلال بآنها عمداً موجب بطلان است
جهر و اخفات است بلی فرقی ما بین مسئله جهر و اخفات و غیر آن از واجبات هست که
در جهر و اخفات جاهل مسئله معذور است باین معنی که هرگاه کسی بسبب جهل
بمسئله در نمازهای خود ملاحظه جهر و اخفات نکرد نماز او باطل نمیشود بلکه
جمعی از علماء حکم فرموده اند که هرگاه اصل لزوم جهر و اخفات را فهمیده و تقصیر در
تشخیص کرده نیز عیبی ندارد لکن صحت در این صورت در نظر قدری مشکل است
و هرگاه کسی جاهل مسئله باشد در خصوص اخفات لازمه در نماز جماعت پس
معذوریه محل تامل و اشکال است هرچند اقوی معذوریت است لکن احوط
خلاف این است مسئله رابعه گاهی در جهر یک حرف یا دو حرف خصوصاً در آخر
آیه بطریق اخفات ادا میشود و گاهی بعکس اتفاق میشود ضرر ندارد مسئله
خامسه سابقاً گفته شد که لازم است بر مکلف که در حین بسمله قصد سوره
معینه بکند و بسم الله بقصد آن بگوید پس هرگاه بسم الله را گفت بی قصد سوره معینه
بعد یکی از سوره‌ها را خواند یا بقصد سوره دیگر بسم الله کرد و سوره دیگر خواند

نخواهد

نخواهد بود و هرگاه عادة او جاری شده باشد بخواندن سوره معینه ظاهر اینست
که در تعیین کافی باشد بلی اگر بقصد غیر عادی بسم الله گفت و غفلة عادی را بخواند
کفایت مشکل است مسئله ششم هرگاه بر زبان او بسم الله و سوره بعد از آن جاری
شد بی اینکه از اول قصد آن سوره را داشته باشد عیب ندارد و این غیر از آن مسئله
است که بسم الله گفت بی قصد سوره معینه بعد سوره را خواند لهذا بکر مشتبه نشوند
فصل دویم در احکام نقص شرائط سهواً و در آن چند مطلب است مطلب اول
در اخلال بطهارت از حدث است و در آن چند مسئله است مسئله اولی بدانکه
نقص نسبت بشرط طهارت از حدث سهواً نیز مستلزم بطلان نماز و موجب قضا و
اعاده است پس هرگاه شخص جنابت را فراموش کرد و بعد از مدتی بخاطر او بیاید مجموع
نمازهای او در این مدت محکوم ببطلان خواهند بود بلی هرگاه غسل از جنابت دیگر
بعد از آن کرده باشد هرچند که آن جنابت اولی ملحوظ نباشد پس عبادات بین الجنابتین
تنها محتاج بقضا و اعاده اند مسئله ثانیه در مقدمه رساله گفته شد که هرگاه شخص
در حال نابالغی جنب شده باشد بطریق مشروع یا غیر مشروع لازم است بر او غسل جنابت
در اول ایام بلوغ پس هرگاه فراموش کرد یا جهلاً ترک نمود عبادات او باطل اند تا آن
وقتیکه جنابتی دیگر از او متحقق شده باشد و غسل آن را نموده باشد پس قضا میکند
عبادات بین البلوغ و الغسل را مسئله ثالثه هرگاه در حین عدم بلوغ جنب شده باشد
و غسل کرده باشد در آن حال آیا چنین غسلی کفایت میکند یا لازم است غسل وقت
البلوغ مسئله محل خلاف است و حکم بصحت آن غسل که در ایام نابالغ بودن اتفاق شده
و ارتفاع حدث بآن مشکل است و احتیاط شدید در این است که اول بلوغ اعاده غسل
نماید مسئله رابعه هرگاه اصل جنابت یا حدث اصغر معلوم مکلف نشده باشد
و عبادات را بجا آورده باشد ظاهر نیز حکم ببطلان و لزوم اعاده و قضا است مثلاً هرگاه
شخصی در لباس مختص یا فرش مختص بخود منی دید یقیناً از برای او حاصل شد که این

از احتلامی است که مشخص بر او نشده و غسل از جهت ان نکرده در ان صورت بی شبهه
غسل لازم است کلامیکه هست در این است که چه قدر از نمازهای خود را باید
اعاده و قضا کند ظاهر اینست که لازم است بر او که قضا کند نمازهائی که بعد از خواب
باشند که احتمال تاخیر احتلام از ان نمیرود هرچند که احتمال تقدیم باشد ولکن احوط
اینست که قضا کند انچه را که احتمال سبق احتلام بر انها هست تا زمان وقوع غسل
توضیح این بمثال که هرگاه شخصی روز شنبه بعد از نمازهای یومیه در لباس خود
چیزی دید که یقین کرد که منی است و معلوم او شد که محتلم شده و مشعور به او نشد
لکن احتمال میدهد که از همان خواب شب اولی باشد که در ان لباس خوابیده یا
پس میگوئیم که قدر واجب بر او بعد از غسل قضاء همان نماز روز شنبه است با این
که قرار میدهد که دیشب بوده که همان نماز صبح را قضا و ظهر و عصر را اعاده
میکند ولکن احوط اینست که نمازهائی که در ان لباس کرده بعد از خواب اولی در ان
قضا کند بسبب احتمال احتلام در همان شب اول این هم که مذکور شد در صورت
که یقین کند که این منی از ان احتلامی است که غسل ان را نکرده و اما هرگاه میداند
که سابقا یک وقتی محتلم شده و غسل کرده حال نمیداند که این منی از ان احتلام
یا از احتلام دیگر است که مشعور به او نشده و غسل ان را نکرده در این صورت اقوی
اینست که غسل بر او لازم نیست و احوط غسل است و قضا بنحو مذکور مسئله خامسه
هرگاه معلوم شود تحقق سبب دیگر از اسباب وجوب غسل غیر از جنابت حکم ان نیز مثل
جنابتست در ان چه گفته شد لکن هرگاه غسل جنابت نموده باشد اقوی اینست
که باعث سقوط حکم ان سبب دیگر نیز میشود و هرچند که در وقت نیت منظور
نباشد و طریق احتیاط واضح است مسئله سادسه هرگاه معلوم شود حصول
نقص در وضو یا غسل بسبب فقد شرطی از شروط مثل نجاست اب یا اضافه ان یا
جزئی از اجزاء مثل نسیان عضوی یا وجود مانع وصول اب بر عضوی ولو قلیلا پس حکم

ان مثل حکم عدم وضو و غسل است بالمره بلی هرگاه معلوم شود غصبیت و فقد
شرط اباحه در اب یا مکان با جهل بانها حین الوضوء ضرری ندارد همچنانکه در
کتاب طهارت مذکور شد مطلب دویم در بیان نقص طهارت از نجاست و حکم
ان اینست که ترک شستن نجاست غیر معفو در نماز عمدا یا جهلا بالمسئله باعث بطلان
است همچنانکه گذشت و نسیانا موجب اعاده و قضا است علی الاقوی و جهلا عیبی
ندارد یعنی هرگاه ندانسته اصل تحقق نجاست را و بعد از نماز معلوم او شد نماز
و صحیح است و اما هرگاه در اثناء نماز مشخص شد پس لازم است بر او فورا انداختن ان
را و اتمام نماز و هرگاه ممکن نباشد یا محتاج بفعل کثیر باشد و وقت وسعت داشته
باشد نماز را برهم میزند و بعد از تطهیر استیناف مینماید و هرگاه مضیق باشد بهمان
طریق نماز را تمام میکند و همچنین است حکم هرگاه در اثناء نماز نجاست عارض شد
مثل اینکه خون از بینی او بیرون امد و بقدر درهم یا بیشتر لباس یا ظاهر بدن را
آلوده کرد مطلب سوم در ترک ستر عورت است بدانکه در مقدمات نماز مذکور شد
که از جمله شرایط نماز ستر عورت است نه از بابت وجود ناظر بلکه خود ستر عورت
شرط است و هرچند که در مکانی باشد که کسی او را نبیند و مراد بعورت که لازم
است ستر ان نسبت بمرد قبل و دبر است و نسبت بزن مجموع بدن و سر و موی او
است الا صورت و کفین از بند دست و ظاهر قدمین بلکه باطن قدمین علی اشکال
پس هرگاه ترک نمود ستر مذکورات را عامدا عالما یا جاهلا بالمسئله نماز باطل است
و هرچند که یک موی سر باشد نسبت بزنان و هرگاه فراموش نمود باز اقوی بطلان است
و اما هرگاه علم بانکشاف نداشت پس ظاهر صحت نماز است مثلا هرگاه زنی در حال
شروع بنماز ملاحظه ستر لازم را نموده بعد مشخص شد که از موی سر او چیزی بیرون
بوده نماز او صحیح است و اما هرگاه در اثنای نماز معلوم شد انکشاف یا اینکه
منکشف شد در اثنا بی اختیار بسبب باد شدید و نحوان که لباس را دور کرد پس

لازم است فوراً ستر نمودن آن بی اینکه مشغول بچیزی از نماز نشود و اتمام نماز بعد از
ستر و احوط اعاده است بعد از آن و اما اگر ممکن نباشد ستر در اثناء نماز یا موقوف
بر فعل کثیر باشد نماز را بر هم میزند و بعد از ستر استیناف مینماید در صورت سعهٔ وقت
و اما در صورت ضیق پس در آن تفصیلی هست باین طریق که هرگاه منکشف شد
اصل عورت یعنی قبل و دبر در این صورت اتمام نماز می کند ایستاده هرگاه ایمن
از ناظر باشد و نشسته هرگاه ایمن از ناظری نباشد و در هر دو صورت بعوض رکوع
و سجود ایما میکند باین نحو که قدری سر خود را سمت پایین میکند به نیت رکوع و ذکر
میخواند بعد سر بالا میکند و سمع الله لمن حمده را می گوید بعد سر را پایین می کند یکی
پایین تر از اول بقصد سجود اول و ذکر میخواند بعد سر را بالا می کند و ثانیا همین نحو
سجود ثانیه را بعمل می آورد و این حکم نیز ثابت است از برای کسی که از اصل برهنه باشد
و اصلا ساتری از جهت او نباشد نماز او باین نحو است لکن احتیاط شدید اینست
که در صورت امن از نظر کننده نماز کند ایستاده برکوع و سجود متعارف و بعد اعاده
کند از ایستاده بایماء و اما هرگاه منکشف غیر قبل و دبر باشد مثل ستر اینجز در
خصوص زن ستر او لازم است در این جا در صورت مفروضه نماز را تمام می کند نمودن
بطریق متعارف و قضائی برای نیست و احتیاط مستحسن است مطلب چهارم در اخلال
و نقص رسیدن بشرائط ساتر و لباس است و در این مقدمه ایست و چند مسئله اما
مقدمه بدانکه در مبحث لباس مصلی مذکور شده که لباس در حین نماز شش شرط
باید در او باشد اول طهارت آن مگر نسبت ببعض اشیاء که معفو شده دوم
اباحه یعنی حرام نبودن حتی در زر بسمانی که رخت با آن دوخته شده علی الاظهر سوم
مذکیه هرگاه از پوست باشد پس نماز در میته باطل است حتی یک تسمه آن علی الاحوط
چهارم ماکول اللحم بودن هرگاه اجزاء حیوانی باشد پس نماز در لباسی که اجزاء
حیوان حرام گوشت باشد باطل است هر چند که بسبب تذکیه طاهر باشد حتی

مثل بند شمشیر و چرمهای کیسه کمر که از پوست شیر باشند حتی در یک موئی از غیر ماکول ب
دهن و کره بر روی رخت باشد علی الاقوی و این چهار مشترکند ما بین مرد و زن پنجم حریر خالص
نبودن مگر نسبت ببعض اشیاء و بعض حالات که مجوز است مثل ما لایتم به الصلوة
بر بعض اقوال ششم طلا نبودن حتی مثل انگشتر و زر بافت علی الاصح و این دو مخصوص مردان
میباشد و حکم ترک این شروط عالما عامدا یا جاهلا بالحکم معلوم است و در حکم
باقی اقسام ترک کردن اینها ذکر می کنم شش مسئله مسئلهٔ اولی در خلل نسبت بطهارت
لباس و حکم آن تفصیلا گفته شد مسئلهٔ ثانیه در خلل نسبت باباحه لباس پس میگوییم
هرگاه عالم بغصبیت نباشد یا یقین که خیال میکرد که این لباس ملک خودش میباشد
یا اینکه میدانست که مال غیر است و یقین داشت برضای مالک و بعد از نماز خلاف
آن معلوم شد نماز صحیح است و هرگاه میدانست و فراموش کرده بود اقوی نیز صحت است
و احوط اعاده است مسئلهٔ ثالثه در خلل نسبت بتذکیه که شرط است در لباس
هرگاه از جلود باشد بدانکه هرگاه بعد از نماز معلوم شد میته بودن پس هرگاه از تحت
تصرف مسلمان بدست او افتاده باشد حکم بصحت خالی از قوة نیست و لکن احتیاط
شدید در اعاده است و هرگاه از مسلم نباشد نماز در آن باطل است و هر چند که میته
بودن معلوم نشود و هرگاه نسیانا نماز کرد ظاهر حکم ببطلان است مسئلهٔ رابعه در خلل
نسبت بماکول اللحم بودن و حکم در این بطلان است چه عمدا و چه جهلا و چه نسیانا
مگر در خز که استثنا شده مسئلهٔ خامسه در خلل نسبت بغیر حریر و غیر طلا بودن
یعنی هرگاه بعد معلوم شد که لباس او حریر یا طلا باف بوده و حکم در این نیز بطلان است
هرگاه نماز در آنها کرده هر چند که از اول ندانسته یا فراموش کرده باشد مسئلهٔ سادسه
هرگاه منحصر باشد بیکی از این شش قسم پس نماز می کند برهنه بطریقی که گفته شد و اما
هرگاه ممکن نباشد برهنه نماز کردن و مضطر باشد بپوشیدن یکی از اینها پس هرگاه
امر دائر شود ما بین لباس غصبی با هر یک از این پنج قسم دیگر اینها مقدمند بر مغصوب پس

نجس بر غصبی مقدم است و جلد میته بر غصبی مقدم است و جلد غیر ماکول اللحم بر غصبی
مقدم است و حریر و لباس طلا بر غصبی مقدم اند و اما در صورت انحصار و خوف
تلف پس جایز است پوشیدن مغصوب با ضمان اجرت و هرگاه امر دائر شود ما بین چیزی که
در غیر نماز هم حرام است مثل حریر و ذهب و چیزی که در نماز تنها نباید پوشید مثل
غیر ماکول اللحم اولی اختیار ثانی است و هرگاه امر دائر شود ما بین رخت متنجس و میته
پس در اینجا متنجس مقدم است و هرگاه امر ما بین متنجس و جلد غیر ماکول اللحم پاک دائر
شود بعید نیست که نیز نجس مقدم باشد و احوط دو نماز است و هرگاه امر ما بین میته
و مذکی از غیر ماکول اللحم دائر شود غیر ماکول اللحم مقدم است مطلب پنجم در اخلال
بشرائط مکان است و در این مقدمه است و چند مسئله اما مقدمه بدانکه شرط
مطلق مکان مصلی دو چیز است اول استقرار دوم اباحه است و بعضی عدم
تساوی و تاخر از زن نماز گذارنده در صورت عدم حائل و عدم فاصله ده ذراع نیز
شرط کرده اند و بعضی عدم تساوی و تقدم را بر قبر معصوم علیه السلام در صورت عدم حائل
نیز شرط کرده اند و مراعات این دو قول احوط است و شرط مکان گذاشتن پیشانی
در سجود علاوه بر آن دو شرط سه چیز است اول طهارت دوم بودن آن از زمین و
آنچه در حکم اوست سوم مساوی بودن آن با محل ایستادن در حال صلوة و در
حکم تساوی است اختلاف بمقدار چهار انگشت یا کمتر و مقصود در مقام بیان حکم
اخلال باین شروط مذکوره است و این موقوف بر ذکر چند مسئله مسئله اولی
در اخلال بشرط اباحه مکان است و حکم در این نظیر اخلال است باباحه لباس چنانچه
مذکور شد پس در صورت اضطرار و جهل بغصبیت صحیح است و همچنین در صورت
نسیان احتیاط در اینجا باعاده است ولکن ضمان اجرت در جمیع صور ثابت است
مسئله ثانیه در اخلال بشرط استقرار است اما اضطرارا پس عیبی ندارد و لهذا جایز
است نماز در حالت سوار بودن و راه رفتن و اضطراب کشتی هرگاه قسم دیگر ممکن نباشد

و اما

و اما اخلال بآن غفلة پس احوط بلکه اقوی اعاده است مسئله ثالثه در اخلال
بآن دو شرط است بنا بر شرطیت ظاهر اینست که در صورت اضطرار عیبی ندارد
و در صورت جهل و نسیان احوط اعاده است مسئله رابعه در اخلال بطهارت
محل پیشانی است اما در صورت تعمد و اختیار پس بطلان معلوم است و اما
در صورت عدم علم بنجاست یا فراموش نمودن آن و سجده کردن بر آن حکم بلزوم اعاده
یا قضا نیز خالی از قوه نیست و اوفق باحتیاط نیز همین باشد و اما هرگاه منحصر باشد
محل سجده بمتنجس و غیر آن ممکن نباشد پس در حکم آن سه وجه هست اول اینکه
بگوئیم در این هنگام بسبب اضطرار سجده بر متنجس عیبی ندارد دوم اینکه حکم
شود بلزوم اتیان هر چه در سجده لازم است مگر متصل کردن پیشانی پس سجده
میرود به همان کیفیت معهوده لکن پیشانی را متصل بزمین نمیکند بلکه آن را
بطریقی نگاه میدارد که همان مماسه آن بعمل نیاید سوم اینکه بگوئیم سجده کند بر
ما لایصح السجود علیه مثل دامن جامه یا قبا و مانند آن از چیزهائی که پنبه یا کتان
باشند و اگر ممکن نباشد سجده کند بر پشت کف دست خود و احوط جمع است
ما بین یک نماز بکیفیت اول و یک نماز بکیفیت ثالثه و احوط از آن نماز
است بسه کیفیت و ظاهر اینست که میشود در یک نماز هر سه بعمل بیایند مثلا هرگاه
در وقت رسیدن پیشانی بنزدیک محل وضع آن را نگاه داشته و ذکر را بگوید
بعد آن را بر پیراهن یا کف دست گذاشته و ذکر را بخواند بعد آن را کشیده بر همان
زمین متنجس گذاشته و ذکر را بگوید عمل باحتیاط شده باشد مطلب ششم در اخلال
باستقبال قبله است بدانکه لازم است بر مصلی قبل از نماز تحصیل علم بقبله در صورت
امکان یا تشخیص آن بیکی از علامات شرعیه بتفصیلی که در باب قبله است و با عدم امکان
اینها عمل بمظنه کردن جائز است لکن لازم است نهایت سعی در تحصیل ظن قوی بقدر
امکان و وسع پس هرگاه تشخیص قبله باحد طرق مجوزه نموده و مشغول نماز شد بعد

خلاف آن معلوم شد در اثناء نماز یا بعد از نماز پس میگوییم که بعد از اینکه مشخص شد
که سمت قبله مخالف است با آن سمت که ایستاده باید ملاحظه کند سمت قبله را با سمتی
که اول ایستاده که آیا ما بین دست راست و دست چپ اتفاق شده یا برابر دست راست
و چپ اتفاق شده یا بعقب سر اتفاق شده پس اگر قبله ما بین دست راست و آن سمتی
که ایستاده بود اتفاق شده یا ما بین دست چپ و آن سمتی که ایستاده اتفاق شده
نماز صحیح است و عیبی ندارد هرگاه بعد از اتمام معلوم شده باشد و هرگاه در اثناء
معلوم شد ساکت از قرائت و ذکر و بجانب قبله مستقیم شود و نماز را اتمام بکند و اما
هرگاه سمت قبله برابر دست راست یا دست چپ او بوده در اینصورت هرگاه وقت نماز
باقی است اعاده آن واجبست و اگر در اثنا معلوم شود از ابرهم زده و از سر بگیرد سمت
قبله و هرگاه سمت قبله بعقب سر اتفاق شده که مشخص شد که پشت بقبله نماز کرده درین
صورت در بقاء وقت اعاده لازم است و در صورت خروج وقت احتیاط بسیار
شدید اینست که قضا نماید مقصد چهارم در مسائل نقص متعلق با جزاء نماز است
سهواً و حکم در اینها مختلف است بر چهار قسم پس در بعضی نماز باطل میشود و در
بعضی لازم است عود و بجا آوردن آن فراموش شده و در بعضی ساقط میشود و در بعضی
لازم است قضاء آن بعد از نماز با دو سجده سهو اما قسم اول پس آن در فراموش نمودن اصل
ارکانست باین کیفیت که میگوییم بطریق قاعده کلیه که هرگاه کسی یکی را فراموش نمود و
بخاطرش نیامد تا در رکن دیگر داخل شد پس حکم در این قسم بطلان نماز است و
تفصیل کلام در این قاعده موقوفست بر ذکر چند مسئله مسئله اولی در خلل است
نسبت به نیت بدانکه خلل یا در اصل تحقق نیت است یا در منویست بسبب تبدیل
یا در صفات است بسبب تغییر یا غفلت پس در اینجا چند مسئله است مسئله اولی هرگاه
فراموش نمود اصل نیت را و تکبیر گفت نماز او باطل است باین معنی که دخول در نماز متحقق
نشده است و اینحکم در فراموشی اصل نیت است مسئله دویم هرگاه تبدیل در منوی

بعمل بیاید مثل آنکه غفلة عصر را بدل ظهر نیت کرد یا بتخیل ظهر بجا آوردن نیت عصر
کرد پس در اول هرگاه اصل داعی همان ظهر بوده و خطور بطریق غلطیه بعصر یا غیر آن شده
نماز صحیح است و اشکالی ندارد و اما در ثانی پس لازم است عدول بآن سابق هرگاه
محل عدول نگذشته باشد مسئله سیم هرگاه تغییری در صفات منوی شد مثل آنکه
وجوب را بجای ندب یا بعکس یا قضا را بجای ادا یا بعکس یا قصر را بعوض تمام یا بعکس یا
ماموميت را بجای انفراد یا بعکس پس میگوییم که هرگاه غلطیه در محض خطور بوده با بقاء
داعی بر طبق حقیقت پس اشکال در صحت نیست و اما هرگاه اصل صفتی که در نیت
ملاحظه کرد مخالف باشد با صفت واقعیه آن پس میگوییم اما در وجوب و ندب هرگاه
ذات آن فعل در شریعت متصف نمیشود مگر بیکی از اینها پس ظاهر اینست که این
تغییر جهلاً یا نسیاناً عیبی ندارد بلکه در صورت عمد هم بعید نیست که حکم بصحت شود
هر چند که از باب تشریع عاصی باشد مثلاً نماز ظهر در شریعت مطهره متصف
نمیشود ابتداء مگر بوجوب پس هرگاه در حین اتیان بآن غفلة بعنوان استحباب آن
را ملاحظه کرد ظاهر اینست که باطل نمیشود و اما هرگاه آن فعل در شریعت بدو طریق
واقع میشود مثل وضو و غسل مثلاً که مستحب میباشند پیش از وقت نماز و واجب میباشند
بعد از دخول وقت پس هرگاه شخص مکلف خیال کرد که وقت داخل شده و نیت وجوب
کرده و خلاف آن ظاهر شد یا بعکس در این صورت حکم بصحت مشکل است و بنابراین
هرگاه در مثل نماز ظهر غافل شد از اینکه این نماز ظهر ابتدائی است که عمل می آورد
بلکه خیال کرد که اعاده آنرا میکند بجماعت استحباباً یا آنکه در اعاده استحبابی خیال
ابتدائیت آن نمود و قصد وجوب کرد صحت مشکل است مسئله چهارم هرگاه در نماز
تمام قصد قصر یا در قصر قصد تمام یا در جماعت قصد انفراد یا در انفراد قصد
جماعت نمود و بعد ملتفت شده عمل بمقتضای آن نیت خلاف نکرده بلکه تکلیف
حقیقی خود را در وقت عمل بجا آورده یعنی در صورت تخیل جماعت قبل از قرائت

محل حمد و سوره ملتفت شده و آنها را خوانده و در تخیل قصر قبل از سلام مثلاً ملتفت
شده نماز را انجا آورد در همهٔ این صور اقوی صحت است بلی در صورة نیت قصر در محل تمام
احتیاط شدید در اعاده است مسئلهٔ پنجم هر گاه نیت ادا در محل قضا یا قضا در محل ادا
نمود پس در آنوقت هر گاه در ذمهٔ او همین ادا تنها بوده یا قضا تنها بوده و ملاحظهٔ
امتثال تکلیف متحد خود را نموده لکن خیال کرد که قضا است و حال اینکه ادا
بوده یا بعکس در اینصورت حکم بصحت اقوی است مسئلهٔ ششم مسئله ایست که
بسیار اتفاق می شود و آن اینست که هر گاه شخصی در ابتداء نماز نیت را از همه
بابت بطریق واقع کرده لکن در اثناء نماز بسبب غفلت و عدم اجتماع حواس خیال
خلاف آن نموده و قدری از نماز یا همهٔ آن را بان اعتقاد خلاف بعمل آورد مثلاً
شخصی مشغول نماز ظهر شده با نیت آن بطریق حقیقت من جمیع الجهات بعد در ذهن
او چنین خطور نمود که این عصر است یا نافله است استدامهٔ نیت بر همین کیفیت
مخالفه شده تا آخر نماز یا تا قدری از آن پس گفته می شود که اظهر در این مسئله در
جمیع صور مذکوره صحت است مطلب دویم در فراموش نمودن تکبیرة الاحرام است
مخفی نماند که فراموش نمودن تکبیرة الاحرام حکم مخصوصی دارد غیر از باقی ارکان و
بیان آن اینست که باقی ارکان اگر فراموش بشوند وقتی نماز باطل می شود که داخل
رکنی دیگر بشوند و تکبیرة الاحرام هم اینحکم را دارد که اگر فراموش بشود تا داخل رکوع
بشود نماز باطل است جزماً لکن علاوه بر این مخصوص او اینست که اگر فراموش شد تا
داخل قراءة شد نیز باطل است با وجود آنکه قراءة رکن نیست پس تکبیرة الاحرام
رکنی است و فراموشی آن و هر چند که داخل رکنی نشود نیز مبطل نماز است و حکم
کردن بعضی فقهاء باین که این نیز مثل باقی ارکان است در حکم مزبور ضعیف است
و بدان که فرقی نیست در حکمی که گفته شد ما بین اینکه از اصل تکبیر را فراموش کند یا
اینکه آن را غلط ادا کند و در کیفیت آن تغییری بزیاده یا نقص حاصل شود که در جمیع

این صور نماز باطل است باین معنی که از اصل منعقد نشده است مطلب سیم
در فراموش نمودن رکوع است و در آن چند مسئله است مسئلهٔ اولی هر گاه
رکوع را فراموش نموده و بقصد سجود خم شود پس بخاطر او بیاید پس این بخاطر آمدن
یا در وقتی است که هنوز بحد انحناء رکوع نرسیده یا در وقتی است که رسیده است
یا در وقتی است که گذشته است یا در وقتی است که بحد انحناء لازم در سجود رسیده
و هنوز پیشانی را بسبب پایین بودن محل وضع آن نگذاشته یا در وقتی است که
پیشانی را گذاشته است و حکم این پنج قسم اینست که در سه قسم اول لازم است که
معتدل بشود در ایستادن بلکه احتیاطاً طمانینه در آن حالت نیز بعمل بیاورد بعد
از آن خم بشود از جهت رکوع و حکم قسم چهارم نیز همین است که گفته شد با احتیاط در
اعادهٔ نماز و حکم قسم پنجم بطلان نماز است مسئلهٔ دویم هر گاه بقصد رکوع
خم شد و لکن بعد از انحناء فراموش کرده و بقصد سجود رفته در اینجا نیز هر گاه
بعد از گذاشتن پیشانی بخاطرش آمد نماز باطل است و هر گاه از حد رکوع نگذشته
بخاطرش بیاید و قرار بگیرد در حد رکوع عیبی ندارد و چون اول خم شدن او
بقصد رکوع بوده پس اندکی از آن که بقصد غیر رکوع بوده غفلة مضر نیست و
هر گاه از حد رکوع گذشته باشد و بحدی که سجود صحیح باشد نرسیده باشد در
اینجا بعضی از علماء فرموده اند لازم است که بطریق انحناء خود را بحد رکوع بر
گرداند لکن اقوی اینست که در اینجا نیز حکم شود بلزوم راست ایستادن و
بعد از آن رکوع بعمل آورد و هر گاه بحدی رسیده باشد که سجود صحیح باشد لکن
هنوز پیشانی را نگذاشته باشد بعضی احتمال بطلان داده اند و لکن اظهر اینست
که همان حکم سابق را دارد و احتیاط در اعاده است بلکه در صورت سابقه نیز احوط
اعادهٔ نماز است مسئلهٔ سیم در فراموش نمودن چیزهائی که در رکوع واجبست
باین طریق که اصل رکوع را بعمل آورده لکن بعضی واجبات آن را سهواً ترک کرده باشد

مثل اینکه ذکر را فراموش کرد یا سهواً آن را غلط گفت یا طمأنینه بعمل نیامد و در جمیع این صورتها هرگاه بعد از سر برداشتن بخاطرش بیاید برگشتن جایز نیست و نماز صحیح است لکن در صورت فراموش نمودن طمأنینه در رکوع احوط اعادهٔ نماز است مطلب چهارم در فراموش نمودن سجده است و در آن چند مسئله است مسئلهٔ اولی هرگاه دو سجده را فراموش نمود و بخاطر او آمد بعد از برخواستن بلا فاصله قبل از آنکه مشغول بقراءت یا تسبیحات شود یا بعد از مشغول شدن یا بعد از فراغ از قراءت و ذکر یا بعد از انحناء برای رکوع و لکن هنوز نرسیده بحد راکع در جمیع این صور لازم است بر او که برگردد و در هر حال که هست خم شود از جهت بجا آوردن سجدتین و سجدتین را بعمل بیاورد و اگر قراءت یا تسبیحات را خوانده باشد آنها را ثانیاً بعمل آورد و احوط اینست که بعد از اتمام نماز اعادهٔ آن بکند مسئلهٔ دوم هرگاه بخاطر او بیاید بعد از آنکه داخل شده باشد در رکوع رکعت دیگر در اینجا نماز باطل است مسئلهٔ سوم هرگاه یکسجده فراموش کرده و قبل از رکوع رکعت دیگر بخاطرش بیاید در اینجا برمیگردد از برای بجا آوردن آن یکسجده لکن در مسئلهٔ اولی همین قدر خم میشد و بسجود میرفت و در اینجا باین طریق نمیشود بجهت آنکه سجدهٔ ثانیه باید بعد از نشستن باشد و جلوس بین السجدتین واجبست لهذا در اینجا تفصیلی هست باین طریق که میگوئیم در اینجا چند صورتست صورت اول آنکه بعد از سر برداشتن از سجده برخواسته بود و اصلاً نشستن از او متحقق نشده بود صورت دوم آنکه نشسته بود بقصد جلوس واجب بین السجدتین بعد فراموش کرده و برخواسته صورت سوم آنکه نشسته بود بسبب خیال بجا آوردن هر دو سجده بقصد نشستن بعد از دو سجده که مستحبست و آن را جلسهٔ استراحت می گویند صورت چهارم آنکه شک داشته باشد که آیا نشستن از او بعمل آمده بود و یا بمجرد سر برداشتن برخواسته بود صورت پنجم آنکه شک دارد که نشستن او بچه قصد بوده و حکم در این پنج صورت اینست که در صورت اولی اظهر اینست که لازم است بنشیند آن وقت بسجده رود و صورت دوم اقوی اینست که

نشستن لازم نیست بلکه همان از قیام منحنی بشود بجهت سجود کافی است و در سه صورت دیگر احوط نشستن است و بعد از آن سجده کردن مسئلهٔ چهارم هرگاه یک سجده فراموش کرد و بخاطرش نیامد و برخواست برای رکعت دیگر و قراءة یا ذکر بعمل آورده و برکوع رفت آنوقت بخاطر او آمد که یکسجده از رکعت سابقه فراموش کرده است مشهور ما بین اصحاب این است که نماز صحیح است باین طریق که این را تمام می کند و بعد از سلام سجدهٔ فراموش شده را بجا می آورد باین کیفیت که بمجرد سلام دادن بلا فاصله با طهارت و ستر و استقبال قبله نیت میکند که قضا میکنم سجده را که در این نماز فراموش کرده ام وجوباً قربةً الی الله پس سجده را بعمل می آورد مانند سجدهٔ نماز در جمیع واجبات و شرائط و بعد از سر برداشتن از آن دو سجدهٔ سهو از برای فراموشی سجده بجا می آورد و این قول هرچند که خالی از قوه نیست لکن احوط اینست که بعد از اعمال مذکورات اعادهٔ نماز بکند و شدیدی شود این احتیاط هرگاه سجده فراموش شده از دو رکعت اولی باشد مسئلهٔ پنجم هرگاه یک سجده را فراموش بکند در رکعت اخیره و سلام بدهد و هنوز بر حالت معتبره در صلوة باشد ظاهر اینست که بمحض بجا آوردن آن سجده اکتفا نشود و قضا هم نشده است پس بجا بیاورد سجده را نه بنیت قضا بلکه همان سجدهٔ نماز است در محل خود و بعد از آن تشهد و سلام را ثانیاً اعاده میکند و از جهت نقص سجده سجود سهو هم ضرور نیست بلکه از بابت زیادتی سجده سهو بر او لازم میشود بنحوی که در مبحث سجود سهو بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و هرگاه در اتیان بسجده متعرض نیت ادا و قضا نشود و بعد از اتمام دو سجده سهو از جهت فراموشی سجده هم بجا بیاورد عمل باحتیاط کلی شده است مسئلهٔ ششم هرگاه دو سجده را فراموش بکند در رکعت اخیره و سلام بدهد ظاهر کلام بسیاری از علماء بطلان است و لکن خالی از قوه نیست که بگوئیم هرگاه بر همان حالت نماز است و اصلاً مبطلی بعمل نیامده همان طریق بکند که در یک سجده گفته شد در مسئلهٔ گذشته اما احتیاط در این صورت باعادهٔ نماز است و احتیاط در اینجا بسیار شدید است نباید از آن ترک نمود که باین طریق که گفته شد اولاً بجا بیاورد و بعد احتیاطاً اعادهٔ نماز بکند مسئلهٔ هفتم هرگاه بعد از نماز یقین کرد که

دو سجده در نماز فراموش کرده است لکن نمیداند که هر دو از یک رکعت بوده اند
یا اینکه هر یکی از رکعتی بوده اند که نماز صحیح باشد و قضای هر یک از دو سجده بعد
او باشد مسئله محل خلاف است و بسیاری از علماء رضوان الله علیهم حکم بلزوم
اعاده کرده اند لکن اولی اینست که دو سجده بجا بیاورد هر یک سجده به نیت رکعتی و
سجود سهو از جهت هر یک نیز بعمل بیاورد و بعد از آن نماز را احتیاطا قربة الی الله
اعاده نماید مسئلهٔ هشتم هرگاه احتمال بدهد در فرض مذکور که دو سجده از رکعت اخیره
باشد باین طریق که امر او ما بین سه احتمال مردد است که نمیداند که آیا دو سجده
فراموش شده از یک رکعت از سایر رکعات غیر اخیره بوده اند که حکم ببطلان کند یا
اینکه هر یک از رکعتی بوده که حکم بقضاء آنها بشود یا هر دو از رکعت اخیره اند که
حکم بلزوم جا آوردن آنها و اعادهٔ تشهد و سلام کند ظاهر اینست که جمع ما بین همه احکام
محتملات و اعادهٔ نماز اسلم وجوه محتمله در مقام است مطلب پنجم در فراموش نمودن کل
رکعت است مثلا اینکه در نماز چهار رکعتی بر سه رکعت سلام بدهد یا دو رکعتی یا
اینکه در سه رکعتی بر دو رکعتی سلام بدهد پس میگوئیم در اینمقام تفصیلی هست باین
کیفیت که این شخص بعد از سلام و بخاطر آمدن او یا اینست که اصلا و ابدا مبطلی از
مبطلات نماز بجا نیاورده یا اینکه مبطلی بجا آورده که عمدا مبطل است و سهوا مبطل
نیست مثل اینکه حرف زده باشد بغیر ذکر و دعا یا این است که مبطلی جا آورده که
عمدا و سهوا مبطل است مثل حدث و پشت بقبله نمودن و مانند اینها پس اگر اصلا مبطلی
بعمل نیامده باشد برمیخیزد و رکعت را بجا می آورد و سجدهٔ سهو از جهت زیادتی سلام و تشهد
نیز بعمل می آورد و نماز او صحیح است و اگر مبطلی جا آورده باشد که سهوا مبطل نیست
و عمدا مبطل است مثل حرف زدن پس اقوی اینست که باز حکم می شود بصحت بعد از آن
جا آوردن بطریقی که گفته شد لکن احوط بعد از عمل مذکور اعادهٔ نماز است و اگر
مبطلی جا آورده باشد که عمدا و سهوا مبطل است مثل حدث در این جا نماز باطل است

باید که آنرا از سر بگیرد بعد از طهارت و بدانکه از جملهٔ چیزهائی که مبطل نماز است عمدا
و سهوا فاصلهٔ بسیاری است که بهم بزند صورت نماز را و بنابراین که گفته شد پس باید که
در صورت طول و فاصلهٔ بسیار هم حکم ببطلان بشود لکن ظاهر اینست که فاصلهٔ بسیار
در اینمقام مبطل نماز نباشد پس هرگاه یک رکعت را فراموش کرد در نماز صبح که آن را اول
وقت کرده و همان طریق نشسته بی عمل آمدن مبطل تا قبل از طلوع آفتاب یا بعد از طلوع
آن بخاطرش آمد پس برخیزد و رکعت را بجا بیاورد و نماز او صحیح است و دیگر قضا دادن
در این رکعت در صورت اخیره ضرور نیست و احتیاط باعاده کردن خوب است مسئله
هرگاه شخص یقین کرد که رکعت دویم نماز را فراموش کرده و لکن دو رکعت آخر را بطریق
خود بجا آورده حال که برمیخیزد برای رکعت فراموش شده باید حمد و سوره بخواند
موافق هم یا تسبیحات موافق رکعت اخیره تحقیق اینست که باید موافق رکعت اخیره بجا
بیاورد چونکه سیومی جا آمده بجای دویمی را میگیرد که جا نیامده و چهارم جای سیوم
را پس خود چهارم را حقیقه قضا میکند و بدانکه سابقا گفته شد که چیزی که در نماز فراموش
بشود حکم آن چهار قسم است در بعضی بطلان نماز و در بعضی لزوم برگشتن و جا آوردن
و در بعضی سکوت و در بعضی لزوم قضا بعد از نماز و نا حال الحکم قسم اول گفته شد هر چند
که بالتبع بعض اقسام دیگر در ضمن مذکور شدند است اما قسم دویم یعنی جائی که لازم
برگشتن و بجا آوردن پس آن هم قاعدهٔ کلیه دارد باین طریق که هر کس چیزی را از واجبات
فراموش کرد و داخل در رکنی نشده و برگشتن با و باعث زیادتی رکنی هم نمیشود لازم است
که برگردد و او را و ما بعد او را بعمل بیاورد که ترتیب بعمل بیاید پس اگر از حمد مثلا چیزی
را فراموش کرده یا غلط خوانده و قبل از رکوع بخاطرش آمد برمیگردد و آن را بجای آورد
و آنچه را بعد از فراموشی آن خوانده ثانیا میخواند و هرگاه سهوا تبدیل آن کرده مثل آنکه
تکلیف او حمد و سوره بود تسبیحات خواند یا تکلیفا و تسبیحات بود حمد و سوره خواند یا حمد
تنها خوانده و هنوز برکوع نرفته خاطرش آمد برمیگردد و تکلیف خود را بعمل می آورد

وهرگاه در صورتی که تکلیف او تسبیحات بوده غفلة حمد را خوانده باشد ثانیا حمد را عمداً
بخواند شاید احوط باشد و اما قسم سوم پس آن در هر جائی است که ترک واجبی غیر رکن
کرده و بخاطرش بیاید تا داخل رکن دیگر شود یا اینکه داخل نشده لکن آن واجب در جائی است
که برگشتن بر آن باعث زیادتی رکن میشود مثل اینکه ذکر رکوع فراموش شده باشد یا غلط
خوانده شده باشد سهواً و بخاطرش بیاید بعد از سر برداشتن از رکوع در اینصورت آن
فراموش شده ساقط است و نماز صحیح است و سجده سهو لازم است در اینصورت مذکوره
بنا بر اقوی و قصد قربت مطلقه در آن شاید اقرب باحتیاط باشد و اما قسم چهارم پس آن
در دو جا است اول فراموش کردن سجده است که حکم آن مفصلا گذشت دویم در فراموش
کردن تشهد است و در تفصیل فراموشی نسبت بتشهد چند مسئله است مسئله اولی
هرگاه کسی تشهد را فراموش کرد و بخاطرش آمد قبل از رسیدن بحد رکوع در هر وقت
که باشد پس مقتضای قاعده که گفتیم اینست که برگردد و تشهد را بجا آورد و ما بعد آن را از
تسبیحات و غیرها که عمل آورده ثانیاً اعاده میکند و نماز او صحیح است و اقرب اینست که سجده
سهو بر او لازم نمیشود مگر از باب زیادتی سهواً مسئله ثانیه هرگاه فراموش نمود تشهد
اول را و بعد از دخول در رکوع بخاطرش آمد چه در نماز و چه بعد از نماز پس نماز صحیح است و
لکن لازم است که بعد از سلام نیت بکند که تشهد فراموش شده را بجا می آورم وجوباً قربةً
الی الله و تشهد بخواند و بعد از آن دو سجده سهو از این جهت بجا بیاورد و اما هرگاه تشهد دوم را
فراموش کرده و سلام داده باشد اکثر علماء فرموده اند که حکم آن مثل سابق است لکن
اقوی در نظر این است که تشهد را بهمان طریق که نشسته است بجا بیاورد نه بنیت قضا بلکه
باین نیت که بر میگردد که آن را در محل خود بجا بیاورد و سلام را ثانیاً بگوید و سجده سهو
از جهة زیادتی سلام بجا بیاورد و لکن احوط اینست که تشهد را اتیان کند بقصد اطاعت
خداوند عالم دیگر ملاحظه اینکه در محل خود است یا قضا است نکند و سلام را احتیاطاً
بگوید و بعد دو سجده سهو از جهة زیادتی سلام علیحده و از جهة نسیان تشهد در نماز

علیحده بجا بیاورد مسئله ثالثه هرگاه چیزی از اجزای تشهد فراموش کرد احوط اینست
که حکم فراموشی تشهد در آن جاری بشود و اگر صلوات باشد آن فراموش شده حکم
بلزوم قضاء آن بعد از نماز خالی از قوت نیست و هرگاه فراموش کرده باشد گفتن آل محمد
را در صلوات احوط اینست که در حین قضا کردن بعد از نماز همه صلوات را بگوید
مسئله رابعه هرگاه در صورت فراموش کردن تشهد محدث بشود بعد از نماز و قبل
از قضاء آن احوط اینست که وضو بگیرد و آن را قضا بکند و نماز را اعاده بکند خاتمه
نسبت بمسائل سهویات و در آن دو مقصد است مقصد اول بعد از آنکه دانستی که فراموش شده
چهار قسم است پس هرگاه معلوم و معین باشد حکم واضح است و اما هرگاه آن فراموش شده
تعیین آن هم فراموش بشود مثل اینکه میداند در نماز چیزی فراموش کرده لکن نمیداند
که چه بوده است تا اینکه حکم آن را جاری بکند پس این بچند صورت متصور میشود صورت اول
اینکه بعد از نماز یقین میکند که یک چیزی فراموش شده است لکن نمیداند که رکنی بوده
که نماز باطل باشد یا یک سجده یا تشهد بوده که باید آنها را حالا قضا بکند
یا از واجبات غیر ارکان بوده که نماز صحیح باشد و سجده سهو تنها بخواهد بر سبیل وجوب
یا احتیاط پس اقوی در اینصورت صحت نماز است و چیزی بر او لازم نیست و لکن دو سجده
سهو بجا بیاورد از جهة نسیانی که واقع شده است و هرگاه احتیاط کند باعاده اولی خواهد
بود صورت دویم هرگاه بعد از نماز یقین کرد که چیزی فراموش شده و علاوه بر آن احتمال
کند شته احتمال هم میدهد که چیزی بوده که آن را نماز تدارک کرده خلاصه هرگاه در فراموش
شده چهار احتمال بدهد در اینصورت اقوی نیز صحت نماز است و لزوم سجده سهو هم معلوم نیست
صورت سیم هرگاه یقین کرد که از او یا سجده فوت شده است یا تشهد در اینصورت اقوی قضا
هر دو است و دو سجده سهو از جهة فراموش شده نیز بجا بیاورد مقصد دوم در کیفیت دو سجده سهو است و در
بیان اینکه در کجا لازم میشود اما کیفیت آن باین نحو است که مقارن شروع در خم شدن نیت میکند
که دو سجده را بجا می آورم از جهة آن نقصی یا زیادت که اتفاق شده وجوباً قربةً الی الله و هرگاه

در مقام احتیاط باشد همان قصد قربت کند و در صورت وجوب هم قصد قربت تنها کافی
است و تکبیر گفتن احوط است بعد از آن بسجود میرود و در آن سجود مجموع شرائط نماز و سجود نماز
را داشته باشد و با طمأنینه ذکر را بگوید باین طریق بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ بعد سر بردارد و قرار بگیرد ثانیاً بهمان طریق بسجده برود بعد از سر برداشتن از
سجدهٔ دوم بگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ
عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ و اگر مثل تشهد نماز بگوید شاید کمال احتیاط
شده باشد اما بیان محل آن پس مشهور اینست که در پنج مقام لازم است اول کلام در
نماز سهواً دوم سلام بی موقع سوم فراموشی یک سجده چهارم فراموشی تشهد پنجم شک
ما بین چهار و پنج بعد از رفع راس از سجدهٔ ثانیه که خواهد ذکر شد لکن بعید نیست حکم
بوجوب آن در هر زیادتی و کمی که سهواً اتفاقی بشود و اوفق باحتیاط نیز هست و در هر
قصد قربت کافی است و هرگاه چند سبب در چند جا از نماز اتفاق بشود از برای هر یک
دو سجدهٔ سهو علیحده بکند و اگر همه سلامها را بی موقع گفت احوط اینست که برای هر یک دو
سجدهٔ سهو را بعد از نماز فوراً بعمل بیاورد و اگر فراموش بشود هر وقت که خاطر او بیاید فوراً
بجا بیاورد و نماز باطل نمیشود و اگر عمداً ترک بکند معصیت کرده و نماز باطل نمیشود فصل پنجم
در احکام شک است و در آن پنج مطلب است اول در شک در مقدمات نماز دوم
در شک در بجا آوردن نماز سوم در شک در افعال نماز چهارم در شک در رکعات
نماز پنجم در شک در توابع نماز مثل اجزاء منسیه و سجدهٔ سهو و نماز احتیاط اما
شک در مقدمات نماز پس در آن چند مسئله است مسئلهٔ اولی در شک در اصل بجا
آوردن طهارت حدثیه است یعنی هرگاه کسی شک کند قبل از دخول در نماز که آیا متطهر
میباشد یا اینکه محدث میباشد پس در این سه صورت است صورت اولی اینکه بداند قطعاً که
متطهر بوده است و لکن این شک را کرده بسبب اینکه احتمال میدهد که بعد از وضو یا
غسلی که داشته است ناقضی بعمل آمده باشد در این صورت حکم میشود باینکه متطهر است و باین

حالت دخول در نماز صحیح است صورت دوم اینکه محدث بوده لکن شک کرد که آیا
وضو یا غسل بجا آورده یا نه در اینصورت حکم میشود باینکه محدث است و باید وضو
یا غسل را بعمل آورد که دخول در نماز جائز باشد صورت سوم اینکه یقین دارد
که وضوئی گرفته و حدث هم بعمل آمده لکن نمیداند که کدام مقدم بوده و کدام مؤخر و
اظهر حکم است بلزوم وضو مطلقاً از جهت صحت دخول در نماز و عنوان صورت چهارم
اینکه بعد از فراغ از نماز شک میکند که آیا وضو داشته ام یا نه در اینجا حکم میشود باینکه نماز
صحیح است لکن اگر میخواهد نماز دیگر بکند باید وضو بگیرد پس اگر بعد از نماز ظهر مثلاً این شک
را کرد نماز ظهر او صحیح است و اما برای نماز عصر یا نافلهٔ آن باید وضو بگیرد صورت پنجم اینکه
در اثناء نماز شک بکند که آیا وضو گرفته یا نه یا اینکه غسل کرده یا نه در این صورت احوط
اتمام نماز است و بعد از آن وضو بگیرد و اعادهٔ همان نماز بکند مسئلهٔ دوم هرگاه یقین
داشته باشد که وضو گرفته است لکن شک دارد که بعضی اعضاء وضوء مثلاً که نجس
بوده اند آنها را تطهیر نموده که وضوء او صحیح باشد یا نه مثلاً هرگاه دست او نجس بوده
و بعد از آنکه وضو را تمام کرد شک کرد که دست را طاهر کرده بودم قبل از وضو گرفتن
یا نه در این صورت بعضی از علماء حکم فرموده اند باینکه وضو صحیح است لکن دست او هنوز
محکوم است بنجاست و همچنین هرگاه ظرفی نجس بوده و بعد از وضو از آن شک کرده که آیا
او را طاهر کرده بودم یا نه در اینجا نیز بعضی حکم میفرمایند بصحت وضو و لکن ظرف و آب آن
محکوم بنجاست اند و این حکم هرچند خالی از وجهی نیست لکن در نظر حکم بآن مشکل است بلکه
قول بلزوم اعادهٔ وضو بعد از تطهیر آنها خالی از قوه نیست لکن نمازی که با آن وضو کرده
حکم بصحت آن میشود مسئلهٔ ثالثه هرگاه شک دارد که آب مطلق است یا مضاف وضو
بآن جائز نیست بلی که مطلق بوده و شک میکند که مضاف شد یا نه وضو بآن جائز است و هرگاه
چیزی یقیناً در آن افتاده و مخلوط بآن شده و بسبب آن شک کرده که آیا مضاف شده
یا نه اقوی نیز جواز وضو و غسل است بآن و احوط عدم آن است مسئلهٔ رابعه هرگاه شک دارد

که آب پاکست یا نجس حکم بطاهر بودن آن میکند و وضو و غسل با آن صحیح است مسئله خامسه
هرگاه مظنه دارد که آب نجس است پس اگر بسبب خبر دو عادل یا یک عادل باشد اقوی لزوم
اجتنابست و همچنین هرگاه صاحب ید خبر بدهد اگر از باره امور خارجیه یا اخبار غیر
عادل یا نا بالغ مظنه حاصل شود بنجاست اعتبار ندارد بلی اگر یقین حاصل شود اجتناب
لازم است هرچند بسبب گفتن طفلی باشد مسئله سادسه هرگاه شک دارد در وقت
نماز پس در این سه صورتست صورت اول اینکه شک دارد که وقت داخل شده یا نه در اینجا
نماز نمیتواند بکند صورت دوم اینکه شک می کند که وقت بیرون رفته یا اینکه هنوز باقی است
مثل اینکه شخص صبح از خواب برخواسته و شک بکند بسبب عارضی که آیا آفتاب طلوع کرده یا نه
در اینجا ظاهر اینست که میتواند نماز را به نیت ادا بجا بیاورد لکن متعرض ادا و قضا نشود
و همین قدر نیت کند که نماز صبح که بر من واجب است بجامی آورم قربة الی الله شاید بهتر
باشد صورت سوم هرگاه قدری بمغرب مانده نمیداند که بقدر هشت رکعتست که هر دو نماز
را بکند یا بقدر چهار رکعت است که نماز عصر را بکند اگرچه قول باینکه لازم است مشغول
ظهر بشود خالی از وجه نیست لکن احوط اینست که نیت کند که بجامی آورم آن نماز را که
الان خداوند عالم از من میخواهد چه ظهر باشد و چه عصر و چهار رکعت بکند با قصد واجب بعد
اگر ملاحظه نمود که وقت بقدر یک رکعت یا بیشتر هست نماز عصر را بکند و اگر اینقدر نیست نماز
ظهر را قضا کند مسئله هفتم هرگاه شک دارد در قبله یعنی نمیداند که قبله کدام سمت است
باید سعی کند در تحصیل علم بآن یا اینکه رجوع کند بعلامات چند که از برای هر طرفی قرار
داده شده و با عدم امکان تا میتواند باید تحصیل ظن قوی نماید و هرگاه نه علم و نه مظنه
معتبره بیک سمت حاصل نمی شود پس هرگاه احتمال در دو طرف است هر یک نماز را
بهر یک از آن دو طرف بکند و اگر در سه طرف شک دارد بآن سه طرف نماز را مکرر بکند
و اگر در همه اطراف احتمال هست بچهار طرف نماز بکند و در صورتی که نماز ظهر و عصر را
میخواهد احوط اینست که اول ظهر را بچهار طرف مثلا بکند بعد عصر را و همچنین مغرب و عشا

مسئله هشتم

مسئله هشتم هرگاه شک دارد که لباس و شرائط در او جمع است یا نه پس این چند صورت می شود
صورت اولی اینکه نمیداند که لباس طاهر است یا نجس شده است در اینجا حکم می شود باینکه
پاکست صورت ثانیه اینکه میدانست که نجس بوده لکن نمیداند تطهیر شده یا نه در اینجا نمی
تواند باو نماز کرد هرگاه نجاست آن معفو نباشد بلکه باید یقین کند باینکه تطهیر شده
بموافق شرع و لهذا بعضی از علما اشکال فرموده اند در اینکه رخت نجس را کسی ببرد بشوید
که او را وکیل نکرده باشد یا اینکه زنی باشد یا کنیزی که اعتماد بر شستن او نباشد و این اشکال
در محل خود میباشد پس هرگاه در رخت نجس شده شخص خود آن را بشوید بطریق شرعی یا اینکه
یقین بکند که کسیکه آنرا برده است برای شستن بطریق شرعی شسته است اشکالی ندارد
و همچنین هرگاه وکیل کرد یکسی را که فی الجمله اعتماد بر او هست و بعد گفت که آنرا پاک
نمودم نیز خوبست و در غیر این صورت احتیاط باید کرد و همچنین اعتمادی نیست بر اخبار
اطفال نابالغ که بگویند فلان چیز را طاهر کردیم مگر اینکه یقین بکنی که بطریق شرعی تطهیر آن
نموده است و بدانکه کلام صاحب ید در تطهیر و تنجیس آنچه در ید اوست مسموع است صورت سوم
اینست که شک می کند که آیا لباس مباح است یا مغصوب مثل آنکه لباسی از کسی عاریه گرفته و شک
می کند در این پس میگوئیم که هرگاه آنرا از دست شخص مکلفی برضای او گرفته باشد حکم می شود
باینکه مباح است و هرچند که آن شخص مال الحرام داشته باشد پس همین قدر که یقین نداشته
که عین این پیراهن یا عبا مثلا حرام است کفایت می کند در جواز نماز در آن و اما اگر بداند
که عین این لباس غصبا گرفته شده یا اینکه بعین پول حرام خریده شده است نماز در آن نمیتواند
بکند و همچنین هرگاه لباس را از غیر مکلف گرفته باشد هرچند که از او خریده باشد نیز
نماز در آن نمیتوان کرد صورت چهارم اینست که شک می کند که این لباس حریر خالص است
یا نه در اینصورت صحت صلوة در آن محل اشکال است صورت پنجم اینست که شک می کند
که آیا این لباس از پوست ماکول اللحم است یا از غیر ماکول اللحم یا اینکه از اجزاء ماکول اللحم بافته شده
یا غیر آن در اینصورت نیز نماز در آن نمیتوان کرد بلکه هرگاه موئی بر لباس باشد که معلوم نباشد

که از ماکول اللحم است یا غیر آن نماز در آن لباس با وجود آن موی بر آن محل شبهه است
صورت ششم اینکه در این شک بکند که آیا این لباس از پوست میته است یا از ذکیه شده
صورت هرگاه آن را از دست مسلمان گرفته باشد این شک اعتبار ندارد و نماز در آن
صحیح است و اما اگر از دست کافر گرفته باشد حکم میشود که میته است و نماز در آن باطل است
و همچنین هرگاه پوست را افتاده دیده باشد بی آنکه در تصرف کسی باشد نماز در آن
مشکل است اگرچه در زمین و بلد مسلمانان باشد مسئلهٔ نهم اینکه شک بکند
در مکان که آیا شرائط در آن جمع است یا نه و در این چند صورت است صورت اولی آنکه
نمیداند که صاحب اینمکان راضیست که نماز بکند در آن یا نه پس این مکان یا خانه یا کاروان
سرا و امثال آنست یا اینکه از صحراهای واسعه است که مملوکه باشد پس در قسم اول جائز
نیست نماز کردن بان و اما در صحراهای وسیعه ظاهر اینست که جائز است و هرچند که علم نداشته
باشد برضای مالک بلکه اگر احتمال برود که صغیر در آن مدخلیت دارد نیز میتواند نماز
بکند بلکه هرگاه یقین داشته باشد بمدخلیت صغیر بعید نیست جواز نماز و اما در
مثل باغ که حصار و مانند آن داشته باشد پس لحوق آن بصحرای واسع محل تأمل است
و بدانکه عدم جواز نماز در مکان مغصوب در مکانی که شک داشته باشد که صاحب آن
راضی است یا نه در صورت اختیار است پس اگر شخصی محبوس باشد نماز او در این مکان عیب
ندارد و اما اجرت مکان بذمهٔ او هست که بصاحب برساند یا نه ظاهر اینست که بذمهٔ او نیست
بلکه بذمهٔ حبس کنندهٔ اوست صورت دویم اینکه شک میکند در طهارت مکان از جهت
سجود پس حکم بطهارت میکند هرگاه سابقاً علم بنجاست آن نداشته است صورت سیم اینکه
شک میکند که آیا در این مکان استقرار حاصل میشود تا اتمام نماز یا نه مثل اینکه شخص در
مکانی باشد که غالباً ازدحام میشود و احتمال میدهد که بسبب ازدحام نگذارند که مستقر
بماند تا نماز خود را تمام کند پس میگوئیم هرگاه ظن غالب باشد بحصول ازدحام مانع از استقرار
پس احوط بلکه اقوی اینست که در اینجا شروع بنماز نکند و اما هرگاه محض احتمال باشد ظاهر

اینست

اینست که عیب ندارد که ابتدا بنماز بکند در آن مکان صورت چهارم اینکه شک بکند در مکانی
که شخص متصرف در آن اذن داده باشد بسبب اینکه شک در اصل مباح بودن آن دارد
در اینصورت نیز حکم میشود بجواز نماز در آن مگر اینکه یقین بکند که این شخص غاصب است
و مجموع این مسائل در شک در مقدمات نماز بوده مطلب دویم در حکم شک در جا آوردن
اصل نماز است یعنی هرگاه کسی شک بکند که نماز کرده ام یا نه و حکم در این است که زمانی
که این شک را میکند یا اینست که تمام وقت آن نماز گذشته و یا اینست که از وقت بقدر
تمام نماز باقیست یا اینست که از وقت بقدر تمام نماز باقی نیست لکن بقدر بعضی از آن
باقی هست اما در صورت اولی پس حکم میکند باینکه نماز کرده ام و احتیاج بقضا نیست
و اما صورت دوم پس لازم است که نماز بکند هرچند که مظنه داشته باشد که نماز کرده است
پس بنابراین هرگاه شک کرد که نماز ظهر و عصر را کرده ام یا نه و بقدر هشت رکعت باقی
هست هر دو را باید بکند و اگر چهار رکعت از وقت باقی باشد نماز ظهر را ضرور نیست
بکند چونکه وقت آن گذشته است ولکن نماز عصر را باید بکند چون که وقت او باقیست و اما
در صورت سیوم یعنی هرگاه این شک در وقتی باشد که بقدر بعض نماز از وقت باقی مانده است
پس اگر بقدر یک رکعت یا بیشتر است احوط اینست که نماز را بکند و اگر کمتر مانده است چیزی
بر او نیست مطلب سیوم در شک در افعال نماز است و در حکم آن دو قاعدهٔ کلیه هست
قاعدهٔ اولی هرگاه شک کرده در جا آوردن فعلی از افعال نماز و حال اینکه داخل فعلی
دیگر که بعد از آنست شده باشد اعتنا بآن شک نمیکند و قرار میدهد که فعل را بجا
آورده ام مثلاً در وقت خواندن حمد هرگاه شک بکند که آیا تکبیرة الاحرام گفته ام یا نه
یا اینکه در وقت رکوع شک بکند که آیا حمد یا سوره را خوانده ام یا نه یا آنکه در حین تشهد
شک بکند که آیا سجده کرده ام یا نه یا در حال سجده شک بکند که آیا رکوع را بعمل آورده ام
یا نه و مانند این پس در همهٔ اینها اعتنا باین شک نمیکند و همچنین اگر بعد از تکبیر در اثناء حمد و سوره
یا غیر آن شک کرد که آیا نیت کرده ام یا نه نیز عیبی ندارد و همچنین هرگاه در اثناء سوره شک کرد

در خواندن حمد یا اینکه داخل شده در آیه و شک کرد که آیه سابق را خوانده است یا نه نیز اعتنا نمیکند و اگر خم شد از جهت رکوع و بان نرسیده شک کرد که آیا سوره را خوانده ام یا نه نیز اعتنا نمیکند و این قاعده در همه افعال نماز جاریست مگر در یک مسئله و آن اینست که شروع کرد در برخواستن از جهت قیام و در حین آن برخواستن قبل از آنکه بحد قیام برسد شک کرد که سجده را بعمل آورده ام یا نه در اینجا هرچند که از محل گذشته است لکن باید برگردد و سجده را بعمل بیاورد و اما اگر بحد قیام رسیده و آنوقت شک کرد دیگر شک اعتبار ندارد قاعده دوم هرگاه شک کرده در فعلی و هنوز داخل در فعل دیگر نشده مثل اینکه نشسته است و شک کرد که سجده را بجا آورده ام یا نه یا اینکه ایستاده است نمیداند سوره خوانده یا نه و مانند اینها پس لازم است که آنها را بجا بیاورد مسئله هرگاه فعلی از افعال نماز را بعمل آورده لکن نمیداند که بطریق صحیح بوده یا فاسد مثل اینکه میداند که حمد را خوانده لکن نمیداند که صحیح خوانده است یا نه پس هرگاه از محل گذشته است مثل آنکه بعد از دخول در آیه مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ شک کند که الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ را صحیح گفتم یا نه در اینجا بی شبهه اعتنا باین شک نیست و اما هرگاه هنوز داخل چیزی دیگر نشده مثل اینکه وَالضَّالِّينَ را گفت بعد شک کرد که آیا آنرا خوب گفته ام یا نه در اینجا هرچند قول باعتنا نکردن خالی از قوت نیست لکن ظاهر اینست که بقصد احتیاط هرگاه ثانیاً تکرار بکند عیبی نداشته باشد مادامیکه بحد وسواس نرسد و احوط از این اینست که محل باین شک نگذارد و بعد از اتمام نماز اعاده آن کند و در اینمقام سه مسئله دیگر هست مسئله اول هرگاه بعد از آنکه شک در چیزی نمود و محل آن باقی بود و آنرا بعمل آورد بعد از آن بخاطرش آمد که آنرا بجا آورده بود و این مرتبه دوم بوده که بجا آورده پس هرگاه آنچیز رکن بوده نماز باطل است و اگر رکن نبوده نماز صحیح است و بعد از اتمام آن دو سجده سهو میکند مسئله دوم هرگاه شک در چیزی نمود و بسبب گذشتن محل آن محل نگذاشت بعد بخاطرش آمد که یقیناً آنرا ترک نموده پس حکم آن مانند حکم فراموش نمودن فعلی از افعال نماز است

که

که تفصیل حکم آن در مسائل سهو گفته شد مسئله سیوم هرگاه شک در سلام دادن داشته باشد پس هرگاه در همان حالت نماز خود را نشسته می بیند بی فعل منافی پس لازم است که سلام را بگوید و اما هرگاه خود را مشغول بتعقیب یا مانند آن می بیند یا آنکه برخواسته است بقصد رفتن یا اینکه رفته است از محل نماز دیگر اعتنائی بان شک نمیکند و نماز او صحیح است

مطلب چهارم در احکام شک در عدد رکعات است و در آن مقدمه ایست و چند مقصد اما مقدمه بدانکه شک در عدد رکعات که در نماز بشود چهار قسم است اول جاهائیکه حکم ببطلان نماز است در هر جا که باشد دوم جاهائیکه نماز صحیح است بی احتیاج بچیزی دیگر سیم جاهائی که نماز صحیح میشود بشرط بجا آوردن نماز احتیاط چهارم جاهائی که نماز صحیح است و سجده سهو تنها لازم میشود و اینها در ضمن چهار مقصد بیان میشوند مقصد اول در بیان جاهائی که شک باعث بطلان است و چاره ندارد و آنها در پنج موضع اند اول در نماز دو رکعتی که واجب باشد مطلقا مثل نماز صبح و نماز قصر و نماز طواف و نماز آیات هرگاه شک در رکعتهای آن و شک در اصل رکوعهای آن بی اینکه شک در رکعت آن باشد دوم در جائی که شک کند و هیچ درک نداشته باشد مثل اینکه نمیداند که یک رکعت کرده یا دو یا سه یا چهار سیم در نماز مغرب مطلقا چهارم شک در نماز چهار رکعتی قبل از یقین بکمال دو رکعت پنجم شک که احتمال زیاده از شش رکعت در آن باشد که مجموع صورتهای آن باطل است در هر حالت که باشد و همچنین اگر احتمال شش رکعت بود و در حال قیام نباشد و اما اگر احتمال شش رکعت باشد و در حال قیام باشد حکم آن مذکور میشود انشاء الله پس در این پنج موضع شک باعث بطلان است و علاجی بجز آن نیست و در اینجا دو مسئله مهم هست مسئله اول اینست که آیا در این جاها که شک نماز میشود که وقوع شک باعث بطلان است آیا بمجرد شک نماز باطل میشود پس هرگاه تاملی کرد و بیاد او آمد دیگر ضرری ندارد یا اینکه بمجرد شک نماز باطل نیست بلکه بعد از تامل و تروی هرگاه چیزی دستگیر نشد آنوقت حکم ببطلان میشود مسئله محل خلاف است

واقوی اینست که بمجرد شک حکم ببطلان نمیشود بلکه اندکی تروی و تأملی کند هرگاه چیزی معلوم نشد انوقت نماز باطل است و هرگاه احد طرفین معلوم شد بان عمل میکند و نماز صحیح است لکن چون بعضی از علماء حکم فرموده اند ببطلان بمجرد وقوع شک در این مسائل که گفته شد پس هرگاه در این صورت مزبوره احتیاط کند باعاده عیبی ندارد و این احتیاط بسیار ضعیف است لکن تحقیق اینست که محض استقرار شک هم باطل نمیشود و اگر بعد از استقرار و عدم مبطل دیگر بخاطرش امد باز هم صحیح است لکن اگر مبطل دیگر عمل امد یا طول بسیار کشید انوقت باطل است و راه احتیاط معلوم است مسئله در اینصورتها هرگاه بعد از تأمل مظنه برای او حاصل بشود نیز لازم است که عمل بان مظنه بکند و مظنه در اینجا حکم یقین را دارد لکن احوط اینست که عمل بان مظنه بشود و بعد از اتمام نماز اعاده ان نیز بشود مقصد دویم در بیان جاهائی که شک باعث بطلان نیست و نماز صحیح است و احتیاج بچیزی دیگر هم نیست و انها شش موضع اند موضع اول در شک شخص کثیر الشک یعنی کسی که در عرف او را بگویند که بسیار شک می کند پس چنین شخص هرگز شک نماز او را باطل نمیکند حتی در نماز صبح و مغرب و قبل از اکمال بلکه حکم او اینست که در هر جائیکه در ان کثیر الشک است بنا را میگذارد بر انچه بیشتر است و انچه صحیح است پس در یک و دو بنا را بر دو میگذارد و در دو و سه بنا را بر سه مگر انکه نماز او دو رکعتی باشد بنا را بر دو میگذارد و در دو و سه و چهار بنا را بر چهار میگذارد مگر اینکه سه رکعتی باشد که بنا را بر سه میگذارد و همچنین هر کسی که در ان کثیر الشک است قرار بر جا اوردن میگذارد هرگاه در ان شک نموده و هکذا مسئله بدانکه کثیر الشک کسی را میگویند که اصل عادت او باین طریق باشد در غالب اوقات یا در زمانی معتد به پس هرگاه عارض شود او را کثرت شک بسبب حالتیکه عارض او شده مانند خوف و غضب و اغتشاش حواس در مصیبت و نحو آن که بزودی زائل میشود مشکل که حکم کثیر الشک در این جاری بشود موضع دوم

شک زائل
۴۶۴

شک زائل یعنی شکی که عمل بنا بعد زائل بشود یعنی متبدل بشود اعتباری بان شک نیست توضیح این کلام اینست که در وقتیکه شک در نماز اتفاق بشود واجبست که اندک تأملی و تفکری بکند و بعد از این یکی از چهار صورت متصور میشود اول اینکه شک او بدل بیقین بشود یعنی یقین میرساند بیکطرف دوم اینکه مبدل بمظنه بشود یعنی مظنه میکند بیکطرف و حکم این دو صورت اینست که همان طرف معلوم یا مظنون را میگیرد و نماز را اتمام میکند و چیزی بر او نیست سیم اینکه متبدل شود بشک دیگر مثل اینکه شک کرد ما بین دو و سه و اندکی که تأمل کرد شک کرد ما بین سه و چهار در اینصورت شک اخیری را که قرار گرفته میگیرد و بموافق حکم ان رفتار میکند و شک اولی که زائل شده اعتبار ندارد صورت چهارم اینکه بعد از تأمل شک بر همان حال باقی بماند و اصلا تغییری در او نشود در اینصورت که برقرار بماند بموافق حکم ان رفتار میکند و بدانکه لازم است که در حین تأمل و تروی ساکت بماند و چیزی نخواند و هرگاه بخواند اکتفا بان خوانده شده نمیتوان کرد و هرگاه اکتفا کرد نماز باطل است هرچند انچیزی که خوانده است در موقع باشد موضع سیم شک در نماز جماعت است که اعتبار ندارد باینمعنی که هروقت که امام شک کرد و ماموم شکی ندارد امام رجوع باو میکند و هروقت ماموم شک کرد و امام شکی ندارد ماموم رجوع باو میکند و ظاهر اینست که در هر جا که شک عارض یکی از ایشان بشود میتواند مشغول بشود تا بمقامی برسد که استعلام ممکن باشد و هرگاه امام و ماموم شک کردند بیک طریق مثل اینکه هر دو شک کردند ما بین سه و چهار پس هر دو موافق حکم ان شک رفتار باید بکنند و هرگاه شک بکنند هر یک بطریقی که هیچ دخلی بشک دیگری ندارد منفرد میشوند و هر یک بموافق حکم خود رفتار میکنند موضع چهارم شک در عدد رکعات نافله است و ان باعث بطلان نمیشود هرچند دو رکعتی یا یک رکعتی باشد بلکه مخیر است ما بین بنا بر اقل

ناقص بوده چهار قسم در اینجا ممکن است اوّل اینکه مساوی باشند در قدر و کیفیت مثل اینکه در شک مابین سه و چهار بعد از اتمام و شروع بنماز احتیاط یک رکعت ایستاده معلوم شد در اثناء آن که نماز را سه رکعت کرده پس اصل نماز یک رکعت ایستاده کم است و نماز احتیاط او نیز یک رکعت ایستاده است در اینجا اقوی اینست که او را تمام می کند و نماز صحیح است دویم اینکه مساوی باشند در قدر نه در کیفیت مثل اینکه در همین صورت شک سه و چهار بعد از بنا بر چهار و اتمام نماز و شروع در دو رکعت نماز احتیاط نشسته یقین کرد که نماز یک رکعت ناقص بوده و اینکه بر سه رکعتی سلام داده است پس این نماز احتیاط چونکه نشسته است یک رکعت حساب است لکن کیفیت او مخالف است بسبب اینکه یک رکعت ایستاده فوت شده و اینکه در دست است بطریق نشستن عمل می آید در اینجا نیز هر چند که قول بلزوم اتمام این نماز احتیاط و صحت نماز خالی از قوة نیست لکن احتیاط شدید در اینست که بعد از اتمام نماز احتیاط رکعت فراموش شده را مانند کسیکه رکعتی فراموش کرده بجای آورد و سلام ثانی بگوید و دو سجده سهو بکند و بعد از آن احتیاط نماز را اعاده بکند سوّیم اینکه در قدر آن مخالف باشند و در کیفیت مثل آن باشد مثل اینکه در شک مابین دو و سه و چهار مشغول دو رکعت ایستاده شد بعد یقین کرد که نماز او سه رکعت بوده است اقوی در اینصورت اینست که میگوئیم هرگاه این یقین قبل از دخول در رکوع رکعت دویم نماز احتیاط آن را عوض یک رکعت ناقصه قرار میدهد و سلام میدهد نماز صحیح است و هرگاه بعد از دخول در رکوع رکعت دویم است که بعضی حکم فرموده اند که او را بهم بزند و یک رکعت بکند که ترک شده است و لکن قدری محل تأمل است و احوط این است که چنین کند و بعد اعاده نماز بکند چهارم اینکه نماز احتیاط مخالف باشد بآن قدر که نماز ناقص شده است هم در قدر و هم در کیفیت آن مثل اینکه مشغول دو رکعت نشسته بود و یقین کرد که دو رکعت از نماز او ناقص است و در این صورت حکم بلزوم بهم زدن این و بجا آوردن دو رکعت که از نماز بجا نیاورده است خالی از قوة نیست و احتیاط باعاده است مسئله یازدهم هرگاه در

جائی

جائی که دو نماز احتیاط از او میخواهند مابین هر دو نماز یقین کرد که نماز او چند رکعت بوده است پس در این نیز چند صورت هست صورت اوّل اینکه یقین بکند بتمامی نماز در اینجا حکم آن از سابق معلوم شد دویم اینکه یقین کرد بناقص بودن نماز بآن مقدار که نماز احتیاط کرده مثل اینکه در شک مابین دو و سه و چهار بعد از بجا آوردن دو رکعت ایستاده یقین کرد که نماز او دو رکعت بوده در اینصورت نماز او صحیح است و دیگر احتیاج نیست که دو رکعت نشسته را بکند سوّیم اینکه یقین کرد که نقص نماز زیاده از این یک نماز احتیاط که کرده است مثل اینکه بنا بر قول بجواز تقدیم دو رکعت نشسته بعد از بجا آوردن آنها یقین کرد که نماز او دو رکعت بوده پس در اینجا میشود که بگوئیم که این دو رکعت نشسته عوض یک رکعت باشد و یک رکعت دیگر هم بکند و نماز صحیح است لکن این حکم خالی از اشکال نیست و احوط اینست که دو رکعت را که از نماز ناقص کرده بجا بیاورد و بعد نماز را اعاده بکند مسئله دوازدهم هرگاه بعد از نماز بر مکلف هم نماز احتیاط واجب شده باشد و هم جزء فراموش شده مثل سجده یا تشهد که بعد از نماز باید قضا بشوند و هم سجده سهو بر او باشد آیا کدام یک مقدم اند اظهر اینست که اوّل نماز احتیاط را باید کرد بعد اجزاء فراموش شده را و هر چند که این اجزاء از رکعت اوّل باشند و بعد از آنها سجده سهوی که از او میخواهند بجا بیاورد و همچنین هرگاه از او نماز احتیاط و اجزاء فراموش شده بخواهند یا نماز احتیاط و سجده سهو بخواهند اوّل احتیاط است و همچنین هرگاه سجده سهو و اجزاء فراموش شده بر او باشد اوّل اجزاء فراموش شده را باید بجا بیاورد مسئله سیزدهم هرگاه کسی نماز احتیاط را فراموش کرد تا قدری طول کشید یا محدث شد احوط اینست بعد از بجا آوردن شرائط نماز احتیاط را بکند بعد نماز را اعاده نماید مسئله چهاردهم هرگاه کسی بعد از نماز یقین کرد که در نماز یکی از صورتهای صحیح شک برای او اتفاق شده لکن نمیداند که کدام یکی بوده است او حالا نمیداند حکم کدام یک باید رفتار کند حکم اینصورت اینست که دو رکعت نماز احتیاط میکند ایستاده و دو رکعت نشسته و دو سجده سهو بنا بر همه صور نماز او صحیح میشود و راه احتیاط واضح است و امّا هرگاه یقین ندارد باصل شک و نمیداند که از صورتهای باطله بوده یا از

که بعد از نماز بلا فاصله بهما طریق که در نماز معتبر است از شرائط نیت میکند که نماز احتیاط
نشسته یا ایستاده بجا می آورم از جهة فلان شك که در نماز ظهر مثلاً کرده ام واجب قربة الی الله
بعد از ان تکبیر میکوید و حمد را میخواند اهسته هرچند که برای نماز جهریه باشد و دیکر سوره
نمیخواهد و رکوع و سجود و سلام مثل نماز بعمل می اورد و قنوت هم ندارد و اما مسائل ان پس
چهارده مسئله مهمه در ان بیان می شود مسئلهٔ اولی هرکاه کسی شك کرد در جائی که باید
بنا بکذارد و نماز احتیاط بکند و چنین نکرد یا عمداً یا بسبب یاد نکرفتن مسائل و نماز را بهم زده
معصیت کرده است ولکن نمازی که بعد از ان اعاده میکند صحیح است مسئلهٔ دوم هرکاه شك
کرده و بنا کذاشت و سلام داد لکن نماز احتیاط نکرده و میخواهد که اعادهٔ نماز کند معصیت
کرده است قطعاً و نمازی که اعاده می کند مشکل که صحیح باشد بلی هرکاه فاصلهٔ بسیاری شده
و زمان کذشت یا این که از مبطلات نماز مثل حدث یا عمداً حرف زدن اتفاق شد انوقت
نماز ثانی او صحیح است اما هرکاه سهواً حرف زد عیبی ندارد و هنوز تکلیف او نماز احتیاط است
و احوط در صورت سابقه اینست که نماز احتیاط را کرده و بعد نماز را اعاده بکند مسئلهٔ سوم
هرکاه بعد از انکه شك کرد و بنا کذاشت و هنوز نماز را تمام نکرد بخاطر او امد دیکر اعتبار بان
بنا نیست بلکه ملاحظه میکند که اکر نماز او در تمام بودن محتاج بیك رکعت است یا دو رکعت
از انها بهمان نحو تمام میکند و دیکر چیزی بر او نیست و اکر معلوم شد که نماز او تمام است و زیاد
بجا اورده پس اکر رکوع یا سجدتین یا رکعت زیاده شد مثل اینکه در شك چهار و پنج بعد از ان
بنا بر چهار هنوز سلام نکفته دست کیر او شد که پنج رکعت کرده نماز باطل است و اکر زیادتی
غیر از اینها باشد نماز صحیح است و بعد از نماز دو سجدهٔ سهو بقصد قربة می کند مسئلهٔ چهارم
هرکاه بعد از ان که شك کرد و بنا کذاشت و نماز را تمام کرد و نماز احتیاط هم کرد انوقت بخاطر
او امد تمام بودن اصل نماز احتیاط که کرده است نافله حساب می شود و خداوند عالم ثواب نافله
یك رکعت یا دو رکعت را که کرده با و عطا میفرماید مسئلهٔ پنجم هرکاه بعد از بنا کذاشتن و اتمام و
بجا اوردن نماز احتیاط انوقت بخاطر او امد که اصل نماز ناقص بوده مثلاً در شك سه و چهار

بنا کذاشت بر چهار و سلام داده و نماز احتیاط را نشسته یا ایستاده کرد بعد یقین کرد که
اصل نماز سه رکعت کرده در این جا اقوی اینست که نماز صحیح است و محتاج باعاده نیست هرچند
که هنوز در جای خود نشسته باشد و هرچند دو رکعت نشسته را کرده باشد مسئلهٔ ششم
هرکاه بعد از نماز احتیاط معلوم شد نقص نماز زیاده از ان قدر که نماز احتیاط عوض ان
باشد مثل اینکه در شك ما بین سه و چهار بعد از انکه بنا بر چهار کذاشت و نماز احتیاط
را هم کرد انوقت معلوم شد که دو رکعت کرده است در اینصورت هرچند میتوان کفت که
ان نماز احتیاط بعوض یك رکعت حساب می شود پس باید برخیزد و یك رکعت دیکر بکند لکن حکم
باین بسیار مشکل است و احوط اینست که بعد از اتیان بدو رکعت فراموش شده نماز را
اعاده بکند مسئلهٔ هفتم هرکاه بعد از نماز احتیاط معلوم بشود که این نماز احتیاط که کرده
زیاده بوده از مقداری که نماز ناقص بوده مثل اینکه در شك دو و چهار بعد از انکه بنا را
بر چهار کذاشت و سلام داد و دو رکعت ایستاده را کرد یقین هم رسانید که نماز او سه رکعت
بوده در اینجا هرچند که صحت خالی از وجه نیست لکن احوط اینست که یك رکعت ناقصه را
بجا بیاورد و بعد نماز را اعاده بکند مسئلهٔ هشتم هرکاه بعد از بنا کذاشتن و سلام دادن
پیش از نماز احتیاط معلوم او شد که نماز ناقص بوده و بر سه رکعتی یا دو رکعتی سلام داده
در اینجا دیکر نماز احتیاط فایده ندارد و تکلیف او اینستکه برخیزد قدر ناقص را بجا بیاورد
و ثانیاً سلام بکوید و از جهت سلام بی موقع که اول کفته سجدهٔ سهو بجا بیاورد بنحوی که در مسائل
سهویات کفته شد مسئلهٔ نهم هرکاه در اثناء نماز احتیاط معلوم بشود که نماز تمام بوده است
و احتیاج باین نماز نبوده است در اینجا ظاهر اینست که میتواند نماز را بر هم بزند و احوط این است
که بقصد نافلهٔ مستحبه ان را تمام کند و اکر یك رکعت است رکعت دیکر بر ان علاوه بکند که
نافلهٔ دو رکعتی بشود مسئلهٔ دهم هرکاه در اثناء نماز احتیاط معلوم بشود نقص نماز پس
ایا اکتفا باتمام می شود یا حکمی دیکر هست مسئله محل اشکال است و تحقیق اینست که تفصیل داده
بشود باینطریق که این نماز احتیاط که در ان شروع شده باید که ملاحظه شود با مقداری که نماز

یا اکر هم کر انکه حکم باکثر باعث بطلان باشد انوقت صحیح را میکیرد و هر چند که
اقل باشد و بنا بر اقل مطلقا بهتر است مسئلهٔ هرکاه کسی نافله را بر خود واجب
کرد بنذر و مانند ان پس ایا حکم ان حکم نماز دو رکعتی واجب می شود در ابطال
شک یا اینکه همان حکم اصلی نافله از این حیثیت را و باقی است محل خلاف است
و اقوی ثانی است لکن احوط اعادهٔ انست موضع پنجم شک در نماز احتیاط چه
یکرکعتی باشد و چه دو رکعتی که هر وقت در ان شکی بشود بنا را میکذارد بر
بیشتر مکر اینکه بیشتری باعث بطلان او بشود در انوقت بنا را بر کمتر میکذارد
موضع ششم شک بعد از نماز هیچ اعتباری با ان نیست و محل بان بنا باید کذاشت
مقصد سوم در بیان جاهائی که شک باعث نماز احتیاط می شود و این در چهار
صورت است و همه انها در نماز چهار رکعتی میباشند صورت اول شک مابین
دو و سه در نماز چهار رکعتی بعد از اکمال دو رکعت اولی پس در اینصورت
بنا را بر سه میکذارد و یکرکعت دیکر بجامی اورد و تشهد و سلام را میخواند بعد
از سلام بلافاصله بقصد وجوب دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یکرکعت ایستاده
بجامی اورد و کیفیت نماز احتیاط بعد از این کفته می شود انشاء الله ثم قاعده انکه
مراد از اکمال که در این جا کفته شد و در بعض صور بعد از این کفته می شود این است
که دو رکعت اول تمام شده باشد و شک در این باشد که ایا همان انها را بجا اورده
یا زیاده از ان را و اکمال موافق مشهور انست که سر از سجدهٔ دوم برداشته باشد و قبل
از سر برداشتن از ان اکمال نشده لکن اقوی در نظر حقیر اینست که همینکه ذکر واجب
را در سجدهٔ دوم کفت اکمال سجدتین شده است و همان بنا را که کفتیم میکذارد و
هر چند که سر بر نداشته باشد و هر کاه احتیاط را بخواهند در اینصورت بعد از اتمام
نماز و بجا اوردن نماز احتیاط نماز را نیز اعاده کند احتیاطا قربة الی الله صورت
دوم شک مابین سه و چهار در هر جا که باشد بنا را بر چهار میکذارد و بعد از اتمام

دو رکعت نماز نشسته یا یکرکعت ایستاده بجامی اورد صورت سوم شک مابین دو و چهار
بعد از اکمال دو رکعت پس بنا را بر چهار میکذارد و بعد از اتمام نماز دو رکعت نماز احتیاط
ایستاده بجامی اورد صورت چهارم شک مابین دو و سه و چهار بعد از اکمال پس بنا را بر
چهار میکذارد و بعد از اتمام نماز اولا دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت
نشسته بعمل بیاورد مقصد چهارم در جائی که شک باعث سجدهٔ سهو تنها می شود و ان
در یک صورتست که شک باشد مابین چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین که بنا را
بر چهار کذارده سلام میدهد و بعد از سلام دو سجدهٔ سهو بجامی اورد و بدانکه صور
صحیح انصور شک همین پنج صورتست که کفته شد و بسیاری از علماء پنج صورت دیکر
کفته اند که انها را باین پنج صورت کذشته بر میکردانند اول شک مابین سه و پنج در حالت
قیام پس قیام را برهم میزند و بنشیند که در وقت نشستن شک او مابین دو و چهار می شود پس
حکم دو و چهار را که کفتیم جاری میکند دوم شک مابین سه و چهار و پنج در حال قیام
پس قیام را هم بزند و بنشیند که شک او بر کردد بدو و سه و چهار و بحکم ان رفتار کند
بطریقی که کفته شد سوم شک مابین چهار و پنج در حالت قیام پس قیام را بهم میزند و
مینشیند و شک او میکردد مابین سه و چهار بعد از اکمال سجدتین که بنا را بر چهار
کذاشته سلام بدهد و عمل سه و چهار را بجا بیاورد بعد از ان دو سجدهٔ سهو بجامی اورد
چهارم شک مابین دو و چهار و پنج بعد از رفع راس از سجدهٔ ثانیه که در این جا موافق حکم
دو و چهار و حکم چهار و پنج هر دو باید عمل کرد یعنی هم دو رکعت
نماز احتیاط بکند بسبب دو و چهار و هم سجدهٔ سهو بکند بسبب چهار
و پنج پنجم شک مابین سه و چهار و پنج که در اینجا بموافق حکم سه
و چهار و حکم چهار و پنج هر دو رفتار بکند و حکم همه این پنج صورت باینطریق که مذکور شد
در نظر حقیر بسیار مشکل است و احوط در همه اینها اینست که بعد از اعمال انچه کفته شد اعادهٔ
نماز را بکند خاتمه در بیان کیفیت نماز احتیاط و مسائل ان اما کیفیت نماز احتیاط باین طریق است

صورتهای صحیحه بوده وکدام بوده در اینجا احوط اینست که انظرتی که گفتیم بکند بعد نماز را احتیاطا
اعاده کند مطلب پنجم از شکیات در بنا شک در توابع نماز است و در آن سه مقصد است مقصد اول در شک
در نماز احتیاط و شک در نماز احتیاط یا در اصل بجا آوردن آنست یا در رکعات آنست یا در افعال آنست پس
در این سه مسئله است مسئله اولی هرگاه شک کرد در بجا آوردن نماز احتیاط پس هرگاه هنوز
در جای خود نشسته و منافی بعمل نیامده ظاهر اینست که اتیان بان لازم است و هرگاه برخواسته و منافی بعمل
آمده لکن وقت آن نماز باقی است حکم باینکه اعتنا نکند باین شک خالی از قوت نیست لکن احوط اینست
که آنرا بعد از ملاحظه شرائط بجا بیاورد و اما هرگاه وقت آن نماز گذشته دیگر اعتنائی بشک نمیکند
و هرچند که هنوز منافی بعمل نیامده باشد مسئله دویم هرگاه شک در افعال نماز احتیاط کرد بعضی
از علماء گفته اند که محل نمیگذارد و بنا بر اتیان میگذارد مطلقا لکن اقوی اینست که اگر در همان
محلست آنرا بجا بیاورد و اگر گذشته محل نگذارد مسئله سیم در شک در رکعات نماز احتیاط است
و حکم آن سابقا در مسائل گفته شد که بنا را بر اکثر واضح میگذارد بطریقیکه بیان شد مقصد دویم
در شک متعلق باجزاء فراموش شده است هرگاه شک کرد که آیا تشهد یا سجده فراموش شده را
بعد از نماز بجا آورده ام یا نه پس حکم آن مانند شک در بجا آوردن نماز احتیاط است و هرگاه شک در
جزئی از انها کرد و داخل جزء دیگر نشده بجا بیاورد و اگر داخل جزء دیگر شده محل نگذارد مقصد
سیم در شک در سجده سهو است و در آن سه مسئله است مسئله اولی اینکه شک بکند که آنرا
بجا آورده ام یا نه ظاهر اینست که آنرا بجا بیاورد و هرچند که منافی بعمل آمده باشد و طول کشیده باشد و از
جای خود برخواسته باشد ولکن هرگاه بعد از وقت باشد ظاهر اینست که اتیان بان لازم نیست مسئله
دویم اینکه شک بکند در اثناء آن در عدد سجده که آیا یکسجده کرده ام یا دو سجده و حکم در آن اینست
که باید بنا بر بیشتر بگذارد پس در شک مابین یکسجده و دو سجده بنا بر دو سجده میگذارد و تمام میکند
و چیزی بر او نیست و احوط اعاده آن دو سجده سهو است و اما شک مابین اقل و اکثری که زاید باشد
مثل شک مابین دو سجده و سه سجده در اینجا بنا را بر دو میگذارد و تمام میکند و چیزی بر او نیست مسئله
سیم اینکه شک میکند در فعلی از افعال آن مثل اینکه نمیداند که ذکر خوانده یا نه یا تشهد خوانده یا نه در اینجا
نیز بعضی حکم کرده اند که اعتنا نمیکند مطلقا لکن اقوی اینست که هرگاه هنوز در محل است بجا می آورد
وهرگاه داخل جزء دیگر که بعد از آنست شده محل نگذارد

العبد اقل الذاکرین محمد تقی الکاتب

التماس دعا دارم از جمیع برادران دینی انشاء الله

تمت ... ۱۲۶۵







